



بازرسی شد  
۳۷ - ۳۲

بازدید شد  
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کفایة مجاهدین  
مؤلف: مصطفی بن محمد بن ابی یوسف ابن الیس

شماره ثبت کتاب: ۹۱۹۵۲  
۸۳۱۱

موضوع: شماره قفسه: ۵۵۸۱

عقبت فرستاده  
۴۷۶۸

عقبت فرستاده  
۵۵۸۱

انه در فصل ربيع میخ ادرم در نسبت دماغ به روح و نورانی بودن بدن را شرح میدهند  
 در نسبت رگخونی به اعضا و اندام بدن که در این فصل نیز با بیان اسباب و علل و عواقب  
 و مابین خلق باشد فصل تا لیکن مزاج او گرم و خشک است ضعف قوت  
 نهاد با زودیه او در خون بنام رگ کند و صفرا را که در دماغ و عروق این فصل بیشتر  
 غلبه میفرود و مطلقه و لاغری بدن و درد گوش و درد چشم و ابتداء ضعف باشد  
 فصل تا رگ  
 مزاج او سرد و خشک است و بیماری این فصل بیشتر باشد به سبب  
 که مردم بنور گرم باشد و نوبت سرد باشد در این فصل بیشتر کرد و با و بر طمان  
 و در و منافص و سپرد و فوق الناق و قولنج و درد پشت جدر و حصه و دبلو انگی  
 و سل و دوق باشد فصل زمستان مزاج او سرد و تر باشد و بیماری که کمتر  
 باشد به این سبب که این فصل بواسطه هوای سرد خلط افزون باشد  
 و بیماری این فصل عسر البول و تنقیق فتنل و غیر فتنال باشد و جدر  
 و حصه

ولایه واعلم



در بیان کتب معتبره

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس مریضا فیکر که در خلقت انسان در بقا حکمت افرا  
بیانات شکر بعد و ذنبی بقیاس مریدان هیرا که نعم واحسان  
ادرحی انسان بزوان از حد و بیانات کوله بر کمال قدرت او طبیب  
اصول و صورت ارکان است و دلیل برانست و رحمت او احوال و صور  
و امرجه اندالت قادر که ارکان افاضه قوی و ارواح در اعضا جاری  
گردانید و محبت و مرضیها با سبب سوز و محبت و انست و افضل و منتهی  
خود بنده بر حفظ و در رحمت ارشاد فرمود و خلقت صورت کبریا  
صورت کرم بر قامت زیبا ایشان انداخت و مایه و در ذم کرم من الطیب  
جهت نزول این مرتب سخت ذالک الله سر تکم فتنان  
الله سر تب العالمین و تحفه سخجات و صلوات صلوات  
مردانی که مریضها و اسباب قانون سخجات و اشارات او در  
اعراض

اعراض کلیات و ارکان جسمه او چون ستره فروری بنده غنی  
و چون سببه طبیعی جامع و منتهی و حاد و شفایست اعنی سبب کونین  
و خواصه قافوسین مقصود لولولک لما خلقت الافلاك  
کنین خاتم و ما امر سلناک کرم محبتی محمد مصطفی علیه  
الصلوات افضلها و من القیات اکملها و بران واجب  
و اتساع او با کله روان جاده یقین و راه نمایان شرح و بیان  
اندر رضوان الله علیه اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و  
بهرار باب سریرت پوشیده مانده عرض اصلی و مقصود کلی از این  
اجرام علوی و اجزاء اجسام سفلی آفرینش آدمیت که در صدف وجود  
وزیده موجود است و قادر علیه و عالم خبر تقدست حاکم حکیم تقدست  
اسماء او که بشر و خلقت و تقدست که مناسبتی اندم بودت  
در کیش با مرتبه مختلفه و کیفیات متفاده آراسته و اورا بعدل و  
وسایمت و طاعت و عبادت امر فرمود که و صلحقت الحی و  
والانس الالعیبک و ک و حصول این کمال و صدور این

علم الادیان و علم ابدان را که اهلها مرتبه و دستا در صحت  
مقدم راسته زیرا که علم اریان و اشتغال بدان متوقف است  
بر صحت بدن و ان متوقف بر علم ابدان بنا بر این مقدمه حکمی می  
و علمای عمر در ترتیب تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان او  
مفروضه و مکرب نظریاتی و مامل کافی که در اند چون اضعف عباد الله  
و اعجز الناس مصهور بن محمد بن احمد بن یوسف ابن الباقی  
عواقب داریه و عقول و اولاد به بدین علم و مطالعه این قسم اشتغال  
می نموده و به حکم خدا علم من افواه الرجال در زیاد و کمتر  
زائد شده این فن می بود و متوجه باشد با تصور فکر و محمول ذکر  
نوع خاطر از غیبه باطن و ظاهر مخفی جامع که در هر بابش در پیفته  
باشد و منتهی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوائف نام کرده  
لیف کند به الاستساره من اللغه الکلیه در ان شروع نموده و از  
در قیاس کسب کفایه مجامیده موسوم کرده و باه از ان زمین را  
بنده بالقباب همایون حضرت اسکندر ثانی و اضعف الناس جهاتنا

انفال فی وجه صحت که مبدی قابل و موضوع له کامل است  
نیشو پس بر پیشتر لازم است که در محافظت صحت حاصله  
و استراحت از ابدان کوسند با اسعادت رابین و کمال در منزه  
مردم غایب و غم مزاج ان بنابر اقتداف نفوس و از جان  
و تغیر و تبدیل ناکول و مشرب نیز کل اوان بر یک حال  
ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز میماند  
لجویم آفرید کار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین  
حکمت تبیین فرموده و در هر ادویه فواید ناخوشه درج کرده و هر  
دوائی آفریده و با استعمال آن امر فرموده چنانچه در اضا و ارا  
که مویست در حالت مرض التفات بدوا تخفیر مود با و ناکرند  
که این مویست میزاجی که انطال حکمت کانی و غریب سهارا  
از خلق پوشیده داری بعد از ان مویست امت خود را بخت  
ادویه و دلالت فرموده و بدان امر کرده و نیز از حضرت سالت  
بنامه ۴۰ نقلت که فرموده که علم علمان علم الابدان  
علم الادیان

حای قوا بین ملک و ملت ماسی تو اعظم و بخت **شعر** انکه از  
 درونک اکنون عرض و در آن اوست **بگفت** اسرار و صفات موقوف  
 بر فرمان اوست **بگفت** عقل کل طفل در برستان اجد خندان اوست  
 جام جم رسمی ز عکس نظر رخندان اوست **آیه** اقبال و نعت  
 و ایام در آن اوست **بگویی** هالت از قضا انور خرم چو گمان اوست  
المسلط ان الاعظم الاعدل الاعلم الاکم افخاسر سلطانی  
العرب و العجم المنعوت فی العالم الملکوت نعت الاکرم  
المشوی من الاستیاء المنصور علی الاعلاء سماعی بلای  
الشرق و الغرب و الی ممالک العول و المقب  
طل الله فی الارض مالک از صفة البسط و العقب  
**شعر** ساره پیش و جل بر بیت و سهیل کین شهاب هم و سهیل کوه  
 بدلی گمان برکت چمت و قدر بلند افرجت محبت تهابت رای  
 و کزنده نام نشان لزال فی عو ضه الی الممالک مرفوع  
 اللواء جلد الله ملکه و سلطانه مظفر علی الاعلاء  
 که خورید

که خورید از فتنش بر مشارق و مغارب عالم در خنات دست چاهش  
 بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس و لیس بر کنکه قمر سعادت  
 در شمس جهت هفت اقدیم نواخته اند و صیت معدت و آواز تهر  
 در اطراف و کلاف بر یع مسکون انداخته و جناب سلطنت تاس  
 باشوا اعلی جهانداری و دواعی کامکار بر یوسر اوقات شریف بتر  
 اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلمه معال دین و ایضا قوا بین  
 سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشبیه مهابی تقین و افاضت بحال  
 نوال و اشاعت آیات افضال معروضه کما یندر لاجرم المعجزه اربابی  
 و افاضی و ناطقه طبع و عاصی بتناهی **فصل** این جانور و عاقل صانع  
 این درگاه جبار کشته و امداد و فیه و الفهرت بر اعدا و تحت و دولت  
 لحظه لحظه از حضرت صد هفت خانیض مده بینه بفرست در وقت  
 سعادت زده این بی بضاعت مزینات که وسیله و مرقات حیات  
 تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت بینه که صرف بازار جز و نقا  
 و ارباب فطنت است مرفق کشته بر شرف قبول ممکن آورد ممول از حال

در حرکات و سکون بدنی **فصل چهارم** در خواب و بیداری **فصل پنجم**  
 در ماکول و مشروب **فصل ششم** در احتیاس و استخوان **باب هفتم** در  
 اسباب بجز خوردن و آشامیدن **فصل اول** در اسباب بلغمی و سینه و زودیت  
**فصل دوم** در اسباب جریه **مقاله چهارم** در احوال و اعراض و علامت  
 مشتمل بر **باب اول** در احوال و اعراض **باب دوم** در علامت  
 دلایل مشتمل بر **فصل اول** در علامت مزاج **فصل دوم**  
 در علامت اصلاً **فصل سیم** در بعضی **فصل چهارم** در بعضی  
 انسان و اجناس **فصل پنجم** در قار و **فصل ششم** در راز **فصل**  
**هفتم** در بجران **فصل هشتم** در علامت مجمع در دینه **فصل نهم**  
 و رطب عملی مشتمل بر **مقاله اول** در حفظ صحت و معالجات  
 کلی مشتمل بر **باب اول** در حفظ صحت مشتمل بر ده  
**فصل اول** در تدبیر مولود و جنینی **فصل دوم** در تدبیر جنین  
**فصل سیم** در تدبیر ماکول و مشروب **فصل چهارم** در تدبیر نوم  
 و یقظه **فصل پنجم** در تدبیر استخوان و احتیاس **فصل ششم** در تدبیر

عاطفت انکه چون سه و ذلل و سیان و فصل این مقالات بی عمارت اطلعه افتد  
 اشارت رود تا بر تم اصلاح مزین ز سوره قلم عفو در او در کشند و حکم و اصلاح  
 او نمایند او که مزین ز سوره بر این کینه مواضه لغو نمایند و ذیل اغراض بر برمال  
 اقدام اعلام اسباب نمایند فانی للحظایا المعترف و با التقیر لعترف  
 و عیون الکرام عنی المعبای محمود و المستنیر عنی المساد و  
 محفظه و الله و لی التوفیق و منه الهدایا و الحقین و علی  
 الله علی محمد و الله الطیبین الطاهرین **فهرست این کتاب** مشتمل بر  
 فن است **فصل اول** در رسم طبیعی نظری و عملی **فصل اول** در رطب نظری  
 مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله است **مقاله اول** در اسباب مادی تحت  
 مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ارکان **باب دوم** در ارواح **باب سیم**  
 در اخلاط **باب چهارم** در اعضا **مقاله دوم** در اسباب صور تحت  
 مشتمل بر چهار باب **باب اول** در اجزاء **باب دوم** در قوی **مقاله سیم**  
 در اسباب فاعلی تحت بر چهار باب **باب اول** در اسباب ضروری مشتمل  
 شش **فصل اول** در حرکات **فصل دوم** در حرکات نفسانی **فصل سیم**  
 در حرکات تکلیف

جاء فصل **ختم** در تدبیر حرکت و مسكون **فصل ششم** در تدبیر تمام فصل  
نهم در تدبیر مشاج **فصل نهم** در تدبیر مسافر **باب دهم** در معالجات  
کلی بر سه فصل **فصل اول** در معالجات سوء المزاج **فصل دوم** در  
تدبیر مسهل و قوی و حقه **فصل سیم** در تدبیر فصد و حجامت **مقاله نهم**  
در امراض که حادث است پس از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست و یک  
**باب اول** در امراض سه و دو باغ **باب دوم** در امراض خیم **باب سیم**  
در امراض کوشی **باب چهارم** در امراض یبسی **باب پنجم** در امراض دمان  
و لب و زبان **باب ششم** در امراض لثه و دندان **باب هفتم** در امراض  
حلق **باب هشتم** در امراض ریه و آلات تنفس **باب نهم** در امراض  
قلب **باب دهم** در امراض معده **باب یازدهم** در امراض حاکم  
**باب دوازدهم** در امراض طحال **باب سیزدهم** در امراض مغز  
**باب چهاردهم** در امراض اسهال **باب پانزدهم** در امراض  
کلید و منانه **باب شانزدهم** در امراض اشتیاق و فقیب **باب**  
**هفدهم** در امراضی رخم **باب هیجدهم** در امراضی مقعد **باب بیستم**

در امراضی

در امراضی زشت **باب بیست** در اوج نفوق و مفاصل **مقاله سیم**  
در حیات **مقاله چهارم** در امراضی که بر ظاهر بدن حادث شود  
و معالجات او مشتمل بر هفت **باب اول** در او **باب دوم**  
**باب سوم** در رشور **باب چهارم** در جراحات و قروح **باب پنجم** در  
کسر و خلع و مانند او **باب ششم** در جزام و امراضی جلد **باب هفتم**  
در امراضی که بموی تعلق دارد **باب هشتم** در آنچه تعلق بر نیت دارد **مقاله**  
**پنجم** در درگزیم و حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار **باب**  
**باب اول** در زهر و علاج شارب آن **باب دوم** در گردیدن حرارت  
و تدبیر آن **باب سیم** در گردیدن آدم و چهار بابان **باب چهارم**  
در دفع موم و حرارت و این آخون **اول اول** است و الله اعلم  
**فصل پنجم** در زکادویه معزده و مرکب مشتمل بر **مقاله اول**  
در ذکر بعضی ادویه معزده مشتمل بر هفت **باب اول** در  
طبیعی و تاثیرات ادویه **باب دوم** در حبوب **باب سیم** در  
طعوم و البان **باب چهارم** در فواکه **باب پنجم** در بقولات

**باب ششم** در توایل **باب هفتم** در ریاحین و طیوب **مقاله دوم**  
در ادویه مرکب مشتمل بر بیست **باب اول** در میان کیفیت  
و ترکیب ادویه و میان قوت و اضعاف آن **باب دوم** در ریاحین  
**باب سیم** در معوقات و میان قوت هر یک **باب چهارم** در معا  
جین **باب پنجم** در اثر سردی و نجات و لغوات و ربوب **باب ششم**  
در جوهر شاست **باب هفتم** در سوغات **باب هشتم** در احوالی  
سهل و غیره **باب نهم** در حبه های سهله و غیره **باب دهم** در ابارجات  
**باب یازدهم** در مطبوخات و لغوات **باب دوازدهم** در حقه های  
**باب سیزدهم** در شیاف و فزجه **باب چهاردهم** در ادمان **باب**  
**پانزدهم** در سوغات و سوزنات و غزاق **باب شانزدهم** در اطلیب  
و ضادات **باب هفدهم** در ادویه عین **باب هیجدهم** در امراض  
و ضرورات **باب نوزدهم** در حلاوت و سمنات **باب بیستم** در  
مغزقات **فصل اول** در قسمی طب یعنی نظری و عملی چون شروع  
در شیخی لابد است از معرفت و شعور به ان شیخی بویژه از تجربه  
السرانی

اثر ربی بتوفیق این علم می رود پس بدانکه علم طب علمی است  
که با احوال بدن انسان معلوم کند از جمله صحت و مرض یعنی  
علم باستقامت مزاج و احوال بدن تا تغییر آن حاصل شود تا با این علم  
حفظ صحت کنند در حال حصول و استرداد آن در حال زوال و این  
علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه اگر معین اعتقادات با موری  
که مجرد است از بیان کیفیت عمل امر انظری گویند چنانکه علم  
بارکان که چهار است و از غیره که نه است و اگر معین اعتقادات به  
اموری چند تا بیان کیفیت عمل آن را عملی گویند چنانکه تفرق  
در او را مشتمل بر اعتبار زمان و وقت از جمله روح و تحلیل چنانکه  
گفته شود پس این علم بدو قسم شود نظری و عملی چون معرفت موضوع  
هر علم بعد از علم با اهمیت او بسبب زیادتی شعور به بدن علم و تجرب  
امتیاز میان آن علم معیشت و از غیره و علم اراعات بدن جان  
شده است که بعد از بیان با اهمیت موضوع که بیان میکنند  
تا از وجهه شعور بدن علم حاصل شود پس از این جهت موضوع

هر یک از این دو قسم این جا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع ما  
 علمی است که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث  
 از آن کنند از آن جهت که منسوب به صحت است حفظا و سربا  
 او مایه وقف الحقی علیہ ان موضوع این علم باشد پس  
 بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدانان باشد و احوال  
 صحت و مرضی و احوال و دلایل از برای آنکه طریقت بحث از عوارض  
 ذاتی این امر میکنند از آن جهت که منسوبند به صحت که غایت مطلق  
 این علم است و موضوعات قسم علمی بقرف کردن است در استقامت  
 ستر فروری و تدبیران و اعمال سید و علاج باد و تبه و هر یک از این  
 بحث احتیاج به طیب بدان گفته شود ان و الله تعالی و چون  
 اصل علم است و علمی بی علم کل علم است شروع کنیم در قسم  
 علمی طیب منوطا علی العلم الحکیم **انتم نظری** و ان  
 ششکل است بر مقدمه و چهار مقاله **انتم** چون مقصود بالذات  
 از این علم می گفت صحت حاصل است و استر و او را ایم و حفظا  
 شیخی

شیخی بعد از علم بالشیخی بود و علم با سبب او معرفت او در بیان  
 احوال بدان گفته شود ان و الله تعالی چون معرفت اسباب هر شیخی  
 موجب تحقیق و خود ان شیخی باشد حالی اسباب ان بیان گفته شود  
 بعد از معرفت سبب مطلقه صحت عام مقدم بود معروف خاص پس  
 بدانکه سبب در عرف حکما بر سبب عموم بر چیزی گویند که بدان توصل کنند  
 برای حصول امری دیگر اما در عرف خاص که اصلاح حکما است بر  
 مایه وقف علیہ المثنی اهم از آنکه توقف برای مایه است بود  
 یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم است زیرا که در سبب و افعال  
 یا خارج از داخل بود بالقوه او را سبب مادی گویند چون خفته  
 نسبت با سبب که مرتب باشد یا سبب مادی که خارج بود از سبب مستقیم  
 اگر موجدان بود ان سبب مایه گویند چون تجار و اگر ایجاد بر  
 ان باشد از اسباب غائی گویند همچون جلدی بر سر چون این  
 معنی بر همین معنی است بدانکه اسباب مادی صحت اسباب است  
 که صحت در ان معنی میشود و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط بود

ارکان باشد و اگر مرکب باشد یا غلیظ بود و ان اعضاء است و یا  
 لطیف و ان ارواح است یا منوط میان غلط و رقت و ان  
 اخلاط است و اسباب صور صحت اعتدال مزاج است و اعتدال  
 قوی که بعد از حادث شود و التیام اعضاء که عبارت از عدم تقوی  
 اتصال و سهو ترکیب اسباب فاعلی صحت اسباب است که اگر در هر دو کلمه  
 و اعتدال وارد گردد و محافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرضی باشد  
 و این امور اگر در هیچ زمان صحیح الیه بود و جمیع افراد بدان  
 صحیح باشد از استر فروری گویند و اگر بعضی افراد صحیح باشند  
 بدان ان جنبه گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان  
 محتاجند ان را ماضیات و عادات گویند و اگر صحیح الیه باشد  
 از او اوقات خارجی گویند و اسباب غائی صحت سلامت افعال  
 باشد که از قوی حاصل شود یعنی صحیح و سلیم صادر گردد  
 وقوع ان از هر علوی بر وجه اعتدال بود سبب غائی در زمان  
 مقدم بود و در وجه منوط **مقاله اولی** در اسباب مادی صحت  
 و چون اسباب

و چون این اسباب چهار است ارکان و ارواح و اخلاط و اعضاء  
 و این مقاله منقسم میشود بچهار باب **باب اول** در ارکان و ان را  
 اصهری و عناصر و استقامت گویند و ان اجسامی چندند بسیط که  
 اجزای اول بدن اند و غیر ان از ترکیبات ان چهار است  
 زیرا که یا متوجه مرکز بود و یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایه  
 بود یا طالب صفا اما آنچه طالب غایه علوی باشد **آتش بود** و طبع او  
 گرم و خشک باشد و محلی او بالای دیگر ارکان بود چنانکه گفته اند کس  
 عاقل و عاقل غایه است و فایده او در ترکیبات انضاج و تطیف  
 و کسر بودت و غیرین و در تقوی مختلفات و جمع متمایزات بود  
 و آنچه متوجه جهت است از طرف علوی غایه ان **هو ابود** و طبع او گرم  
 و تر بود و فایده او در ترکیبات تخفیف و تکلیف باشد و محلی او زیر کمر  
 آتش بود و آنچه متوجه جهت است از طرف سفلی غایه ان است  
**آب باشد** طبع او سرد و تر است و فایده او در ترکیبات سهولت  
 قبول اشکال است و ترکیب ان و محلی او زیر کمر است و آنچه

سبب است  
 بعد از حرکت

غایه تمرکز بود **حاکم** باشد طبع او سرد و خشک است و غایه او  
 در مرکبات حفظ اشکال و بیانات و استساک بود **باب دوم** در احوال  
 بدانکه در عرف طب اروج حسب لطیف بخاری که از لطافت اخلاط  
 در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون گردد و بواسطه شش این عضا  
 مشترک کف و عظاما بد و حیوانه و استعداد قبل حس و حرکت و تغذیه  
 و تولید حاصل شود و ان را روح حیوانی گویند و قوت حیوانی  
 قایم است و از این روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر نیز بد  
 و بواسطه محل اوله مزاجی دیگر حاصل شود و او را روح نفسانی  
 گویند و قوه نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نفسانی  
 چنانچه در کتب الهی مراد از روح نفسانی است و این روح معین  
 حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر یک رسد اوله کیفیت دیگر حاصل  
 شود از اروج طبیعی گویند و قوه طبیعی بدو قایم بود و از تغذیه  
 و تولید حاصل کف و عین حقیقت بقول معلم اول و محققان حکما  
 روح بود که در هر محلی و مظهری از او اثری پیدا میشود و بحسب ظاهر  
 قول

قول طبیبان آنست که هر کس باستقلال روحی از خود او آید اعلم  
 خلق مالم خلق **باب سوم** در اخلاط بدن که غذا از ان  
 زمان که وارد بدن میشود تا ان زمان که خرد تمام بدن  
 شود او را چهار احتمال لاحق میشود و هر یکی را از ان  
 نفعی گویند در هر نفعی خلط صمد و فلفل از یکدیگر متمیز  
 میشود و خلد صمد به تغذیه محفوظ ماند و فلفل بطریق  
 اسهل من دفع شود که مضم اقل از ان زمان است  
 که دهن از مضمی کن تا در قمر صمد قرار گیرد و من یکشت  
 نخنی گردد از اکیدوس سیکویند لطیفه بطریق مساک  
 نفا که عرونی خند شکر است بیان کبد رمده میکند  
 و کف او بطریق امعارف شود و از ابراز گویند مضم  
 دوم در کبد است و ان عبارتست از احتمال اکیدوس  
 با خلد خلد صمدان باورده و در وقتله آن مائیت است  
 بطریق کلید و مستانه من دفع گردد و از ابراز گویند مضم

بل نعل

در وقت ان عبارتست از احتمال ماده اخلاط با عضا بحسب مزاج  
 فقط و مضم چهارم در اعضا است و ان عبارتست از احتمال زطویه  
 و ماده که در اعضا شود با عضا بر حیثه و صورت هر که مضمی شود  
 بالثقل بر یک از اعضا در قول نام و فلفل این هر دو مضمی است  
 و روح من دفع شود پس عمل مضم قایم ایجا در طوبت اولی است که  
 عبارت از اخلاط را ربع باشد و عمل مضم سیم ایجا در طوبت ثانیه  
 از ماده مضم خود و ان رطوبه یا فضلی بود یا غیر فضلی اما غیر فضلی بود  
 بدن را با احتیاج نباشد و اگر اوج ان ننگد معض کف و عین  
 آفت بدن کف و این قسم از اخلاط داخل غیر طبیعی بود و ان چه  
 غیر فضلی بود بر چهار قسم شود و هر یکی را از ان مضمی گویند که از انها  
 آنست که در عروق صفار و دقاق موجود باشد قایم مستحیل  
 میشود و هر عصبو بحسب مزاج سیم آنکه بمنزله بل در اعضا شش  
 است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضاء بواسطه آنست  
 اکنون بدانکه حفظ جسمی رطب سیال است که کیلوس غذا  
 اولاً

خون

اولاً مستحیل کف و ان چهار خلط است زیرا که آنچه نفع نام یافته است  
 آنچه از اوصافی بود صراحت و آنچه را سب شود سودا شود و آنچه بود  
 آنچه مستحیل کف نفع تمام یافته بود یا نه آنچه نفع نام یافته هیچ  
 خون باشد و آنچه نفع نام نیافته بلغم باشد و هر یک از این اخلاط  
 چهار قسمت یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ اوریج  
 و طعم او شیرین و طبع او گرم بود و در تغذیه جمیع بدن بدو باشد  
 تنها یا با فضلی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از او با نفع فلفل  
 شده باشد یا سبب درونی و بر تغذیه برین یا بصفا و اوریج  
 بسواریه یا بلغمی بود یا بل **اما بلغم** طبیعی طعم او مین بود  
 بسیرینی و طبع او سرد و زرد و نافع است که در جمیع  
 موجود باشد و در وقت فلفل غذای مستحیل بخون گردد  
 و غذای بدن شود و از این جهت او را مضمی است و با خون  
 در جمیع عروق جا میکند و غایه دیگر آنکه با خون متعین کف  
 غذای روح شود و دیگر آنکه تر طلب مفاصل کند و بلغم غیر

طبیعی

طبعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود با رتق  
 باشد از اماتی گویند یا غلیظ در دای غلیظ اگر روي  
 رطوبتی فائده باشد از اجزای گویند و اگر رطوبت تحلیل  
 رفته باشد از اجزای گویند و اگر مختلف القوام بود  
 اگر اختلاف در خصوص باشد غلیظی گویند و اگر خوش  
 از خام گویند و غیر طبعی باعتبار طعم چهار است عسلی  
 و توفه و جامن و بلغم ناله اگر اصناف بلغم باشد **امثا**  
**صفه** طبیعی از آن بدون اجزاست و ناصح و طبع او گرم و خشک  
 است و او در کبد بدو قسم میشود کمی بخون بروق جهت ترسین دم  
 تا نفوذ در منافذ نفیسه کند و یقطیع اختلاط رقیق و وضع بلغم غلیظ  
 کند و با خون غذای بعضی اعضا مشغول میشود و قسمی دیگر بمراره  
 ببرد و غیره اما همیشه بروق بر او و صفرا و غیر طبعی آنچه در  
 نفسی غلیظ شده باشد اگر در جگر بود از امه در موی گویند و  
 اگر در معده حرق شده باشد از امه که اصمی گویند عرق کردن

حفر  
رود

له فرق

را عرق گویند و از بخار نیز گویند و آن بر سه قسم باشد و آنچه به  
 سبب وادی منقیر شده باشد از او در بلغم عرق باشد از امره  
 صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ باشد از امه گویند و اگر سودا بود آن ما  
 سودا گویند و سودا گویند **اما سودا** طبعی دردی خون طبیعی بود و  
 طعم او بویضت و جوهرت مایل باشد و طبع او سرد و خشک باشد  
 و او در جگر بدو قسم میشود قسمی با خون جروق رود و قسمی جهت تقویت و نظف  
 دم و غذای بعضی از اعضا مشغول با خون مثل عظام و قسمی بطحال رود  
 جهت تغذیه و غذای معده ببرد و غیر طبعی از او هر خطی بود که حرق نشده  
 باشد از امه سودا باشد و از طبعی خواه غیر طبعی و آن قسم که ماده در  
 سودا گویند **باب چهارم** در اعضا و ان شتم است بر مقدمه و در  
 فصل **اما مقدمه** در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبب اجال بدانکه اعضا  
 عبارتست از اجزای جنید غلیظ که از امتزاج اختلاط حاصل شود  
 از سطر بر آن است که اول عضو است که متکون میشود دل است یعنی  
 گفته اند که در معده و بعضی گفته اند که جگر و بعضی گفته اند که چون ماده

مستطیل

۱۱

دایره

عظم و جمیع اعضا یا سبط بود و از اعضا متنت به الاجزا  
 گویند و یا مرکب باشد و آن را اعضای الی خوانند و میان هر یک از  
 فصلی گفته شود و آن **والتة فصل اول** در شرح اعضا مفوده و ا  
 قسم آن ده است اول عظم و آن اساس بدن باشد و عظم  
 حرکات بود و اقام آن بسبب اجال که هر شود اما جمیع عروق است  
 از جهت عظم جامد و لو با بود و یکی بجز سه سطح که آن را قاعده و یا  
 گویند و دو دیگر بجز سه سطح که آن را قاعده گویند و تک اعلی مرکب  
 است از چهارده عظم که از اعظام حنک دو جنبه و چشم و گوش است  
 یکدیگر متصل شده و مفاصل از او روز گویند **و الف** از دو عظم مرکب  
 و در میان الف عظمی است که او را بدو قسم میکنند و تک  
 اسفل از دو عظم مرکب بود در فکین می بود و دندان مرکوب است  
 از فوق و تحت آنچه در پیش بود از آنها یا گویند و آن دو است و  
 در باقی دو انبیا در پهلو می ربا می بود از جهت قطع و در او  
 دو نو ایجاد بود از جهت کسر و طهر آن از هر طرفی شش دندان باشد

زرع مستقر خود رسد در او علیانی پیدا شود و چهار فقط در او بدید  
 یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و از کبر و یکی  
 همه بدن عتوی شود **اما تقسیم اعضا** بر دو قسم گفته اند یکی از عفتو  
 با معطی مطلق است همچون کلم با معطی و قابل هر دو هم چون جگر یا معطی  
 است و نه قابل همچون عظام و در جهان دیگر آنکه اعضا یا رقیق بود یا خام  
 رقیق یا سرد یا گرم و نه رقیق یا سرد یا گرم که اگر مبداء او و بقیدت  
 که محتاج الیه است در بقا شخص یا نوع از او رقیق گویند و رقیق سب  
 بقا شخص است دل و دماغ و جگر و کبد و کب و کب و کب است با  
 انشایی که بدان مخصوص است و اگر محدود متمم فعل حضرات آن که  
 خادم رقیق گویند و اینها هم یا کب چون ریه قلب و معده کبد یا  
 و آلات غذا و شکر دماغ را و او عتوی انشایی یا سردی بود چون  
 ستر اعلی قلب و او در کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل انشایی  
 و اگر نه مبداء او بود اگر قابل فعل رقیق بود آن را سردی  
 گویند چون کلم و اگر قابل نباشد سردی بود و نه سردی چون

دل و کب  
و باقی مطلق

نوت

عظام



که اسرار بسیار است در جهت طبع اسحق بر این است که از اجزای  
 عروق گویند و بعد از او دوازده فقره ظاهر است دیگر بیت و چهار  
 استخوان استخوان اصغاع بود از هر طایفه دو دوازده استخوان در فقرات  
 ظاهر مرکب است و بعد از او فقرات فطن است و آن پنج فقره است  
 و بعد از او سه فقره عجز است و بعد از او سه فقره عصب است  
 رتوه دو عظم است که از اعظام تن گویند و آخر آن مجازی فم  
 معده عظمی عوزی بود که از اعظام خنجر می گویند و عانه در عظم است  
 از طرفین هم متصل و از چهار جز است قدم و آن را عظم عانه  
 گویند و جزء و خلف که عظم درک گویند و جز و طرف و خنجر  
 را خار گویند و جز و اسفل انسی که حق و درک گویند  
 دست مرکب است از کف و عصب متصل بدو است و بعد از او عصب  
 که متعلق است از دو عظم که او را از اندامی و زنده اسفل گویند و بعد  
 از او دست عظم در دو وصف نموده که از اسفک گویند و بعد از آن  
 چهار عظم است که از اسفک گویند و پنج اصبع هر یک را است  
 عظم

عظم بود و بیای مرکب است از فک که بر کتف استخوان اعصاب است  
 و در حق المورک مرکب است و از جهت دیگر مستقل است باقی  
 و مؤلف است از دو عظم که از اکتفیه صغری و کبری گویند و عظم اکبر  
 که از اکتفیه گویند و قدم مرکب است از کعب عقب و عظم زردی و  
 احمص که از ازورقی گویند و چهار ریش بود و پنج منظر بود و پنج  
 اصبع از هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است **شش** عدد عظم  
 چه خوالی که بیای به بعضی می برود اندک از آنجا که برود می آید  
 عدد استخوان بود چه صحیح از خود صید که بدان **تشریح دوم**  
 از اعضا مفروضه عقوف باشد و آن حسب شش عظم اما از است  
 تر باشد و فایده او منع اصطکاک عظمی بود بعضی دیگر در کتب اعصاب  
 صلبه بالینه و قایم مقام عظم است در عظمی که عظم در او معقود بود  
**سهم** عصب است و آن جسمیت است که در حس و انعطاف و صلب  
 بود در انفصال و فایده آن بالذات افانته حس و حرکت بود  
 و بالعرض شد و توثیق اعضا و عصب و در نوع است نوعی از رخ

آنها کلمه جمعی است بعضی که از ماده مائی دم در اعضا و عصبانی مسلک  
 و اعصاب متولد شود و بر اسطه بر دست محل نموده در دو فاقه در دست  
 اما همین مشابه لحم و او از دمی رسم متولد می شود و آن مرکب است  
 از شحم و لحم که جسمی است که از بخار و خان متولد شود و از میان  
 و خان و بخار است که بخار مرکب از اجزاء مائی و هوا در خان  
 مرکب است و طبیعت کجی فضل از اظرفی تمام و رفع کند  
 و بعضی شکل شوجیه زینت بود هم چون حجاب و طبع بعضی  
 زینت و فایده را به هم چون مویس و مژه **ظفر** جسمی است  
 عسرفی و مدجم احسی که متصل است بسند بیات انگشت فایده  
 آن از حرکت و نظرم مانند آن مخفی نیست جلد عضو است **شست**  
 از لیفات و شش با عصب و غلظت که طبع می شود و هم چون  
 متعلق بود به بدن او فایده آن حفظ شکل و هیات و فایده حس و ادراک  
 مسموم است بود این بود شش اعضا و مؤلف فصل هم در اعضا و عصب  
 و او را اعضا ایلی می گویند از جهت که بعضی آلات و فضات و بعضی

اللات حیوة است و بعضی آلات نفس است و بعضی آلات شعور  
 است و بعضی آلات تشاسل اما آلات حیوة و نفس قلب است  
 و تجلیت اما قلب از اشرف اعضا بود و بر سر مطلق و محل روح حیوان  
 بود و مؤلف است از لحم و صلب و اضاف لیفات و غشای غلیظه  
 بر آن محتوی است از اخله و قلب گویند و شکل او صوبر بود و  
 و خاعده او از بالا بود و آن عسرفیت بر اطراف و ششم مرآت  
 و محل در میان سینه باشد مایل بطرف چپ و او بطن است **شش**  
 و آن می ذی کبد باشد و در او خون بیشتر از روح باشد و از کبد  
 و در می بر و متصل است جهته رسانیدن خون لطیف و ظن  
 البزرگ تر است و در او روح بیشتر از خون باشد و او را **شش**  
 قلب گویند که بر سر و جهته جذب نسیم از او رسانیدن در  
 لطیف بود و یکی دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شریان  
 بود که اسرار شهر و او را بطی گویند و میان این و بطن منفذ  
 است همچون قمعی برای عطیف روحی که از بطن ایمن به بطن

و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

الاورع است

السیر میرود و در آنرا دلیله خوانند و از طرفین دل فزیر بقا  
 عده او از موضع دخول دم و از دخول نسیم و نه آید همت  
 که او روانی قلب که بنده حجاب عضولیت مرکب از جوهر لیم  
 و غش و عصب حاصل و محرک و مدد ریه است انقباض و  
 بسط و حاجرت میان آلات غذا و آلات تنفس است  
 مخلوق است از لم و روی سنجید و از شعب شریان در بیدی و و  
 شریانی و شعبه ریه در او منتشرند و نشانی ذی الحسین  
 کشیده و او با و شش شده است یکی بطرف ایمن بود و دیگری  
 بطرف ایسر و شقی که بطرف ایمن بود و دیگر شعبه منقسم شده  
 است و شقی طرف ایسر بود و شعبه و مجری که در قلب بر آمده و فایده  
 آن ترویج قلب باشد جذب نسیم و احاطه آن بکیفیت مناسبت  
 مزاج قلب و دفع بخار و خانی و او مبداء صوت است اما آلات  
 خلق بدانکه خلق عبارت است از مجموع جابریین که آن مری  
 و قصبه ریه است و دیگر مری در اعصابی ذکر آنکه غذا

کده

کرده شود قصبه ریه عضولیت مزاجی شکل که مؤلف از  
 غضار لیم و غش می بر آن کشیده از درای او مری نهاد است  
 و فایده او تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود  
 لای او خنجره بود و آن عضوی غضروفیت است التام صورت  
 نفی بود و او مرکب از سه غضروف است یکی از طرف قدام که او را در پی و در  
 نیز گویند و دیگر یک از طرف خلف که مری باز و این هر دو جلوه نزدیکی  
 است با هم نیست یکی بماند یکی بود برای آنکه در حالت در بلع بکلیت  
 باختری بقصبه ریه نهفته و اما علل فایده خنجره با حاصل شود  
 خوف خنجره جسمیت شنبه بلان مزمار و انقباض و انقباض  
 و صوت بدان حاصل می شود و سمات عضولیت لحمی صورتی  
 شکل از بالای خنجره او خنجره فایده تصفیه بود و از دخان بخار و مری  
 باشد که در این عضولیت از علم عصبانی کشیده بقده که از اصل زبان  
 و فایده آن منع هوا است از آنکه دفعه نفوذ کند اما آلات  
 و غش و چشم و گوش و بینی باشند و غشوی در پیش بود و غش

و بنال و باغ با سله که در فقرات می رسد تا بعضی سه  
 چشم از اعضا نیز است و مرکب است از سه رطوبت و هفت  
 طبقه در راه اعصاب و شریانی و ارده متوقف شده و شکر در آن  
 کار رقمانی به وضع خولس حلیت بهفت برده است آب منقسم  
 صلبت مسلم و شنبک زجاجی در جلید بی غلکوت بهفت غیب  
 قرن ملخ طبقه اول از طبقات حلیت طبقه اولت که کالی هر بود  
 و او را ملخم گویند و در هر آن لحمی است و متصل است به  
 عضلات متحرکه طبقه دوم بر طبقه قرن گویند و او بعد از ملخ  
 و این طبقه از چهار قسم است در فایده رسته و لطافت باشد طبقه  
 سیم غنیمی باشد و لون او مختلف باشد در بعضی اشخاصی در  
 او سیاه بود و در بعضی از رقی و در بعضی اشکل و در بعضی اشکل  
 و بعد از آن رطوبت سفیدی بود و آن رطوبتی است سفید شفاف طبقه  
 چهارم بعد از او است و او را غلکوت گویند و غش بی رقی است  
 مانند نسج غلکوت و بعد از او رطوبت جلید ریه و این جسم است

روح نفسانی بود و او مرکب است از نسج و از در شریانی و غش می برقی که طلا  
 نفس است و غش فی صلبت که هم چون بطنه این غش است و هم ک  
 قحط است و شکل و غش متشکی می شود و در قاعده او مقدم است  
 است و این است از نسج خنجره که منبسط اعصاب حس است و در آن  
 او از نسج و باغ با سله و اصل بود زیرا که منبسط اعصاب است  
 و در باغ از جسم عرضی طرف شنبه است با سیم سه است  
 و از بطون و باغ گویند و او در بطون بطن مقدم است و در زیر  
 بطن او وسط تجویف است که از آن معده گویند و فصل است و باغ گویند  
 و او در بطون بطن مقدم است و در زیر بطن او وسط تجویف است  
 که از آن معده گویند و فصل است و باغ گویند و باغ گویند  
 و غش بی که کالی جوهر و باغ است مانند تراریه و غش بی  
 افشاده است و آن صورتی است چون کمر سه آمده و او را ملخ  
 است و انقباض شریانی او بر مویک است نسج و شکر  
 و باغ است جلید است و او را غش است و او را هم چون

بنال

ماست جلیبه بغایت شفاف و طرف باطنی او جزو است تا در قیبه  
عصبه بخورد کمی البصار بر آن بود که در زرد و بعد از آن رطوبت  
زجاج است که شبیه باب کبته که گفته باشد طبقه پنجم را شبیه گویند  
و بعد از رطوبت رجاج بود و جسم او متنج بعد از پها و در کهاد  
تر یا نماند و ام صبا و طبقه ششم را طبقه ششم گویند و او هم چون  
غشائی که بر جمیع مهنه سبیه باشد و اصل آن از غشای در قیبه  
بود که از دماغ با عصبه بخورد تا درون جلیبه آمد و غذای اجزای  
ضمیمه از او بود طبقه هفتم را اصل کب بندوان غشائی بود غلیظه که کله  
عظم عینی بود و بجزیف البصار بر رطوبت جلد حاصل می شود  
و باقی اللت معدّات او بند جم رطوبت بعضی حافظ است  
تا بواسطه او انبیه و نفیحه در جلیه منطبق نگردد که موجب اظهار او  
شود و رطوبت رجاج معدّات است و طبقات از فرام و خلف  
هم چون و خانه او بند فتنارک السرا من الخالقان کوی عظمه  
ست مغزوفی و هو این منبرج در او جمع میگردد و در قیبه عضو

الغذاء

بحر الغذاء  
میکنند چون مصاص میخورد که در صبح مغزوفی است و قوت مع  
در است و با او در اک اصوات حاصل میگردد و الف به آنکه مغزوفی  
چون ببالاتی بینی رسد به و بخوبی منقسم شود قسمی قضای قسمی  
کرد و جهت نفسی و استنق هوای قسمی بقضای که شبیه به مصفات  
ست منتهی کرد جهت دفع فضولت و دفع نادرک و رواج کبند  
و عصبه که شبیه به و بر پستانند و ادراک رواج بدان نژاد اما عصاره  
آلات غذا اول آن مجزای دهن است که فایده آن ظاهر است و  
در او موجود است از جهت کس و طعم زبان مؤلف است از لحم البیض  
و شرایین و او در ده و اعصاب در اصل قطعه لحم غذا است جهت  
الکاب لغایت به مطلق و مختلط که در زبان در است غش  
دوار و کفایت مضموع مذموم است و حسن ذوق و تکلم به و  
نژاد بکلوز و بر در لب مخلوقیت از عصب لحم و عضل و شرایین  
و در پد فایده آن است در دهن و حفظ مضموع و حبس لغایت  
و اعانه تکلم مری که کبست از لحم و غش و در طعمه است

و غش او

و متصل است به نهایت نم و به این مقده و چون برابر عظم خنجر رسد  
و از فرنگ در او از فرم مده که بند و حسن او بغایت قوی مده و طبقه  
ست عصبانی بود جهت حس و خارج آن هوای طمانی است جهت در  
حفظ و تکون حرارت و از فرم مده بند ریج فراخ تر شود تا نماند است  
که نزدیک ناف است و بر شکل گردنی باشد و غزاد او مستقیم است  
امعاد مخلوقی است از غشیه و او در ده و لسانی و لقیات مصفا  
و امعاشش قسم است اول از لسانی عشره گویند و آن متصل  
بعض مده و با لسانی نیز گویند زیرا که در وقت مضموع منقلق بود چون  
مضموع نام نهم منقلق آرد و بر بلع صمیم گویند و او بعد از بلع است  
و عروق ماسا رقیق نیز گویند که از از جنب لطف کنند و صفوا از  
مراره بد و منصف شده و سیم و افاق گویند و او بعد از صا بیم  
و در او لقیات بسیار باشد و این هر سه را امعاد و افاق گویند  
چهارم را عروق گویند و او هم چون کبسه است که در غش و حج او یک بود  
و پنجم را قونون گویند و او در راه دارد و قونون در قلب در این صا

الغذاء

و از فرم مده است مستقیم فائده او آخر است و بقعه منقلق است  
امعاشش کونون دار که تا کوه است یک یک از یک که اناطه صا بیم  
رقاق هم اعرابم فونون و پس مستقیم عصاره سفلی و قان غلظه  
به ترتیب کن افندی تر سیم نیز از شیب عصبه او در ده و لسانی  
مشبک باشد و رطوبت و سم بر آن ترش شده و به سبب برودت محل می  
و از جمیع اعرابم برده حاصل شود و در مده بر آید برای تکون حرارت  
و عظم مضموع هر عروق نیست و جوهر آن طمانی است و بی حس است  
ذو لحنی محلل ار شده و محل او طرف ایمن است و عصب او بلغات نوری  
با ضلع مربوط است و معقود ماس طرف ایمن است از معقود مده است  
و او را پنج اید است بمتر از اصبع بر مده و عمو رسیده و از معقود کبندی  
رست است که از ارباب گویند بعضی در نفس کبسه متعبد است و بعضی در  
جهت جذب غزاد را ماس را گویند از مده و بعضی از امعاشش است  
و در شش داخل جمع کرده تا نفیض باشد و احدی از مضموع رسد و از عصب  
رسد که از او جوهر کبند بعضی از سولون در نفس کبسه متوق شده است از جهت

جذب و باقی جمانه ریزد و سانه کسب معیاش شکل است و خلاف این  
 در دو طبقه است اول آن را او جمع بلبله و دو فقهه بقول مندرج بجز  
 و از این معنی است که بول بدان طریق افع شود و اعضا شامل  
 اینست و فصدی هم است اینست که مرکب بسیار از سینه غده  
 در منافذ بسیار است آورده و در این و اعضا به متصل است  
 برکتش و معنی در او جمع میشود و در فصدی بواسطه بسیار که در این  
 سینه برکت و هم چنانکه در اینست که در اینست که در اینست که در اینست  
 به قسم اربعه متولد شود و باقیست ابتدا و صلاحیت توله است و  
 آن حاصل شود و اینست که در اینست که در اینست که در اینست  
 لسان صغیر و همین باشد و در اینست که در اینست که در اینست  
 از اعصاب شریان آورده و داخل آن بلبله میشود و در او است  
 مجرا بود یکی مجرای اول و یکی مجرای دوم و یکی مجرای سوم  
 عانه است و اصل از باطنی محو است بود و لغو است که در اینست  
 او جمع نمیشود و در اینست که در اینست که در اینست که در اینست

۲۴ در مجرای

جذب و باقی جمانه ریزد و سانه کسب معیاش شکل است و خلاف این  
 در دو طبقه است اول آن را او جمع بلبله و دو فقهه بقول مندرج بجز  
 و از این معنی است که بول بدان طریق افع شود و اعضا شامل  
 اینست و فصدی هم است اینست که مرکب بسیار از سینه غده  
 در منافذ بسیار است آورده و در این و اعضا به متصل است  
 برکتش و معنی در او جمع میشود و در فصدی بواسطه بسیار که در این  
 سینه برکت و هم چنانکه در اینست که در اینست که در اینست که در اینست  
 به قسم اربعه متولد شود و باقیست ابتدا و صلاحیت توله است و  
 آن حاصل شود و اینست که در اینست که در اینست که در اینست  
 لسان صغیر و همین باشد و در اینست که در اینست که در اینست  
 از اعصاب شریان آورده و داخل آن بلبله میشود و در او است  
 مجرا بود یکی مجرای اول و یکی مجرای دوم و یکی مجرای سوم  
 عانه است و اصل از باطنی محو است بود و لغو است که در اینست  
 او جمع نمیشود و در اینست که در اینست که در اینست که در اینست

بود و انسان از جماعت ملته شود و موجب بقای نوع گردد و نایب  
 قضیه ایصال ماده زرع است به سقز خویش جسم عضویست که  
 از لقیات عجانیه و در طبقه است و او هم چنان و قضیه منقلوبت  
 و مومع او در آستانه بود و فدام معایه مستقیم و نوبات  
 غزوف بد و متصل شد است جنبه دفع فضله طینی و تغذیه جنین و در  
 رحم برده است شکله از ماده بکارت بدان میشود و او را یک مجری  
 بود مجرای دوم فرج بر اینست که در اینست که در اینست که در اینست  
 بود در حالت علوی منضم میشود در حالت لاریت و از اینست  
 دو فضله طینی در حالت آتینی غدار جنین بلبله و در رضای  
 مستحیل بیشتر بجز در در جسم را شوق بجزیب منی است و این  
 جنبه در وقت جماعت با بلبله میشود و بطرف فرج و ضعف جسم است  
 که منی در وقت فرج برکت از او متولد شود و کیفیت تولد جنین  
 بدانکه منی هرگز از او در جسم فرار کرد و از جمیع سوخته  
 مرآت جالب باشد در جسم صحیح و بی بود و از او آت خارج است

۲۵

بود و انسان از جماعت ملته شود و موجب بقای نوع گردد و نایب  
 قضیه ایصال ماده زرع است به سقز خویش جسم عضویست که  
 از لقیات عجانیه و در طبقه است و او هم چنان و قضیه منقلوبت  
 و مومع او در آستانه بود و فدام معایه مستقیم و نوبات  
 غزوف بد و متصل شد است جنبه دفع فضله طینی و تغذیه جنین و در  
 رحم برده است شکله از ماده بکارت بدان میشود و او را یک مجری  
 بود مجرای دوم فرج بر اینست که در اینست که در اینست که در اینست  
 بود در حالت علوی منضم میشود در حالت لاریت و از اینست  
 دو فضله طینی در حالت آتینی غدار جنین بلبله و در رضای  
 مستحیل بیشتر بجز در در جسم را شوق بجزیب منی است و این  
 جنبه در وقت جماعت با بلبله میشود و بطرف فرج و ضعف جسم است  
 که منی در وقت فرج برکت از او متولد شود و کیفیت تولد جنین  
 بدانکه منی هرگز از او در جسم فرار کرد و از جمیع سوخته  
 مرآت جالب باشد در جسم صحیح و بی بود و از او آت خارج است

حاله خامه کوسید و سه روز خام شود و بعد از آن تمام اعصاب خفت  
 شود و عرفی در مجاری و حقیقت مصلحه با ظهور پیوند و اینها اسکا  
 گویند و در پنج روز خام شود و این حاله مذکور در مدت اخیر بوده  
 اناش در مدت طولانی که گویند که خلقت پسری سه روز تا چهل روز  
 خام شود از آن اناش بهر روز تا پنجاه روز و بعد از آن نزدیک  
 نماند نشسته که اخل من خل است و جنبین در ضعف ایام خمایی  
 خفت مزین کرد و در ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا که  
 بیست و پنج روز خام شود و بعد از او روز حرکت کرد و در دولت  
 که اینها مایه باشد و جوجه آید و غالباً با سینه باشد و اگر چهل روز خام  
 شود و هشتاد روز حرکت کند از صبح المزاج و به دولت چهل  
 روز که مدت هشتاد باشد برآید مانده و دلیل گفته اند که مدت  
 هفت ماه چون بگذرد و موله در اعضا آید و حرکت کند  
 از صبح المزاج و قوی المال بود خرق آتش کند و ما زان برای  
 تنالی غزاسه پسران آید و در ضعف المال بود و قوت خرق  
سوره اول

خلق مایل

و خرد نه از آن حرکت متاخم شود و اگر مملکت یا به تا با ماه نه رسد  
 خسته کی از او زایل شود و قوه برگردد چون ماه نهم بود همانند اگر بقایبت  
 ضعیف بود و بجز یا در ششم میسر یا در ماه هفتم برآید و از ای حرکت  
 خسته کی او زایل شود و هر ای خلج به نسبت با او غیر استی داشته باشد  
 پس الملك کرده و در چهل روز خام شود و ماه نهم بود آید بانی  
 مانده اکثر حیات بود الله اعلم بحلقه خلقه مقاله هم در اسباب صحیح  
 صحت و ان هر باب است **باب اول در مزاج و ان کیفیت است**  
 که از مزاج در جسم مکیله از ارکان حادث شود و این عمل و  
 انفعال که میان مورد مواد متصفه و مقادیر ارکان واقع گردید  
 جنبینی که مدت و مولات و کورت هر کدام از یکدیگر منکر شود و کیفیت  
 متوسط حاصل کرد که از مزاج گویند و ان کیفیت با در حائق و مطابقت  
 با سده های بهر طرف کیفیتها میل نداشت با سده از معتدل حقیقی  
 زیرا که این کیفیت اعتدال بود و معتدل با انفرقی از جهت آنکه در خارج  
 موجود باشد با انکه با انکه به کیفیت از کیفیت و این خستم از آن

بقاع حفظ است و بود و نیز برای انهمار بود و امام رازی بر آنست که سلطان اولی  
 اعتدال برای انکه وسط ان تمام است و الله و مناسیل انجا نیز باشد و اعتدال شخصی  
 بحسب شش اولی شخصی بود از اعتدال منفی از اعتدال معتدل اعضا است  
 تغییر می اوجه الله عشا به انکه گرم تر از این در بدن باشد و در سببها از آن  
 ان منی بر خردن بری که می خردم بر عضل می طحال می کلیه می کبد می کله در و در  
 دسر و تریزه جزئی که در بدن بود بلغم می کله در می کله در می کله در می کله در  
 می کله در می کله در می کله در می کله در می کله در می کله در می کله در  
 برن بود هم بلغم است می دم می میان بر شش می دم می کله در می کله در  
 می کله در می کله در می کله در می کله در می کله در می کله در می کله در  
 حیدر اعتدال اعضا باشد و اعتدال از او کنی حیدر سا به اعتدال از او انهم سا به  
 باب هم در فرق انفعال بد انکه قوه در عروق اطباء مبدا و جامه منضم با  
 او از مبدا و ذکر با سوره بود از ان وقت که سید و الوکی سوره بود که مخصوص

نبست که کلف مایل باشد یا بد طرف الیکلف مایل بود چهار قسم است  
 از تمام بلغمی یا برود یا بالین از طرف الیکرف و طرف مایل بود این بر چهار  
 احوال ایمی از طرف بر در اطباء بره ایست برین قسم ان معتدل است  
 زیرا که خارج از اعتدال حقیقی باشد و این کیفیت معلوم است که برین قسم انکه  
 بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار تقنی است اما اعتدالی که برین  
 اطباء است و برین ان معتبر است است که بر هر دو که در ارکان ضعیف  
 این کیفیت که بر سینه اولی و ثانوی است و منور و منحل کرد بر اعتدال است  
 و این اعتدال که از اعتدال و نقی است است هر چه با انکه در سینه مملکت از ان  
 در وقت نیست است و این اعتدال را جهت اعتبار عارض کرد و بر  
 یا کله در بر مصل اعتدال است با کله در مصل مملکتی و هندی یا کله در  
 از بر صغیر که باره با کله در بر مصل اعتدال جمله و در وقت از این بقایک مایل  
 بود یا خارج می اعتبارات فانی مشهور باشد اما طاراعت است که اعتدال  
 که از سینه است از برای است که سلطان حفظ اعتدال اعضا فیه نیز است  
 در انجا یک است است که کثرت هر یک از آن بدو کله در مملکتی است  
سوره اول

بقاع خلق

بجوان از اوقات جوانی که سینه و اگر مخصوص به جوان باشد از اوقات طبیعی که سینه  
که در بنات و جهادات نیز میسر بود اما قوه جوانی و آن از دل منبعث  
میگردد و در کتب روح حیوانی با سوره بواسطه ستر این او یک جمع بدن میسر است و فرستاد  
که دل و ستر این را حرکت میدهد به جهت طبع و انقباضی تا شروع در قبضه صلوات  
کجاست بنیم و دفع و دفع و بدین اعتباری فاعله که سینه و چون از اوقات منش  
مستأثر بود از منبعث که سینه اوقات نشاء و آن از اوقات منبعث بود بواسطه  
در جمع بدن منشتر بود و اوقات حرکات میکند با آن اوقات و این قوت  
شبهت حرکت دارد که در کتب نیز در قوت حرکت در وقت امر ظاهر و از اوقات طبیعی  
و در وقت این پنج سبب اول قوه با قوه و آن قوت است که در تقاطع عضلین که میان  
عضله و اعصاب است که از مقدمه و باقی بعد از این و ادراک اوان و انقباض و انقباض  
بدون حاصل بود و حکمت در این آنست که تا محل را در این عضلین یکی با سوره در وقت  
این قوه در یک محل باشد هر سبب است و آن قوت است که بواسطه روح جاری میگردد  
در هر عضله است که سینه است بر جلین از سینه و با قوه سینه است تا در اوقات  
مشکوک است که سوره و آن قوت است که بواسطه عضلین در هر زمان مؤثر است و مؤثر

فرازداد

ان با سلاک طعام میکند چهارم سینه است و آن قوت است که در  
عصبیه که در صاحب مغز و سینه است و قوت است که بواسطه وصول مواد  
اصوات میگذرد سینه است و آن قوت است که موجود است در کیفیات و  
شفا یا در عصبیه که در جمیع منشتر است و بدن بواسطه او بلافاصله  
اجسام از کیفیات او در منشتر است که عبارت از حرارت سردت  
در طوبت و بلونت و در غایت مصلحت و خستندگی و سلاکت  
و در وقت از قوتی که در قوت است که او در کتب امور باطنی است و او پنج سبب اول  
حق مشترک و آن قوت است که هر چه بحواس ظاهر و متوجه شود میسر گردد  
و از این جهت اوضاع مشترک میگویند و عمل او مقدمه بطل است اول  
و اوقات دوم خیال است و او در حواس مشترک خوانند زیرا که هر  
دو یک پیوسته در محل او مؤثر است بطن با سینه است متوجه است و او  
دو او متصرف گویند بخلاف آنکه در صورت محسوس که در خیال موجود است  
و این تصرف نیز یکی در همین تصرف است و سردت و تفصیل بود در  
تصرف در تصرف است و سردت متفکره نیز است که سینه چون مطایع

نامیه قوت که آنچه غایب از احوال کرده باشد در اقطار بدن بر صفت  
و همه سینه مناسب طبعی صرف میکند تا بحال مقداری و فایده سینه است  
نماند که نوع و مزاج او متصفی است بر سینه اما در وقت متصرف است  
نوع و این سبب بر سینه است مؤثره و مسوره اما مؤثره و آن قوت است که  
از خون صالح و در طبوبات سینه تحصیل منی کند آن را موصوفه فیصل صورت  
ان نکند اما مسوره و آن قوت است که بازن خانی سوره اقله اسم اعظم است  
مشکل و مسوره کرد از دست و باطن و مفصل او سینه است اما خادمه است و سینه است  
اول با سینه و او قوت است که در اعضا موجود است از سینه است و مفیده با سینه است  
دوم با سینه و آن قوت است که او مناسب مجذوب نگاه دارد تا سینه او عمل کند  
سیم با سینه است و آن قوت است که سینه است و سینه است و سینه است  
که غایب در اوقات سینه است چهارم و اوقات قوت است که آنچه از سینه است  
فصل است و در وقت است غذای است شده باشد منافع گرداند و کیفیت  
لصخره است این چهار قوت است اما حرارت بالذات همه را خودم بود  
زیرا که نقل حرکاتی صورت حرارت است توان بود است سردت با سینه است

عقل باشد چهارم و او سینه است که سینه است که سینه است که اول است  
مفایده سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
و عمل او هم بطن او سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
معافه متوجه است با سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
منه که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
خرانه متوجه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
قوت است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
نوع سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
کفی اوقات بود با سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
بواسطه افاضل متشنه و مسترخ کرد و در قبض و بسط او اعطاء  
که در وقت سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
طبعی است و او در وقت سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
نوع سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است  
تصرف کند و سینه است که سینه است که سینه است که سینه است که سینه است

نیم

خادم اسکست چنانست که خادم واقف باشد چنانکه منجلی  
 رنجیکه تقدیر بود آبروست بالعرض خادم اسکست چنانکه قبض  
 و خادم جازبه و واقف باشد چنانکه نفوس روح که حاصل فوت است  
 آن طوبت بالعرض خادم عامه است چنانکه تسبیل و نفوذ و احاطه  
 خدا و خادم واقف بود چنانکه تسبیل و فضیلت و جازبه و اسکست  
 راضیه و واقف خادم غایبه اند و جازبه و نامیه خادمان مؤلفه اند  
 مغالته سبب در اسباب فاعلیه حیوان مستلک بر مفروضه  
 و باب استغفاره در بیان اسباب که کبرف اطلاق است اول است  
 و منقسم به انکه طبعا گویند که سبب است که اولاً موجود شود بعد از  
 ان حالتی از احوال بدن حادث کرد بر سبب و جوب اگر غیر حالت ادنی  
 ان سبب غیره خوانند اگر از قبیل احوال موجوده لازم آید از  
 حافظه گویند پس این که هر حالتی از احوال بدن در احوال صحت  
 بلاد سابق و حاصل از بر اسباب باید بود مثل خلیلی که موجب  
 حالتی کرد با غیره بنده بود چون حرارت اشتاب و برداشت

ان حال باعانی

دان حال احوال خارج گویند با هم چون غضب نزع و بزادغان  
 گویند و سبب غیره بی را با دیگر گویند و سبب بدین اگر بواسطه غیره  
 دیگر موجب استی کرد هم چون ابتلا که اولاً حاصل شود و سبب  
 بود از اسباب بقی گویند و اگر بر سبب بواسطه موجب استی شود از اول  
 گویند هم چون غفوت که سبب غیره شود به آنکه فعلی است بر سبب  
 بالذات بود هم چون تبرید آب سرد با سفال آن و بالعرض هم  
 چون تسخینی آب سرد چنانکه حرارت در سبب از اسباب غالی نسبت که  
 نقضی از او و تا بعد از ان ممکن است باشد اگر ممکن نسبت نزد  
 و الا غیره در بود این قسم که غیره در است با صفات طبعی بود  
 هم چون غرق و قتل و قرق الفصال با مضاد طبیعت بود هم چون  
 تقیی یا قناب و استقام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروریات  
 اول در اسباب ضروریات اول در احوال جهت ضروری گویند که اولاً  
 که ان در حیات باشد از ان لابد بود و اسباب عامه نیز  
 گویند از بر آنکه احتیاج به ان عمومی دارد در حالت صحت در مرض

و این سبب است که زیرا که اگر در نفس و احوال نفس است که اگر در روح  
 نیز و هر حالت که در احوال نفس و اگر اس مروضی است که است تا اول  
 و مروضی بالعرض است از ان است احتیاجی که در احوال روح  
 و بعضی غیره بنوعی که بنوعی با خود میماند و اگر بنوعی بود که  
 و سکون بدن و مجموع در نفس فصل گفته شود فصل اول در اسباب  
 که محبت است باید که جمیع الیه است از جهت شروع و تقدیر روح با استن  
 ان و وضع و فضیلت خلیه از جهت هر چون بنده و ان می رود موجب  
 تقویت و شروع روح می شود و سبب حرارت می شود و خان میگرد  
 پس چون میماند و در سبب است که میماند بود و باقی بود و در میان  
 بود و از مواضع اجام و خوار و مقابله و مقابل رویه مثل سبب و کند  
 و جریه و کرب و از معادن رده که کبریت و زینت و از ان می رفته  
 مثل آنچه و چون پدید آید و چون پدید آید آنچه بود در میان موقوف  
 و چه در ان محسوس باشد که وقتی که از ان دماغ باشد و موجب  
 و با کرد که در آن وقت هوای محبت بیشتر از هوای می شود بود

در احوال باعانی

و بعضی که همواره حادث شود و طبیعت بود و غیره طبیعت نیز باشد مفاد  
 و غیره مفاد و غیره طبیعتی که اولاً بعد در اول استغالات ان لایق بود پس  
 جماعت منطقی عبارت است از سبب اشتاب و سبب از چهار سبب تک  
 چنانکه از اول عمل تا آخر جوارح بود و از اول سرطان تا آخر سبب  
 بود و از اول سرطان تا آخر نفس و سبب بود و از اول جری تا آخر  
 شد و از ان سبب اشتاب است از ان که هوای منقلب بود و حرارت  
 دوت در اشتاب میگردند و تا ظاهر کرد و در حرف ان از ان در مطا  
 بلح سبب بود و غیره اشتاب تا در سفوف او را ف ظاهر کرد و در وصف ان  
 بود که در غایب باشد و شنا از ان است که سبب اشتاب است و سبب اشتاب  
 ل طیبان موافق شود و بلند که تقدم و تاخر کند تا هوای سبب چون طیب  
 خود با اول حصول بود و از ان زمان با عند ان مناسب است  
 روح و در سبب کثرت خون بود و اخلاقی که در بدن و از ان سبب  
 سبب سبب از ان در سبب کثرت آب و بهرین سبب از ان که سبب بود  
 و با ان با عند ان است که ان موافق است به ان چون طیب خود باشد

گرم و خنک در موجب خلیل و اخلاط گردد و اگر حرارت بسیار باشد  
 موجب کثرت خون و حرمت در دست استنها شود و اگر سرد بود  
 صفت خون و کثرت صفرا و رانی صفراوی بود و بهترین صفت آن بود  
 که موافق بود در دماغ و باران نباشد و کما در دماغ نباشد  
 اما هوای خریف چون طبعی در باطن بود در کتب و در این زمین  
 فعل نما و انداز از آنچه که در مقابل سبب افتاده است و موجب  
 نزله اخلاط و کثرت سینه و کثرت سودا و امراض سوداوی و مجامع  
 سینه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باید در  
 نگاه او بنفای سرد و ناسر و سبب که او بنفای گرم نبود اما هوای  
 زمستان چون طبعی سرد بود در سینه و در سینه و موجب کثرت  
 و عدم تخلل بود و اگر سرد بود بر طبع غالب بود و موجب کثرت  
 استنها و فقر قوی در دست انفال بود اما امراض بزرگ  
 نیز حادث شود و اگر طبع سرد بود در سینه و موجب  
 اسهال استرهای اعضا شود و نزلات فزونی در سینه بود و امراض  
 در کتب بود

رطوبت شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و با جنبه کثرت باران  
 غیر طبیعی که آن غیر مضاف و طبعی است به دماغی هر اسرار و واسطه امور صفت که آن  
 همانست بود که از اسرار طبیعت است که باران کثرت که بران سبب فصل بر طبیعت قرار  
 مثلا در سبب هر باران کثرت با صفت طبعی رطوبت که در با العکس آن امر است که آن  
 سمان در سینه است و کثرت و قرات که کثیر است و درازی فوق الا در سینه  
 لغت فصول بود که آن به آقا امر را در سینه است و کثرت است اول آنکه بواسطه رانی  
 بله بود که کثیر فریب مجامع از آن احد استقلی این یعنی نقطه صفت و کثرت است  
 و زمین بله در غایت سوزست بود و از این مجامع است هر چه که کثرت است  
 فریب معتدل باشد و الا در هر چه که کثیر است و وضع بله بود و کثیر بود یعنی  
 و بار در دماغی بود که با کثرت سبب است بواسطه حرارت جبال باشد و این بر  
 در صفت بله که در مجامع یاری و نور است که با کثرت سبب است کثرت است  
 عکس این دان بود و موجب سردت کرد و در هر چه که کثیر است جبال موجب سبب کثرت  
 رابع بود با مانع بله از آن کثرت است و کثرت است که کثیر است جبال که کثرت  
 حادث شود با الوضی چهارم بواسطه حرارت در یاری و ان بالذات طبیعت

اما اگر سرمای بود در سینه و کثرت بود در سینه کثرت است و اگر سستی بود در سینه  
 کثرت است و اگر سستی بود در سینه کثرت است و اگر سستی بود در سینه  
 چهار است اول سرمای و آب سرد و موجب کثرت قوی و کثرت است  
 بود و اصله هوای فاسد کثرت اعضا است و کثرت است و کثرت است  
 با کثرت و موجب کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 و صداع و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 است در حالت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت است و کثرت است  
 مزاج بود و بهترین است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 نسبت به چهار طلب است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 روز بود پس ممکن است که کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 وضع کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 بله سستی سرد است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 علی کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است

دانست که بهترین اوضاع بله اعتدال است در ارتفاع و کثرت است  
 و بهترین سبب صفت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 او از این هر چه کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 و این در موضع باید که عدل بین رطوبت و کثرت است که حکمی است  
 اعتدال افریب بود اما تقصیر است غیر طبعی که مضار طبیعت  
 بود در هر قسم است یکی آنکه تقصیر و فساد در هر چه باید آید آن  
 وقتی باشد که هر اربط طبع خود مانده بسبب حراری مانی و کثرت است  
 و دغاتی که بواسطه حرارت و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 و اجام و مغایر و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 و یا شود و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 باید و این هر چه کثرت است یکی آنکه موجب تغییر مزاج و کثرت است  
 بواسطه کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 بدین برسد و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
 نبات سرد است زیرا که چون فصول هر اربط است و کثرت است

در کتب است



از کف هر آینه انب و دیگر حرارت از ان قضا می کنند  
عزای که از آن ماده حاصل شود موجب فن و تغییر مزاج  
و چون این صورت متناوب گردد موجب هلاک حرارت  
قسم هم آنکه تغییر در کیفیت هوا بدین جهت است که هر چه  
زیج و نسل گردد و ای تغییر با موافق مزاج فصل بود چنانکه  
از آن ایستادن در موضع معتدل بجز ترزاده شود که اف هوا  
کنند یا مخالف مزاج فصل بود همچون زهره که در آن ایستادن  
میدانند و موجب فن هوا گردد فصل و هم در حرکت  
که از آن احوالی قشنگ و زنده ان موجب تحریک روح بود و این  
حرکت با جهت خارج بود با جهت داخل اگر جهت طبع بود و  
حرکت کند غضب بود و اگر سستی بود لذت و فرح و اگر  
جهت داخل بود اگر قشنگ بود خوف و زح و اگر ترس بود  
و غم و اگر از هر جهت بود اول به داخل حرکت می کشد  
بخارج مخالفت بود و اگر بعکس ای بود و هم در وقت

بمان

میان غم و هم آنت که هم در فکر هر کس باشد که هنوز حادث شده  
و غم در فکر هر کس واقع شده و ان عوارض باشد و نظرات  
نفس نیز تا بر و انتقال مبرکه چنانکه گفته اند در صورت تابع بود  
الزجاج بود و سوسو المزاج نیز تابع عوارض جماعت هر صورتی که  
در خیال جامع آید نطفه بدان صورت شکل شود و از نظر جماعت  
بشود ان کشیدن بدان سید امیر و فصل سیم در حرکت  
و سکون بیضا اما حرکت چون در وقت فور باشد موجب  
تحلل قسملات و بقا یا بر قضا و خفت بدن و الفتا  
مسم و جوده مضغ دشمنها و المتعاشی حرارت غیر زنده  
و سکون موجب ضده ان بود و از جمله حرکات رحمت  
بود و ان حرکت ارادی بود که ان را مضطر کرده اند  
به نفس عظیم متوازد و بعضی از ان سکن جمع بدن  
باشد مثل پیاده رفتن و در کشتن شش و کشتن زدن  
و بعضی خاص است بعضی مثل فرات اعضا

خلق را و آواز بلند گوئی را و نظر در اسباب دقیق  
و اعتدال در جمیع موید صحت باشد و از اراط در ان  
مضر است و در پیران در حفظ صحت گفته شود فصل  
چهارم در جواب و سید است تمنا به سکون است  
در او حرارت غیر متوجه باطن شود جهت نفس  
و مضغ میزید که از استعداد آن باشد که مضغ  
شود و ان تقویت قوه طبیعی کند و تخلفی  
بدن از قسملات و قوت نفس را است و شکله را  
سبب است در بخارات و اراط در ان موجب ترسیدن  
و تشدید نفس و تهییج وجه و ضعف اعضا  
و استقامت در رنک و بر اینها گفته اند از خواب و زنده ای  
صادر می شود و سید است حرکت است و موجب هلاک  
در او موجب اختلاط عقل و صداع و دفعان اعتراف اقلط  
و نقصان مضغ بود و از ان امراض سردا در نولد گفته فصل

نجم در زمان روز

**نجم در وقت اول در ماکول بدانکه**  
هر چیزی که در او بدن نیک و در میان او و سر از بدن فعل و انتقال  
میدانند و از شش قسم بیرون نیست چنانکه از مطلق بود  
با عدای دومی با او مطلق با او ای معتدل و دومی سستی  
مطلق اما عدای مطلق است که از بدن منغیر شود و بدین  
منغیر کرد اند منغیر که خارج از بدن طبع بود و مشابه بدن  
و عدای دومی است که از بدن منغیر شود و او را منغیر کرد  
بکیفیت حسن و سفایده او شود و عدای است او بر و او  
غالب بود اما اگر در اینه غالب بود دومی عدای کوبند و دومی  
مطلق است که از بدن منغیر شود و او را منغیر کوبند که از بدن  
او شود و دومی سستی است که از بدن منغیر شود و او را منغیر کرد  
و اف بدن کند و سستی مطلق است که از بدن منغیر شود و او را  
منغیر کرد و اف کند اگر عارض باشد بنحیل روح و اگر دارد  
بود با تمام و موجب هلاک خود و ماکول با هر چه دیگر نفس هم کرده اند

که اگر اثر آنجا وارد بدن نشود بکفایت فطریه او راه و کوبند  
و اگر با آن فطریه مدله کوبند و اگر بصورت فطریه بود ذوالفایده  
و این ذوالفایده اگر کسی موافق طبیعت بود شریانی کوبند و اگر مغز  
موانعی بود فایده زهر و اگر مخالف طبیعت باشد ستم کوبند و اگر  
اثر آن بکفایت ماده بود در این فطریه و اگر بکفایت و صورت  
بود در ذوالفایده و اگر ماده و صورت بود فطریه و ذوالفایده  
و اگر اثر آن با بدن و کفایت و صورت بود اثر غذا و او را یکی  
ذوالفایده کوبند به آنکه غذا تقسیم میشود بلطیف و کفایت  
و معطل و هر یک از این بجز غذا و فطریه غذا و معطل  
و هر یک از این مجموع کفایت و کفایت و کفایت و معطل  
پس مجموع طبیعت و کفایت قسم باشد حاصل ستم در کفایت  
**قسم دوم در شریانی** در ورود و بیرون است **کفایت**  
در غذا و کفایت غذا وارد بدن کفایت ناچار اثر ستم  
و مرفق نا صلاحت قبول همضم و نفع ببرد آید در جباری

طبیعت

کفایت

فرب

جمع

فوائد

فوائد گرد و آن چیزی که از اولین فواید حاصل آید در وقت  
کلی آب و از آن فواید دیگر است مثل حی فطر رطوبت اصلی  
و مضار است و فصلی فون و بدین فطر رطوبت و نیز بهر اعضا  
و تقسیم حراره و منع عقوبت و آب غذا نشود و افراط هر دو  
سویج ضعف اعصاب و قوی و ضعیف شود و بهترین آنها  
آب چشم بود و کبر بر کل مخالف با بر سنگ جباری که در شیخ  
آن و در چشم و در بدن ستم کوبند و در شیر زود و زود کلا  
و گرم شود و زود کلا و صلا کفایت و شمال با صبا بان و زود و  
آب سببان نماید و هر چه زود کفایت زود و بهتر شود و  
سویج نقل معده نشود و یکبار که پاستا نشد شکم پست نرم  
و مجموع این صفات در آب نیل سو شود است و آب  
باران لطیف بود خصوص کفایت در آب ستم از ابر  
بار و اما از جهت کفایت رطوبت و لطافت و زود و متعین

اصلاح این طبع است آب کفایت فطریه بود و آب جبهه از آن افضل  
و مضر باشد و آب شریانی و آب احام مضر بود و آب معدنی اگر  
جدیدی گذرد نفوذی است که در شریانی منع سیدان و نفث  
دم کند و نشت در سطلن و محلی باشد و نفوذ و در پیش فطریه  
معدنه و دل و شش کند و بورنی و طی منزل و فطریه از کفایت  
نلیس طیفه جلد کند آب گرم مضر معده و کفایت از بود و فطریه  
بکفایت و طبع نرم کند آب سرد مضر معده و مضر شریانی و مسکن  
عطش بود آب برف و صغ اعصاب را مضر بود  
**قسم دوم در شریانی** اگر در فراق مجید منع و غیر کم آن نازل گشته  
و با شریانی از جمله کفایت و اجساد و اجزاء است در جبهه اش  
در رشت اما چون طبع در محالجاب و فطریه در آن منع میشود خصوص  
که شریانی نیز بر شریانی خصوص از صفت فرموده و کفایت در آن شروع  
میکنند و بدلیل منافع لیس طالب منع معده و او را مضر است

و تقفیر

طبیعت

باید

کنند و غیر از آن سستی را مقید بود و فایده در سستی کند و مانع از  
 مکرر بود اما غلبه را را یک تقوی و تشبیه بیشتر کند و معده را قوت  
 دهد و جفا و غیر طبیعت مصدق باشد و قدیم از یزدی و سستی آورد  
 و سستی بعضا بزرگتر باشد و موجب قساوت بود اما غلبه را قوت  
 غلیظ کند و در کوزد و سستی آرد و رفیق و صافی از هر سستی  
 نیک بود و سکر و خمرانی زود تر باشد و بخلاف غلیظ اما نیک  
 در سستی بزرگ و معده را مقید بود اما فیض و نفی و صفت بزرگ آرد و در سستی  
 گرم و در سستی بود و غلبه است و مضع بود و زود نفی کند و در سستی  
 آرد و در سستی مضع را مقید بود اما صنداع و نسیب آرد و در سستی  
 و مضع است و در سستی بود و در سستی بود از آن نولد کند اما نسیب بین  
 کند و یک از طبیعت مثل ترزه و الم رساند کجاست مزاج  
 و طبیعت آن مختلف بود و در آن مضعی بیشتر بود و موجب مضع  
 شود اما سکر کند اما مضعی بیشتر است که سستی که در سستی  
 در سستی این مضعی نولد بود که در سستی و این مضعی نسیب

دوسری  
 سبب

بود باید بی اتانتفت لغای سرور و نشکلا و ارال انکا ز فاسده  
 و ز غیب بشما عذ و سخاوه و مع و عشت و سو و خلق وجودت  
 ذین و دها و صفای خاطر بود و این بی بود کسین لوفت و  
 برافت و اشراق آن و انتفاک حرارت غریزی و نفی سلم  
 و تجاری و تقوی بهضم و کثیر و تلطف دم و زرفیق و نصیف  
 اصلاط و اشمال بلغم باخوق و کسر غایب سو و معا و ز تطیعت  
 اروق و فضلات مثل فی و اسما و عرفه و ارار اما سستی  
 او ان است که از آن عقل می کند که اشرف مخلوق است و نفع کفایت  
 و تمیز انسان از دیگر حیوانات باوست و فوی را صغف میکند  
 و مع ادراکات نفسانی و بدنی و مشوره طعام و جماع و ارضاء  
 و مفاصل و سحر و عفت و نسیب و در سستی و نسیب و نسیب  
 و صورت و شکل و نقل و حاکم و غیران از نولد کند  
**فصل ششم در اشرفی و عیسی** بدانکه انزال در اشرفی  
 و انبساط موجب حفظ صحت است و اشرفی موجب برید  
 و لغویت و ضعف و کجالی بود و جنباس مغز موجب برید  
 حشکی لاعنی

سخت

موظف  
 و زجر

و نولد حیث است و مضع شوهه طعام بود و بدن و حرمت را نقل کند  
 و چون از اسفوا ناث متخاوه جماع و حاکم در آن شروع  
 برود اما جماع ضلالت بر صحت و فوه جمیع فوی انخل موقوف  
 زیر سکر است و فوه شفته و باشت شهوانیت و حرکت نسیب  
 عضلات می کند و فوه حیوانی که ارسال حراره و روح و روح بران  
 عضو می کند و فوه طبعی نولد ماده سنی و احکام آن و دفع آن می کند  
 و انبساط خود مخصوص باین فعلت بنا برین یابید که در سستی اعضا  
 جمیع نوع از امراضی نباشد و جمیع افعال که هر یک شعلانی است  
 بر نوع طبعی که آفت سختی صادر شود و هر چه از این آفت ظاهر شود  
 موجب ضعف این فوه بود و جماع چون یک انزال و حسن  
 اوضاع و شکل استعمال کنند موجب این شعله حراره غریزی  
 و نفی و تقوی اشتها و دفع و سواس و امراض سوادی و تقوی  
 بود و دفع اسهال و نقل بدن و کلال حرمت کند و ترک آن موجب  
 احداث و اسهال این شود و از فراط در آن موجب ضعف فوی  
 و ذبول بدن و امراض یارده بود و انقباضی را مضع بود اما حاکم نقل  
 عصای صح که

طبیعت

طبیعت آن شعله است بواسطه هوا و تقویت بواسطه آب انبساط  
 و استعمال حاکم و نقل افعال بدن از آن کجاست بی عظم و انقباض  
 و زنده است پس اول بهره و مطلب بود و در سستی و در سستی  
 بود و سستی سستی و مضع و استعمال حمام اگر انزال نولد  
 موجب دفع فضلات و دفع آن و نفی و تغذیه و نسیب بدن  
 و اشکالی حراره غریزی و شهوه غذا و نسیب و دفع کلال  
 و حفظ بدن بود و ترک آن موجب اسهال این باشد و افراط  
 در جماع موجب تحلیل و ضعف فوی و عدم شهوه جماع و انقباض  
 سواد بلغم و استعمال آب سرد موجب برید و تقویت و انقباض  
 و فوه اعضا و فوی حراره برین بود و مناسب به آن حرور کمال باشد  
**فصل هفتم در سستی و عیسی** بدانکه انزال در سستی  
 در اسباب مضع است و در سستی و در سستی  
 انسان و اشکالی و عادات و صفات و در اول تجاری  
**سبب** در آنکه است که در آن سستی است جنبای بعضی

در احوال بدن

از اشخاص درستی منعی امری باشد و چون اشغال کنند  
بسی دیگر فوی و صبیح کردند و بالعکس جنبه عروبی مزاج در  
سستی شباب صغیف بود در سن که اولت فوی کرد و در سوزن  
عکس این در جات سن چهار است اول سن نو که در آن  
خدا است که بعد ابتدا این سه طهولیت است و آن زمان است  
که مولود در استعداد حرکت نباشد بعد از آن صبیح و آن بعد  
از نوزد بود و قبل از سن شدن اعضا بعد از آن سن سوزن  
بعد از آن غلظت و انزادگان گویند و این وقت بلوغ باشد  
و بعد از آن سن فنی تا قریب بس سال که سن شباب است  
دوم سن وفوت و انزاس شباب گویند و بعد از انقطاع  
سن که باشد تا قریب چهل سال و حراره در صبیح و اولت  
لطفه مشرب نباشد و در شباب بواسطه فلت رطوبت شدید  
و هاد باشد جنبه کبیر هم تر و خشک را علی حد مشتمل کرد آن  
در تا باین مشاویب در کفیت سیم سن که اولت بود و آن  
و اگر ببلوغ رسید و خطری نماند و غلظت و اگر خطری آرد در سن فنی و دوم سن شباب که در آن  
وفوت میگذرد و آن از سستی و کمال سال طبیعت هر شخص و این عبارت از زمان است که در سن  
حفظ حرارت بر سر میگذرد و از سن بعد است و وقت است از آن هر سن فوق میگذرد و فنی سیم سن که اولت  
ست که از آن خطرات میگذرد و آن تا شخصیت نماند و بعد از آن زمان است که در طریقت بر سر نماند و فصل از سن

تمام بر طبیعت نوع حصول  
خدا است که در سن چهار است  
طهولیت و صبیح و سوزن  
غله منصفی و خدا است که در سن  
طهولیت و صبیح و سوزن  
و این عبارت از سن چهار است اول  
خدا است که در سن چهار است  
طهولیت و صبیح و سوزن  
و این عبارت از سن چهار است  
و این عبارت از سن چهار است

و از انقباضی سستی و فوخت تا قریب بیست سال و در این سن حراره  
در فضای پیوسته در نوزاد بود چهارم سستی شسته است و آن از  
انقباضی سستی که اولت بود تا اخر عمر و در نسیس پیوسته غلظت شود و  
برودت بسبب رطوبت بر سر و این مجموع که گذشتند که غلب  
باشد اما یک موضوع و بعد از آن متفاوت کرد جنبه کبیر گویند و در سن  
در تکبار است تا نسیس سال و چهل سال متعاضی بشود **اما بعد از آن**  
فراج و کبیر بر کار رطوبت مایل بود و مزاج انانی بر برود و رطوبت  
و این مزاج غلبه را غلب بود و آنکه کل واحد از کبیر نسبت  
یا کل واحد از آنات جنبه باشد **اصناف** هر قسمی  
از آن موجب امری شود مثل آنکه هر صناعی که با شایسته و آویز  
بیلو و همچون نصارت موجب ترطیب شود و صناعی که با شایسته و آویز  
بود موجب نسیس و تخفیف بود و از اطراف در آن بسبب تکثیر موجب  
شود و صناعی که با شایسته موجب پیوسته و مثل  
کاری و طبیعتی **اما بعد از آن** از آنچه گفته شد که در سن کبیر

است و

مزاج کرده و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما  
عادت مذموم مثل آنکه کسی عاده غیر می کرد باشد که موجب  
فاسد سواد شده خواهد بود اگر بکلی از آن دفع باز آید موجب ضرر  
و تغییر مزاج شود پس بشیر مزاج از بخت باز آید و در بخت گفته شد  
که العاده طبیعت خاصه اما عادت خرابی مثل فساد و اللید  
و کاداش و مشومات بود که هم محافظ صحت و هم معیتر مزاج باشد  
و تغییر می که از مشومات حاصل میشود از بکلی نری شود آنچه  
طبیعت بواسطه نسیس با روم و سرعت و نفوذ و کاداش و مشومات  
صحت فایده که در کبیر بالعکس و از آنچه گفته شد که موجب تکثیر  
رطوبت بود و استفا و برود و صدمات بار و را معتبر بود و هم مزاج  
در رطل گرم امراض لطیفه را مانع بود و استفا و در نسیس  
و انقباض امضد است و مثل پیش آب بر روی که موجب انقباضی  
فوقه و از آنکه در کبیر است و خطه صوم که با کلا به بود  
**فصل دوم** در تعدد بر اسباب امراض نفعی بدانکه

دام

اسباب حراره حرکات نفعی بود همچون فکر مبادی همچون  
حرکات ریاضت و ملاقاة صحیفات از نفعی و اویم  
خواه که بحسب داخل شود یا بحسب مزاج و کما تفصیل  
و عفو نه اخلاط و اسباب برود و عکس و سکون مغزین  
بود و استعمال سردی و کثرت اکل آنچه در هضم و سکون و نوم  
و احتیاط از حملات و مخفیات و استقامت سوسکه استعمال  
مجدد مغز و مخفیات بود بحسب داخل یا خارج است  
از داخل مثل تناول سطلایه و مولدات اخلاط از زیر بود و از آنکه  
مثل استعمال بوم روغن و اطله بلمسه و هو او نرم و اسباب  
خشونت ملاقاة حملات و مخفیات با قراط و ریاضت بود و کما  
یا داخلیه و اسباب استنفاز فوه و افتر و ضعف ماسکه درشت  
ماده و نوبه طبیعت بدان طرف بود و اسباب بیخاستن فوه ماسکه  
و ضعف و افتر و غلظت و از نفعی ماده بود و نوبه طبیعت لطیفه  
دیگر و اسباب فساد شکل فصور فوه مصوره یا در اولت می بود

اسباب حراره حرکات نفعی بود  
چگونه که در نسیس سستی شسته است  
و این عبارت از سن چهار است  
و این عبارت از سن چهار است  
و این عبارت از سن چهار است

نزدن اسباب نفعی  
اسباب

و اصل خلعت بر داده انفصال از ریح بار و اوده تغیر طبع است  
حرکت قطع نمود و وقت حرکات یا ضربها و مستطاب و مثل ان بود و  
اسباب سده حد و شجری غلیظ بود در مجاری از خلط  
و نقل بالائی آمیخته با انطباق مجاری بود اسط صفا غلیظ پس  
مجان آمدن اسباب انقطاع مجاری صفت مانسکه باشد  
یا شدت حرکت دافع با او بر مغز یا بر خسته اسباب زیادتی  
مقدار و عدد کثرت ماصه ماده و شدت قوه جاذبه باشد  
اسباب نقصان مقدار در اول خلعت نقصان ماده یا  
صغر کلاه بود و بعد از خلعت سببی از اسباب خارج بود  
مثل قطع یا کل اسباب و وضع بقا رتت عضوی بعضی  
بشع یا التخم بود یا ولادی باشد و جمیع عضوی بعضی  
شع یا شراخه یا اثر قوت بود یا ولادی باشد اسباب  
تغیر فی افعال در اصل ماده اکل یا حرق یا انقباض بود یا انقباض  
معدیه باشد و افضه بر مغز یا حرقی طبیعی یا حرقی غیر طبیعی بود  
در افعاله

منفذ

ارتجاع  
فراجه

بصاعدت

و از خارج مثل قطع سیف کشیدن بر سمان و سوختن باشن بود  
اسباب قرح جراحی که منقطع گردد با ورمی که منقطع شود یا نیزه که قطع است  
کرد و اسباب هم اسطه از اختلاف با ماده ریگی باکی بود و قوه  
عضو کاداع و عضو متعفن عضو قابل با انقباض مجاری یا در جبهه  
بود اسباب قطع شاید که بیانی باشد مثل سیکه که از رطوبتی خسته  
سده است و با اثری خارجی مثل <sup>از خارج</sup> سده است اسباب هم عبارت  
از احساس و ادراک متانی بود من جبهه صفت و صفت و المراج  
تخلت بود با تغیر اتصال و چون اوجاع تخلت و منفذ است  
اسباب آن سبب تخلت و منفذ است و اوجاع مشهوره با ماده  
**دوم** خلعت و سبب آن خلط چربیت با مال بود و در  
خشن و سبب آن خلط خشن بود **سوم** ناهنجاری و سبب  
آن ماده شیرین و باریکی که در غشای بود از جهت **چهارم**  
مدرک است و سبب آن خلط باریکی بود که ماده غلیظ یا غلیظ بود  
از جهت طول **پنجم** صافیت و آن ماده باریکی بود که  
دراز است

خرید

صواعق

شع است

جای بر عضو شک کند **ششم** منقطع و سبب آن ماده بود  
که میان عضل و غشای جاذبه حادث شود **هفتم** کلان است  
و سبب آن ریگی بود که میان عظم و غشای او حاصل شود  
**هشتم** رخو است و سبب آن ماده بود که هم در لحم و عضل  
باشد **نهم** ناهنجاری است و سبب آن ماده غلیظ باریکی بود  
که میان طبقات لعضل واقع شود **دهم** سبب است و سبب آن  
سبب قوت بود و فرق میان او و ناهنجاریست که ماده ناهنجاری بود  
و جناب قوت حس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده صلبی در آن  
تخلت می باشد **یازدهم** حرکت است و سبب آن خلط باریکی بود  
بانه در اوج نفی **دوازدهم** در مجاری و سبب آن ورم جار  
بوده و عضوی حساس **سیزدهم** انقباض است و سبب آن ناهنجاری  
بود و اثر انقباضی بودی که مینداید خلط را از مجاری انقباضی فریجی  
کوتید با سبب آن باشد و اثر انقباضی ریگی که مینداید **چهاردهم**  
لاذعت و سبب آن خلط جار بود **پنجم** تقصیر است  
کژنده

شاهد

و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشای معانی بود  
باشد از کرم او در آمده و بواسطه انقباض حساس تغیر کند  
با سبب ریگی بود که در عضو حساس واقع شود و حس عضو را  
کند همچون سطلی اسباب سکون و جمع قطع سبب بود و بجلا  
و سبب غشای یا جاذبه را غشای نازک است و جمع بود  
و کیفیت شکستن و جمع قطع اسباب است و اسباب شکر و انقباض  
ار دو هر دو نیست با امری خارجی بود مثل استعمال طب  
یا نوره قوتی و فصلی و سوانج خلط یا غیره داخل مثل متعفن یا ناهنجاری  
باشد مانسکه یا صفتی مجاری اسباب ضعف انواع است  
بزرگ که این سبب با او و جرم عضو شود و یا در اوج  
یا او بر قوه قوت و کرم او را عضو شود و سوء المزاج و سوء التکلیف  
و تغیر اتصال بود و کرم او را در روع شود و سوء المزاج  
بود و تکلیف کثرت استغراق باید و کرم او را در قوه شود  
کثرت صدور و فصل از آن فوه شود و اگر اعتبار اسباب سبب

میران

صواعق

فنا و هو ایضا لیکل در شرب نبر از اسباب ضعف بود اسباب  
حرکت غیر طبیعی با پس مصعب بود همچون رسته بار یا پوستی  
خشک همچون نوان یا پیش یا فصول مکتوبی بر سر بهیچ نواقص  
یا مکتوبی بلدی همچون شعر بره یا یکی که طاب خروج بود همچون ان  
**مشارحه در احوال و اعراض و عیال** و این مقال  
در انسان و جزای که در این ان بود و علامت در احوال و عیال  
شملت برد و باب **باب اول** در احوال و عیال  
بدانکه احوال بدن انسان نیز بهب حال نوس است  
صحت و مرض و حاله ناله اما صحت بهیچ طبیعی بود که با  
وجه لا افعال این انسان بدست صا پیشود و مرض  
بهیچ غیر طبیعی باشد که واسطه موجب افعال بود و حاله  
بهیچ بود که نه صحت برو صا و ف باشد و نیز در مرض نیز  
که حالی است که افعال مطلق سلیم باشد و مطلقا غیر سلیم  
نیت چون حال شکر و طفل و ناکه با صحت و مرض هر دو در  
در نفس واحد نیت باشی و احد در دو عضو همچون حال

ان

عیال  
مجموعه

با تفرقه

با تفرقه در سخی شخی اما در و جنس بهیچ صحت خارج  
در مرض ترکیب با صحت خلطه و مرض متدا را با جمع شوند اما در و  
بهیچ شخی که در ناستانی یا در سن شباب صحیح بود در  
زستان یا در سن طولت سربس و بالعکس اما این  
احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان ایشان و سلم  
نیت و بر تفرقه نیت و سلم که در حدی که گفته است خطی  
نیت اما عرض بهیچ بود غیر طبیعی که بواسطه مرض موجب افعالی شود  
و او نایب مرض باشد و شایه که نفس خود مرضی بهیچ باشد  
همه ه صحت که عرض مجرب بود و بنفس خود مرضی باشد و بد  
که عرض مرض شود و چون وضع فوایح که سببش میشود  
و شایه که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد  
چون همی و سعال که مرض ذات الجنب باشد و چون سخی شود  
بنفس مرض باشد و سبب تفرقه عرض عرق شود بواسطه  
انقباض حرکت عقیقه و سل که عرض فرجه یک است و سبب

عرض

سبب

ان جاد در نفس

تفرق

شق و کینه

تفت

انجم حاد

ضعف معده میشود و بنف مرض شید و بدانکه مرض با معده بود  
یا مرکب و معده جنس است جنس اقل امراض سوء المزاج  
دان هشت قسم است که خارج از اعتدال و این سوء المزاج  
بود و مادی بود و جنس دوم امراض ترکیبی روان  
چهار شمل هلاکت و مفاد و معد و دو هج اما امراض ضعف  
چهار است اقل مرض شکل و او است که شکل از فی طبیع  
شیر شود و کیشی که مفر باشد مثل انوعی سقیم و اشتات  
سوء مزاج دوم امراض بخاری یا بکده گران شود مثل اشاع  
عقبه جو تو مایه یک کرد و مثل ضای که ان شک شدن شافه  
نفس است تا مفید کرد و مثل انداد عرونی کبید و غیره هم  
امراض بی وین یا بکده بزرگ شود همچون کیه انسانی یا کوه  
کرد همچون صف معده با خالی شود چون غلظت و بن  
تب و روخ نمک یا مثلی و سفد شده چون صحت و سکند  
چهارم امراض صغیرت چون ملاک معده و حشونه

ضعف  
عضو

مفرد

نظیر

در عصب شش و شش کوئیند و در عروق شش و شش اما  
مرض مرکب است که از اجتماع امراض حادث شود چون سلی  
که طی دق و فرس بر مرکب است و بعضی امراض با یک  
مشابهت بود که در القیل و در القیل با یک محل بود  
چون ذاب الحلب و ذاب الصدر یا یک عرض بود  
چون صرع و دیگر که مرض اصلی بود و نیز که باشد اگر اقل  
شود اصلی بود و اگر بشکون اول کان شود بیشتر بود و این  
که بیشتر است با کواستطیج و در شش بود بواسطه آنکه از  
عضو مایه طریقی یا یوید یا آنکه میان دو عضو حادث و مذکور  
بود چون عصب و دماغ یا بعد از فصل بود و چون عصب در محل  
بخار عضو مایه بود چون دماغ و معده یا در عروق مایه  
بود چون عصب قلب را پس کوشش دماغ را و این که کبد را  
دید آنکه اوقات و از منته در مرضی که سلسله شش می شود  
چهار است ابتدا و نیز انداخته اند امراض را زمان

الذات

زمان ابتدا امراض کوئیند و مادام که در زمان ابتدا باشد زمان زیاد  
و چون ناقص باشد زمان زیاد شود و نه که زمان ابتدا کوئیند و چون  
نقصان یا در زمان لفظا **دوم در زمان اول**  
مشتمل بر مشتمل در هشت فصل اما سلسله بر آنکه علامات  
است که بان استندال کنند بر احوال بدن و احوالی که از  
قولی که در پیشه و این علامات و امارات با دلالت می کند  
بر سلسله مرض چون غرض و اختلاف بعضی که دلالت بر مرض  
کند یا دلالت بر محل مرض کند چون بعضی اشاری که دلیل درم  
چاپ بود با دلالت بر سبب مرض کند چون علامات مله یا علامات مله  
مرض بود چون تب عار و ضیق نفس و وجع ناخس  
در برسام با دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشتمل  
و موقوف بر معرفت شش است و استندال دران  
بجست هر چه کند **اول** افعال که در مجرای طبع بود  
دلیل افنی بود در سلسله افعال که آن نوعی است

اینها

**سلسله** دلیلی است که در نظر او است حاجت دلالت  
اقبال ارادی و حس بر حال دماغ و دلالت بر احوال  
قلب و دلالت بر کله و دلالت بر از معده و امعاء  
موضع مرض جنب که وجع در طبع است که دلیل درم کسب بود  
و طرف اسیر و در طحال **سلسله** شکل مرض چون دلالت  
درم طبله شکل بر آنکه درم سرجه کسب است **چهار** با سلسله  
پون بول و بر آنکه در مایه خود یاد کرده آید چون استندال  
مانواع است در هشت فصل یاد کرده **فصل اول**  
در علامات مزاج بد که علامات و امارات مزاج ده است  
**اول** ملس است و اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود دلیل  
ان یکسبیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد **دوم**  
سراسر است ملس دلیل حرارت و در طبع بود و بهر حال از طعم  
دلیل بروده و پیوسته است دلیل و حرارت و پیوسته بود  
و بر آنکه در مایه خود یاد کرده آید

مزاج

اینها

**سلسله** دلیلی است که در نظر او است حاجت دلالت  
دلیل حرارت و صفره دلیل صفره و کبر است دلیل سودا  
**چهارم** مویکت کثرت و سواد و وجود آن دلالت  
بر حرارت مزاج کند و شش و حرارت بر اعتدال و صحوته  
و مایه پروده **پنجم** بیشتر اعضاست سینه عروق  
و سینه و عظم عظم و مایه خلعت دلیل حرارت بود و  
صند آن دلیل بروده **ششم** کیفیت اعتدال است  
سرعت افعال از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه افنی است  
بود **هفتم** افعال طبع است از افعال ای که کامل بود  
دلیل اعتدال بود و آنچه مشکوک و سریع بود دلیل حرارت بود  
و لطیف دلیل بروده است **هشتم** نوم و یقظ است  
کثرت نوم دلیل بر طوبت فلان دلیل حرارت و کثرت بود  
دلیل پیوست **نهم** افعال ثانی است طبعش  
و بر آنکه در مایه خود یاد کرده آید

بر

حراره بود و چنانچه در بلاد ذوق طریحا و وفار و بطور انقلاط  
دلیل برودن بود **فصل** در خصوص است شده را که  
و صیح آن دلیل حراره بود و صیح آن دلیل برودن و کثره  
آن دلیل رطوبت و قله آن دلیل **فصل**  
در علامات اشتها اشتها را در کینه اطلاق  
درم یا صالح بود و علامه اشتها قتل اعضا و کسل  
و ضعف اشتها و تصحیح عروق و اشتها بنض و انقباض  
عظما خار و رة و کلال یقرب بود اما مصلح علامه تغذیه بود  
تغلی را اس و تغلی و شایع و نفاس و کدور و بلاد ذوق  
و جلا و ذین و حره لون و زبان و ظهور ریش و ریش خرن  
از مواضع سهله مثل بین و بین و تران و کبیل چیزهای  
بود علامه غلبه بنیم یا ص لوق و سستی هم و نرمی و برودن  
اعضا و کثرت بیضاق و قلت عطش و ضعف بیضیم و  
حشای و کثرت کثره اشتها و بلا و در جواس و کبیل  
بیطاقت

و سردی و جینا بر سینه علامه غلبه صفرا صفرا نوز خیم  
و نلی و بیان و وضو نزهان و خشکی خیزن نوزمان و خشکی  
و ضعف اشتها و غشیان و ضیق فی صفرا و بیاض صفیره  
و خشکی شعله اش و جینا بر زبان بود علامه غلبه سودا  
و خشکی و خشکی بدن بود و سودا و غلظ خون و شوره کاه  
و کثره افکار و تسوس و خوف و تبخیر دور و بزرگی و  
جینا بر سینه بود **فصل** در ریه  
بنض هر کسب از او عید روح که عبارت قلب و ریه  
باشد و هم بنظر ترکیب است و سکون و انقباض و سکون  
و بنض و لط او همه چیز است و وضع و خالص و اجتناب  
نمست **فصل** ماحوذ است از زمان سکون و است  
و اف نام بسط آن نمست **اول** ماحوذ است  
که اجزاء در حال حرکت اکثر در طول محسوس شود  
شدت حایزه نوزج روح بود و کثرت لحم و صلا نزه جلد

و بزرگی

اعراض است  
مصحح  
مصحح حرکت

**دوم** قصیر او در مقابل طریقت **سیم** معتدل در  
قصیر و طول بود **فصل** در عین او است که اکثر اجزاء او در  
عرض محسوس شود و سبب آن خلوع و رطوبت زیاد بود  
**سیم** ضیق او در مقابل عریض بود **نهم** معتدل در عرض  
و ضیق **نهم** شایع و او است که اجزاء او در عرض محسوس  
شود و آن شدت و حاجت و مطا و عتالت بود **نهم**  
نقیض است او در مقابل شایع بود **نهم** معتدل در  
شوق و احتیاط و از لذت و اوج این نمیشد و هفت قسم  
حاصل میشود اما اکثر مشهور است و اسس دارد شش است  
**اول** عظیم است او بنضی طول بنض عریض بود **دوم** ضیق است  
او در مقابل عظیم باشد **سیم** معتدل در عظیم صفرا  
**چار** عظیم او است که در عروق و شوق زیاد بود  
**پنجم** ضیق او در مقابل عظیم باشد **ششم** معتدل نزه  
از عظیم و وقت بود **هفتم** ماحوذ است

ضیق شکی

از زمان حرکت او آن سه قسم است **اول** سریع او  
است که زمان حرکت او بنیاب کوتاه بود **دوم** بطی  
او در مقابل سریع باشد **سیم** معتدل در کثرت و بطی  
**چهارم** ماحوذ است از زمان سکون و است  
**نهم** **اول** متواظر او است که در زمان سکون کوه کوه  
یاد و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوه بود **دوم**  
شقاوت است او در مقابل متواظر است **سیم** معتدل  
در نوازه و تفاوت **چهارم** ماحوذ است از قوام  
آلوان در قسم است **اول** صلب او است که انکشت بر و بکند از دم  
و غلیظ نام حرکت باشد او را زوشتند و سبب آن پیوسته  
جرم اک باشد **دوم** لطیف او در مقابل صلب بود **سیم**  
معتدل در صلا **چهارم** ماحوذ است  
از لحم و آن سه قسم است **اول** حار و آن سه قسم است  
بار و او در مقابل حار است **سیم** معتدل در حراره نوازه

او  
مصحح  
مصحح



**نهم** نشسته ما خود است از افتاد و لغوای  
 سه هم است **اول** مثل او ایجابی باشد که در لغو  
 عروق چیزی نماید از حد است اول محسوس شود و سبب  
 افتاد بود **دوم** خانی و در مقابل مثل بود  
 مثل معادل از خور و افتاد **سوم** **نهم** ما خود است  
 از کسب فرغ و انچه نیست **اول** قوی و اوست که  
 در این طریقت بود بر اینست و سبب آن قوه  
**دوم** ضعیف بود از غذا و شرب و فرغ معادل **سوم** معادل بود  
**نهم** ما خود است از کسب و افتاد  
 و آن بهر دو قسم است **اول** سستی و آن عبارت  
 از آن است که در جمیع حیوانات یعنی از عبادت ساقی  
**دوم** خفت و او در مقابل ساقی بود و این خفت  
 بر دو قسم است **نهم** و غیر منظم خفت منظم است که  
 او را انتظامی باشد یعنی در جهت دور که کند برای یک

دوم ضعیف بود در مقابل  
 قوی

و اینها در لغت

یک اختلاف باشد و خفت منظم است که اختلاف در  
 هیچ طایفه نباشد بلکه هر دوری او را اختلافی ظاهر شود  
**نهم** ما خود است از حال و وزن و آن پاینده  
 الوزن بود باره ای الوزن چند الوزن است که بر هر یک  
 بود یعنی وزن آن بعضی مناسب برای حسن صاحب بعضی  
 بود و در وزن الوزن به شست **اول** منظم الوزن و آن  
 بعضی باشد که از وزن که این حسن صاحب بعضی باشد  
 شایر و کسب خفا که وزن بعضی صحت باشد چون وزن بعضی  
 شباب بود **دوم** همان الوزن و آن بعضی باشد که در  
 اول این کما جستن نباشد و ظاهر باشد چنانچه وزن بعضی  
 شباب مثلا چون می باشد **سوم** خارج الوزن و آن  
 بعضی باشد که وزن او شایر بود و وزن از او زان برینست  
 و بنیاید است که در حرکات بعضی طبعه موسیقی موجود  
 زیرا که بعضی که تالیف لغات با و از افعال و تغییر

و اینها در لغت

ارضا که میان لغات مثل سبک و نام می شود و نسبت از  
 بعضی نیز در هر طریقه و از اثر سبب اینها عبارت است که این سبب  
 منظمی بود چنانچه هر از اینها این هیچ احداث نباشد از  
 منظم گویند و آن غیر منظم و از انواع بعضی که از نام  
 نهاد و اندر مشهور است **اول** ترا نیست و آن بعضی بود  
 که خفت بود در سستی و بطور چنانکه اول بطن باشد پس  
 تمامتا سبب خفت بطن شود و سبب دیگر هر بار سستی شود و سبب  
 دیگر که در آن **دوم** سستی و آن بعضی باشد خفت و منظم  
 و بعضی در سستی و عرض و امتداد او در لوق سوج است محسوس  
 کرد **سوم** و در وی و آن بعضی باشد چون سوج بی اما  
 در ارض و امتداد نباشد و ضعیف بود **چهارم** در او ضعیف  
 شرازه بود **پنجم** مشاری و او بعضی است که  
 خفت باشد در عظم و ضعیف و صلابت بطن و مشهور  
 و کفایت چنانکه بعضی اجزاء او است این بود و بعضی خفت

نهم

**نهم** زینت الفیاض است و او است که تغییر نکند  
 شود و در هیچ ضعیف تر و ضعیف تر و بار بر هر **اول**  
 بود که در و این ویژه ضعیف شود **دوم** مثل او  
 چون ذنب الفارغ است اما آنکه عدد او بر هر **اول** شد  
 بود چنانکه سبب ضعیف شده و ذنب الفارغ و لغت  
 کند **نهم** ذوالقوة و او است که در زمانی که نوع حرکت  
 باشد سبب آن کرد **نهم** واقع در وسط و او است  
 که زمان سکون نافع باشد چون کرد **دوم** بعضی  
 و او است که در حین رجوع محسوس کرد  
**دوازدهم** مطرفی و دو الفیاضی که در او است  
 که در فرج کند چنانکه حرکت الفیاض او محسوس شود **سوم** مرشد  
 و او است که حرکت او چون رسد محسوس شود و این مجموع دلالت  
 رسد و حال بر بعضی کند **فصل** **دوم**  
 اما بعضی باشد با رجوع بعضی دیگر اعظم و افوی بود در بعضی  
 اجزای

چون کما  
 حد که رسد  
 باز در هر  
 مطلوبی و او است که  
 رسد با محسوس  
 کرد

آنکه اما بنفش چنانکه در عظیم و متواتر و سریع بود اما  
بنفش باعتبار استعجاب بنفش بسیار لطیف و باریک بود و  
بنفش متواتر باریک و عظیم و نازک بود و زود باریک بود  
و دانست که در صفا و زمان انقباض و انقباض و انقباض  
مساوی بود در شبان زمان انقباض از انقباض اندک  
زاید بود و بنفش که اول بنفش و بعد باریک بود و زود  
لایق باریک باشد که زمان انقباض بیشتر از زمان  
انقباض بود اما باعتبار فضول بنفش در سریع متعادل بود  
و در صفت سریع و متواتر و در خریف و مختلف و ضعیف  
و در شبان باریک و متعادل و بنفش باعتبار باریک مناسب  
فضول بود اما باعتبار نوم و عظیم در ابتدا در خواب  
بنفش صغیر و متعادل بود و پدیداری اگر بطبع هر پدیدار  
شود سریع و عظیم بود و اگر خاص بسبب خارجی پدیدار شود  
بنفش سریع و متواتر و مختلف بود و دانست که در غلظت

شده

بود اما با اعتبار بر بافتش اگر بجز آنکه بنفش در عظم  
و قوه نافع شود و در سینه و نوازتر زاید و اگر با قواط  
بود بنفش دودی و نالی شود اما باعتبار استعجاب که استعجاب  
کرم و بافتش باشد و تحلیل ترسد بنفش سریع و قوی  
بود اگر تحلیل رسد صغیر و متعادل بود اگر تحلیل نازک  
بود ضعیف و صغیر کرد و اگر با ب سر باشد بنفش در قوه  
زاید کرد و در سینه و نوازتر نافع و اگر با قواط بود  
ضعیف و باریک و صغیر و متعادل کرد و اما باعتبار  
عوارض نفسان در حالت عصب بنفش عظیم و سریع  
و متواتر بود و در حالت عظم و باریک و متعادل بود و در  
خوف و غم صغیر و باریک و ضعیف و متعادل بود  
و در فرح و سرور و مرعش و غیره متعادل بود اما بنفش در  
اوجاع و زائده بود و در صفت بنفش عظیم و سریع باشد  
و اگر متعادل باشد و صغیر و متواتر شود پس دودی و نالی

تجلی

اما بنفش در زود و کم کردیم حار بود بنفش متعادل و صلب  
و مرطوب بود و در انقباض و در سینه و متواتر زاید و در زود  
باید و بنفش باریک و متعادل بود و در زود و در زود و در  
و در صفت بنفش باریک و متعادل بود و در زود و در زود  
و در انقباض و غیره که بنفش و بافتش باریک و متعادل  
**چشم اول** لانت و طبعش آن چشم  
صغیر و مرطوب است چشم است **اول**  
شش و اول و اول و در خصوص بنفش که **اول** در زود و دلیل  
چشم حال بنفش باشد اشرف و اول دلیل حرارت بود و **دوم**  
باریک بود اول و اول بنفش حرارت کند **سیم** نالی و او زاید  
در زود و اول و اول بنفش حرارت کند و اول و اول بنفش  
در زود و اول و اول بنفش حرارت کند و اول و اول بنفش  
**چشم** لانت و مرطوب و چهار بنفش **چشم**  
اصوب و اول دلیل بنفش بنفش **دوم** در زود و اول  
و او زاید از اصوب بود **اول** امر نالی **دوم** امر نالی

انتهای

و در حره بیکال بود و مجموع دلیل علمه خون باشد **سیم**  
خفیه و مرطوب است **اول** لنتی و اول دلیل  
بر او است بود **دوم** است نالی و اول دلیل بر او است  
با بنفش زود بود **سیم** لنتی و اول دلیل بر او است  
و این بر او دلیل در صفت و دلیل نالی و اول و اول  
که نالی و اول از حرارت و طبعش است **چشم**  
زنجاری و اول و اول که بر حرارت و دلیل نالی بود  
**چشم** مرطوب و مرطوب است **اول** است و اول  
که نالی از زعفرانی بود یعنی زعفرانی بود که بسیار نالی  
و اول و اول که بر نالی و نالی صغیر **دوم** است و اول که از  
سبب نالی و اول دلیل علمه خون و حرارت است **سیم**  
است و اول که از حراره حاصل شده باشد و اول دلیل است  
حرف باشد **چشم** است و اول که از نالی و اول و اول  
و اول از حرارت است **دوم** است و اول که از نالی و اول

دیده

یا سوت حراره عزری بود و عینیه بر باشد حضور در سنج و بنا  
 ابتدا احیاء اگر شاول حیرت سیاه مثل الجار و اس  
 جو نیز از اعتباری باشد **پنجم** بیاض است و ان  
 و قشرب **اول** رفیق شفا و ان دلیل بروده بود  
 و لومندی از رفیق **دوم** ایض جفیف و ان اصناف  
 اگر فانی بود دلیل علم باشد و اگرانی و سوسنی باشد با جوف  
 شت باشد دلیل دویان باشد و این در اخرون باشد و  
 نقایب ایض دلیل لزوم الاشب و ان باشد و نقایب پدیده  
 بناییم دلیل حصار با سواد خام در صاص بر صوبت باشد و اگر شانه  
 می بود دلیل حران امراض ملعی باشد و اگر جوف باشد  
 بود در امراض حاده دلیل جهاک باشد و از الوان پول  
 یکی است که شت پرفا ط باشد و ان دلیل ضعف کبد  
 با غلبه دم باشد و دیگر آنست که شت بی لون زشت باشد  
 و او دلیل بر باشد خصوص که شت بود **حسن دوم**

اولی

از دلایل فوام بولی بود و ان سشم است **اول** رفیق و ان  
 دلالت کند بر بروده و عدم نفع و ضعف کبد و الاشب  
**دوم** عیظ و ان دلالت کند بر کثرت اخلاط و عدم نفع و باشد  
 که دلیل نفع مواد غلیظ با انجار و درام الافتاح شده باشد  
 و غلط بول اگر بندج کم شود سبک باشد و اگر شادی کرده  
 خصوص در حیات حاده بد باشد **سیم**  
 برای بول است و آن شش فست **اول** عذیم الراجیم  
 و ان دلیل بروده مزاج و نقصان حراره عزری بود  
**دوم** منق و او دلیل فروع مجاری با اخلاط غلیظه باشد  
**سیم** حایض الراجیم و ان در مرض حاد دلیل موت  
 حراره عزری بود یا دلالت کند بر حدوث حراره فریبه که  
 اینست از مواد بارده حاد شده **چهارم** غلیظ الراجیم  
 و ان دلیل غلبه غلیظ باشد **پنجم** جریب الراجیم و ان  
 زشت نیک و دلیل ف و در طویک **حسام**

سیم معتدل در غلیظ و رشت  
 و ان دلیل نفع طایفه است  
 طایفه حسان بود  
 حساس سیم

زیر که غار است و ماه زبر رطوبتی لرجم بود و عاقل آن  
 لرجم بود که در جرم بول باشد و مشوره زبر دلیل بر فاق  
 بود فلان دلیل لزوم اخلاط و کثرت ان دلیل ریح و رطوبه  
**پنجم** غلظت کثرت بولست و ان اگر کثرت از ان باشد  
 که سیاه است با مشرب دلیل عیض معتد است با کمال  
 یا غلیظ مغزی بود و اگر بیشتر از ان باشد که بی سبب دلیل  
 استغراق رطوبات زاید بود و دویان اعضا **چشم**  
**ششم** صفا و کدر است و ان غیر رطوبت و غلط بود  
 که در دلالت کند بر اختلال طبیعه و نفع اخلاط یا بر سقوط فوه و صفا  
 دلالت بر عدم نفع است **چشم** رسوبت در سوب  
 جرمی باشد که از غلیظت نر بود و از و نیز شود و فوا و علق است  
 و استلال با و از حیدر بود و اول الرجیم آن و ان طبیعه  
 باشد یا غیر طبیعه آن طبیعه سید باشد با زرد و منطل  
 الاجز او منطل منقل و بی منن و سبب بود و جوف  
 سینه

خواب

کلیک



حرکت کند زود منبسط شود و منقبض کند و زود را می شود  
 و در آنکه در موضع طبیعی و نفع نام آنا نیز طبیعی است بازده  
 و غیر آن را کثرت **عقل** حرطی و انجونی صفا بود و صفا بسیار  
 سلیک سرخ بود از فروع کلیه باشد و اگرانی بود و دلیل  
 خراست است و ان صفا بود و ان که کثرت باشد با شت  
 ماه بود و ان کثرت باشد دلیل فروع و جریب شانه بود و اما  
 صفا اگر سینه بود محالی گویند و دلیل جریب شانه بود و ان  
 اعضا بود و اگر سرخ بود از کثرت سینی گویند از کسب با از کله  
 یاد هم شرف بود و در و شت و شت و شت و شت و شت و شت  
 جریب بود و اگر سینه باشد دلیل دویان با جریب شانه بود  
 و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل اعضا جریب بود  
 طی آن شش جرم کوست باشد و سبب آن کثرت بود چهارم  
 و ان جرم جریب باشد و دلالت کند بر دویان شش  
 چشم سیدی و ان دلیل انجار و ریل بود با جریب شانه  
 حرکت

خراست

کلیک

شلیخ سفید و رقیق باشد **فصل ششم در بر از**  
 و استلال بدان از خنده و چه کنند **اول** اگر کینه آن که  
 زاید بود از فضل طعام دلیل کثرت اخلاط با زبان اعضا بود  
 و اگر کزازان باشد بسبب ضعف و اخفه بود یا احتسابی  
 که در معده فرو نماند یا عوجا و شش شده باشد **دوم** از  
 قوام اگر رقیق مزاج بود و دلالت بر سده یا ضعف جیاری  
 یا سو وضع یا شاول مرطوب است که اما غلیظ اگر مار بود یا باخته  
 باشد از کحل یا حراره یا پس اندید یا طول مکث بود و  
 اگر بر طویله مخلوط باشد دلیل بر کثرت و طولی است فلان مزاج بود  
**سوم** استلال از لون او بود بد آنکه لونی بر از طبیعی  
 است که ناری بود و مشده آن دلالت بر غلبه صفت کند  
 و نقصان آن دلیل ضعف همی باشد و بیاض آن  
 ار سده جوی مراده باشد و بیم بر فانی بود و اگر  
 بوی ریم از آن آید دلیل افکار فرجه بود و خفزه آن

از ار از بخاری

از ار از بخاری دیگرانی باشد و باقی دیگر الوان بر از همین نا الوان  
 بول بود **چهارم** استلال از وقت نشکر بهینه آن بود و  
 بهینه طبع او است که جلی بود پس اگر متغیر بود همین زبل کا و دلیل  
 کثرت مزاج بود **پنجم** استلال از وقت آن که پیش از وقت  
 نشا ضاکنه در خروج سریع بود و دلیل کثرت صفرا باشد یا ضعف  
 ماسکه و اگر تا جگر کند و بطول خروج باشد از ضعف یا غیره یا دفع  
 با بر د اعانتا شاول فایض بود **ششم** استلال از رنگ  
 آن که رنگی آن زاید باشد از آنچه خفا بود از عقوت اخلاط با زبان  
 اعضا بود و باقی بجز افکار از نوع بول بود **هفتم** استلال از بزرگی  
 آن و زبرد لانه بر غلبان با کثرت مزاج کند و بر از طبیعی است که مشایبه  
 الاجز بود و معادل باشد در رقت و غلظت و او را فرقا خالی بود  
 و مستقیم و مدیم الراجی باشد و سهیل الخروج و غیره لا داع  
**فصل هفتم** در بکران بد آنکه بکران عبارتست از  
 تخری غظیم که دفعه واضح سود ارتفاع و منطبعه نامرض و لشکر کرده اند

طبعه در سلطان و مرض را بد شستن یا بی و نیز با بملکه و  
 روز بکران را روز قبال پس اگر در این روز سلطان  
 که طبعه است شستن را که مرض است شستند و برو  
 غالب آید و اگر مکتب بر بلند براند از بکران نام جید گویند  
 و این بکران موجب صحت شود بر قوی و اگر سلطان کتاب  
 سود نه چنانکه دس را بکمل و در کند بلکه خنجا باشد  
 بغا و منی دیگر از بکران ناقص جید گویند و دلیل طول  
 مرض باشد و اگر دشمن غالب شود و سلطان بکند  
 و مکتب بدست آید از بکران نام رومی گویند و بغا  
 بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما خنجا باشد که بکلیا  
 دیگر نشا و مکتب کند تا مکتب مستخرج دانه از بکران ناقص  
 رومی گویند و بد آنکه آنها مرض با بکران باشد ما  
 تحلیل ماده بند مزاجی و فوج بکران با انتقال ماده از  
 عضوی بعضی و این را بکران انتقالی گویند پس

آماده

اگر ماده از عضوی رئیس نقل کند تجویس انتقال  
 جید گویند و اگر از عضوی جنین بر کس نقل کند  
 اولی گویند و بکران قوی و است که در آنها مرض بخند  
 از نفع نام در روز یا جوری واقع شده و بکران مزاج  
 ماده باشد نه انتقال و در عفتیان خفت و زاحت  
 حاصل شود و بکران پر موم بکس این باشد و  
 همچنین که در روز جنگ مصاف که از طرفی بر شستن  
 اسباب و جملات شستن مشغول می باشد امور باید مثل مساجد  
 و عیاج و حوض و غیره باشد در روز بکران بزرگ امور باید مثل  
 اضطراب و سور حال مرضی در دفع بشود و بکرانی که بد دفع  
 ماده باشد یعنی با سهیل و با رعاف ما در را با مرفی در  
 ماده کند و هر که را از این ملامتی بود که در اول کثرت بر آنکه  
 طبعه است که نام صحت دفع ماده خواهد کرد اما ملامتی در  
 ضیق نفس و غشایان علی رمان و اخلاط لبه و وجه صده

جملاتی و حاصل هم

و نقل ان و نار یک چشم بود و علامات اسهال  
 نقل برطن و فرافره و در دست و عدم علامت فی بود  
 و علامت اسهال هم و طبایعی کوشش و اشتغال سرورگی  
 روی و حشرش عینی بود و علامت ادرار نقل  
 شانه و غلط و کوزه بول و علامت عرف بیض سوئی  
 و غیره و اشتغال بیره بود و بکرانی که بعرف و ادرار  
 واقع شود ماهه رفیق دفع کند از بخت بکرانی که بماند  
 اگر ناقص بود و هر بکرانی که در ابتدا مرض واقع شود  
 هکس بود و در وقت نوزاد ناقص بود و در انتها بماند  
 و در انحطاط بکرانی نباشد و در روز مای بکرانی طریقی  
 که هیچ وجه حرکت کند و در مای بکرانی که ایام باجوری  
 بکوشد اول آن چهارم مص است و باشد که در امده  
 ساده نقد کند و در رسم واقع شود و بکرانی حیدر  
 روز چهارم شد زهر باشد بیهوش منجم و روی مندر باشد بکرانی

بکرانی

ششم

ششم و اگر در ششم بکرانی واقع شود بد باشد و اگر در  
 پنجم واقع شود نیک باشد و روز پنجم روز بکرانی است  
 و درین روز بکرانی حد واقع شود و روز نهم روز بکرانی  
 است و مندرست بکرانی روز نهم و اگر در روز نهم  
 واقع شده بد باشد و در باز نهم روز بکرانی است و مندرست  
 بکرانی روز چهاردهم و در روز نهم و از نهم بکرانی باشد  
 و در سیزدهم بکرانی روز هشتم بود و روز چهاردهم روز  
 بکرانی است و در بین روز بکرانی قوی و حیدر و سلامت بود  
 و در میان نهم بکرانی بد باشد و روز هفتم روز بکرانی  
 است مندرست بکرانی نهم ناپسند و یکم و اگر در پنجم  
 و نوزدهم بخت نادر واقع شود بد باشد و روز پنجم و نهم  
 یکم بکرانی است اما پنجم افوی باشد و در هفتم چهارم روز  
 بکرانی است و درین روز قوی باشد و روز پنجم و هفتم  
 روز بکرانی است و بعد از آن سی یکم و بی چهارم و هر بکرانی

خضخه

که بعد ازین واقع شود او را فوئی نباشد و روز پنجم  
 روز بکرانی است و بعد از آن روز پنجم و بقوی بقران  
 بعد از پنجم روز بکرانی نباشد اما بقول بعضی در پنجم  
 و هفتم و دهم و صد و پنجم بزاد واقع شود **فصل**  
**مشخص در علامت رویه و جوده** بر آنکه علامت نبوده  
 در امر اضی نباشد نه و سخته و اشتها و سلامت عقل  
 و ظنی و انفعاع بعلیات بود و در حیات ظهور بقرانی  
 بر لب و بین و بکرانی حیدر در روز بکرانی و خواب است  
 و اول روز خفت و راحت بعد از و شفق بیخ جمع  
 علامت نیک باشد و علامت رد و خدای این بود  
 چشم در کوفتادق و کتاده مازن دمان و منس  
 پایی و جوش سرپینی و سرد شدن کوشش و تیره شدن چشم  
 و در آنکه نظر بقرانی داشتن بسیار کشت برین کردن  
 و بچند شدن لب و بیشت باز اضادن در وی از نهم

دوازدهم

و کتانه مانند نیشم جمیع دلیل سلب بود و بسیار بود که  
 نزدیک مرکز مرضی و در جگانه شود و غیره سبب بوظاهر و  
 ان محب بخت ان باشد که طبعه از خود نویسد کرده و ترک  
 ظرف کند و ان نیز دلیل مرک بود و علامات بکس که شدن  
 شب بود و دفع بمران و ضعف و عدم اشتها و نشانی و  
 نفس و فاد مضم و خوا بسیار و پنج روی و رفت چشم  
 و مع قول بود و علامات هر مرض و استراحت و کثرت و کثرت  
 و اختتام در ابتدا و مرض **مخاطبه** سیه الاثر را بجا آورد  
 و الا نشانی من جمله الاثری کما الاثر بجا آوردت جنان باشد که کسی  
 تغییر بی جا و نشود در عادات طبیعی مثل شویون طعام جمعا  
 و بول و بر اثر و عرق تا در عادات غیر طبیعی مثل فی در مایه و  
 دم و بواسیر و طست مندر بر مرض باشد و خفتان دائم مندر باشد  
 مخاجه و کاپوس و در اولی و سکنه و اختلاج بسیار بشود و خدر  
 انضا نبلغ و اختلاج و بیم بلوغ و نفل و کلال بدن بکنزه عرق مندر

موتک

بکس که

سکنه و فاعل و حمره روی و چشم و سیلان و مع و نزل از روشنی  
 مندر باشد **مخاطبه** بر سام و خفتن و غم بی سبب و  
 کثرت فکر مای بر مندر باشد یا لغوی یا سرخی روی که کثرت  
 و خدر باشد بجزام و پنج روی و چشم با شفا و و اتم حدیث  
 و ششم نزل اب در چشم و اشار و نفل و مده در طرف راست  
 مندر باشد بعلل کبد و نفل که گاه و خاطر و بعلل کلیه و سفوف  
 اشتها بی و نفع و وضع اطراف بفرغ و حکم مذهب که نسبت که بهما  
 خور و باشد مندر باشد بواسیر و حدوث و با بسیار بر مرض  
 اسهال و بیضی برض مندر بود برض و سیلان طست در زمان  
 حمل و با شفا و سفید شدن مرمر آمدن ساقی در نالی و دوا  
 العین و کثرت کفاح و نزل بیاضت الریه و سل و عرق و بول و  
 بجمیاض عقیده و حره بول بول و مندر اما اشتغال اعلی بعلل دیگر  
 جنان باشد که اگر در جهات حاده هم حاد شود و بعد از ان  
 اسهال مندر ای دست و نزل مندر و همچنین اسهال مندر ای و نفل

رمد نایل

و اسهال مندر ای بر بصر راه اشتها با سهال یعنی و مایه و نیشم قطب  
 نمی و جنون کتب و سهال نورم حضرتان و فو لن انصاف بی عفا س  
 و همچنین فاد و النعلب و در کرده و در کثرتضا اول و دوا العین نایل  
**فصل دوم در طب** عمل مندر بر معالجه **مخاطبه**  
**اول** در حفظ صحت و علاج کلی مندر و با **مخاطبه**  
 در حفظ صحت و ان نشمن برده فصل **مخاطبه اول**  
 در ندر جلی و مری و کثرت که عادات استنشی ظاهر شود باید که ار  
 قصد و حجام و نوح و اسهال و وقوع اصوات نایل و ریاضت و نیشم  
 و بویها بر اثر از کثرت ناچار مایه بکند و بعد از ان اگر خیر  
 از اینها بجا اضطراب واقع شود و مفرقات و چون مایه  
 منغم رسد همان اعضا از آن مرعی دارند و بکثرتی و  
 کلبکین نطفی غدا کتند و اسطفا شود و کل اما مری و  
 باید که در خانه که معتدل بود و بزیاده و چون جدا شود و بافت  
 او بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بر وزن پیا لاسند و بر

نشد

تند و مری و آب کتب بشود چنانکه به هم می پیوستند  
 زرد و اگر مایه آب سماق باشد و نه و خلد و قطرات مندر  
 بود و بعد از ان آب فایز عذیب بشود و انکشتی عمل در  
 او نهند و در فاطم بختی بر عضو را بجای حاد و نهند و  
 برقی میدند و در خانه تاریک بپوشند و هر روز برقی  
 او را بخربک کنند و حسن شکل بکند و هر چند روز آب فایز بشود  
 بخواهد تا بکند نیز مایه در نیشم نایل نایل باشد بود اگر مایه در صحت  
 باشد و لیکن بچهل روز بگذرد و مری در ندر بکند و دیگر  
 مری بچهل روز بگذرد و اگر نفل بکند و در مری بکند و در مری  
 کنند و نیشم شکل نیشم که بگوید بود و سال او میان  
 پشت و مری بچهل روز و معتدل المزاج و بزرگ بسنان  
 و بسیار نیشم باشد و مری او معتدل المزاج و مری بزرگ  
 بزرگتر است و چنانکه گفته شد چون بچهل روز از وضع  
 او گذشت باشد مری نایل لطیفه معتدل نایل کتند و

انار

در بادها سبزه را که در دست بس در دهن طفل نهد و از  
موت مفرط در بامضت احتیاط نماید و با روغن کنگره و  
اگر سبزه نلیق باشد لطفاً نشاء کند مثل کنگره سبزه  
نایز و در دست و نایز و در اجنت مفید بود و اگر سبزه رفیق بود  
اغذیه عظیمه مثل بویس و نریز نشاء کند و اگر سبزه بسیار بود چنانکه  
مواوی باشد و لعقل غذا کند و نریز سبزه نایز و در دست  
و سرکه نماید اگر ماری عارض او شده سبزه نلیق نریز نایز  
عارض نلیق شود و در نریز نایز و در دست چون نریز نایز  
باشد آسید بند و بشیر معاف و کرد اند و نریز نایز و در دست  
سبزه بند و چون نریز نایز او ظام شود و نریز نایز و در دست  
او می باشد و سبزه نایز و نریز نایز و نریز نایز و در دست  
و اگر نریز بسیار خنده در او لعقل و نریز نایز و در دست  
هنگ بدست او دهند و در وقت سبزه نلیق نریز نایز و در دست  
و در ماری نایز او عارض شود معالجه طفل در مریز او باید  
کردن و مریز که ظاهر بسیار ماری میشود ذکر کرده میشود انما در

و سبزه نریز

در مریز نایز

استفاده

و استغلاقی شکم او را بکون و ابوسون و در وقت کله و سر کرده  
طلک کند چنانکه از آن ستادی نشود در داده نریز نایز و در دست  
رست نریز نایز بود و اگر نریز نایز شود و اگر نریز نایز آب سرد بند  
و در اجنت سبزه نایز نریز و نریز نایز و نریز نایز و در دست  
نریز نایز نایز و در دست نریز نایز و نریز نایز و در دست  
و آب گرم بر بند بسیار است و در زکام سر طبل را گرم دارند و نریز نایز  
صل بر بند و سبزه نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
او نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
طلک کنند و در مریز شکم آب گرم بر بند بسیار است

در مریز نایز

و در شکم نریز نایز و در وقت نریز نایز شکم بالک  
مخفاج که عبارت از چهل نایز بود که در مریز نایز نایز  
و از آن نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و ساق و کلان رو پوست نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
کنند علامت ورم و حوالی آن ظاهر باشد علاج آن نایز  
کرد و اگر علامت ورم نباشد نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
اند و اگر از قطع نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
شکفان و نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
او چنانکه در زمان نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
لاخیر نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
سبزه نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و در اجنت نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز

باز نایز

کا مریز نایز

بیشتر

بشاق و در وقت نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
در خواب نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
که عبارت از نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و کون و عود و القلیب بسیار است و در وقت نایز نایز  
معقد جفت و کل سرخ و مورو و کلان رو پوست نایز نایز  
بانی بچوشتند و او را در آن آب نشاء نایز نایز نایز نایز  
که باسی می جبیند و بر آنجا نریز نایز نایز نایز نایز نایز  
معد او باشد و در نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
بار و نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و بر سر آن نشاء نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
و در نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
از مریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
کنند و در مریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز  
کا و در شکم نریز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز نایز

در مریز نایز

باید که در ابتدا با طعم لطیف آبی گند و نافه بکوشد و بجا می آید  
 در ضرب غضب و اخلاقی بد و غم و بی چواری که در اندام  
 و چون قوه و دیرین و بازی کردن باز و بداید بر ما کنند  
 تا بلب مشغول شود چنان هیچی در ریاضت از غناست  
 و چون شش ساله شود بدب سپارند و در اسهال  
 بشدند کم می کنند و بر ریاضت می افزایند تا یکی که ار  
 کار و فعل تیر طول شود و خبر الاموری رعایت نمی کنند تا با حقیقت  
 جمله بالیده شوند **فصل در شرب شراب**  
 در فصل رابع موآزی که در زستانی است و در بهشت و در  
 حرکت آید و میباید کرد و در بدب است که از آن کم کنند  
 بتخلیل و لطیف غذا یا استغناء و آن یعنی با فضا یا اسهال  
 گند که با ماده و عظیم غلبه خلط و از غنفاست و سخاقت  
 شدید و کثرت حرکات و اسهال و کثرت اکل لحوم و حلاویجات  
 و مزاجات اجزا از گند و از شرب شراب پیش از شرب خاص  
 و لیمو و منال

و لیمو و منال و ریاس و سکنجبین انضار کنند و از اندام تریک  
 و ساقی و زار و منال آن باشد و در فصل تا اسهال تا اسهال  
 و زغالین مشغول باید بود و در ریاضت شام تریب باستان  
 که از بخار و دغاف و غبار و دود و در باستان مسکن سازند  
 و از حرکت غلیظه و خضاب روز و کثرت جامه و اکل و  
 شرب شراب صرف و سخاقت و لا حجاب نماید و کجا  
 که لغایب گرم باشد تری و در آتش و از غنیمت و قوه که آید  
 و در طبع باشد خورند و از جها که گمان بوشند و استغناء به جسمی  
 یعنی گند و در فصل تریب از سر ما و با مواد و کرمای میانه ها را از  
 خود در نگاه باید داشت و در ضراب روز و جامه و کثرت  
 اکل و شرب شراب و اکل قوه که در استغناء با بس و اجتناب  
 گند و اگر بدین معنی باشد و باید از حریف استغناء یعنی شاید  
 کرد و در وسط آن استغناء بسبب و در زستانی خود را بوشند  
 باید داشت و حرکات و ریاضت و کلاه اندام و لیمو و شراب و لیمو

و فی و استغناء و اسهال سستی بشاید کرد و اگر چه جامه و لیمو و  
 بشیر باید بود اما لغوه اللذکر بود از حریف طبع بکرد و غیر  
 آنست که لطیف اخلاط و در طبع گند بتخلیل غذا و اسهال  
 غنفا و اصلاح هوا مسکن گند بر اجزای طبعی شل سبب و کثرت  
 و بر و مشومات شل منحل و کثرت و غنیمت و کثرت  
 شل نمود و غیره و کثرت و سدر و کس و در منحل و لادنی  
 و اشند و سعد و از غیر و اهل و پوست ناز و سرد و آب و کلاه  
 و در غنغان و باید که خاتم را بجای و سر که با سر که و کلاه  
 چسبند و در طبع شل دارند و کثرت و غذا و شراب کثرت  
 نازنی و قصد و جماره و استغناء اجزا رعایتند و در مواضع  
 بکثرت سکن نشود و قطعاً توهم بخورده و میباید نهند  
 و از شراب شراب فاض و لیمو و ریاس و منحل تا اول  
 کنند و از اندام انضار کثرت و کثرت و آب سرد بسیار  
 خورند و کحل ارضی با شراب و در ما آورده اند که مفید  
 در غنغان و لیمو و منال  
 در ریاضت نازنی

در شراب نازنی و شراب و ریاس از غنیمت و با مقصد بود و غیر  
 صبر و غنغان و کثرت و بسبب فصل ساند و با جود از آن کثرت بخورند  
**فصل در کثرت و کثرت** و در کثرت  
**کثرت اول** در کثرت بیشترین غذا است که از آن خون کثرت حاصل  
 شود و در کثرت است چون نان کثرت کثرت رسیده و کثرت کثرت  
 یک ساله و از منبوه آید بعد از کثرت و کثرت و در طبع و از غیر  
 تا کولانت در فتن و کثرت کثرت خورند و کثرت و کثرت غذا  
 از زمانت که استغناء صافی باشد و بعد از ریاضت بود و کثرت  
 استغناء چیزی نباید خورد و از آن احتمال و نظیر اکل اجتناب  
 باید نمود و ضرر را می شود باقی باشد که ترک نشود و مواضع  
 شرب من غذا است که عند الحاجة باشد و جمع میان الوان  
 طعام کنند که موجب کثرت طبعی شود و بیک غذا نبر عادت  
 نباید کرد و عادت کثرت صحت ضعف و کثرت آورده و انقباض  
 را مقرب بود و کثرت موجب کثرت باشد و استغناء بر و  
 در کثرت و لیمو و منال





حرف و اندک باید خورد و در حرفت کند و مزاج و شراب  
الگاه خوردند که غذا هضم شده باشد و بعد از آن عصاره  
الکبوس خوردند و غذای که مناسب آنست زردک و سبب  
و انار و ادویه کوش و امثال آن بجز مزاج و در میان غذا  
و در عقب آن هضم را شروع در هضم نماید خورد و اگر بر یک  
اعانه هضم بر آن غذا باشد اندکی شاید غذا در میان  
شراب نیاید خورد و بنامش و مادام که سرد و نشاط در روزه  
باشد و ذهن سیم و عقل بحال بود باشد از کوزه شراب خونی  
نباشد و حد انتفاع او این باشد که کند از آنکه طبع نشوند  
و چون خواب غلبه کند و غشیان پیدا شود بدن و در میان تغذیه  
کرده و ذهن مشوش و حرکت مست کرد و بی باید کرد  
و ترک شراب و بجز آب مشغول شدن و بر شراب اندک  
فی بناید و بیشتر بکاسهای کوچک باشد و بیای بخورد  
و بیکد فقه خوردن مضر بود مگر کسی که بدان معنی بود و کسی

که ظاهر

که ظاهر که بسیار شراب بنام اول گفته اند که باید  
خورد و در غذای او جز با آن غذا است باشد و از چرب با  
شربین احتراز کند و کسی که ظاهر که دود است شود و  
چون زعفران و زردک است اما شغل در شراب است از آن  
منع کرده اند لیکن از بدن معشا بود و محتاج باشد خورد و بی  
مزاج به سبب و امرو و انار و زعفران و خاص و در پود  
خاصه و قرض و لیمو و سیب و سیب و از ببول که هوای  
کاشنی مناسب بود و اگر مزاج در قنیت حراره بود و قرض کا  
خورد و حضرت واده اند و سرد مزاج را شغل بکوارش مطبق  
و خورد و زعفران و کلفند و قندف و بسند و جوز سیب بود  
و مرطوب را بخورد بر مان و قندف و بسند و بادام تلخ بر مان  
کرده و مابین مزاج را ببول که در طبیبان شغل باید کرد و شراب  
در مجلس مزاج روشن و در ریشمان با و کنار هر جا که نشینند  
و با صدقا و اجتناب و کسی که از اینان نیزه نباشد نشینند

با سبب نوزاد است که در بدن سینه با ضعف اماع یا از غله اکل  
بود و حراره مزاج با قح بیانی با قوه شراب تا شاول بخورد  
و جفتانی است مثل زعفران و جوز بود و فرقت و بطور دیگر  
از عکس آنها بود و تناول سومات و مصلحوه و غسل جرت  
و بود و کبر و کشیزه با تلخ و سرداب و نیزه و دونه و آب  
سرد با سرکه از آن جمله است که در بر سینه آزند و گویند اگر  
کسی پیش از شراب بخورد و بادام تلخ بخورد دست  
نشود و اگر قصد دل و کیم کاسنی و تخم کاهو و کل مسخ  
و تخم کرمب هم یکب سردم که قور دانی بگویند و حب زرد  
مقدار بخورد و پیش از شراب یکی از آن بخورد و دیگر  
شود و شراب با عرق کاهو زبان قوی آورد و با کلاب  
مقوی معده باشد و با عرق سپید کاشنی خوردی و دیگر  
کرم را مناسب بود اما خار عبارت از ارتقاء بخار است  
شراب بود بهر باغیان که موجب صداع شود و جمیع افعال

و ادب صحب است که مزین بدن است که با نکه انعام  
را از وی پاک کنند و جامهای پاک لطیف بپوشند و  
ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار  
دارند و در مجلس از چیزی که موجب شغف باشد مثل پی  
و نفث پنی پاک کردن احتراز کنند و اگر غشیان شود  
از مجلس دور شوند و چون بی کنند بجلس معاه دست  
نمایند و کلاه شرف و حکایات لطیف کنند و انگلیشی  
سجی که موجب و غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس  
بهم بر آید و در شرفی باید شد و اگر جامی است شده یکی  
هنور است شده باشد خود راست بجا بود و در مجلس مزاج و  
ریاحیتی طبیعت حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و  
خوش طبع و خوش آواز باشد و خطوط و الوف و بیشتر  
بود در سینه جامعت کنند که موجب نفع مصلحت  
شود اما بر شراب اندک و خار منید بود و برفول حکا مایه و نون

نسانی مضطرب کرده و خفتان و غشيان پیدا شود و سبب  
بغیر شراب باشد که منجم و مخدر شده باشد و خارا از  
و کثرت فضول بود و از ضعف یا ضعف و کثرت شراب  
در اینها بیخفت نیز بود و بهترین علاج خارا را آنست  
که معده را از بغیثی که باشد پاک کند تا طبیعت  
کشد و مشغولت یارده مطبوعه بیوسند و آب برن  
و در خار معین بود و اسهال و آب و بر باضت  
نیز مناسب بود و بعد از آنکه معده از بغیثی پاک شد  
از اشرب شراب رزق و بیاس و بر و نار و  
سکیمی مناسبت بود و از اعتدال موصاف و اسفند با  
جست ارضی و گویند اگر دو کاس شراب جهت شفا  
و غشالی آن بخورد مناسب بود و این را بهترین معالجات  
خار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از سستی هوشش این دو کاس  
اطراف و پایی شوی کند و آب برن بیاید در بر

از دو سرکه و کلاب و صندل و کافور بود و با صندل  
و غوره و دونه و سکنجبین و آب نارترش و امثال  
ان معین و آب کشیز و سپید و خیار و کدو و عرق  
طلح و شاه چینی پر شانی و سیر مالدین معین بود  
و آنچه از این شراب کم کند کشیز را از آنز عود و قهوه و  
کیا به راستی حب الکب بود و منقسمه که آب معین

**فصل چهارم در خواص و عوارض شراب**

شراب است که مفرق بود و معذل القدر و کیفیت و  
باید که کز از شش است که نیا شد و وقت خوار بختان  
باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای آنست  
هضم خواب کند پس اول بر طرف راست خند  
تا غذا در فر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند  
پس در طرف چپ که دو تا کبیده یکلهای بر معده مشتمل  
کرده و بواسطه آنست که او هضم کامل شود و بعد از آن

اعانه

بگردد و اگر طبیعت زنده از رعنا و حبیب شود و من  
سبب اسهال از احتلاط با غذا یا تناول اندیم مختلفه  
بود سعی باید کرد که زیاد نشود و بمثل اسهال و رزق شک  
و تطهیر سبب جهت کند و جرم الاسوری را طایفه کند و آب  
علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود  
**فصل پنجم در خواص و عوارض شراب**  
کامی است که در هضم شده باشد و در وضع بود که معده  
باشد و بدن منمل میسر و وجاع بر خنوم معده شفرتر  
از آن بود که در امتلا و با و که ایجا شروع کند که شهور  
و نیز هجد کمال باشد که آنکه تکلف و تصور و تکلف  
خورد این در اند و جامع با ما از ذکره اللطاف و کسی  
که در منظم باشند و با خایض و سیره بنا بد کرد و از  
اقراط در جهان کنند که موجب امراض اعصاب و  
ضعف بهم شود و در عقب طرف و غضب و قرح

بگردد بطرف راست باید خفت تا که غذا در معده اسهل شود  
و پیش از خفتن و دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم  
خفتن مده هضم باشد و در پست باز خفتن موجب برزق  
شود مثل تزلزل و در و پشت و کایوس و صرع  
و خواب بر خنوم معده سفر بود و ضعیف کرد اند و آ  
و از آب و آسپا که در یک بنا شد و حکایت کردن  
و کما جهت خواندن بر طرف آورد **فصل ششم در خواص و عوارض شراب**  
**اسفنج** و **اجنسی** بدانکه اسفنج طبع آنست  
که هر روز در خنوم نوبه هضم چسب کرد و تا فضل لیل و نهاری  
منفرد کرده پس اگر طبیعت اجنسی واقع شود اسفند  
با جهاد بریب با اسفنج و حلیم کند و حشو و امثال آن  
طبع را نرم باید کرد و از قاطع اضاقت احضار باید  
نمود و اگر اجنسی افتد بشما قهاری نرم و حفتها مندر  
و در خصوص اسفنج را چون قوی ایشان ضعیف بود

بسیار

و عن مغزین و اسهال و قصد و جمانه فی صفت نیاید کرد و کسی  
را که باسین مزاج بود با قلبی سخته یا احشا با چشم یا اعصاب  
او ضعف بود فی صفت نیاید کرد یا کله نیاید کرد و جمیع با موجب  
موجب مسره بود و ضعف نیاید در باره و کله استغناء  
منی و بهترین اشکال جمیع است که مرد بر زیر زن در باید و بر زیر  
پشت آن با عکس این نیز که منی بماند مستغنی نشود و شاید  
که منی زن با حلیل فرورد و موجب لغض و درم تغیب  
کرد و مهندوخته هم نشاید و بیای باشد و ضعف آورد  
و بیاید و است که مدار این فعل بخار باشد که حاصل است  
در طبع که منفعل است پس که در هر دو نقصان باید تراک آن  
مشکل بود و در یکی باقی بود و در دیگری ناقص نیز بر آن نشود که  
پس در مرعاته حراره در طبعه بطریق اعتدال موجب جمیع  
نظریه این امر باشد و شاید که ضعف این امر از ترک  
استعمال و نیاید بود چنانکه در نظام یا از بیخالت ناسد

دوم با هم  
اختتام

اختتام و جعله قدر آنکس که با اوجاع کند در نفس  
مشاشر کرده یا او کم کند که او را سینه اند و فرط جفت و  
لغض نیز باشد که موجب ضعف این فصل شود و پذیر  
رفع آن بیخالت بود و مطالب کثیر که در قسم جمیع و حکا  
بجا که بدان تعلق دارد و استغناء کلام است و نظر در شاف  
حیوانات موجب همان این خواه بود و چون معالجه این  
قسم در باب خودش خواهد آمد با من قدر گفتا کرده  
**فصل در تغیر حوام** بهترین حوام است  
که هوای آن مختلط باشد و مکان آن قراح و آب آن خوشتر  
و نیای آن قدیم و بر کبی گرم نکرده باشند و معتدل بود و  
فت استخام انتخاب باشد که مدهم قسم شده باشد و بنده  
باندرون حوام باید رفت یعنی در خانه کبک توقف کند  
پس در خانه دوم پس بجای نسیم روند آب بر زبانه  
بزند و پیش کنند و اگر مرطوبی مزاج باشد اول شب نهند

اول زبانی

و آب بر خود نیز نزلت هوا حار و در اثر کندی و استعمال  
 هوا بیشتر از آنکه باشد و اگر با بسزاج بود بعکس  
 این عمل  
 بیشتر باید کرد تا هوا اثر نکند و کسی که او را ورم  
 ناشی از انفعال بیاضی یا جمعی غلبه بود که بفضیلت یافته باشد  
 بحکم نظایر رفت و در غلبه حار غذا خوردن بدتر از این  
 کند و در غلبه سرد استیجاب بجهت بود که با آن خوف  
 سده باشد و بر خلق معده بکام رفتن از آن و جناف  
 او را ورم طبعی را جینی مناسب بود و کسی که استعمال  
 ریاضت کرد که استیجاب مغزی باید کرد و اما اغشالی آب  
 سرد بر آن ضروری مزاج را در ریاضت مناسب باشد  
 و صفت و طبع و کسی را که استعمال باشد باز نه مایسرد  
 نشی خنجر بوده اغشالی آب گرمی خنجر فضل است  
 کند و امضی جلد را زایل کند و در غلبه و طبع و شکر رطوبت

ان

و مرق العسل و مناسصل را و صباغ و درک را مناسبت  
**فصل ششم در ریاضت و کون بد آنکه بعد از**  
 استیجاب غذا در معده حرکت مناسب بود تا بعد باشد  
 خوار گردد و غذا در معده  
 بر معده و اگر از وقت ریاضت از زمان باشد که نفع  
 بدنی از آن بود و بر اثر دفع شده باشد و غذا هم کشته و هنوز  
 وقت غذا نمانده و ریاضت بر امضا مغز بود و تا حظه  
 کون و ناک اطمینانی باشد و سیلان خون بر بدن نیامده و ریاضت  
 سنگین بود و چون غیر لادن و کلان در حرکت بود بدتر از آنکه  
 و بر خلق معده و بعد از تمام مغز بود و بعد از آن صفت ریاضت  
 باید کرد و اعضا و مفاصل را جینی ریاضت باید فرمود مثل ماؤف  
 کسی که او را ورم طبعی یا جمعی باید کرد که باجه در آن حرکت نیاید و اد  
 کج و علی بر او ریاضت یعنی بنیایه صعب و شدید بود و  
 مناسب بر آن فرموده بود باشد مثل کشتی که فنی و آب  
 روانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن در شتاب از احتیاج

در حرکت

۱۵۶

و در آب بر کشتن و کوی زدن و نیزه بازی کردن  
 و ششیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و  
 مناسب با فزایدان ضعیف باشد چون سوار شدن  
 و آهسته رفتن و در روزی کشتن و این ریاضت  
 نسبت با صبح اعضا بود و آنچه بعضی حاض بود خون  
 افکار که ریاضت و مانع و استماع اصوات حاره و  
 الحان گزیده که ریاضت کوش بود و نظر در اشیا بود  
 در ریاضت چشم بود و ریاضت آلات نفس بنفوس  
 بود و از این قبیل و عادت و امید او پیش کند و بعد از یک  
 عادت و در یک بز نوعی از ریاضت بود و او را شکر نامت  
 و در یک سخت بدتر از این کرد و در دو لکن نرم خنجر زایل کند  
 و در یک بسیار زایل او را و در یک بز مای در شب جذب  
 خون کند و یک مای نرم یا دست نرم حسی عرق  
 کند و پیش از ریاضت و بعد از آن در یک غلبه مناسب بود

ان

انوار

و بعد از آن که اعضا را باید کشتید و در آن اعالی نباید  
 باید کردن و ما سائل قطع کردن و بعکس این نشاید  
**فصل هفتم در ریاضت و کون بد آنکه چون**  
 در سینه خون نبرد و در سینه غلبه باشد و بد  
 ایشان بسخت و سرطانات کنند و در ریاضت  
 و استیجاب معتدل مناسب بود و تعلیل بدانستند و اگر چه بر فضا  
 خورند و اجتناب از اعدای سوداوی و بلغم کنند و استعمال آنها  
 مثل غیر ولادن و عالیله و نثر همین بر وزن کس و یا سبب  
 زین مناسب بود و از اعدای آب کوشت حرب و مسور  
 و حلیم کنند و مشیر و علی خورند و از میوه های انجیر و موز و طب  
 و از شکرها شکر آب کهنه و منوسه نیز مسروج و از میوه  
 کرفس کنند تا و سیر و بیار و باید که طبیب ایشان قلیس  
 نباشد و الا قلیس کنند تا آب کهنه و لبلاب و سیره  
 حکم آن در کک و مرقی مرقی ماکرنب و سفی و اگر در دم  
 حقدور

۱۵۷

عقب بطن باشد بجز رتد و بکسر احتیاج طبع نرم کند  
و آنچه شکم را ماکسل جوش مند و بجز رتد و اگر احتیاج  
انفد حقیقتها نرم سهل بخازند و استایرا انفد مفر بود  
مگر که بدان شایع شوند و در زمستان احتیاجات اول  
ظریف کلبه و لوشش دار و ماده الحوا و فرص  
مصیبتا و عود و عین و اسال ان گنند **فصل در سیر**  
**در سیر سانه ان** کسی که بغیر خواهد رفت باید که  
کم اگر مصلی بود تنفس بدن کند از فضا است و مندرج  
ریاضت افزاید و بی عطش و سهر و سباده رفتی  
و انتقال آنچه در سینه بان احتیاج بی باشد عادت گشته و  
در سفر رفتن سیر باید که در از اطعمه که نشکی آرد احتیاج  
باید که که معده گمگلی نباشد و دفع نشکی بجز نرم بود که گنند  
و یا سر که داب هم آید و اگر کمتر ماستر گنند سر از آب  
پوشیده دارند و در غن بنفشه بادام تر سر ماستر و سیر را

بجهد

و بلعاب بیکو و بکم نورک طلا کنند و اگر خواهد که  
رنگ روی مغز نشود و لعاب بیکو بر روی مانند و شراب  
خاصی ض و لیمو و سکنجبین خوردند و در موضعی  
که سودم باشد دهن بریندند و بیا ز باد و ع باید  
خورد و بیا ز با خوردن داشتنی معتقد بود و اگر کسی را سودم  
بیزد اطراف را آب سرد بنوشد با در آب سرد نشیند  
و دروغن گل و آب سید و کد و در سر مانند و اطعمه باره  
خورد و ناخبر باشد آب بخورند و چون شکل نمایند از یک  
مصل کنند و کم نورک و کاهو و خیار بخورند و اگر کرب  
نیاشد و سیر و دهن مناسب بود و اگر در سر ماستر  
گنند حور را پوشیده دارند و در سر ماستر گنند و بی  
و دهن را پوشیده دارند و مبادا اطعمه که در سیر سانه  
باشد بخورند پس سواد شوند و باطنش عادت گنند  
و اگر سر مایند رود پیشش آتش نزنند بلکه بندج آرد

و سیر و جز بخورند و شراب نیز معتقد بود و اگر سر ماستر  
رسیده باشد بکدرم حلیثت باطلی شراب بخورند و  
اطراف را بر دهن زینت و اسپین و سوسن و بان  
چرب گنند با در آب مشتمل بنند مادر آبی که در آنچه  
و بانویه و شبت بکنند باشند و از انش در نشیند و بعضی  
گویند که دست و پای در آب سرد باید نهاد با در بر چوب  
گرفت و اگر رنگ بگردانز که ترشند و علاج آن در باب  
خود گنند و وصفه آبهای مختلف را بطرف و نظیر زایل گنند  
و بیا بر بکر که با غیر حلی و سرد که هو جوش آب مختلف یعنی  
معتد بود و آب محقور را بکینین اصلاح گنند و آشنی  
را بجز با بی نرم و آب غوطه و نیزه را سیر و اگر ممکن باشد  
که آب بد خود صاحب دارند و با آبهای مختلف میامیزند  
با خاک ملکش خد گنند دارند و آب سیر سانه و صاف  
بی گنند بیکو بود و بکسر گشتن نشیند اگر در اغشیا و خادش

نکته

دفع بکنند و بی معتقد بود اما اگر بی بد افراط رسد  
بیشل سب و بی و انار و شراب آنها منع گنند  
و سر که و عدس خوردند و شکم گرفت و استین  
بتر از افشا بی بود و سوراخ بی را بسند  
مالیدن معتقد بود **باب در معالجات کلبه**  
مثمن بر سه فصل بر آنکه معالجات بر سه فصل  
نرید و علاج بر دو علاج بید اما ثمر آنست  
که در اسباب ستر و رویم تصرف گنند بر وجهی  
که مطابق صحت باشد و احکام اذ از جهت کینین  
چون حکم او دید باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری  
ضروری در بدن از ششین و غیره و غیر آن چون  
تاثیر او دید باشد و عذر از آنچه است که او را حکم چند آنچه  
خاص است مثل آنکه در بجران و در وقت نوبه اذان  
منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بضم غذا

از دفع مرض باز نه اسید و وقتی که بدن خنک غذا باشد  
 و شوره و هضم ضعیف بود تغذیل در کینه و کثیر و کینه  
 آن کشته یعنی غذا این باشد بشمار اندک و تغذیه بسیار  
 نگیرد اسه کثرت غذایه لغوی و تغذیه صلح حاصل  
 شود و بطن مندا از آن فاضله عاثر نیاید و وقتی  
 که اشتها فزونی باشد و فاضله بنوع بود لیکن بدن از  
 اختلاط مشلی باشد تغذیل کنند در کینه غذا  
 کثیر در کینه را یعنی در کینه کم باشد و از آن غذا کم  
 حاصل شود تا موجب زیادتی اختلاط نگردد و کینه و  
 بسیار بود تا معده و فون این مشغول شوند و وقتی  
 که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اختلاط بسیار باشد  
 تغذیل در کینه و کینه غذا کنند و بیاید دانت که غذا  
 اگر چه معده فونش مرض را بپزند و در پس در مرض  
 آن قرار که از آن با بد باشد بکار دارند و در مرض  
 نگیرد

انتم

مرضی را عاید فونش مزاجی بود اما در امر مرض  
 حاد که در از فونش تغذیل غذا اول باشد اما  
 در علاج دوایست فونش را عاید کنند اول  
 کینه او او ان موقوف باشد بر معرفت کینه  
 مرضی چنانکه اگر مرض حار باشد و او باره  
 استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض حار  
 بصد باید که و بخلاف حفظ صحت که چنانکه  
 دوم اختیار کینه دوا آن موقوف بر معرفت کینه  
 و در برهم دوا تا تغذیه و فون آن توان کرد و تغذیه  
 و او وزن آن موقوف بر آنکه از معرفت  
 طبیعت عضو و معده از مرضی و امراض مثل سن و  
 فصل و صنایع و عمارت بسپس حدس احد  
 کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و فونش عضو باشد  
 اصل صحی عضو معلوم باشد چنانکه در باید که

و خلقت و وضع و فونش عضو باشد  
 که در صحی

مشه از آن مزاج تغذیه یافته تا تغذیه وزن و دوا  
 کت و چون خلقت عضو معلوم شود با کینه معرفت  
 با معرفت سخت که کثیف بر اندک در عضو و کثیف  
 ادویه فونش استخوان باید کرد و در عضو و فون  
 و ضعیف اند رویه ضعیف و معرفت وضع عضو  
 مفید باشد چنانکه وجه کل آنکه دانند که عضو بیدار  
 مادی و فون علاج باید که دو فون بعکس و  
 دیگر آنکه بدانند که با دوا چه باید کرد و اینها  
 عضو رسد چنانکه از فون آن با دوا فون قلب و مغز  
 با اعضا بدن مزاج کنند دیگر آنکه دانند که دوا بکدام  
 جهت عضو رسانند چنانکه در اعضا سفلی بجهت  
 در اعضا علیا بسپس و دیگر آنکه دانند که جهت  
 ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده  
 که هنوز کینه باشد چهار شرط رعایت کنند

تمام

اول

اول مراعات مخالف جهت جنابیم از زمین بسیار  
 و از فوق با سفلی جذب کنند دوم مراعات  
 مشار که جنابیم در جنس طبعی بر ایشان نهند  
 و جذب کینه مراعات حاد چنانکه در علل کینه  
 با سلیق این نشانند و در علل طحال با سلیق البصر  
 چهارم مراعات تبعید یعنی عضوی که ماده از آن  
 جذب می کنند به بسیاری نزدیک عضوی که بدان  
 جذب میکند بیستد و اگر ماده نام ریخته باشد اگر  
 ممکن شده باشد از نفس عضو جذب می کنند باید  
 کرد بعضوی که فریب باشد با و شرط اول آنست که از  
 عضو اشرف بعضو افس نقل باید کرد و لا بالعکس  
 و معرفت فون عضو مفید باشد از سبب یکی آنکه  
 دانند که بجهت با دوا چه باید کرد و فریب بعکس  
 و دیگر آنکه بدانند که با دوا چه مراعات رعایت در

عضو ریس اندرون فویه استعمال کنند و سواد را  
دفعه از آن سترخ کمر داشته و ادویه او را از مویه  
خالی نگذارند و دم مراغه داخل شترک عضو یعنی نفی  
که فعل او نسبت با جمع بدن شترک بود مثل معده  
و ریه در آن ادویه فویه استعمال کنند و ازین باشد  
که در حیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آن را  
بروده شده باشد بخار ندارند سیم که مراغه  
صحن عضو کنند حیاتی در اعضا دیکه الحس استعمال  
ادویه لازمه و ادویه شیده الخلیل کند و معروف مقدار  
مرض مفید آن بود که اگر کیفیت که عارض شده است شیده  
باشد انرا با ادویه فویه علاج کنند و اگر ضعف بود  
با ادویه ضعیفه و اعراض طایفه خود طاهر است که هر  
مزاج و هر تن را بجهت نه علاج باید کرد و عادت  
را بر می باید داشت و در اثنا بحث گفته بودیم

قانون

قانون در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه  
در ابتدا و درم استعمال را رعایت کنند و در انتها  
استعمال خللات و سترخ و دیگر آنکه در مرض  
که با خطر باشد در ابتدا استعمال ماده کنند و نظار  
نفع نکند و اگر مرض به خطر بود و سواد آن معذل  
المقدار باشد و بیم آن نباشد که فوّه مریض ساقط  
شود اول نفع دهد پس استعمال نکند و چون  
مرض و الم با هم جمع شدند اول تسکین و وجع باید  
کرد و اما تسکین عمل بجز مثل سترخ استخوان کسور  
و دانه منویه و سترخ که عبارت از اسکا فنی است  
و یکی که دانه کردن بود و قطع و خیاطه و انشال آن  
و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف علی  
سبب الایمال بیان هر یک در سه فصل گفته شود

**فصل اول** در معالجه سوزن مزاج  
اصول خود بود

بدانکه سوزن مزاج سادج را معالجه بشود بل مزاج  
کنند فقط چنانکه سوزن مزاج کم را با شیب و باره  
و بالعکس و اگر سوزن مزاج مادی بود استعمال  
ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوزن مزاج باقی بود  
تعدیل مزاج باید کرد و تسکین مزاج باره در ابتدا  
سهل باشد و در انتها مشکل بود چون سترخ شود  
و غیره جاز بعکس این بود و اگر ماده سحرآمیز  
باشد بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند  
و شب بل مزاج و باید دانست که استعمال و فویه  
کنند که در شرط بود اول اشک از سواد دوم کوه  
بدن سیم مزاج حار و رطب چهارم سترخ معذل  
در سیم و نمافه سحر که معذول در حراره و بروده  
سست معاده استعمال سترخ سیم که در اعضا لازم  
یعنی مستعد فروغ اعضا و زین نباشد هشتم  
۱۱۰۰

سن

سن معیض بود یعنی سن شیخ و طفولیت نباشد  
نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سرد  
و گرم گرم و دم آنکه صناعت او شیده الخلیل بود و در  
استعمال رعایت پنج چیز کنند اول استخراج آن غلطی  
که بدن از آن شاد می شود دوم رعایت جهت میل ماده  
کنند چنانچه غشیا نه یعنی دفع کنند و مویه را با سهال  
سیم آنکه مخرج ماده مخرج طبع بود چنانکه آتش بول  
نسبت باقی سحر کبد و استغنی با مفرغ او چهارم آنکه  
ماده را بجهت آنکه احتیاج باشد سترخ کرد و اندک که مریض  
مخمل محتمل باشد لکن استعمال اندرین نباشد پنجم  
آنکه رعایت وقت استعمال کنند فصل  
دوم در تدبیر سهل و فی و حقیقه اما قانون سهل  
است که پیش از هر چیز سهل استل ماده را نفع دهند و پیش  
از آن روز یکبارم روند و بهترین وقت سهل خوردن ربع و عصر

خوردن هم



و کسی را که معضاد نباشد او دیر فویر نیاید و در غلبه  
سهل پیش از آنکه در عمل آید جایز باشد و بعد از شروع  
در عمل قطعا خواب نیاید کرد اما اگر سهل فوی بود چند آن  
سفر نباشد پیش از آنکه در عمل آید جایز باشد و بعد از  
شروع در عمل قطعا خواب نیاید کرد و تا مهمل  
در معده باشد غذا نخورد و آب گرم بر سطح قوه  
انرا از ایل کند اما اگر شکم سجد باشد که اندکی آب بخورد  
و دو سه نعلی بنهد و بعد از جها و قویها آب گرم خور  
دن عقیدت و کسی را که از شراب سهل نشیان آید  
مضادات معده مثل سب و ب و ریاس اندکی تناول  
کند و کسی را که در سهل بخوردن عاده باشد پیش از  
شراب سهل بر روزی کند تا معده پاک گردد و بعد  
از قطع اسهال شربتی از نباتات با نان یا شکر  
و حروری مزاج تخم نیکو بر سر آن کنند و مبرود تخم  
کمی که در کلا

هر و معضل مزاج تخم شمشیرم و چون این مزاج  
یکروز و غذای لطیف بنا دل کنند و نان نخورند و چون  
کسی سهل بخورد و عمل نکند بیاض با خفته بر مگر  
باید کرد با و متغال مصلک بیاشند و بر سر حجاب کم  
شاد دل کنند و در روزی دو سه نعل بپسند خورد و اگر در سهل  
امراض مکرر حادث شود لیسب آنکه ماده بعضی رسید  
مایل کرد و فصد باید کرد و کاه باشد که سهل بپسند  
و سب آن ضعف معده یا کرم یا بوسه ثقل یا کرم  
دو بود و چون اسهال از شدت بخار و کند و عطشی  
غالب شود و رنگ سفید بگرد و قطع باید کرد با کرم  
اطراف بنند و فاضلات تناول کند و بر معده خاد  
کردن و نفوین بشه مات و تعریق کجام مفید بود  
و شراب ریاس و عذره برف سرد کنند و اگر بارنگ  
در مزاج باشد و بخورند مفید بود و اگر سکنی شود

بنا بد

و شراب سب با کلاب تناول کنند و اندک مصلک بپسند  
و غذا بخورند تا اسهال نباشد شود و اگر اسهال مفتت باشد  
امراض در پیش کرب و عرفی و انقطاع صوت پیدا شود  
با العسل نیم گرم بیاشند با خفته کنند و اگر از فی  
سوزش معده حادث شود سر قهای جرب بخورند  
و اگر فوانی پسند و ن کردن بسیار معده را ضعیف  
کرداند و قابل فصول کنند و دندان و چشم و گوش  
را مضرب بود و کسی که در مصلی و ضیق صدر و ضعف  
معده و سین و دماغ و اعضا ستر بود و گردن باریک  
و کسی بغایه نریز باشد و اگر معده نباشد فی نکند  
و در صند و ریح آن کند و در رشتا و خرف کمر کنند اما  
خفته علاجی فاضلت در اسهال فاضلات حوی  
و سکنی او حای کلیه و مشانه و فوینج و کسی را که معده  
ضعیف بود و از سهل نشیان شود خفته باید کرد  
و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبر

حادث شده  
اسکرم اندک اندک خورند

برمان کند و مادوغ بدهند و نهج فی سراسهال باز دارد  
و اگر از افراط اسهال فوانی حادث شود بیکو بر مصلی  
کل جرب کنند با ب سرد بخورند و عظم در نزد بیاد  
که او دیر سهل بعضی بلش عمل کنند مثل لگو و بنفش و زرد کپانی  
و بعضی با زلفان مثل سبسان و حقی و بعضی بصیر مثل  
هلیمه و در فی کل و بعضی بخاصیت مثل شمشیرم و سفونا  
اما اسهال یعنی صیج مزاج را مناسب بود و مفاصل  
و نفوس و رطوبه و قالی و مالقویا و جذام را سود  
دارد و در ماهی ده چشمه روز جالی فی کند و از هر فی  
کردن طعامهای مختلف باید خوردن تا شرابهای  
مختلف ماضیات مثل مطبوخ شبت پنج مگ و تخم  
و برک و صلیب زب و اندک عسل و مگ یعنی مزاج  
را سکنین و آب گرم صغری مزاج را و در حاله زینده  
فی کردن شکر را چشم را بنند و بعد از دفع یعنی این دو و یا

از سب

و پیش از هفتن شربتی که مفوی معده باشد بخورند  
 چه هفتن بر خلق معده مضر بود و بهترین وضع هفتن  
 است که به پیش بار هفتن و سیریا لش باشد و  
 اسافل نیز برایش نهند چنانکه میان پشت بر زمین  
 باشد و طرف و جبهه میل کند و هفتن در وقت سفید بید کرد  
 و پیش از آن استخام **فصل** در بیماری  
 در بیماری و اسافل پیش بدانکه استخام بفضله  
 کلی است زیرا که در آن هر مصلحت چیزی که ملبود و غرض  
 در آن تغذیل در کینه اخطا بود یا اصلاح کینه آن  
 و ناهم و در مصلحت بعد از آن نیز باید کرد و وقت بخوار  
 آن بعد از هضم غذا بود و در زمان سفید و باید  
 که در زمان بیداری وقت سفید نگاه بود  
 که بجهت حدودش بر مرض فصد واجب شود و در سن  
 یا چیز نیاید کرد و در روز بجز آن فصد کنند  
 و کسی که ضعف باشد و خون اسافل او کم بود و فواید  
 متد و ناچار دو سال بگذرد و فصد نکند مگر در نیم

فصل  
 در بیماری  
 در زمان بیداری  
 در وقت سفید

الحام

اخراج دم کند و بعد از حام و اکل و تخم و جوع فصد  
 کند و آب تن و خالیق و و لکنی و فریب و لاغری با فراط  
 را فصد نماید که و کسی که خلط او غلیظ بود بعد از  
 استخام فصد کند و کسی که در فصد غشی کند پیش  
 از فصد قی کند و صغیر او یا مزاج را پیش از فصد  
 شراب سبب نرسد و غوره و بلقی مزاج را شراب  
 نفع و سبب ویم مری مناسب بود و از غش ایمن  
 شود و فریب را رک فزاع ببرد شود و در زستان  
 همچنین کجیف را در ناستان بعکس این عروق مقصده او  
 رده و شرابین باشد اما در ده این مشهور است و در  
 فصد است اول فبال و آن اسافل بدن و اعضا  
 و مانع را سفید بود و دمک با سبب و آن نوزیدن و  
 و اسافل و اسافل چکر و سهرز و امراض اسافل  
 را سفید بود و سیم اکل و انزای نیز مری البدن که سفید

باید کرد

برای رید و دم و فصد و جوع بین چهارم و دهم  
 برای جدام و خناق و ضیق نفس پنجم عرفی ارس  
 برای شوره و حکم و ناصور بین ششم عرفی ثلث که در سینه  
 برای ایند این نزول و بخار است سر و فروج کوشن کفایت  
 هفتم عرفی که در سینه نفوی بود که در سینه کوشن نزدیک  
 بنده کردن جهت سیدر و سومی و اوجاع سر که نرسن  
 شده باشد سفید بود هشتم چهار رک هفتم ففعا و  
 بنور و فروج دهن نهم عرفی که زیر زبان در باطن  
 دهن برای خناق و اورام کوزن دهم عرفی  
 که بر نفس زبان است از زیر اید و برای ثقل زبان سفید  
 بود یازدهم عرفی غلظت و آن کوزن لبث برای  
 بخت سید اما شرابین مقصده چهارم است اول  
 شرابین که بر مری ظاهر است میان سبب و اهبام  
 برای اوجاع که کفایت بود دم شرابین صد هفت

و او سفید میان بود و از مجموع بدن استخام کند  
 چهارم جبهه الذراع و او حکم فبال دارد پنجم انبلی و  
 او حکم با سبب دارد ششم اسلم و او از طرف این  
 اوجاع کبد و از طرف اسرطال را مانع بود و پنجم  
 در پای است چهارم و رید بود اول عرفی للتاجهت  
 اوجاع و والی و نرس و عرفی التا دوم صاف  
 و او برای عمل اعضا اسافل و او را رخص کفایت  
 دهم و در اسافل اسافل با اسافل خصوص در باطن  
 سفید بود سیم مایض و او در باطن کوزن است و فصد  
 آن در او رطوبت و اوجاع معقد اسافل افوی  
 بود و چهارم جگر که آن بود چهارم عرفی غف و او  
 همین حکم دارد و پنجم در سرت بازده است اول  
 عرفی جگر برای ثقل سر و چشم و مری و شوره چشم و مری  
 عرفی با ففعا و انزای برای سفید و فروج سر که سفید سیم  
 میان

عرفی برای

وان برای جس نزلات عینی و انباشت کاید سپر  
 شربان پس کوش برای رید و غشا و صداع فرس  
 کشاید چهارم شربان حلقی برای خفاف و جذام  
 و این شربان از قلب دور باشد و آنچه نزدیک است  
 چون یک سید خون از آن با لایسید از اجکت شعری  
 او نشود اما کیفیت فصد قنالی را از سر عضله دور باشد  
 و فراخ و بویب و اگر او را بناید شعبه او را اگر در حقی  
 سلسله بود بظلمت و اگر در کلل احتیاط باید کرد که نیر  
 او عصب است تا سرش برود نرسد و بطول کشاید  
 و جبل الذراع را پوریکشاید و فصد با سلیق  
 را خطر بشود و در زیر که شربان و عصب و عضل  
 در زیر او هست باشد که شربان از طرفین او در آمده باشد  
 و اسلیم از میان حفظ و سفر کشاید و دست در میان  
 اب کرم نهد زیر که خون او غلیظ بود و بطول

بکشاید

بکشاید و عرفی التابطول بکشاید از زیر کعب  
 یا بالان و اگر شربان میان شرف بکشاید بسلامه شربان  
 بدستاری حلقی حکم بر بخند و بای بر سر کوه با سلیق  
 نهند تا رنگ ظاهر شود و سپس از فصد کجام روند و در میان  
 را پوریکشاید و عرفی از سر ظاهر نماید انگشت بر  
 فرو نهند آن موضع که دو و پنج شش ظاهر شود بیشتر فرو بر  
 و عرفی زبان و زیر زبان بطول کشاید و در فصد و احتیاط  
 میل سر یکایب مخصوصه کنند و بعضی که سران بغایب یک  
 باشد بکشاید و فصد در حال فصد باید که بیشتر با هم  
 و وسط کرده و سپاه بهت نفس عرفی را نکند و اگر بیشتر  
 بعصب سرد و غشوا مانس کند ضدل سرخ و سفید و سفی  
 ماینا و اب کثیر بر آن مانس مانند و اگر فوٹ باشد  
 از جانی دیگر فصد کنند با صاف بکشاید و اگر بیشتر  
 بر شربان آید و علامه او اوست که خون اشرفی آید

در دم بسیار  
 مایه و صدعتی را که حلقی بگریزد  
 شود و در بیشتر بسیار  
 و عرفی حکم

حجامه کشند مگر کسی خون اقلیظ و حجامه بر مقدمین  
 حسن و ذوق را ستر بود و بر نقره کردن خلیفه الحکل  
 بود و بجز عین و شکر را معده بود اما نسیان آرد  
 و بهتر آن باشد که کثیر تر نقره باشد و بر میان شانها  
 خلیفه با سلیق بوده خفقان و فم معده را ستر بود  
 و بهتر آن باشد که سیل به بالا نرکند و حجامه اخذ عین  
 که رگهای که دلت خلیفه قنالی باشد و بر ساق خلیفه  
 صاف بود و بر فم و چه و آنچه در اختلاط عقل و  
 دو ارنافع افند و بر ذوق دندان و روی و خلق را سید  
 بود و بر فطن و مامیل و بشور فند و نرس و داء الفیل  
 و شان و رخم و متعدد ارنافع افند و بر فم از فقام دم  
 خضیین و جراحات فذین و از خلف جراحات  
 الشین زایل کند و بر زیر زانو برابر ضربان زانو و جراحات  
 ساقی را مناسب بود و بر کعب از برای او را طعت

فقد دم  
 مغز

و چون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کند ر صبر دم  
 الا بخوبی و تلفظار بکوشد و بسینه شخم مرغ بسیار بند  
 و شخم کوش با فز چشمه یا شخم عنبکوت با آن آلوده کنند  
 و در موضع زخم کنند و آب سرد در دست بریزند و دست  
 بندند و در دست کشاید و اطراف زخم را با بصل  
 کنند و اگر بعد از آنکه بکشاید خون باز سینه باید بزرگ  
 آن او دید به نهد و اگر خون در زیر پوست کرد آید و سینه  
 شود بان دست حج کار کنند و اگر هر روز کرد شود دلیل  
 باشد و اگر زیاد شود از جانب مخالف آن فصد کنند  
 با صاف کشاید اما حجامه با شرط و بی شرط باشد و آنچه بشرط  
 باشد استفرغ از جوهر عضو کند ولی شرط استفرغ از  
 اعضا رید کند و استفرغ و حجامه در مان فم در ساق  
 افند و بهتر شربان و فانی مایه باشد که باه و در میان  
 در شانزدهم و هفتم در ساعت سیم دور و بعد از استحمام

حجامه

و عرف التا و نقرض مفید بود و حجامت بی شرط برای آن  
 بود که ماده را از جفتی بچینی جذب کند یا در می غایر را ظاهر  
 گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جدم دم  
 و تشنجین عضو برای تحلیل راجع باشد کین وضع کند یا برای  
 رده عضو یا موضع خود همچنانکه در فیلد که اشاع کین اشعین  
 است و آن سبب نزول چیزی در آنجا است و هرگز  
 که اگر در حجامت مجامع بر پوست شکم نهند و آنچه فرو داند  
 باشد بار کرده بعد از آن که شکم را بر و عن مالیده باشند  
 و حجامت با شرط از دو سال تا شصت سال جایز داشته اند  
 اما ارسال علق و آن که بدست رکنین که در آب می باشد و آنرا  
 در آن بگویند در امراض جلد اثر بر عضوی نهند و خون  
 می مکد و گفته اند که او خون بر جذب کند و آن در سعفه و فوا  
 و جمیع امراض جلد را مفید بود و فایده مقام حجامت باشد و  
 بهترین علق آنست که از آبی گیرند که در آن ضنوع و طماید  
 دفع

وازم

دفع  
 دفع  
 دفع

و آنچه در پشت او خط زرد باشد و آنچه در پشت شکم او سرخ و پشت  
 او سبز باشد و آنچه ششیده باشد در میان سوس و اشتر  
 و جگر می هم یک باشد و اما آنچه سیاه باشد و سر او  
 بزرگ بود و آنچه بارش پسته یا رامی و آنچه از ایهامی بد  
 بگیرند و آنچه بر و خطهایی لا جوردی و باطادوسی باشد  
 مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از  
 دو روز ارسال کنند و اول او را سرنگون باید کرد  
 تا می کشند و بشویند و عضو را بپوره و آب مالند تا  
 سرخ شود پس علق را بر آن نهند و اگر بگیرند پاره  
 خون در آن عضو مالند چون خواهند که جدا شود  
 ملک و خاک بر میدان افشانند و چون بیفتد بجم  
 نهم و بر فویص کنند تا اگر بیفتی مانده باشد بیاید  
 پس بشویند و اگر خون باز آید جاباب

بر آن افشانند **خاکه** بد آنکه چون امراض جمع  
 میشوند ابتدا بعالجی مرض باید کرد که او را یکی از سه شرط  
 باشد اول آنکه برزنیانی موفوف باشد بر بر اول مثل  
 ورم و فرجه که چون جمع میشوند ابتدا بعالجی ورم باید  
 کرد مگر وقتی که درم تابع فرجه باشد دو کم آنکه یکی  
 سبب دیگری بود مثل سده و تب که سه سبب است  
 و ابتدا بعالجی او ضرورت است و اگر چه حاجت بخشی  
 که شب را مضربود و مثل سسل و حسی که علاج سسل  
 بچفتاش می کنند و از شب پاک نمی دانند سیم آنکه  
 یکی از دیگر خطرناک تر بود مثل فالج و حسی محرفه که اول  
 علاج شب باید کرد و اشعال ببردان و اگر چه فالج را  
 مضربود اندیشه نباید کرد و مرض و عرض جمع شوند اول  
 معالجه به مرض کنند مگر وقتی که مرض غالب آید چنانچه  
 در وجع که عرض فولنج است اشغال مجدد را بجای برده اند

افند

و اضرار آن بفولنج اندیشه نباید کرد و این مجموع که گفته  
 شد بحدس طبیب باز بسته است و بیاید دانست که  
 که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست  
 مثل تفریح و تشیط مریض با خیار و حکایات ملان و کلاش  
 طبیبه و احضار ایشان و آوار نامی لطیف و بوهای  
 خوش و از آنجمله از منوای هوای و از سکنی بسکتی بود  
 و تغییر بیات نیز مؤثر بود مثل آنکه صبی احوال تکلیف  
 کنند که نظر بکوشم چشم کنند و صاحب لثوه را که  
 در آینه چینی نکرد و اشال این بسیار است و مهم بشیر  
 افزیده کار است چه بنفشه بزرگ در فی رعایت این امور  
 زایل نکرد **مفاله** دوم در امراضی که اعضا  
**حاد** است شود و علاج آن شش بر پیش باب  
**یا اول** در امراض سرد و داغ و از آنجمله  
 صد اعنت و آنرا پارسی درد سر گویند و سببها

داز اضرار آن

سوء المزاج مادی بود یا ساج آنچه مادی بود از دم  
یا صفر یا بلغم یا سود یا ساج اما صدائی که از غلبه دم بود  
علامه حره و انتفاخ و خج و نفث و ضربان سرد و غلبه  
و غلط فاروره بود علاج ضد ثقیال بود و تلپین طبیعت  
بیطبیخ فوکه و شراب بناب و نیلوفر از هر یک ساج درم  
خورند با نر هندی و نر کبکین هر دو درم و غذای نر هندی با آنچه  
باینها مشغول است و اگر شب عارض شود که کتاب باید  
خورد و سرکه و کلاب بوسیدن و لعاب بنکوهی با سرکه بر  
نهادن و تسبیح بر و غش با بوسیدن و کدو سفید بود و آنچه از  
صفر بود علامه آن شدت حرارت طبع و خشکی مخزن  
و غش و بان و سهر و سر نه بنفش و صغره و صغره فاروره  
بود علاج جلائی از بنفشه و نیلوفر و نم کاسه هر یک  
سه درم ترا کبکین و بناب هر یک ده درم تناول کند با شراب  
بنفشه و نیلوفر یا آب گرم حل کرده بیاشامد و غذا

یک

بنفشه

انار دانه

انار دانه با نر هندی یا آنچه خوردند و بر بوب فوکه  
بارده و سکنجبین تحلل کنند و اسهال طبیعت کنند  
بیطبیخ فوکه یا مطبوخ بلبله یا قاص بنفشه یا این صفت  
صفت بنفشه دو درم سفوفیا و انکی نر برده موصوف  
بدرم بلبله رزد بمقدرم و آب رازیانه بر سرشند و جب  
سازند و فرد برند با نر هندی سفوفیا باده درم شراب  
اجاص بخورند و کافور و صندل و کلاب و کدو و  
کاهن و خیار بوسند و باقی شود با آب گرم و سوس  
و خطی و بنفشه کنند و آنچه از بلغم بود علامه آن نفث سرد  
و سبب و کدو و عوامس و بروده طبع و رطوبت  
مخزن و بعضی بطنی و فاروره سفید غلیظ بود علاج  
هر روز جلائی از پنج نمک چدرم رازیانه سه درم  
کلفنده درم بدهند و غذای بخورد آب و شیر و خنک  
بدهند و نشقیه کنند بعد از بیضی بجز صبر با صبر

با آب آن در حلقه بخنکند بار و غش آن در سر مالند نافع  
بود اما صدائی که از سوء المزاج ساج باشد یا خار باشد  
یا باره آنچه خار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود  
مثل ملافاة افتاب و ضرب همایش علامه آن عطش و  
حراره طبع و قلت آب دهن و خشکی مخزن و زبان  
باشد علاجی سبزی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب  
از شک بلب سرد و عرق کل و سپید بیاشامد و شیر و تخم خیار  
و کدو با سکنجبین معبد بود و غذای با سفسفاج خورند  
با نر هندی و در جایهای خشک آرام گیرند و ششومات باره  
بوسند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی  
باشد مثل تناول ادویه حار هیمین علاج کنند و در این  
نوع تلپین طبیعت بنفشه فوکه و نر کبکین مناسب بود و آنچه  
از سوء المزاج باره بود علامه آن لغدم سبب بود و نفث  
و بلافاة سوس و میل صداع بود و سر علاج جلائی از پنج نمک

خرفه و آب  
مغز نادام

و بانوبه و شنب و الکلیل الملک بچوشاند و سیردان  
بشوند و آنچه از سوء المزاج ان نفث سرد و خفاف  
بدن و کدورت لون و بچوای بود و بعضی بطنی و فاروره  
سفید و تنگ باشد علاج هر روز جلائی از بانکوه  
و پنج نمک از هر یک چهار درم کاه و زبان سه درم بناب  
ده درم تناول کند و غذای بخورد آب و شیر و خنک  
خورند و بعد از بیضی بنفشه و نیلوفر یا عارقیه  
و اسطوخودوس کنند یا حب ایاره و شنب و بعد  
از نشقیه روغن نر کس و بادام و سوسن بر سر مالند  
و آنچه از مزاج غلیظ بود که در مزاج محسوس شده باشد  
علامه آن آواز گوش و انتفاخ و ضربان بود  
علاج تجلیل و تلطیف بکلفند و رازیانه باید کرد و از سوس  
و انذیم نفاض اعزاز کنند و حمام و استعمال نظول  
و بخور اش حاره سفید بود و اگر مزاج سوس بوسند یا آب

با آب آن

رازبان کا و زبان کلغند کنند و اطریفل کبر کو ارضهای  
 حاره تناول کنند و غذا نخورد آب و کبک و بنو و زیره  
 و در چینی خورند و شمر ماث و نظولات حاره آبل  
 کنند و صداع بریزند که معده باشد اگر سو المزاج معده باشد  
 و علامت آن اشتداد و بیخ بود در حاله ثقل معده و سکون  
 و بیخ در غفث معده علاج اصلاح و تقوی معده بود  
 و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت  
 آن غشای قوی باشد و ترشش و کززه بصرانی بود علاج تقوی معده  
 کنند بکم تخم شبت و تخم خزازه و برک ثرب بچوشانند و آنرا  
 عمل و تک در آن محل کنند و اش سده می کنند و بعد از آن کلغند  
 و از تریام خورند و غیره امثال آن تقوی دماغ کنند و غذا نخورد  
 و سر خورند و اگر بی سکن نشود اخفان کنند و اگر بسبب برک صفا  
 باشد علامت آن نسیان و نغمی دهن و تشنگی و فلفلی و سوزش  
 معده بود و در حاله کز سکنی نیز باشد علاج بابت بکم کرم

و سکینتی

و سکینتی به کنند و بعد ازان شراب انار ترش  
 لعق کنند و غذا انار با نمک همدی خورند و اگر بسبب  
 اخلاط بلغمی اخلاط سوداوی بود که در معده باشد  
 علامت آن سوزش فم معده و ترشش دهن و کززه  
 اشتها بود علاج تقوی معده باشد یعنی تقوی طبیعت  
 بطبوخ افقیون کنند و شراب بالنگو لعق کنند و ترشش  
 و با سببی و غالبه و مرزنجوش بوشند و اگر صداع بسبب  
 رباع معده یا شد علامت آن لغدم و بیخ معده  
 باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعم لغامه زاید  
 شود علاج تقوی معده و تکمیل نوع بجز ارش  
 حاره کند و اگر از ضعف معده و شدت حس او  
 باشد علامت آن اشتداد و بیخ بود در باید ازان  
 و در غنوم معده علاج فرید اب غوره و ایلیسی  
 و آب انار خورند و اگر خصوصاً مفید نیستند شرابی خورند

اگر صداع از پیش و خاو دماغ باشد علامت آن شد  
 صداع بود و در عقب استنخاع باجماع بار عاف باهر  
 باغم علاج تناول اغذیه مرطبه بنیده الکترس بود مثل  
 رزده تخم مرغ و آب کوش مرغ و حمام معتدل و  
 نرین و اگر صداع از قوه حس دماغ باشد علامت  
 آن بانگ سببی مثل بخار غذا حاد است شود و افعال  
 دماغی بقوه نود علاج تناول اغذیه مثل بریه کلمه  
 و پاپیم و صداع بزرگ که کبد و طحال و ریم و کلید و پای  
 بزخا در شود علاج آن علاج همان اعضا بود  
 صداعی مرغن باشد که مجموع سر را بزور کرد و بسبب  
 آن اخلاط غلیظ با بخار است بود که در زیر غشاء مجلی  
 دماغ حاد است شود و علامت آن است که با دله بیسی  
 اشتداد کند و چشم بر شوان داشت و از کلام و صوت  
 متاثر می شوند و کاس چشم و لپو است چشم نیز در کده علاج

تقوی

تقوی بر آن کنند جب ایاره و شبیار و قویا یا و ضنهایی  
 حاده و سداب نرد روغن بچوشانند و بر سر مانند دانه  
 علاج آن همهجوع علاج صداع بلغمی و سوداوی بود این  
 صداع غلبه الزه باشد و معتدله نزول بود **شقیق**  
 و بیخ شقیق از کاش باشد و شقیق که ضعیف تر باشد قبول  
 کند و علاج آن همهجوع علاج صداع بلغمی و سوداوی بود  
 و تناول دواء المنک مفید بود و آنرا صرع و افیون و  
 و تخم کاهو و کثیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صداع نهند  
 مفید بود **سرسام** و رمی کرم باشد که در نفس  
 دماغ با حجاب او حادث شود و آنرا فم انطس  
 نیز گویند و بسبب آن اگر از غلبه خون بود علامت آن  
 شب طینه و ثقل سرو و هیان و صبح و حمره و بیخ بود  
 و بیخ عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج در ابتدا  
 فصد فبال کنند و هر علاج از الیسیه و عناب از هر کس داد

نبشته بنیو فر از هر یک پنجم درم نبات درم بخورند و اگر  
ترنجبین ده درم بان ضم کنند بهتر بود و عند اشکاب یا کتور  
نیو فر و عناب خوردند درین نما مرض لطف نیاید نمود  
و در پنجم نخلین باید کرد بان مطبوخ سنبله هفت درم شمشیر  
پنج درم نیو فر چار درم تخم کاشی سه درم اجاص سیاه  
هر یک پست دانه بچوتاشند و صاف کنند و مغز خیار  
چیز و ترنجبینی هر یک ده مثقال روغن نبشته بادام  
ده درم بر سران کرده استعمال کنند و اگر حراره و تشنگی  
غالب باشد کشکاب پست مثقال لعاب بکوره و روغن نبشته  
و که در یک ده درم با هم بپازند و استعمال کنند و شربت  
میانه روز چنانکه گفته شد و نعلن با کوزه کنند و در هر دو  
نوع نسک حراره بلعب باب خیار و که و شیره تخم نوزک  
و شراب صندل و حماض و نبشته و نیو فر و امثال آن  
کنند و برک پند در فراش زیزند و که و خیار و نبشته بپزند

درم

و سرسام از ماده سودا و اخلاط محرقه بزحادث شود  
و علامه آن هریان بسیار و زرس و کزیه و چوبانی بود و در اول  
عقل و تشنگی حلق و غریزین و دهن و بد و در ریح لغزینی ظاهر  
شود و نبض ضعیف و بیل و مختلف و صلب بود و غذا جو  
و نخود بایز و خشکاشی و بعد از نفع نفیبه کجا و حقه ها کنند  
که سهل سودا بود **مطبوع** سنبله هفت درم پنجم هر یک  
نبشته نیو فر تخم کاشی تخم کتوت هر یک سه درم شمشیر ده درم  
بر سیاهوشان اسطرخودس سبناج هر یک چار درم درونی  
کل پنجم درم بالنگو کاو زبان هر یک ده درم خیار چاره درم  
ترنجبینی پازنده درم و بعد از نفع نبشته با بوز و بکلنه ریحان  
بجوشانند و در هر گلیخند و روغن بادام و بیز زمان بر طالعند  
و میانهای روز ترنجبینی از نبات و روغن کل و کاو زبان  
و تخم ریحان خوردند و شراب کاو زبان نعلن کنند  
**لیتر سنس** سرسام بقی بود علامه آن تشنگی  
خیانه

زیزند

و کسل و نوم و شب و ایم و نعلن سر و خیرت و اخلاط عقل  
و سکوت و نسیان بود علاج هر روز چلابی از بالنگو و پنجم  
هر یک هر یک پنجم درم نبات ده درم نبات اول کنند و غذا  
جو و نخود خوردند و بعد از نفع نبشته بک ایاره و جب  
صبر کنند و حقه های حاده استعمال کنند **شیباف** زهره کاو  
یک درم تخم شنگل پنجم بوره خطی هر یک سه درم بکوبند  
دشکر سرشند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و کلاب و  
روغن کل در سر مانند و بعد از آن محلقات مثل برون  
و شنبه طلا کند و یک یا شوی نیز یا کندس عطره آرزو  
**ماشرا** و رمی دسوی باشد که در روی دشتانی ظاهر شود گاه  
باشد که سر را نیز فر و کبر و سبب آن نسیان دم باشد  
علامه آن انتفاخ و جره و جبه و ضربان و حسی حاده  
و تشنگی و کرب و لیب بود علاج فصد فیخال کند و جلاب  
از نبشته و نیو فر و تخم کاشی هر یک سه درم غاب الوسیاه

یک ده درم

هر یک ده درم نبات درم بیاشانند و بلیمن طبیعه ببلبلخ فوکه  
کنند و در آن روز که سهل خوردند سینه و حلق را بصندل و افانیا  
و مایا و فوفل طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از نفع بیاب  
خسار کرد و خیار و شیره تخم نوزک با سکنجین و شرا پیفر  
و حماض ترنجبین و حماض بیزید کنند و طبخه را محلیس بکوزانند  
**دوا** مرضی بود که چنان خیل کنند که چیزهای دیگر و سبب  
ان بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یاد ر معده  
با در عضوی دیگر شصاعه شود و تشکر کرد و روح تنگ  
نیز بآن تشکر شود و این حالت مظهر رسد اما آنچه در نفس  
دماغ باشد اگر بلغم باشد علامه آن باده حواس و طین  
دوس بود و علامه بلغم ظاهر بود علاج جلابی از اینون  
و بالنگو و کاو زبان و پنجم هر یک ده درم کلفنده مثال  
بجزرند غذا نخورد آب با شیر خشک اند و زیره و بعد از  
نفع نبشته بک ایاره و جب شیباف کنند و شوی نیز و نعلن در مالعل

خورد

بجز شانه و غززه کنند و چند پند سوز و شویند و نقل  
 در زنجشک کوفته در سوز پند بر روی بپزند و با بره کلیل  
 الیک سر سوز بجزش بچشانند و سر بر آن زود اندود  
 اگر سودا بود علامه آن دسواس و کوشش فکر و خاشاک  
 و بنفشه صلب و ضعیف و غار دوره کدر باشد علاج جلا  
 از بالنگو و بیج همک و کاه و زبان و نبات ضررند و غذا  
 مایش و کز و بادام و بعد از نفع تنفیه یک  
 انجیر و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و لغوی  
 و مانع بطنهاست حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند  
 و غززه و لظون مذکوره مناسب بود و صابون  
 پلنی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل صغیر  
 و کلنگین با انیسون و مضطک سفید بود اتاد و ارکه  
 برش که معده باشد و اختلاف در اشکاد و سکون  
 باختلاف معده و در غلظت و اشکاد علاج بیج همک شکر  
 بزک آن

بزک آن شبت شکر غززه مجموع با بعضی بچشانند  
 و با اندک عسل و لک بیاشانند و بی کنند و بعد از آن  
 کلنگند و از زیاده بخورند با سکنجبین لعن کنند بچشند  
 و لغوی معده بچوارش عسل و عود کنند و شقیه بچشانند  
 سزجلی سهل و معجون مضار شکر کنند و اگر احتیاج  
 اند این سفینه کنند **صفحه** سنا هفت درم قنطاریون  
 بار یک سه درم بزک حله غلظی بنفشه هر یک کنی  
 بچوشند بوره یک هر یک نیم درم روغن شیشه  
 ده درم با آن ضم کنند و اگر در اسبب ضعف  
 ثلب باشد در حال نقاهت از خانه ضعف حاد است  
 شود علاج لغویه بتراب لیمو و حاض و ضدل  
 و سیب باید کرد و مغزهاست مناسب مزاج و اندیه  
 لطیف ضررند و در اسبب غلبه ام و صفر ابرو  
 علامه صفر اوی قلنی و الیهاست و عدم اشکاد بود

کرده استعمال صح

و سرک بنفش و بول ناری علاج شخم کاشنی بنفشه  
 بیج همک نبات بیاشانند و غذا مایش مغز بادام و بعد  
 از نفع اسهال صفر کنند ببطبوخ هلیله یا زنی بنفشه علامه  
 آن دواره سوی حره لون و عین و نقل سر و کوشش  
 عرفی و سیدان دمع باشد علاج فصد فیقال و حجاز شانی  
 مناسب بود و از اشربه تر هدی و نبات یا اب انیسون  
 یا شراب عناب و نیلوفر با طلب و عرفی پند خوردن و نلیانی  
 طبعه ببطبوخ هوا که کنند و اگر در اسبب سرما که بر سر زود عارض  
 شود شقیه مانع بچاک و صاهات منع باید کرد و تناول  
 اغذیه کردن که در آن بروزه نوالی بود اگر بزرگ اعضوی دیگر  
 و علامه شتر علاج آن عضو باید کرد و لغوی و مانع  
**سدر** رضی باشد که بیان محسوس شود که بخاری از برن  
 مشخص شود و بسبب آن چشم تاریک شود و فنیق کوشی  
 بود و ماده این مرض اگر سودا شود علامه آن نیکو سوس

و غیره نقل سره سوسه فکر و سکوت و فرغ و تجل اشکاد است  
 بود علاج هر روز جلا پی از بیج همک و کاه و زبان هر یک  
 سه درم و بالنگو دو درم نبات ده درم تناول کند و غذا بخورد  
 یا مغز بادام خوردند و بعد از نفع شقیه بچ اباره یا مطبوخ  
 انجیر کنند با این حسب **صفحه** هلیله سیاه انیسون هر  
 یک سه درم بنفشه دو درم نرگس موصوف کدرم بچشند شقیه  
 و اسطوخودوس هر یک درمی و نیم کوفته و پنجه پاک ناریانه  
 حسب سازند و فرو برند و در عین آن جلا پی از نبات نیم گرم  
 بیاشانند علاج آن نزدیک بعلاج و او باشد و آن سفینه  
 که دلو و شکر رفت مفید بود و اگر سرد اسبب حربه با سفینه  
 عادت شود فصد کنند و سر از بخار افتاب نگاه دارند  
 و بوم و روغن کل و بنفشه و کیز طلا کنند **سیب**  
 خورانی طویل مغز بود بچشند و شتر ایدار شود و بسبب  
 آن سود المزیاج باره مادی بود علامه آن نقل و سیدان

و بجز



اب اریب و کزیت بصری و جنین چشم و ابرو و صعوبت البصیرة  
 از خواب علاج هر روز جلای از بالنگو و پنچ مهکک او  
 بان اینسون نبات خوردند عذائحو آف بارش حکمانه  
 و فلفل وزیره و دارچینی و شراب بالنگو لعنی کند و بعد از  
 نفع تنقیه بجز ایاره و لوغادیا کند یا استعمال این حضمه  
**صفت** شک شبک با لونه سنا هر یک هفت درم پنچ مهک  
 رازیانہ شخم کرفس هر یک سه درم حلیبه پنچ درم اشق مقل  
 هر یک نیم درم سکینہ دانکی در شش رطل آب بخوشانند  
 تا بادو رطل آید و صاف کرده بوره و تک هر یک نیم درم آب  
 کاسه و عمل و روغن زیت هر یک ده درم اضافه نموده بدفعات  
 استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفیل ضعیف یا کپر خوردند و حوض  
 و مرزنجوش و نام بوبیند و روغن توکس و زنبق و کل خطمی  
 استنشاق کنند و اگر سوسه المزاج سادج بود بواسطه او ویم  
 برتده محذره که از داخل با خارج استعمال کنند یا سه مایه کربان

الر

رسد آن سکونی و برودت طس سر باشد و کوه سنگون علامت  
 و بواسطه فارور و حال نشیب بگرمی علاج همین معالجات  
 مذکوره باشد اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و نه پهن  
 سر برودت با بوره و شنب و زنبق مفید بود و تناول  
 مشرد و بطوس مناسب است و اگر سبب باشد بواسطه بخار  
 معده باشد علامت آن سکونی است و نخه و دوی و طین  
 کوش و صفت آن در حالت جنوع علاج تنقیه معده کنند  
 بغی و اسهل و بجا و حنفیا و اگر سبب ضربه باشد  
 باشد صفت که بر سر واقع شود را دعوات و مغزیات  
 مثل ماش و مغناث و کل سرخ و صندل طلا کند و عمل  
 سقمه و ضرب کنند در سباب و جرح رنجیبیل و شونیزیا  
 عمل مفید بود و مغز و جوز و نار حیل و طلا با کوه  
 نوالن بسیار بود نافع بود **سهر** بیداری و بچوانی با  
 فراط بود و سبب آن سوسه المزاج یا بس بود یا خاده یا پلا

سیوفی م  
 رانایه شمره

علاج هر دو نوع فریب دماغ بود بشراب بنفشه و  
 خشیخ و مالیدن شیر زنان بر سر و نه پهن برودت بنفشه  
 و کدو و عذائحو و شیر خشیخ و استخام خوردند و بنیا  
 و کدو و کاهو خوردند و بوبیندن مناسب باشد و بنوع و بنفشه  
 پوست خشیخ شخم کاهو بر بریزند و استخام مرطب و دک آف  
 و از آب تمهاسب بود و اگر افغان شبت اشند روغن از ریگان  
 در زیر بالش بخامه خواب آرد و در سوسه المزاج مادی ا  
 دل تنقیه بدن کنند از سوسه و بعد از آن استعمال رطب  
**سیات سهر** که مرضی باشد که از استخام اسباب سبب است  
 و سهر عادت شود علامت کاهمی خورای طویل باشد و کاهپی  
 سهر مغرط و رو بپراسته باشد و رنگ آن کبرنجی و سیاهی  
 بود علاج تنقیه بینی دماغ باشد خطمی که غالب باشد و بعد  
 از آن ششومات و صعوبات و درین امر این ص  
 مفید بود بنفشه دو درم نوبیدیک درم حلیبه رازیانہ شخم کرفس

بچوشانندم

موجب

مایل

استعمال

کدو

تک فلفل از هر یک نیم درم سفید نیانید ایک با رابان  
 حب کنند حضمه مفید سنا سدرم بر شیا و شان بنفشه  
 کل بنبلوز هر یک سدرم حلیبه کل عذائحو سیمان هر یک  
 با بونه اکطل الملک هر یک هفت درم مغز خیار حلیزه درم  
 روغن کچنجد یا نزهه درم تک و بوره هر یک نیم درم **سهر**  
 علی است که مردم نگاه بر یک حال بنمانند مثل آنکه اگر  
 استاده باشند همچنان استاده بمانند و اگر خفته باشند  
 بانسنه همچنی و بدین سبب اخذه نبرش گویند که در  
 موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن  
 شخوص عین کوح کاش بود و هر چه مریض را گویند  
 جو آب ندهد او اگر مدحبا قصد باشد فنیغال بکشاید  
 یا حاشه ساقی کند و جلای از بالنگو و اینسون  
 هر یک دو درم کاه و زبان سدرم با ده درم  
 کلغنه تناول کنند و عذائحو دایه شیر خشک بخورند

عل

وف

علاج

و بعد از نفع تشفی بطولخ افتخیمون یا حبان کنند و استعمال حنظل کنند و ندرت سر برودن نیفتد و کدو و لفظلا محله منید بود و حنظل اسبی و حنظل و نیز سبزی رطل حاصل کنند و باید که رم بوده و دانی شتم حنظل و ده درم روغن کچده و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند **کابوس** آفت که چون در خواب رو درخیا کنند که در زیر پیزی تغیل یا اندوی باشند یا کسی اولی قرار و نفس او ننگ شود و آواز بگیرد و سبب این بخاری است که از اخلاط غلیظه مضاعف شود پس اگر از غلیظه تر باشد نصد فیعال و عجانته ساق کنند و تعلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد با سرد تشفی کنند چنانکه مکر معلوم شود نهایتا نلی نباید کرد که این مقدمه صرع باشد **صرع** سده غیر نامی باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی نفوذ در اعصاب کند و جمیع اعصاب

منشج کرده

منشج کرده و سبب او حنظل بود که در نخوت دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامه آن کثرت صافی و مخاط و کثرت زرد در حانه مرع و کدوره و کاس و بلاده و پیاض و لون و بطو و اختلاف بطن و پینه و غلط فارورده بود علاج جلا از ازانانه و انیسون و بالنگو هر یک سردم کلفزده درم ننا و ل کنند و غذا سخه آب باشیه حکمانه با دار جینی خوردند و کبک و شیون سب بود و بعد از نفع تشفی بحب ایاره و حب اصطفیون و فوقایا و میطبوخ برید و حنظل فویه تشفی بود و این حب منید بود ایاره تشفی برید صبر هر یک نیم مثقال انیسون حب الزیل هر یک نیم درم شتم حنظل نمک هندی هر یک یک انگ و نیم مغل کثیرا مصطک هر یک یک کوفته و پینه و آب رازانه حب سازند و مروع را از کر ماد سرما و جع و نظر در آن کثیرا

کنند

یا دانه بخار غلیظه بود

و اگر صرع بزرگ معده باشد علامه آن غشیان بود و اختلاج لب و در عضم در حال اختلا معده و کثرت لعاب و اشتداد مرع در اطلا و خفت آن در عصب فی علاج فی کنند بطع شبت و زرب و اندک غسل و تک و لمین طبعه بمجون شیا و جیزه و شهر بان کنند و بعد از آن نفویه معده بجز اگر شامصطک و غیره ماده لیهوا کنند و غذا نخورد و آب باشیه خشکانه و دار جینی و کدو و کبک و بنه و خوردند و اگر بشکر عصوی دیگر بود مثل قد بین و ساقین و زردین و رشم بواسطه بری غلیظه بود که از آن عضو تشفی و علامه آن باشد که احساس بجزئی کنند همچون نجار یا دین نلی که از آن عضو نفع میشود و در دماغ او رسد و بان نطی و شحوض عین و نشاوب باشد علامه تشفی برن و دماغ بحب فوقایا و ایاره کنند و نفویه و شحوض سرادمان عاره و اختلاج حال آن عضو کنند که نماند

بجز و یا

و یا شرط و صرع بواسطه بخار است که از گرم کرد و حباب تشفی صادر شود حادث میگردد و علامه آن کثرت لعاب و در شیه پیمان است و وجع بطن و احساس بصعو و بخار بود علاج آن قتل طایرین گرم بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب لزج غریب و کدو و شکر حادث شود و درم رازانه یا دانه کلنگیان بخورند و صاف کرده یک درم نریانی لر بعه در آن داخل کنند و با شامند و اختلاقی رشم تشفی بر عضم و علاج آن بجای خود گفته شود و حالینوس گفته که صرع اگر اوقات بیجا انجامد و بران دستور بود و اگر در حواره واضح شده او را علاج کنند که خود زایل شود و گویند که عاقر و کربا گویند و در پینی مروع دهند اگر عظم کند اسید بران باشد و نریانی ثابته مروع و عظیم نافع است صفت بر او نیز طولی را بوند جینی پوست میخ کرب صغار جنطیانا فلفط مرع و شکر و می گویند و با غسل کنند که نماند تشفی و شریقی بکنشال بود **سکله** سده نامی بود که در بطون دماغ واقع شود و مجموع اعصاب را از حوض و کر که باز دارد بواسطه آنکه

و نشن در هت باد و جابهای بلند و کشت در حمام و نشنا  
ول بختهاش مثل سیر و پیاژ و کرس اجتناب باید کرد  
و همچنین از شنی و سدراری مخصوص آذوقه اندن در و و  
و چرمای برانی نظر کردن اجتناب کنند و ضد پید سر و  
یا روغن زنبق در بینی کشند و حلیم در ماء العسل  
بجوشانند و در وقت صرع بجلق زینند و مشرو و نظر  
س و شرباق اربعه تناول کنند و معین سیسالیوکا  
نیز مفید بود **حقیقه** عاقر فرخ اسطوخودوس هر یک  
یا نژده درم غار بنوعی بنجدرم فرمانا حلیم را و او  
مد سرخ هر یک دو درم بگویند و با سکنجبین غصیل  
بشردند و یکشمال تناول کنند و اگر از سودا بود  
ان شفقان و انکار فاسده و حوضه طعم زید بود  
علاج نغصه و مانع کنند بطبوع افشیمون و مسلمان  
و نفوذ و مانع بوییدن نوس و مرزنجوش و بابونه

امک انزله

و شک و غایه و شو نیز کنند و با بونم و اکلیل الملک و خبث  
و مرزنجوش بکوشانند و بر سر فرزند و شرباق و نوز  
اربعه منز و یوس تناول کنند و غود و فانیاب ایند  
و در بینی دهند و بر که غصیل و تحردل غرزه کنند و ا  
کر از ماده سخن باشد علامه ان ظهور علامت  
غلبه خون بود در حاله صرع و داجین منی شود و در  
براید و سرخ شود و باشد که عرق شود علاج قصد  
صافن کنند و تعلیل غذا و نفوذ و مانع بوییدن نوس  
و کلاب و مالیدن روغن کل و تناول ربو فاکو  
اگر از ماده صرا بود و این نادر افتد علامه ان اللهاب  
و اختلاط عقل و صغه روی و چشم بود علاج بوییدن  
کنند بطبوع فوکه و فرص نبشته و رب سید و رب  
ناول کنند و با با بوییدن باب کرم و سوس و خشم کنند  
و آنچه اطفا را حدیث شود اتم الصیان کوبند از فیصل باشد

عادت شح

و انراج

حالی شود میان روح حیوانی از قلب بد مانع و میان روح  
نسانی از دماغ بجمع انضا و این مرض بغیره است شود  
و سبب این سه بلغمی لزج باشد و علامه ان ترهل بودن و کثره  
خواب بود و باشد که بان خزره و زید بز بود و این دلاکه کعب  
بر اختناق حراره غریزی و فساد وجود ریش دماغ و اگر نفس  
ظاهر شود و نخواهد که معلوم شود که زنده است یا نه یا نه  
پنهان و است در بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیوانه باشد  
با طریقه پر آب کنند و بر سین و نفص نفس کنند یا اصع در و بر او  
کنند که انجا شرباق است که تا حیوانه باقی بود ان متحرک بود یا  
چشم او باز کند اگر حدیث اگر صحت او ظاهر شود زنده بود علاج  
اول سر او را بر آستانند و پاره کند کم کنند و بر او نهند و اگر  
کرم کشد بر بالای ان نهند و کدش و خردل و فلفل و چند پید سر  
و فلفل و رنجیل و شو نیز بگویند و بر او طلا کنند و یکشمال منز و نوس  
بازیان کبر در ماء العسل حل کرده در حلق او زینند با اینسون و زیز

و مضطرب

و مضطرب و کلنگی بجوشانند و بر بر نوز و زهره کلنگ و مرزنجوش در  
پنن بچکانند و گفته اند که ناهفت روز نوز یک نباید کرد تا بعد از هفت  
روز جلای از اینسون و رازیان و کاوزان هر یک درم و کلنگین  
ده درم تناول کنند و عدالک و شهور و خردا بپورند با رنجیل و فلفل  
و میانهای روز ماء العسل بیاشانند و بعد از نفع نام نفع ببار و  
لوعده یا کنند و در هفتگی بکنوب یاد و نوبت بجز نوز و فوه و استیج  
تا هفت چهار روز برین معلقات مداومت نمایند و سکه اگر بر یا بیخوه  
و فالج مشفل کرده و سکنه از انطاخون نیز حادث شود و علامه  
ان علامت غلبه خون باشد و در ان قصد بشال کنند و بجا مشاف  
و انزلیج دم یک فوه و جلای از شرباق و نبشته و سید و خزند  
و غذا نخورد و بنوش یا مغز بادام پهنه بچ نبشته و فرص ان کنند  
و حنای لینه و اگر سکه با بواسطه فیه با سلف باشد که بر سر واقع  
فصد کسد و نفوذ و مانع بشماره مانع بارده بلغمیه **حقیقه** که سکنجبین  
را مفید بود و رقی غار طمر زنجوش غلبه جک اکلیل الملک و رقی بچ

مرمان خورسد آب گریب بر زک تخم شنبه هر یک ده درم  
 ششم خنظل انیسون هر یک نیم درم فلفل ریان بار یک دو درم  
 بچوشانند و صاف کرده غسل چست درم ایگامه بانر ده درم  
 بوره نیک هندی مثل هر یک نیم درم کوفته و پیچیده بر سر آن کنند  
 و بخار دارند **مالی لیا** بقرظون و افکار بود و از جوی طبعی  
 و سبب آن سودا یا اختلاط سوزنده بود که در دماغ عادت  
 یا جمع بدن از آن میگذشت و بزرگه مرانی نیز بود علامه آن  
 از اشتداد بدن و دماغ بود بخافت بدن باشد و سودا لونه  
 و بطور صلابه و اختلاط بعضی و صفای فاروره و نهایتی  
 دارند و نظر در زمین یا در چیزی کنند و همچنان مانند کوزه  
 مکر و غم و شکست و غضب بزن باشد علاج فصد خنظل صاف  
 کنند و هر روز جلای از نیشه و نیلوفر و کاکوزبان هر یک  
 سه درم عتاب ده دانه سیستان بیست دانه نبات ده درم  
 شادک کنند و بعد از نفض نیشه دماغ کج بپسوسه اضمینون

۱۰

و مطبوخ آن

در مطبوخ آن کنند یا مطبوخ بملکه و نخود آب بنزد ام و  
 خورند و پالوده از شیر سپس و نبات و روغن بادام نیز بنهند  
 و شراب رفیق نو و اویان حمام و ندرین بر دهن نیشه که بنیزند  
 و از آمدن غلیظ اطعمه سوداوی و اشتباه حریفه و حامق را کنند  
 و استعمال طبعی و باضه شتابید کرد و از معالجه این مرض عمل نایز بود  
 و مکر نیشه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بقم باشد علامه آن  
 رطوبه نخربین و سیلان و لعاب و بیاد و کسل و سکون  
 و ناله اضطراب بود علاج هر روز جلای از بالک و واریا  
 و نیلوفر و پیچ هر یک و کلغند شادک کنند و عذاب خود آب  
 بارز به باج باشین نیکه که نه خورند و بعد از نفض نیشه  
 یا بن مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنگو نیلوفر هر یک سه  
 درم نبات دو درم بچوشانند و صاف کنند و بجرن  
 نخاع پنج شغال در آن حل کنند و بیاشامند و این خوب  
 نیز بنده بود و اضمینون چار و درم نیک هندی نیم درم مطبوخ

بامهفت

سناج باره بنزد ام هر یک دو

مکر درم و نیم بچوشانند و آب از باره بر نهند و صاب زنده  
 درم شربینی باشد و این مفرح نافع بود **صفت** بالنگو پوست  
 شرج فرقتل صطکه فرخه در جیب سیور با نفاخته نار شک بهن  
 سعید و سرخ رزیناد و دوخ غریب رعن از تخم باد روج  
 تخم زنجشک هر یک دو درم شک دایک مجموع سخن کنند و  
 ببله کبابا بپزند و در سه رطل آب بچوشانند  
 تا بار رطل آید پس صاف کنند و بار طبعی غسل بقوام آورند و  
 از انسی فرو گیرند و او درم در آن زیر بند و بهم بزنند و تا  
 ناشفالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفا بود علا  
 آن بچواید و هریان و اضطراب و غضب و شلم و صیاح  
 و صرزه لونه بود علاج نیشه بطبوخ بملکه با اضمینون یا معجون  
 بجای با عرض نیشه کنند و ندرین بر دهن نیشه و بزرگان  
 بر سر و و شند و بنشاط سماع بلغان و نغاش شوش  
 و حضور باران انیسون مشغول کردند و استخام مشغول بنده  
 بود

کاهوام

محرر شرط و با شرط و صرح بپوش بخار است کل کل کل  
 و بختی و بنفشه و نیلوفر و تخم و خطی بچوشانند و در جباران بارند  
 و بر سر ریزند و اگر احتراق سوها باشد کشت آن بشود و صلابه آن  
 شکله بود علامه آن کثرت فکر و غم و کرم و قرح و نخلت فاسد  
 و دوستی خلوه بود علاج هر روز جلای از کاکوزبان و نیلوفر و نیشه  
 هر یک سه درم بالنگو دو درم و کلغند ده شتال شادک کنند و عذاب  
 نخود کبابا شین استنجاج و مغز بادام خورند و بعد از نفض نیشه مطبوخ  
 اضمینون و باره جالبوس و باره لوغانا و با معجون نخاع کنند و مار لیبی  
 در بن قسم مفید بود **صفت** شرب بزرطیل بچوشانند و در حال بوشیدن  
 فرو گیرند و یک و شش کتبی این اضمینون بر روز ریزند و بر هم زنند و سنا  
 کنند از پز و شرب نماید و اجابا این مفرح خورند **صفت**  
 ورق کل سرخ سعید و نقل هر یک نیم درم فرخه زنجشک پوست فرخ  
 هر یک سه درم شک دایک کوفته و پیچیده شراب سید بشنند و کشتال و در آن  
 کاکوزبان حل کرده تناول کنند و دوازده الک حلون نیز مفید بود و اما آنچه

بشره شرفی بود بواسطه دم آن باشد یا شده آن از خلط سوداوی و بدین  
سبب بخار است منضاع کرده و افکارش غیر شود و علامت آن اشتیاق و لیس  
بطن و ضیق صدر و کثرت آهستگی و جشاع و جوع بود و احساس بخار است که  
که منضاع شود و علاج هر روز جلابه از مالکوه و کاهوزبان در از زمانه و کلفند  
نماید و کند و غذا را برده باج و بعد از نفع سناج درم شکسته درم بجز سناج  
و معجون خیار خیزر بیخ مثقال در آن حل کنند و بیات مندر و خضه های سینه  
کنند و اگر باین نوع حرارت باشد جلابه از نیلوفر و شمشیر و عناب و شنبلیله  
و زنجبیل و نبات خورند و شراب بنفشه و شمشیر لعق کنند و جویس و نوش  
خورند با مغز بادام و اسهال کنند و ترطیب و مانع بدوشیدن شیر زنان  
بر سر زدنش بنفشه منبیه بود و اسهال و اسهال کم بر مرقی زنجبیل سبب  
و اینها انواع مالکوه **مالکوه** بود و آن صفتش جنود سببی باشد و علامت  
عقب و قصد و اینها بود و از آنجمله **مالکوه** و آن بیشتر از اجزای  
دم باشد علامت آن صمک و لعوبت و قصد و اذیت مردم باشد چون  
کتاب و از آنجمله **مغز بادام** باشد و علامت آن شکر بسیار و بی آرایج

و از دم کبوتر

و از مردم که بخشن و شدت غم و سوسه هم بر سر بود و بر ساق ایشان  
اکثره و قامت فروجی خند باشد و علاج آن چون علاج الجوز باشد  
**عشق** از مالکوه یا شوره اندوان و سوسه باشد که مردم  
را بر فکر صورتی بگوید دارد علامت آن صفه لوف و عصب غفلت  
و حیره و سکوت و کثرت فکر و چاه و سوسه بنشین و صلابت آن بود  
و در ایام نفس او سرد کند علاج او است که کما را می بزرگ کند  
و صید اشغال نماید و ترطیب و مانع با آن و نظولات و اگر بنشیند  
قلب شراب حاض و صندل و سبب و منفرج با فوئی و غذا از بره  
خورند و نرگ دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد  
مهر بن علاج آن باشد و **اصیبه** و بیخ معشوقی و سر سرش  
و اشغال آن سبب کند که از آن بازاید و کثرت عجز با غیر محبوب  
نمید بود **نیسان** فراموشی بود و آن فساد فکر یادگر  
یا منجمد باشد و سبب آن استیلاء بلغم باشد بر اجزای آن و مانع  
علامت آن کثرت خواب و نری منخرب و چشم و کرا با سر که در  
سواس بود علاج هر روز جلابه از مالکوه و نرگ هر یک درم را با

و از دم

ان کنند و غذا بنوشند و نخورد با مغز بادام خورند و اسهال و ندرین بر خون  
بنفشه و نرگ سفید بود و نیسان سبب سودا و المزاج گرم و علامت آن خشک بینی و دهن  
و تمهین و گرمی طلس و تخیل اشی و شعله و چیرهای رنگی بود علاج شراب  
بنفشه و نیلوفر طرف کل و پدید یابید و بیات مندر و غذا بنوشد با مغز بادام  
و اسفناج با حریره از سیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب و مانع  
بر رختهای باره و نظولات باره سفید بود **فالج** اسرختی بود که در شش  
از بدن حادث شود و سبب آن خلطی یعنی بود که سگک روح نفسانی  
را شد که از علامت آن بطلان حس و حرکت بود و تبض بطبی و مشاوت  
و قار و سفید و اگر لون عنصر منفرج مغز بادام و لاف و برزده نمک و آب  
بروان لوان داشت علاج آن تا چهارده روز تا نماند تعلیل طعام کند و از  
ادویه فوری هیچ نرمد هم اندک آب کشت با زبره و در اجزای بسیارند  
بجای آب و الصل خورند بعد از نهمین چهار روز جلابه از مالکوه  
و انسون و نرگ و کلکین خورند و غذا نخورد آب و شراب خشک است  
با فلفل و نرگ چینی باشد و بعد از نفع نام این حب فر بر نرگ کفالت

و کلکین ده درم نماید و بعد از آن خود آب بنفشه خشک آن و یک  
و نه و پنج و نو اول درو کنند و بعد از نفع بنفشه آب باره و فوفیا  
کنند و فوفیه و حرول و در مالکوه الصل کثرت و بدان بزرگ کنند و در زنجبیل  
و جزی و فط و حر زنجبیل بر سر بالند و چند سیر و فوفیه و مسک بوبند  
و با بوتر و زنجبیل کثرت و در بخار آن فرود آرند و اصل آمده  
المحوه و زنجبیل برورده و وج و سررخصل و سکنجین نماید و کثرت و صفت  
و کثرت بمانند و منسل بجز زنجبیل کنند و اگر بجای آب ماء الصل با آب  
زنجبیل خورند بهتر باشد و بخت و در رس و باخته و اسفناج او از نای  
بلند سفید بود **اوروی** سفید فلفل و ارقلی و ارچینی و ج زنجبیل هر یک سه  
درم سفید جویز بویا هر یک سه درم مغز بادام و درم کبوتر و درم شک  
و اگر کوفه او پنجه با صل بر شد و بزرگان بخورند **خسر** کند رو  
سعد هر یک سه درم فلفل زنجبیل هر یک سه درم کوفه باد و چند  
بر شد و نیسان سبب سودا و این نوع علامت آن سهر و پنجه  
و صمک و مانع منخرب و کثرت لون و بطور و کلام بود علاج هر روز جلابه  
از نیلوفر و کاهوزبان مالکوه نبات نماید و کثرت و سبب و مانع با غیر و صفت

مغز بادام

انگور

بلا یوزید ان ماهی زهر خراشیدن بر روغن بادام چرب کرده هر یک  
 در پی عارثون انیسون شحم حنظل هر یک نیم درم بلخ چندی دانگ نیم  
 مثل اکی کو فند و پنجه باب رازیانه ششند حب سارند و بعد از دو روز  
 این حنظل استعمال کنند بزرگ و رقیق جدا بجز رقیق سلی تثبیت نمانده  
 سرخ خوش شک اکلیل الملک حلیه خرمیل هر یک هفت درم باده درم سیل  
 و پانزده درم روغن زیت استعمال کنند و اگر مزاج فوی بود حنظل که در آب  
 سکنه ذکر رفت مناسب باشد و زنیان کبر و مزود و بطوس و جوارش بلوی  
 هر که ام که باشد متغالی اصباننا اول کند با شراب بالنگ و قلند در جینی  
 و پنج اذخر و عاقر فرج میخاید و چون انار بر کوفته روغن فسطا و نالوی  
 و شوز زهر و سداب و نفا سبده امثال ان در اعضا علیل عالیه  
 و شک و کله رش و فعلی و نفع سلو شاد و کوفته در مینی و مند و سوسن  
 و نسک و با سبین میبندد و این مایه الاصول مداومت نمایند **صفحه**  
 پنج دریا نه پنج کرفس و اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه و کرفس و انیسون  
 هر یک سه درم نمانده رزا و دشتونه هر یک دو درم و دروس **اصول**

۳۰

اید و با یکت غسل بقوام او زنده **تشیخ** آنست که عصب ساید او نخش  
 جسد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه ان حرکت انسانی باز نماند و سبب این  
 رطوبتی بود که عصب و عضل را میخورد و زنده بود و در طول ان نقصان و در عرض  
 ان زیاد بی واقع شود و انرا تشیخ رطب و استلابی بر گوشت و این بغیر واقع شود و سبب  
 ان علامات استلابه غلبه میجو بود و علاج ان چون علاج فالج باشد و اگر سبب رطوبتی باشد  
 که اعصاب را عارض شود و انرا تشیخ بایس گویند و این نوع مشکل بود و سبب ان پوست  
 اشترخ بسیار با سبب انهم با حرکات عصبیه با حیثیات حاده و امر اض کثیره الخلیل بود  
 و این نوع تشیخ حادث شود و علامه ان باریک و لا غرضت و غصه و نهم ان **اصول**  
 علاج ان ترطیب بر ان بود با غذایه جرب از گوشت بز و مرغ و ماهی تازه و سوسن  
 و حنبره و شیر مست و امثال این و از اشربه شراب بنفشه و شفاش و انار و عویز  
 و اسیخار و کدو آبناث و شراب دهن خجیر با مزوج میبود و نیلوفر و بنفشه و خشی اش  
 و برک جمنده و کاهو و کدو میخاوند و در ان میزند و بر عضو جرب بر سر زرد و بعد از  
 موسم روغن از روغن بنفشه و موسم و کبزا در بدن نماند و روغن بنفشه و شراب  
 استخفاف کننده و اگر تشیخ بسبب کزبان عرق حادث شود در زبان اربعه در شربنی

بلغم

انچه از سوسه المزاج سادج بود سبب ملافاة پیری و داخلی باخاری  
 بود علاج ان حلیت با ماء العسل یا کلینین تناول کنند و ان مان حاره  
 استعمال کنند و انچه اگر تشیخ شراب باشد شراب باید کرد و نفوذ  
 و ماغ بر روغن گل و مورد و رابوب بود که مفید بود و انچه بسبب رطوبتی  
 مثل عصب و حجامه بود و از ان ان سبب باید کرد و هر جلد که باشد و اگر سبب  
 کزبان شراب باشد شراب بالنگه یا زنیان تناول کنند و در ان سبب **کوشند**  
 و کاه باشد و سبب پوییده بدن باشد بواسطه استخفاف بسیار و خلل  
 یا فراطو این قسم مشکل باشد و علاج ان ترطیب بر فطو و تناول  
 شراب بنفشه و شفاش و عذابنوماش با مغز بادام و استخفاف و در  
 فزیه و کزبیره از ان تر و روغن بادام **اصول** جستن اندام باشد و ابرود  
 چشم و لب و روی مقدمه لغوه باشد و سبب ان رطوبتی نوزج باشد که حرارت  
 غزیری انرا تخلیل با ریح و بخار کند و سبب غلظت روزه از مسام بیرون شدن  
 شده و روزه خواهد هر که انرا دفع کند پس میان ایشان جدا فسی حاصل  
 شود و موجب اختلاج گردد علاج ان تر یان اربعه با شراب بالنگه تناول

کنند

کنند و ان عضو را بر روغن فسطا و زنیان بالند و اگر احتیاج باشد تشیخ با اید  
 که سهل است باشد **خود** آنست که اعضا لا یزده شود و بجواب  
 رود و ان مرضی است که موجب نقصان باطنان محسوس شود و سبب ان سینه  
 که در عصب واقع شود و بواسطه پیوسته بود علامت ان چون علامات تشیخ با ریب بود  
 علامتس مان باشد و اگر سبب صغیر بود ریبی باشد با سبب سبب نابر ان تشیخ  
 علاج ان منع ضا غلظت بود و نفوذ **توکام** و در ان بارش از غلظت بود  
 که از ماغ فرود آید اگر چنین آید توکام و اگر بسینه و حلق نزلد و سبب این  
 اگر سوسه المزاج خار بود که عارض کرده حسب حراره افتاب یا تناول **اصول**  
 حاره حریته علامه ان تیره و سرد چشم و خاریدن بینی بود و علامت  
 انده او فصد کنند اگر سن و مزاج **مغضی** ان بود و شراب بنفشه **اصول**  
 کوه و کلینین که بنفشه بنفشه و نیلوفر غناب تناول کنند و غده انوس  
 و مغز بادام و استخفاف خوردن و از گوشت و شربنی و شربنی اجزا کنند  
 و اگر علامات استلابه باشد بزهر بنفشه و تر بنشین و شربنی با شربنی  
 هر یک سه درم و بعد از تشیخ استخاف کنند و روغن بنفشه استخفاف  
 کنند و اگر سیلان رطوبات معما و پیوسته و بسوس و سرکه با صندل

ماغ م

مغضی

با طبع فو که میس کنند  
 با شراب بنفشه



و غزوه باه العسل و راز با نه کند و در دستهای کبر و با سیلغون در چشم کشند  
**رشد** و ری حار بود که در طبع سرد و خشک شود و اگر از ماده دم باشد عطاس  
و صبح بخورد و صابون چشم و ضربان صدغین و کزنده و دود معده درص باشد  
و نقل علاج آن فصد فیقال کنند و نلبین طبیعه بطبوع فو اکره و نفوع آن  
کنند و شرا به عتاب و نیلوفز پیا شامند و اگر صراوی بود علامه آن  
شیره قه و صغ و خاریدن لی دود معده درص باشد علاج آن اب انار بن و مالک  
با نبات میاشامند با نغمه و اجاص با نبات سیلاب جو رند و نغمه طبیعت  
هلید کنند و رص نغمه و در هر دو نوع نبر زمان و سفیره شخم مرغ نبرند و چشم  
چکانند و صندل درو با نیکه و کلاب و لعاب نبر فطونا و ما با در حوائی  
چشم ضا کنند و شتیاف ارض و کافور و اب انیونی در چشم کشند و اگر  
بلغمی باشد علامه آن اشتقاق چشم بود و کوزه درص و دود معده و النضاق صغین  
و نقل اما صره باشد علاج نغمه و مانع کنند بحما و ایار و صغینهای نرم و اگر  
سوداوی بود علامه آن تملیح و بیوسه چشم و جفن بر هم کشند علاج شرب  
نغمه و نیلوفز و خشخاش س نثار و کند و عد انیونی شامند با ام خوردند

مقدار

و ضماوات و نظومات مرطبه استعمال کنند و در **درج** رموی عظیم  
بود که بیاض منورم شود و چشم بیک طرفه نگاه کند که فن و سینه صبا نرا  
عارض شود و علاج این رمد باشد و حجامه نغمه ارسال غلغلی سفید بود  
در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی احرا از کنند و شرا به نغمه و نبر  
با سیونی و مطبوخ هلید و شتیاف آبار کنند **صفت** اسفند  
مقبول و در دم انز و دود معده درص باشد کثیرا بر یک دو و درم  
بندرم سخی کنند و شتیاف و در وقت حاجه آب بایند و بکشند  
**نغمه** زیاد بی بود که از کج چشم ظاهر شود و ملکه کرده و با لبها چشم  
رشد و علاج آن را بنده فصد فیقال باشد و نغمه کبلیاره و ایاره  
جالبوس کنند و از کیناث و سوسماث و سولماث بلغم احرا از کنند  
و شتیاف با سیلفان و دهمه و شتیاف در چشم کشند و اگر طفره غلیظان  
بر چشم کشند **سبیل** پرده باشد که از اطراف چشم  
ظاهر شود و سبیل و بند رنج زاید شود و سبیلان اشتقاق چشم  
باشد از خون غلیظ علامه آن حکم و سیلان رطوبه و ضعف بصر و ظهور

علاج

علاج فصد فیقال کنند و شتیاف امر و اخف و روشنیایی  
بکشند و اگر با جرب رمد منضم شود و ادویه حاده استعمال کنند  
و نغمه طبیعت هلید یا حب اقمقون کنند و جفن با کرده اند و  
و ما زوسی کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس بچوایند  
و اگر مزمن شود و جفن غلیظ کرده هر بله ادا و شتیاف نبر که از کج  
حکم می کنند و تا از آن خون بیاید و ادویه حاده بر افشانند و شتیاف  
امیض و شتیاف آبار در چشم کشند **قروح** عین سبیلان  
ماده نبر باشد و علامه آن وجع نامنس و ضربان چشم فصد  
حجامه نکند و نغمه کبلیاره و ایاره کنند و شرا به نغمه و عتاب  
نثار کنند و غذا بنوشند با مغز بادام خوردند و اگر حرارتی باشد  
ککبای بر شتیاف خشخاش خورند و شتیاف سوسمه و شتیاف کبلیاره  
در روز سازند **حرقه عین** سوزش چشم سبب انقباض  
نبر یا ارتقا تجارت بود علاج آن اگر علامه انقباض باشد  
و نلبین طبیعت و بعد از نغمه این عمل کنند فلفل دار فلفل بر کبلیاره

امیض

عروق بسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ منادی شود  
علاج فصد عین پستانی و عرق ماق کنند و احرا از دود و عتاب  
و جماع و طول سجو دکند و هر روز چلای از نغمه و نیلوفز  
و عتاب و نبر نثار کنند و غذا بنوشند با نغمه  
بادام نثار کنند و بعد از نغمه این مطبوخ پیا شامند  
**صفت** سناکل سنج نغمه هر یک درم نیلوفز چهارم هلید  
سیاه و زرد و کبلیاره یک هفت درم نبر در مشروط و درم  
جبار جبر نغمه هر یک درم سفونیانند کند و شتیاف امر  
و شتیاف فلفند و با سیلغون و دینار خون روشنیایی در چشم کشند  
**صفت** شتیاف فلفند و نغمه کبلیاره و نغمه کبلیاره و درم  
نوشا در بوره رنج نغمه هر یک درم سخی کنند و شتیاف  
سازند و وقت حاجه آب از یانه بایند و بکشند و اگر  
بدین معالجات بشود بفرص لفظ باید کرد **جرب عین**  
منشوی می باشد که در باطن جفن جدا شده شود و با آن خارشی باشد

علاج



نغز ان چار درم خضض شش درم سنبلی چار درم کافور و آنکی  
 بکوبند و بایند و استعمال کنند و اگر علامت امتلائنا باشد  
 نیای غوره بکشند و کاشنی نریکوبید و باروغن کل ضد کنند  
**تذکره آب** عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عینه ریزد و مانع  
 البصار شود و سبب آن برودن رطوبت و مانع در باطنه یا سقط که عارض  
 شود یا در عقب صداع زمین حادث شود و علامت آن در ابتدا او  
 نخیل مثل پیشه و موی دود و شعاعان خنثه کنند علاج هر روز  
 جلده از زبان و بالک و بیخ و کفند ثن اول کنند و عده آنکه  
 و بعد از نضیفه دماغ بجایاره و حسب فو قیا کنند و از اطمینان  
 باره و بقول و فو اکه و جماع محرز باشد و این سبب غرض از نغز  
 صحتل و کفایت بر آزارت و با سلیقون در ابتدا کنند و این شیوه  
 بر زمین بود شش صحتل کفشتال فریون بندم نماند در بندم کسج  
 یک درم و پنج زهره برده درم بهر باب از زبان و کفایت شیوه سازند  
 و خشک کنند کند و بوقت شبانه یکجا بایند و در چشم کشند

بار

و چون حکم شود و منع البصار که و انرا بجز از فنج علاجی نباشد  
**چهار** ان باشد که برودن زیند و سبب آن طله روح با بره یا  
 رفتن ان بود علاج ان تطیب و تقویه دماغ کنند یا غده بر طبر و  
 نخلیط خون با غده لرنه مثل هر چه و پاپیر و ارنیو ما انجو و انکو رسا  
 بود و بر وجهم در چشم کشند **غشاشا** ان بود که پشت زیند  
 و سبب ان تجاری بود که بدماغ نرفخ شود و روح با صره و نظیظ  
 کرده اند و در روز بواسطه حرکت هوشو افتاب ان تجارت لطیفه کرده  
 و البصار حاصل شود علاج هر روز خصلی از راز و روح بند  
 و کفند ثن اول کنند و بعد از نضیفه دماغ و کفایت و فلفل و در انشی  
 و زنجیل خورند و بعد از نضیفه دماغ بجایاره و فو قیا کنند  
 و عطسه آند سو بیدن کنند و چند سبب و فلفل و یاوین  
 در ازبان و شفت و خشک کچک شاند و سر بخاران و در ان و این  
 شفاف و چشم کشند سود داد **صفحه** مشک غزلی  
 زهره کلنگ زهره شیره طمشاوی سنی و باب از زبان و شفت

مای که در کفایت از بند

سازند و در چشم چکانند **پامض** سفید است که در طبقه فرینه حاده  
 شود و اکثر بعد از فوج و آبله و درم بود علاج نضیفه دماغ و تجب باره و جب  
 بنفشه و باره جالبوس کند و در ان سفیدی زبان مالیدن مفید بود  
 در حجام با بعد از حجام **دزور** زهره الجوز انزروت نبات هر یک چهار  
 درم پوره یک درم سحی کنند و استعمال کنند و اگر پراض غلیظ بود این  
 شفاف بکشند **صفحه** کسج اشق انزروت هر یک چهار درم زهره الجوز  
 پوره نان ناز و هر یک شش درم انجا رنگ اندرانی هر یک درم کوفته  
 و چینه باب از زبان یا سداب شفاف سازند و در وقت حاجت فوج بچ  
 و شفاف را در ان حل کرده در چشم چکانند و صلیبان را بعد از درم کوفت  
 انصاف جیف و ریختن نمود چشم حادث شود و بسبب عدم تحمل ممکن  
 شود و این را بدین شفاف علاج کنند که رانزورث مردم الا خوبین  
 کحل افلیها قضیه مشاکی بکوبند و باب از زبان شفاف سازند **سلاک**  
 آنست که جیف غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظ اسکا که ماده بدان نریز  
 و باشد که کحل نریزه بجهت نریزه میشود و بیشتر بعد از بد حادث شود علاج  
 مای

سفید دماغ کشد از خلطی که غالب باشد و استخام مفید بود و عدسی  
 باب لورک و کلاب بچوشانند تا نماند شود و نما سازند و سفید چینه  
 و روغن کل بهم زنند و بران نهند و انچه زمین شده باشد ضد و فو قیا  
 پشانی و چینه نقره هفت باید کرد و نجاس سوخته بندم و رواج  
 سرخ شده درم زعفران فلفل هر یک درم بایند و بزهره الجوز  
 و نما سازند **شور یا ف** شخی زاید بود که در جیف اصلاحات  
 شود و انرا تقبل کرده اند و بیشتر نصیبان او رطوبتی مزاج را حاد است  
 شود و علاج انست که شکر کند و پرون آرزو و ننگه زیره در ان  
 برزند و در خرفه هر یک که نزنند و بران نهند تا بچینی که باشد که آند  
 و بعد از ان باد و به مطلق علاج کنند **شعر متغلب**  
 ان مرض بسبب رطوبتی که در اسفنا و اجفان  
 متعفن شود حادث کرد و علاج الاثمنیه دماغ و بدن  
 جب ایاره و فو قیا کنند و موی را که پاک کون شده باشد بر  
 کنند و بشیر انجو و خون صنفدع با خون خرد شیر با خرا و ک

ملشفه

موضع نبت را طلا کنند و زهره خار پست و خون کبوتر با چند  
پدسترز منبند بود با سوی بر کنند و بسوزنی گرم کرده موضع  
سوی را داغ کنند و اگر یک سوی با دوی پیش نباشد بدین  
با منطکی با مویهای یک جسمند با سوزنی یا یک در جفن فرو  
کنند و آن سوی در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر  
جفن پروانند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از این نیست  
و آن چنین باشد که بعضی در پوست جفن بچینند و بعد از آن  
بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز طرف خارج آید  
از آن صد فوسوخه و مصطلکی و فطران و زاج بسیارند  
در چشم کنند و شفاف اخضر و با سفوف و در ششانی  
منید بود **سیرده** رطوبی باشد که در باطن جفن میخورد  
و آنرا با نوزوت و صیغ بلم و سرکه طلا کنند و اگر منید باشد  
سختی کنند و پروانند **اشفار** ریختن در سبب  
رطوبی بود که در اهدا بیج شود علامه آن حره و صلابه  
مزه

بلا بونی نزل

جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند و بعد از آن نذ بین  
بروغن نبشته و که و وجود کنند و اگر اشعار بعد از این  
حاده و استنزاع بسیار حادث شود استنزاع نباید کرد  
و بجز این اشعار **الکحل** مناسب بود **دوای** که منبت شعر باشد  
بود و بیخی و شیخ و اسنخه خرماد و و کند هر یک و در سبیل  
حسب سمان هر یک در می جرجا جود چهار درم سختی کنند  
و میل در اشعار میکشند **قل اشفار** حاوی بود که از رطوبه  
عقنه در اشعار حادث شود علاج تنقیه دماغ بجز این بود  
کنند و اجناس اباب تکس بویند و روغن اسنخه رز و الوان  
در آن بالند و صبر و مویز طلا کنند با پوره و شب بانی  
یا زینق و مغزول با حنا و نمک و از املاء و عدس و مشب از  
نایند و اشقام در حاله فلو معده میند بود **حیالات**  
اشکال و الوان مختلف بود که اشخاص کنند و شاید  
که آن سبب فوه حس بر بود که عبا رهوا بخار عذرا

و خشکی شش تناول کنند و عذای بنوماش و شیبه با دام  
و اسفناج و کدو خوردند و روغن نبشته و کدو و برمالند  
و نبشته و برک سپد و خشکی شش بچوشانند و بر سر برزند  
و اگر از املاء اغشبه دماغ بود علامه تشنج املائی بود علاج  
تنقیه دماغ کنند سببها و ابارا و روغن با بونه و شب بانی  
در سر بالند و اگر در طفولیه از هیبه شیر دادن و خوابیدن  
واقع شود تکلیف کنند تا نظر بچشمه خلاف آن کند و از او  
میوه و جحفه اخرا کنند و پوره در چشم او بندند که در برابر عین  
سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا باز  
حال خود رود **سبب** در امراض گوش  
حافظ صحت سم را باید که از اغذیه غلیظه و منجراث باد سرد کن  
و اصوات غلیظه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نماید  
و احباب روغن تسرین و زینق در گوش چکانند و بعد  
زمانی کف کنند و چو ک از گوش پاک نمایند که در گوش  
شود و هر سال تنقیه دماغ بکوب و ابار جاس کنند **جمع افون**

ان علامه

طفل

باز در کوه

کنند

در چشم نازل کنند

ص

خلفی م  
بومی نازل

اگر از غلبه خون باشد و علامه آن ظاهر بود و قصد  
 فینال کنند و شراب بنفشه و عصاب و شیر چینی تناول  
 کنند و شنبه دماغ بمطبوخ هلیله یا فو که کنند و آب لوز  
 کشیزه و کامه و شیر زمان و روغن گل و آب که و آب بخار و آب  
 غوره و خل خمر در کوشن چکانند و اطراف کوشن با  
 بصد لیم و کلاب و آب کشیزه و کامه و پید بمان  
 از روز طلا کنند و اگر علامه غلبه صف ظاهر شود استعمال  
 بر ذات مذکوره کنند و اگر علامه بلغم ظاهر شد شنبه  
 سب ابابره و فوفیا کنند و غوره بکنجین علی و روغن  
 قط و سوسن و مرزنجوش بنفشه و کلفند و از آبانه  
 و شراب بالنگو خوردند و اگر علامه سودا ظاهر بود  
 شنبه سب افنیون و اصلح فون کنند و روغن برنج  
 و بادام در کوشن چکانند و شیر زمان بر سرد کنند  
 و اگر این وجه از شره یاوری باشد علامه آن نیشکر  
 و فنی و اصلح سبلان مع بود علاج قصد کنند و شراب  
 از پنجم

علی

دینوز

و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا کتک یا بشه شش خوردند  
 و لیسین طبعه و بطبوخ هلیله یا مطبوخ فو که یا نفع آن را بچینند  
 و شریخت و شیان بعضی نیز خندان باینده و در کوش چکانند  
 و در بانزبک و صندل و آب کشیزه در حوال کوشن بالند و نیلوفر  
 و بنفشه و حطی و بابونه هر یک بخندرم و در حو و ارد با فلا هر یک  
 ده درم یا پنجم بینه و بک کشیزه و در و بانزبک و بنفشه چکانند  
 و اگر تجلیل نزد علامه صبح شدن بده و فوج ظاهر شود  
 حلیه و هرزک و مرزنجوش و شیر زمان در کوش چکانند تا صبح  
 بابد و نیز شود و بعد از آن فنیله از کتان بصل و انز و بنفشه  
 و در کوش مده پاک شود و اگر سب طول فرجه و مواد غده گرم بود  
 شود و علامه آن احساس حرکه و خارش بود آب در مندر کوش  
 و آب و رقی سفالو ابابره و لیکه با آب شیم حنظل در کوش چکانند  
 و بعد از آن فنیله از پنجم بچینند و در کوش میگردانند و سی  
 کنند که غلظت آرد و اگر هیچ کوش بسبب ریاغ غلبه باشد  
 اگر بسبب که مده علامه آن عیان و سبلان لغا و صده

نند

1

بود علاج شنبه معده یعنی کنند و نیلین طبعه و مطبوخ فو که  
 یا هلیله کنند و از ابانی چاره در کوشن چکانند و اگر بشکند  
 دماغ بود علامه آن دوی و طین و صداع بود علاج شنبه  
 دماغ کنند بجهها و ابابره و اکلیل الملک و در فنی غار و  
 برنج سف و مرزنجوش بچینند و سر سجا ر آن فرود آرد  
 و بنقل آن ضا د کنند و اگر در کوش بسبب باد سرد باشد  
 که کوش رسد یا اسیر در بر بر بنزد روشن مرزنجوش  
 و بابونه در کوش چکانند و سررا گرم کنند و کوش بخار  
 سکلر شنبه بچینه و خردول و بابونه و حشیش مذکوره بود  
 و از **مس** اگر ای کوش اگر مولودی یا در پریا بود  
 یا بسبب حره و مسقط بود که موجب همک عصبه مغز شده  
 شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفه آبا شد چنانکه  
 در حیات حاده حادث شود علاج جلیلی از هر روز شراب  
 بنفشه یا بنفشه مربی ترنجبین خلاب سازند یا عنای  
 ده عدد و بنفشه سه درم ترنجبین ده درم و عدال محمدی یا الوم

علامه

خوردند و اگر شب مده جو آب اسهال طبعه کنند مطبوخ فو که  
 یا مطبوخ هلیله یا بنفشه یا کوشن چکانند  
 یا آب انار یا بیه افشده بچینند و بچکانند و اگر بسبب  
 غلبه یعنی باشد علامه آن نقل سرد مده جو اس و خواک کرده  
 بود علاج هر روز جلابی از ایسون و پنجه همک و کلنگین  
 تناول کنند و غذا نخورند و آب با بشه خشکاده خوردند و بعد  
 از نقره شنبه سب ابابره و فوفیا کنند و روغن مغزوز  
 الوم و سداب در کوش چکانند یا زهره کلنگ و آب برز  
 بچوش و شیم حنظل یا بیکر و خردول بکوبند و فنیله کنند و در کوش  
 مده و اگر بسبب بیوسه دماغ بود علامه آن با یک شدن  
 روی و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سردی  
 بوج یا نخب مغز حادث شود علاج ان ترطیب  
 بود و روغن بنفشه و شیر زمان و تناول عدیه مرطبه مثل  
 بنوماش و کدو و کوشت بزغال و روغن کدو و بنفشه  
 در کوش چکانند و اگر هم بواسطه اجتماع و شیم بود  
 در کوش

و بادام تلخ

لوز

و انرا بر ابرو افتاب بنواند و بد علاج او است که بر آن  
 که برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام  
 و شکر نان بچکانند یا روغن در آن چکانند و ما ملین مراد است  
 بجمام روند و در گوش بر نوازه گرم بند ناپرون سرد آید **طریق**  
**طریق** در آید و از گوش آنچه باریک و حاد بود طنین  
 گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر  
 بسبب ریحی بود غلیظ علامه آن نمد و عدم ثقل  
 بود و گاهی سنگین شود و گاهی باشند اذکنند و اگر بسبب  
 ریحی بود غلیظ علامه آن نمد و عدم ثقل بود و گاهی  
 سنگین شود و گاهی باشند اذکنند و اگر بسبب فضیلتی بود  
 که گوش ریزد و بواسطه امتلاء و ماغ علامه آن ثقل و نمد  
 و دوام و طنین بود علاج جلای از رازبان و بیج هرک  
 و اینسون و کلفند شناول کنند و غذا خورد آب بازیره  
 و دار جینی و زعفران و برک شبت و روغن  
 فسط و خربری و سوسن در گوش چکانند یا آب  
 حنطلی

شبم

بزر

و آب نرب با شونیز و چند پد سز چکانند و با بونه و شبت  
 و اکلیل الملک و ورق غار و زنجبیل و نرب و مرزنجوش  
 و برنجاسف بچوشانند و گوش بخاران بدارند و امان  
 حمام مفید بود و انرا که از امتلاء و ماغ بود اول تنغیه  
 بچ ایاره و اصطخفون باید کرد و بعد از آن اشمال  
 بخورات و قطرات و اگر بسبب پیوسته و خلوبین باشد  
 علامه اذاق است که در سستی راید شود و در بری سکن  
 کرده و علاج او مرطیب دلیع بود با و مان حمام و تناول اعده  
 مرطبه و مالیدن شیر زتان و روغن بفت و اگر بسبب ضعف  
 بود چنانچه ناله را واضح شود نفویه کند شتر اجناس و لیمو  
 و سیب و آب گوش مطیب و استعمال شونیز  
 معندله **سبب** که دوی و ثقل گوش را زایل کرد  
 شخم حنظل بگردم بوره باق بقدم چند پد سز و زنده  
 در صبح هر یک در پی و نیم عصا راه افشون فط و زنده  
 هر یک در لکی کوفته و چغندر برهه کا و بشنند و شبانه و بوش  
 فسام

تندید بلیغ

احتیاج معذار عسی یا روغن بادام تلخ باینده و در  
 ش چکانند **ترو** اگر نوب باشد شیاف مایا با برک  
 استنجاج با بلیغ **یا آب غوره** و عمل در گوش چکانند با برهم استعمال  
 اسه کنند و آنچه مزمن شده باشد فطران چکانند  
**دستور** **بهره** **بهره** اگر چنانچه در گوش رود علامه آن  
 احساس حرکت بود علاج آب و روغن سفالو یا صریاب  
 گرم حل کرده یا آب پوده نه و کبر و افشین و شیخ  
 و قیل و فسط و در گوش چکانند تا ببرد و سعی کنند  
 که پروان ارتد بقطه او رون یا آله مخصوصه و اگر  
 آب در گوش رود علامه آنست که بعد از حمام و  
 شیاف کردن حادث شود و بان وجعی  
 باشد پس اگر در یک سر و بر جینی پروت نیاید  
 حدب شبت بار از نیا نه با چوبی که از آن حصیر کنند  
 در گوش یاید که و وطنی که پروان باشد پاره پنبه  
 بچوشنند و بر روغن جرب کنند و بر افرو روند تا آ

پروان آید یا فنیل از پشم یا پنبه بر سر چوبی کنند و  
 گرم کرده در گوش بگرداند تا آب بر جینه و اگر آ  
 گرم در گوش رفته باشد روغن کل با سرک گرم  
 کنند و در گوش چکانند **انجیر** اگر خون بطریق  
 بجان از گوش روان شود و جیس نیاید که در مگوفتی  
 که ضعف آرد و اگر بسبب و انضاغی و عرقی بود یا از صده  
 یا ضربه باز و در سکه بچوشانند و در گوش چکانند  
 یا آب لبان المل یا مایا مینا یا مایا با آب انار چوشانند  
 یا آب کند ما و سرک و اندکی کا و **سکه** **اذن** اگر گوش  
 خار داب افشین یا روغن کل و افشین در سرک  
 بچوشانند و در گوش چکانند **باب** **حصا** **بهره** در **انجیر**  
**پنبه** خشم بطلان یا نقصان شیخ باشد و بسبب  
 خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم و ماغ ممکن بود  
 علاج هر با مدام جلای از اینسون و بیج هرک  
 و کلفند شناول کنند و عفا خذ داب یا شره خکد آ

پروان

و بعد از بفتح تنفیه سبب ایاره و جب فوقاً کنند و بعد از  
 تنفیه استعمال عطوبات کنند مثل کنندش و فلفل و غیره  
 و مشک و اگر سرکه بچوب کشند در شیشه و سرد آن فرود  
 آرند تا فایز بود و اگر بخواهند سستی کنند و بازیت بیامینند و در  
 بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند معینه بود و اگر  
 ز اینها وجعی و عرفنی حادث شود روغن بنفشه <sup>بهرین سینه</sup> استعمال  
 کنند و شویب کوفه آب در بخوش و فودنه چشم را سود دهد  
**فصل انقباض** بسبب غفونه اخلاط بود که در مصفاة جمیع شایسته  
 علاج اولاً شنبه بن کشند بمطبوخ فواکه و سکنجین و خرما و فلفل غزوه  
 کنند و فودنه و باد روغ بگویند و در بینی دهند و فودنه و بول  
 شتر نیز معینه بود و شراب ریجانی استنشاق کنند و سعد  
 و سبیل و صبر و فلفل بگویند و با آب فودنه یا سور و بشوند  
 و فلفل سازند و در بینی دهند **فصل خروج انف** اگر ریش تر  
 بود و فصد فیقال کنند و تنفیه سبب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال  
 مرهم اسفنداج کنند و اگر پاپس بود شراب بنفشه و بنفشه برلی

حد که از بینی آید

شاول

شاول کنند و فیلد را بوم روغنی از روغن بنفشه و موم و  
 مغز ساق کاه و لعاب بیدانه ملوث کنند و در بینی دهند  
 و از گوش و بفرنی و میخراث احضار کنند و اگر فصد کهنه  
 بود بینی بسکه بشویند و خدق بنفشه و فلفل بگویند  
 و در بینی دهند **بوی که انف** کوشنی ناید بود که در بینی  
 برده و مندر انگ کند علاج فصد و حجامه و فلیسین طبیعه  
 بمطبوخ فواکه و بلبله و استعمال مرهم ریخار یا پوست انار  
 ترش بایند و با آب بشوند و فیلد سازند و در بینی دهند  
 یا راج و در رم ریخار مرهم سستی کنند و فیلد بر آن ملوث  
 کنند و در بینی دهند و اگر بدینها رایزال نشود قطع کنند **فصل انقباض**  
**حفا فاف** خشکی بینی که در حیات صادق شود  
 بسبب پیوسته بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی  
 لزج که بواسطه حراره خشک شود و این را بدان  
 و این را بدان برانند که احیاناً واقع شود و علاج طیب

دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از محففات و میخراث  
 اخرا از کنند **رعاف** اگر خون از بینی بسبب حران بود  
 در روز با جو ری قطع نباید کرد و کلان از افراط ضعف غالب  
 شود و اگر بسبب حده خون آید علامه او است که  
 اندک اندک آید و تکرر بود علاج شراب بنفشه و تناول  
 کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب کشیز  
 کنند و کل ارمی با سرکه طلا کنند و عصاره باورج  
 و کشیز با اندکی کافور در بینی کشند و آب ریگین خور  
 بزنند بود و فیلد بیدار کنند و یا زو و شک کلان  
 و بنفشه وضع بر بینی سستی کرده بپالانند و در  
 بینی دهند و اگر با کافور و صدف و بلبله و شراب کافور  
 گوئی و پوست پیزنه و مجموع سوخته نیز معینه بود  
 و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامه او است  
 که غلبه آید و غلیظ بود و علاج فصد فیقال کنند

و چه برده و شش و مرانی نهند و فیلد بغیر راسیا و دم الاغ بن  
 و شب با بی ملوث کنند و در بینی نهند و کل ارمی و عدس و  
 روغن کل و صندل و کلانرا و اوران انکو رو بید و خشک شش و  
 نایج حرق مجموع یا بعضی بایند و با سرکه بر پاشی طلا کنند و  
 عنکبوت و فلفل طارح حرقی بخل خور فیلد سازند و در بینی نهند و  
 مازوی نهند و استنشاق راجی بکشند **فصل افیون** و آنکی  
 نیار اسباب و عقیص هر یک بمردم بگویند و با آب ریگین خور  
 بشوند و بنفشه عنکبوت بیامینند و در بینی نهند و اگر از کلانرا  
 راست آید می بر کند نهند و اگر از جب اید بر طحال و صندل و کلاب  
 و آب کاشنی بر کبد طلا کنند **باب سبب م در امراض دهان**  
**و آب** از آن جمله فلاح است و آن برانی بود که در دهان پدید آید  
 و منشر کرده و اگر دسوی باشد علاج آن حره و حراره و پراگدن  
 آن بود و علاج فصد فیقال یا حران را کشند و با انارین یا  
 ریجین و نبات شاول کنند و غده ایونش با ستر بادام یا کویلی

شاول

و بازمندی خوردن و بلین طبعی مطبوخ فواکه و فواید آن کنند  
و دهن را هر روز سرکه و کلاب بشویند و کشند و ساق و  
و کلتار و کل سرخ و عدس و فوغل و طباشیر مشاوی بگویند  
و در دهن افشانند با کلتار و ساق و کل سرخ و نشسته  
و تخم نوزک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوغل هر یک  
و ده درم و کافور نیمه انگ سخی کنند و در روز سازند  
بعد از زمانی سرکه و کلاب مضمضه کنند و اگر فلاح  
از بلغم عاجل باشد علامه آن سفیدی زبان و قلعه عطش  
بود و وجع علاج کلفتند و از زبان و بیج همک جلاب سازند  
و نشقیب حب صبر و اباره و مطبوخ نر بر کنند و بیاض و قرصا  
و ما بران و تخم زرب در سرکه بچوشانند و برای مضمضه  
کنند و یا دوق زنبون و برنج سفید و مرخوش و اکلیل  
الملک بچوشانند و مضمضه کنند و اگر از ماده سودا  
بود علامه آن سوادگی لسان تلخ و خفاف آن عدم  
سای

نبار

لعاب علاج شفیه مطبوخ انجیون و جب آن کنند  
و مغز ساق کاه و پیم رطوبت و روغن نیغسه با هم بیامیزند و  
بر زبان و دهن بمانند و در ایند او مرض ساقی و کلتار  
و باز و در سرکه بچوشانند و مضمضه کنند و در آخر با پنجر  
و شبت و با بونه و اکلیل الملک و اگر این بر اثر شستن  
شود و از آن نفی حادث شود اهل و جوار و سر و فواید  
در سرکه و کلاب بچوشانند و مضمضه کنند و زنج سفید  
و زرد و فواید و کلتار و روغن کل و ساق سخی کنند و بدان  
افشانند **نبار** کند دهن اگر انحراف معده بود و علامه  
آن باشد که چوخن اطعمه بارده نشا اول کنند ساکن شود و در  
خلو معده زاید بود علاج اسباب این بازمندی با بنات  
و نرچین یا اسجینار که در مسکنین پانفوع فواکه نشا اول  
کنند و غذا ساقی باغوره یا انار خوردند و معده را خالی  
نکند ازنده از میه انار و الو و شغالو و امر و دجینار که

معنی بود حبیبی نافع سنبلی عود کلتار صندل سفید  
پوست نرچین را یک فافله مشاوی بگویند و بکباب  
و بنات برشند و جب سازند بمبده ار خودی و در دهن  
گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده علامه  
آن کثره بصاف و پی طبعی دهن بود و در خلاء و انشلا  
یکسان باشد علاج در هضمه و دبار فی کند بطبع شبت  
و زرب و تخم خربزه و اندکی مس و نک و بعد از آن کلفند  
و از زبان بچوشانند با سکنجین لعق کنند و اگر احتیاج جب  
صبر با جب نرید شفیه کنند و از اعذیه غلیظه و لبنیات  
اجتناب نمایند و اجیابا اظنیل که با صغیر و زنجیل  
و هلیله پرورده خوردند و کتدر و مصطیصله و فافله  
و فوغل بچوشانند و عود و زنجیل و سعد و کبابه بگویند و  
بعلل رشنه جب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب  
فساد گوشه بن دندان باشد فصد فیثالی یا چارارک  
کنند

کنند و عناب و اجاص و نر هندی و بنات جلاب سازند  
و از گوشه و شربینی اجنار نمایند و بعضی بنفشه و مطبوخ  
هلیله بلین طبعی کنند و افایا و صندل و کلتار و کل سرخ  
و سعد و کرمانج و رانک و مصطیصله و عود و فوغل و مس  
و فوغل و هلیله رز در هر یک بخورم و مشک و کافور هر یک  
دانه بگویند و در بن دندان بریزند و اگر بسبب بلغمی است  
بود علاج آن کنند **اکمل** بمحوظ فلاح باشد انشاد او پیشند  
و انشاد او زرد و نرچین و او را را یک کریم باشد علاج ضد  
و استعمال طبعی مطبوخ انجیون بود و مضمضه برک و آب  
عذره نازاید نشود و بعد از آن فواید انشاد افایا  
استعمال کنند و باقی علاج ان جرق علاج فلاح بود  
**سیلان** فواید و فواید آب از زمان در خواب  
و غیر آن اگر از حراره و رطوبت بود علامه او است  
که در حال اجماع و خلو معده پیشتر باشد علاج شراب  
به و سبب و ریاس نشا اول کند و با و فواید

و ریاس تناول کنند و با آب و ورفی سبب به  
 و مضمضه کنند و کاشنی یا سفید کاشنی بخورند  
 و اگر علامت غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب  
 برودت و رطوبت بود علامت غلبه بلغم باشد علاج غلبه  
 معده بوی کنند و اطریقی و کلفند و از زبانه و کواکب  
 مصلک و عنده تناول کنند و فلایا و اغذیه که در آن  
 رطوبتی خند آن نباشد با نوا این خوردن و نان و غسل  
 نیز مفید بود و اگر کوفت و رطب و نفول بارده اجزا  
 کنند و لعاب که از زبان صیدیان آید اناقیاب است  
 و در دهان مالند و در خواب سیلان لعاب بیشتر  
 باشد دلیل گرم بود و علاج او کشته **مضمضه علامت آن**  
 حمره و حره لسان و فله لعاب بود علاج فصد **مضمضه**  
 کنند و تلپین طبیعه بطبوخ فو اگر با نفوع آن  
 در ریاض و شیرین و شیرین با حشمتی نرم و اگر صدای  
 بود علامت آن وجع شدید و لیب عطش و صغره

علامت آن هم

اگر هم

در امراض  
 اسهال و  
 اورام  
 درم زبان  
 اگر در سینه

لادن در علاج

لون بود علاج شراب نیفته و عناب تناول کنند و  
 اسنانارین و نیز نجین و اسناریا رکد و و بلکنی پن  
 و تلپین طبعه کنند با بن مطبوخ کنند سنا خردم ا  
 خاص پخت عدد نیفته چهار درم نیلو و زخم کاشنی  
 هر یک سه درم پوست بیلد رود نهفت درم و ورفی کل  
 سخ و دو با نیک هر یک پنج درم نرسیدی یا نزه درم  
 نرنجین ده درم مغز حیا جبر یا نزه درم **حقیقه**  
 سنا نهفت درم نهفت شخم کاشنی هر یک سه درم عناب ده  
 عد و پستان سی رانه بسوس خطمی جو غش درم و درم  
 نیز کوفند هر یک کنی و رقی حقدرد و سینه خیار جبر یا نزه  
 درم شکر سرخ ده درم روغن کجند و آب کانه هر یک  
 ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو  
 فسم مضمضه با ساق و لوت و انار مناسب بود  
 یا عناب ده دانه و عدس و رو با نیک هر یک پنج درم

سنان در با نیک هر یک پنج درم

بجوشانند و با آب کشیده و در آب لوت یا نزه  
 و مضمضه کنند و اگر درم بلغمی بود علامت آن کوفه  
 لعاب و بیاض زبان و فله عطش بود علاج هر  
 روز جلای از زبان و بیج مهک و کلفند تناول  
 کنند و نفیج بجب ایاره و جسمهای حاده کنند  
 و شبت و یا یونه و برزک و بلو العسل بجوشانند  
 و مضمضه کنند یا سبز و فوره و انخر بجوشانند و اگر  
 سودای مزاج بود و علامت آن سیاهی زبان  
 و خشکی آن بود و فله لعاب علاج نفیج بجب  
 افیمون و مطبوخ آن کنند و مضمضه بشیرین  
 و شیرین بار و عن نهفت و کدو با لعاب برزک و  
 حلبه و اب انخر کنند و پیه بظ و روغن سوسن  
 در زبان مالند و اگر درم بسبب زهر باشد  
 علاج آن کنند **ثقل و استخاء لسان**

اگر بسبب

اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلپین طبیعه  
 بطبوخ فو اگر مضمضه آب نوره و فلاح اذخر و  
 اگر بسبب فالجی باشد که عارض زمان شود علامت او  
 که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد و لعاب فرو  
 آید و نفیج حاد شود علاج نفیج بدن بجب ایاره و  
 فوفیا و لو غادیا کنند و مضمضه بوج در سرک غنصل  
 جوشاننده و صبی چون دیرسخی گوید زبان او را  
 بعسل و نمک بآلند **بطلان ذوق** گاه باشد که  
 حس ذوق ناضی شود یا باطل گردد چنانچه حس  
 هیچ طبع کند و آن بسبب فضلاتی رطوبتی باشد که بجسمها  
 زبان زبرد علاج نفیج و ماع باشد یا باره فیفر  
 و جب فوفیا و نوزنه و مضمضه بر کدو خوردل و بویج  
 و عافز حاد و گاه باشد که حس ذوق نماند کرد  
 چنانچه طعم دمان مجموع طعمهای تلخ احساس کنند

و حنک

و لاله بر بلغم کند علاج ان شنبه باشد از ان خلط و  
غزوه بچیزی که مناسب بود **جفا فلیان** اگر  
خشکی زبان بسبب حراره و پوسه بود بلعاب بنکو  
و بدانه مالند و مضمضه باب لوزک و خیار کرد  
و خیار کنند و اگر بسبب خلطی باشد سکنجبین یعنی  
کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریبه زبان و حینک  
سفت شود و چنانچه اگر بخوفه مالند از آن پوسه سفید  
شک چون پوست پارچه اشود و با ان همچو الم باشد  
علاج فصد و تلین طبیعه بمطبوخ هلیله بود و مضمضه  
برکه که در ان سور و کلنار و کل جو شائیده باشند  
**شقیق بیان** علاج ترکیدن زبان انست کنکو  
و بدانه و کیز در دهن گیرند و اغذیه لزج مثل باجیه  
و بر لیه خورند **ارزلم سفید** علاج فصد قبضه  
و چهار زک بود و تناول شراب غلبه و تلین طبیعه

بهر

بمطبوخ فوآکه یا هلیله و رو با نرنگ و فوفل و کلنار و  
ورق کلی و خوزر و کوبند و با برکه و کلنار طلا کنند  
و از شراب و کوش و شربنی احراز نماید **قروح و بنه**  
**سفید** علاج فصد قبضه بود و تلین طبیعه و مضمضه  
اسفند اوج بران نهند یا بر دستک و ماژ و کوبند  
و با سوم روغن بیامیزند و بنهند **ارزلم سفید**  
انست که بسطرد و در میان ان سنی ظاهر شود و گاه  
باشه که بتره چون نوبت پیدا شود علاج فصد کنند  
و اسهال طبیعه بمطبوخ اقیهون و ضماد انست  
محلله استعمال کنند و ان چه رنگ ان بسیار  
زرد باشد برزند یا خون بیاید و نک مالند و بعد  
از ان محلات یا فاضلات طلا کنند **انفکات**  
**شقیق** لب تر کیده را بلعاب کیز او به  
دانه و بنکو طلا کنند و کوی که از خیار ظاهر میشود

بران

علاج

بجس مزاج در دندان مالند و و فنها عمل و نک  
بدندان مالند **ورم لب** بپس ماهه حار باشد  
و علامت آن حمزه و لیب و خیر بان علاج فصد  
قبضه و چهار رک کنند و شراب سفید و من آب  
باشراب اجاص یا آبیانار بن مالند و بچین  
تناول کنند و غده نر بندی یا ابو کلی خورند  
و تلین طبیعه بمطبوخ فوآکه یا هلیله کنند  
و برکه و کلنار و آب سماق مضمضه کنند و کلنار  
و جوز سرود پوست اتار نر نشی و طلا میزند و روغن  
کلی و طر ایش و فوفل مشاوی کوبند و بر لبانک  
ریزند و از کوش و شربنی احراز نمایند و با مار  
مزه و امرو و در زرد الوسیه و شفتالو اشکل نقل  
کنند **قروح لب** علاج آن چون علاج فلال  
باشد و اگر شغف شود فلفیون بران ریزند  
تا کوشت فاسد زایل شود و لته را بنک مالند

بسیار

طریقه



پس کلنار و ماز و مساف و جو ز سر و در سر که بپوشانند  
 ویدان مضمضه کنند و اگر ناصور کرد و نشود  
 داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یاقوت بسوزانند  
 و سرکه بر آن زنند و یک گرم آهنان باد و هر دم تنگ  
 دست درم تخم کل بگویند و بر آن زینند و اگر گوشه  
 لثه کم شود و کند رو ز راوند مدحرج و خون  
 سیاهوشان و کرسنه و پنج نهک بگویند و بر که  
 عنصل برشند و بر آن نهند **دفع آهنان** اگر سود  
 المزاج گرم بود علامه آن وجع شدید و فرغان  
 بود و بملفاة اشباه باره ساکن شود علاج هند  
 فینال و چهارک کنند و تلین طبعه بطبعه  
 هلیله یا فو که و شهاب غناب که مریضی و  
 نانات خورند و غذا هم صفاست باینوماش و  
 مغز بادام و از کوسه و شیرینی اجزا کنند  
 و سرکه و کلاب در دهن نگاه دارند و اگر وجع

بغیة

بغیة بود اندکی کافور بار که و کلاب بپایزند  
 یا آب کامو و خیار کشیز و نو زک بپزند و  
 با حبه افیون ضا دهند و اگر وجع از سود  
 المزاج بار باشد علامه آن عدم خیران بود  
 و سکون وجع بملفاة چیزهای گرم علاج کنند  
 و در ازبانه خورند و غذا بخورد آب بادار چینی  
 و سبز و فودنه خورند و شقیه داغ بجا اباره و **طبعه**  
**ع** نرید خورند و عاقر قرحا و بیج کید و زفا ذر که  
 بپوشانند و بر آن مضمضه کنند و رخیل و فلفل  
 و عاقر قرحا و شیطخ و در دهن گیرند و دندان  
 بر آن بالند و زبر بر آن کرده بر دندان نهند و  
 لکه باین ندر با ساکن نشود لثه منورم بنشد قلع کنند  
 و اگر صوابند که بی کلین قلع کنند و رخیل در سر که  
 پرورده باشند بر آید دندان نهند یا تو بال اس

نقش  
 اسناد

باشند و اخیر با بیوع هم بپایزند و بر آن نهند یا عا  
 قرحا در شیشه کنند و سرکه پرورده بر آن زینند  
 و هفت روز زیر سکن اسب بهمان کنند و بعد از آن  
 پاره از آن عاقر قرحا بردندان نهند یا پینه صغیر  
 در دندان نهند که بریزد یا منقح شود اما باید که استعمال  
 این ادویه اجتناب حیوان کنند که فرغان بدندانهای  
 دیگر زسد و اگر در دندان بشکند معده باشد علامه  
 او آنت که از اغذیه غلیظ و املا معده زاید شود  
 علاج نفیحه معده یعنی کنند و المریتل و کوارشن  
 عود و مصطک تناول کنند و از امثال معده  
 و عدکوش اجزا نمایند و اگر سبب گرم باشد  
 که در و منقذ شود دندان را بخار آید  
 سیر و تخم کندنا و تخم نرس و سپهر بهارند  
 که گرم بر آن آید **سقوط و تحریک اسنان** اگر سبب

اگر

که سبب باشد علاج ندر پیناشد و اگر سبب  
 رطوبتی بود که لثه را است که کلنار مساف و  
 رقی کل جفت بلوط شب یاقوت سعد طرائف  
 و فلفل که نامح صندل رنگ هلیله زرد و آه سرد  
 مجموع با بعضی بگویند و شب در دهن دندان  
 بزنند و بامد آن بعل و سرکه و کلاب بپوشند  
 و شب یاقوت در سرکه و کلاب بپوشانند و بر آن مضمضه کنند  
**نقش اسنان** پوسته و بر بریدن دندان  
 با سبب زوال رطوبه اسنان و استیلا و بیوسته  
 بود علاج هم اول نفیحه داغ کنند چنان و اباره و کلنار  
 و شب یاقوت و مورده در سر که بپوشانند و بر آن  
 مضمضه کنند و شکر و مصطک بگویند و بر آن نهند  
 و علاج قسم دوم بر طیب داغ که بود و بندهن و  
 تناول اغذیه مرطبه و لعاب بگو و شیر خور و غنی

بنفش با سفیده تخم مرغ بزنند و بر آن زنده **تغییر**  
**لون اسنان** اگر دندان لوس بشود یا سیاه کرد  
 در سبب ماده روغی که در جوهر آن لغو کند علاج  
 سفید کننده و بوی که در از بانه بچوستانند و بد آن بضمضه  
 کنند و شامه کاه کوی مرغی و پوست بضمضه شد مرغ شسته  
 بارید الجهر یک سه درم و سنا سه درم و سبب بینه  
 و در دندان آن مالند و بدان مضمضه کند بار که در با بزرگ  
**سند اسنان** جسمی است شده سنال که در بین دندان  
 میخورد و آن سبب بخار است معده باشد یعنی و نلین  
 طبعه بطبوع فوکه یا هبلد یا جلیات مثل زبد الورد  
 خاک ز صدف و نلک مالند و مسواک کنند و آنچه  
 غلیظ باشد با این از دندان جدا کنند **حکما اسنان**  
 خاریدن اسنان بسبب آبهای مختلف یا تناول آ  
 شبات و چه بوی حاد است شود علاج آب لوز که با شسته تخم

سند

سنگ

ان

آن با آب خیار که در با سکنجبین با شراب نارج تناول  
 کنند و غذا بنویاشن با مرغ یا بزرگاله جو رند یا جلیاتی از  
 عناب و اجاص و تخم کاشنی نبات تناول و نفعی طبیعت  
 فوکه یا هبلد کنند و بر که و کتاب و سکنجبین غصص مضمضه  
 کنند **حرب اسنان** است که در خواب دندان آن بهم  
 سایید و اگر صمبلیان و مشایخ و سوزان احاد است نفع  
 علاج سفید بک باره و فوفیا کنند و گردن برودنی زینتی  
 و چیزی کنند و کلفتد و راز با نه و شراب بالکون تناول  
 اما صمبلیان را منعرض نیارند **رفیق اسنان**  
 حنان باشد که چیز با سفید مضمضه نماید کرد و نفع و نکل  
 چیز ای گرم و سردش نباشد و آن بسبب بوده دماغ باشد  
 علاج کلفتد و راز با نه تناول کنند یا جلیاتی از راز با نه  
 و بوی همک و کلکین خوردند و نفعی بجز صبر و ایاره کنند  
 و مغز جو زباز زده بضمضه با غصص بر بان کنند و بردن آن

حرب

وضوح

و حب العار و شب و زراوند کوبیده و در دندان  
 ن بالند و گاه باشد که بسبب اراده باشد و علامت  
 او است که لمس دندان و لثه بغایه گرم باشد  
 و گوشه های بن دندان سبز بود و علاج او است که  
 دندان برودن کل پیه مرغ و صندل و اندک کافور بالند  
 و بقلیه الجفای بخامند **با سفید در اسنان**  
**حلق** از اجله خنای است و او مرضی است که کما  
 تنفس و بلع باشد و سبب آن نورم لوزین و  
 عضلات ری و حنجره باشد پس اگر درم صغراوی  
 باشد علامت آن وجع شده بد و عطش و خشکی و بلع و  
 بن و پنچوای بود و اگر دموی باشد علامت آن حسته  
 روی و زبان و لیب و زبان و امثالهم بدن و حلاوة  
 دهن بود علاج هر دو نوع ضد فتنال و عرف زبیر  
 زبان و حجامه ساق و میان شان کنند و زبیر

بنفش و بنیوف و عناب یا شامه یا عناب و اجاص  
 و بنیوف و بزرگچین بجلای سازند و غذا اجواب  
 یا بنیوف و عناب خوردند و غرغره بغایه رو با بزرگ  
 و لوث و آب کش کنند و نلین طبعه بطبوع فوکه  
 کنند یا بدین حفت سه هفت درم بنفشه پنجم بنیوف  
 چار درم او کبلی را کوسبیه هر یک ده دانه سینه  
 بیست دانه عناب ده دانه تخم کاشنی درم حطی سبوس  
 هر یک کنی درق حفتد و مسند ضیار حبر یا زده  
 درم بزرگچین بیست درم روغن کبلی البکاسه  
 هر یک ده درم ملک نمیدرم و پاستور آب گرم کبوس  
 و حطی و بنفشه کنند لطفه در حلی حکامند و ریسانی  
 کینه ان حلی افعی گرفته باشند در گردن اندازند  
 و اگر درم بلعی بود علامت آن فله و وجع و نلین روی  
 و چشم و کزده لعاب بود عدم حراره علاج حلاوة  
 از پنجه همک و کاه زبان و راز با نه و بنایه و کلفتد

زنده

و غده انحرود آب با سفیر با وام و تلین طبع بخفنها  
حاده کننده و غززه با بکامه و عدس کننده و تخم ترب  
با سکنجبین غصیه با آترب و سونج در سکنجبین غصیه  
بجوشانند و بدان غززه کننده و اگر سوداوی بود  
علامه آن صلابه در رم بصافی و مکوه لون بود  
علاج قصد با سلیق و حجامه ساق و غززه بشیر  
و انجیر و مرورش و جلاب و عدس اجناس در بلغم کنند  
شد و پاشویه مکر کنند و استعمال این حقیقت  
مفید بود و سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش  
پنج تنگ هر یک سه درم با پودر زشت حلیله اکلیل  
الملک هر یک سه درم قنطاریون تریب هر یک سه درم  
در رم عسایر انجیر هر یک سه درم و آنه سسنان هفت  
دانه منقح و در رم خیار جبر میانه و درم آنکامه  
روغن زیت اریک درم پوره نیم درم شکر حظل و آنکه

و غده

دخ

**در سنج** وری حاد بود که از طرفین حلقوم حادث  
شد و بسبب امشلاء و غلبه خون و تناول گوشت  
و شراب و شیرینی بسیار و علامه او آنست که از خارج  
حرابی از گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود و علاج  
قصد فیقال کنند و اخراج دم بخوبی و اگر فوهه باشد  
اعاده کنند و از خون بسیار آنه بکشند و تلین  
طبیعه بمطبوخ فوکه و حقیقه که در خنای دموی ذکر رفت  
و غززه بشیر آب نوس و آب کشنده کنند بار و بازرنگ  
و عدس بخوشانند و خیار جبر در آن حل کرده غززه  
کنند و چون انار انجیر ظاهر شود و غززه بشیر و  
مرزنجوش کنند و چون پودر منقح و تلین طبیعت  
مجموع فوکه با زنجبین و شیخ کنند و طبیعت را  
مجموع نکند از **بثور حلق** از ماده با سفیر احاطت  
و علامه آن و بیج شدید و سوسش بود در حال بلع

صلح

فصد

فیقال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و چنان ثنا  
دل کنند و عدس اجواب با حلیم کندم خورند و اگر بسبب  
امشلاء قصد برده باشد از نزلت دماغی علامه آن خشونت  
ضد ریه بود و لذع و دغغه آن بود و علاج منسحب  
بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند با خلایق  
از بنفشه و عناب و پنجهک و کاور زبان خورند  
و تلین طبیعت بمطبوخ فوکه کنند و اگر بعد از  
حیيات صفراوی حادث شود و شیره نخ نوزک  
یا تخم خیارین یا آب خیار که در با سفیر آب نیلوفر  
و بنفشه تناول کنند و غده اینوش با سفیر باطلیم  
و اسفناج خورند یا برک خجاری و اگر بسبب امشلاء  
هو او سرد حادث شود و جلابی از پسته او شان  
صیغ مهک و رازیانه و کلفند تناول کنند و خود  
بریان و بادام تلخ و فلفل و رازیانه هر یک  
سه درم و زعفران نیم درم بگویند و با شکر مدخ

خصوص بلع زرشکها و شیرینها علاج فیقال کنند و شراب  
و عناب لعی کنند و لعاب نیکو و به دانه با نبات و غذا  
که کباب بار دهن با ام خوردند یا چیره از بنفشه و سوس  
و روغن با وام و فند و از گوش و شیرینی و آب سرد ابرو کنند  
**سقوط امات** افتادن ماده بسبب حلقی باشد که بکشند  
اما اگر ریزد و اگر حلقی حاده بود علامه آن حراره و تب بود  
و عطش علاج قصد فیقال و حجامه و امشلاء طبیعت کنند و غززه  
بشیرین قش و لب بشیر آب نوش و آب انار و مرکه  
کلاب و اگر حلقی بار بود علامه آن کزشت بصاف و  
عدم وجع و اسهال زبانی باشد علاج تلین طبیعت و  
بطلون نرید و حب اباره کنند و غززه با بکامه و عا و فر  
حایا تخم شنب کشند و رازیانه در ملو العسل بجوشانند  
و بدان غززه کنند **خصوص سنج** تغییر و کرفتنکی  
او از بسبب غلبه خون بود علامه آن ظاهر شود قصد

فیقال

وعلل هر یک سردی و زردی و بیشترند و جب  
سازند و در زمان گیرند و اگر بسبب رطوبتی باشد که  
عارضه شود و علامه آن احتباس ثقل بود  
و عدم خشکی و اول علاج کفند و راز باه نشا و کفند  
و بیج بک و بیج زازانه و سبب و اینست در مایه  
العمل بخورشاند و بدان غرغره کنند و کجبل برورده  
بخورند و اگر بسبب بوسه قصبه ریه باشد علامه آن  
خشکی و بیج و صلابه نبض و صفای قاروریه باشد  
و اکثر از غبار رود و حادث شود علاج **بسیج**  
و نیلوفرو کا و زبان بالعباس کوبیده از تناول  
کنند و غذا شیر کنند و نریج شیر خورید و در  
بغش در سینه بالند و اگر بسبب صبر عظم باشد علاج  
قصد کنند و تخم حطی و خبازری و بیفش و پستان  
و نبات بجلا سازند و غذا با فلفل آب یا حور  
و غیره بسوس سازند یا بنیل و روغن بادام خرد

و صغر

و از لعاب حطی و کثیر او روغن بادام و موم روغن  
سازند و در سینه بالند و اگر بسبب تناول اشیا  
حریفه باشد شیر تخم نوارک یا نبات یا شرباب انار  
عذب یا زنجبین تناول کنند و غذا بنوش با  
سفناج خورند **بسیج** و تخم که از خون  
پرون آید با نقل بود یا بیج باقی اما نقل با از لثا  
یا جنک و لهات بود علاج غرغره و مضمض بود  
بنواض مثل کلنا رو بوست اما در مورد زبان  
احمل و تخم کل اترا بیج آن باشد که از زبان سختک  
فرود آید پس اگر خره **بسیج** و نقل سرد و ملاط  
علیه خون صفیال و حنی منقعه کنند و غرغره  
بنواض و اما تخم آنست که از قصبه ریه و خره  
باشد و سبب آن خره با صبر یا ساجی است  
بود علاج فرص کلنا رو که با نبات تناول کنند

و باجره و بر عالم

و غرغره بنواض کنند و آنچه بسعال پرون آید  
از ریه باشد بواسطه انشقاق و انحراف عروق  
ان از اسباب داخل یا خارج علاج قصد  
بسیج کنند و شراب خشکاش با ضمعی  
و دم الخون بخورند و شراب انجبار با ایسان  
الحل و که با و این فرص میدهد و تخم خاص  
بارنگ هر یک سردی کل فرسی شادمانه  
طباشیر لؤلؤ ناسفه هر یک که باشد نباتی  
شاخ کا و که همی سخته نشاسته کثیرا هر یک  
دو درم بکوبند و با آب لسان الحل و لعاب  
نیکو رسنه فرص سازند شربتی بکشتال  
باشد اما آنچه بی پرون آید از ریه و معده  
و بود در جای خود کفند **شوک**

**شوک و غلغله و عظام در حلق**

اگر خاری استخوان

اگر خاری استخوان در کلو گیرد علامه نفثت  
خون رفیق بود علاج آنست که اگر بیوان  
دیدن و ممکن باشد بکلینت بکنند و برقی  
پرون آرند و اگر بسیاری در نو کرده فروزند  
و سر آن نگاه دارند باشد که در آن سجد و پرتو  
اید یا لقمه برزک و در بسیاری بلند و فرو  
برند و سر ریمان بکشند یا **بسیج** و مالوده  
و چیزهای مزلفه مثل الحید خورند و قوی کنند اما  
علق کری بود که در این است اگر آب فرو  
رود و در حلق آورده غرغره کنند برکه و تک و  
بار که و زردل و غیر یا شویز و خردل بر شاد  
بکوبند و بچاقی دهند یا آب انیسون بار که  
بیاست مانند یا حمام گرم روند و بچقند چند گانه  
عطش و اگر بسبب مالک شود پس **بسیج** در بین  
گیرند چنانچه آب آن فرو بپزند بزود باشد که بواسطه

میل با آلت پروین آید و خوبی که از اینها  
از خلق آید علاج او غزوه باشد بکلنار و  
نفسه پوسن انار چرک کننده با کلنار و  
و دم الاخوانین و بکوبند و در خلق کنند

**باب بیست و نهم در امر ارضی صدر و آله**

حرکتی از آنچه سعال است و آن باشد که باشد از ریه  
برای دفع چیزی مؤدی و سبب آن اگر خشکی  
باشد که قویه ریه را عادت شود بواسطه دخول  
دود و فبار علاج ترا بنفشه و خشخاش با کرم  
حل کنند و بیاض است و غذا بنوماش با  
مغز بادام و استغناج خوردن یا حرره از شیر  
سوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از  
رکام و نزله خادش شود و بیخ همک و زونا  
هر یک دو درم بنفشه و چینی سیستان هر یک  
سه درم سیستان ده دان بنفشه درم جلا

سازند

سازند و شراب بنفشه و بنفشه بر می تناول  
کنند و اگر سبب رطوبتی بود زینق که از دماغ  
و در آید علامه آن سعال بی نفس و کشنده آن  
در شب و بعد از خواب علاج شراب خشخاش  
لغو کنند و کیز او نشاشه و مغز بادام و بیخ  
کوبند و بلعاب بدانند شراب جلا سازند  
و در دهان گیرند و اگر بضمیر ریه باشد علامه  
خز خسینه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلا  
جلای از بیخ همک و کاوزیات هر یک سه درم بیخ  
ده دانه منفی ده درم بخورند یا شراب فاده  
منقال یا آب کرم پیاسمانت و بعد از صبح بدین  
طبیعت کنند با این مطبوخ سنا هفت درم  
انجیر عناب هر یک ده دان سپستان پست دانه رازیان  
خم چناری پر سیادشان خم کاشنی بیخ همک و زونا

سه درم خیار جبر زنجبین شکر سرخ هر یک سه  
ده درم و این حب در دهن گیرند رازیان  
فلفل فرمانا بادام تلخ هر یک دو درم حلث  
یک درم رب السوس بیخ عمل ایشانند و حب  
سازند و اگر سعال بسبب حراره مزاج ریه  
باشد علامه آن سرعته نبض و حراره و جبه  
و عدم نفس بود علاج لعاب تنکو بود دانه  
پر شربنی از نبات بیاض است یا شیخ خم  
نورک یا شراب بنفشه و نیلوفر و انبثه  
و نیلوفر و آب کسیر و بنفشه در سینه بالند  
و سیستان و پسته دانه در دهن گیرند و اگر سبب  
ریه بود مزاج باشد علامه آن غله عطش  
و اشند اسعال در سما و استراخه سیستان  
بهوا کرم بود پستخام ساکن شود علاج جلا

از روقا

از روقا پنجم انجیره درم بیخ همک و پر شربان  
هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخورد آب یا  
شیره خک از خورند و سینه بر وقت سربین و  
جرب کنند و اگر از بیوسه مزاج ریه بود علامه  
آن سرعته و صلابه نبض بود و اشند از بعد از عطش  
و حرکه و سکین آن بعد از حمام علاج شیره تخم  
جنای با نبات و غذا بنوماش با مغز بادام و  
استغناج خورند و گوشت و باچه بر غلام بسیار بود  
رضی بود که چون حرکت کند یا پیاده رود  
نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب خلط بود  
که در ریه یا قویه ریه متکثر باشد علامه آن خز  
سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز  
جلای از بیخ همک و کاوزیان و پر سیادشان  
و انجیر و سیستان و منفی تناول کنند و شراب

و سببش غصیل لعن کنند و غذا نخورند آب  
و باقلا با مغز بادام جو رند و سفید بدن از خصل  
که غالب باشد و لعنی لعون غصیل سفید باشد  
و لعونی از غسل و برزک و روغن بادام هندی  
و مغز بادام فندق و جلفوزه بکوبند و بیخ هرک  
و زونا هر یک بچوشانند و با جلابی از قند بقوا  
آرند و همه با هم میانزند و بلیسند و اگر سبب  
سجرات قلب باشد علامه آن خفقان و ضعف  
قلب و علامه آن سودا باشد علاج قصد یا سدیق  
کنند و شراب کاکوربان و شراب انار عذب  
تناول کنند و نفوذ قلب و تسکین حرارت آن  
کنند و اگر سبب بیخوشی ریه باشد علامه آن عدم  
نفث بود و تشنگی و رفه صوت علاج ترطیب  
ریه باشد بشراب سفید و بنبلوفر و کاکوربان

در این

درد بستر و غیره جو **دانه لیسیم** و ریحی گرم باشد  
در بیه جادش شود پس اگر از ماده دم باشد علامه  
آن حی مطبقه و ضیق نفس و وجع قریبانی و حمرة  
عین و وجع و تشنگی و خشکی زبان و سحرین و  
بغض عظم و سوجی علاج در اول ناسه روز ضد  
پسین با گل کنند و جلابی از بنبلوفر سفید و  
غنا ب سیستان خورند و میانند روز شنبلی از  
نات و لعاب بنبلوفر دانه و روغن سفید تراب  
فانند و در پیچ باهشتم بحسب تقصیلین کنند این  
مطبوح سفید بنبلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم  
غنا ب ده دانه پستان لیث دانه تخم خطمی  
خجاری هر یک سه درم ترنجبین سنجش هر یک  
ده درم خیار خیزر پانزده درم و اگر احتیاج است  
در دم یا ترنجبین کنند یا بن مطبوح با استعمال

خفته لیسه کنند و اگر از ماده صفراوی بود علامه  
آن حی مطبقه محرق و سعال و تلخی دهن و تشنگی  
عطش بود علاج آن خون علاج دموی باشد  
و دو وزید و ترطیب پیشتر باید کرد **سل**  
حادث فرجه باشد که در ریه پیشتر بود بزرگ که از  
دماغ فرو آید یا در عقب ذات الجنب و در  
الریه و سعال مزمن واقع شود علامه آن حی  
بوی دماغ بود و با آن سعال و زبان و حمرة و تشنگی  
و مده پند و فرق میان مده و خلط است  
کرده در آب فرو نشیند و چون در آتش نهند  
آن محسوس شود بخلاف خلط که بر آب باسند  
و از آن بی باشد علاج شراب سفید و خشی مشی یا  
ترنجبین هر یک ده درم بجلاسی آرند و در طایز ایاها  
قطع کنند و شک بشکافند و آب مک بنویسند و در

کنند

کشکاب پزند و بخورند و اگر از آن که امی باشد  
سجایی آن پاچه بقاله خورند و شیر زنان و شیر شتر  
و شیر خر و شیر بز عظیم سفید بود خصوصاً که **سل**  
از سنان بکشد و گفته اند که بر شیر مداومت نمایند  
و حجام بنز ساس بود و سبب طبعی که سخت گرم باشد  
و سبب رکبت بکشند و بعد از آن روغن سفید  
و که و در بدن مالند و در بین مرض کلین بازه  
آورده اند که با بان بخورند و شیخ نوح نواری با شراب  
بسراب عذب و اگر با آن نفث دم باشد کلی ای  
و نفسانه و بیج هر یک بچند درم سلطان محرق  
ده درم کثیر اطبا بشر هر یک شش درم کوفته  
و چینه بلعاسب دانه بشنند و دو درم از آن تناول  
کنند لعونی که این مرض را سفید بود باقلا مغز  
تخم خجاری و خربزه و که و هر یک بچند درم ضم بر پله  
کنند است شش هر یک هفت درم مغز بادام به دانه

هریک ده درم منق در روض بادام جوشاننده ده درم  
 مجوع بکوبند و در کین آب جوشاننده بنین آید و با این  
 فله بقوام آرد شیرینی ده درم باشد **فرضی** نافع کا و ز  
 بان پنج مگ کز اضع غریب نفاسه کل ارینی هر یک چهار  
 درم و رقی کل بنجد درم پنج و دو که و هر یک شش درم  
 سرطان محرق یادام پنج هر یک ده درم کوفه و بچینه بکعب  
 به اینه روض سازند و یکمقال بخورند **شراب** نافع  
 انار عذب کین اسبیب بنین چهار یکی آبی کین بنین  
 بام بولام آورند و ده درم از ان تناول کنند و در بن بن  
 چون چشم کوفه زود و در رنگ روی بیزه شود و پوست  
 شکم خشک شود و لاغر گردد و پوست پشانی کشیده  
 شود و موی بریزد و اسهال و ذبانی بسیار شود و زین  
 ده باو ظاهر بود علامت ترک بود **دانه القصد**  
 ورمی بسته که در جگر که فاسم صدر است حادث  
 شود و از جانب هضم باشد و علامت ان تب دایم

و فی

و فلق و شنه عطش و اضطراب بود و مریض از  
 فم معده ناخفته بخروجی نارخس احسا کند و  
 نظار بالاول و برینوا اندر که و به پشت و پهلو شوا اندر خفت  
**دانه العرقین** ورمی باشد که در همین جگای از جانب  
 فزایش جلا و دت شود و علامت او اذنت که در هضم  
 وجعی در میان شانها آس کند و پراشت باز  
 نشو اندر خفت **دانه الخنثی** ورمی بود که در  
 سبطن اضلاع در جگای که خار خفت مان فلک  
 و معده حادث شود و این را **دانه الخنثی**  
 حالص کوبند و در طرف ایمن یا چپ نوز واقع و در لایحه  
 شود و این بغایر باشد و علامت ان تب دایم و ضیق  
 نفس منو اثر و نبض سریع و منشاری **منصوم**  
 ورمی بود که در جگای که بر اضلاع خلیفت و عضلات  
 آن از زیر حجاب جاز واقع شود و اعراض و ج او

و صاحب این مرض حرکت نشو اند که در هیچ وضع  
 نشو اندر خفت علاج این امراض و تب بیکه که باشد  
 پس اگر موی باشد علامت ان حره و وجه و عظم نبض  
 و حره نفث بود و اگر صواوی بود حدت شب و  
 چهری که از **سیرین** و **سیرین** و **سیرین**  
 و نازع بریان و سرکت نبض و صدف نفث علاج پردو  
 نوع فصد با سلیق کنند از اول یا سید اما در سوی  
 اندر لاقول از جانب مخالف فصد کنند و در  
 وی از جانب موافق و برز و روض جلالی از بتلوز  
 و تب و سبب و نبات و عناب بخورند یا ناز  
 بفتنه و عناب تلک کنند و غذا کشک یا سفت  
 و نیلوز و عناب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 خوردند یا ناز امب سفت و عناب تلک کنند  
 بعد از نفع باین مطبخ سنا بخورم بنفشه  
 بتلوز و هر یک چهار درم تخم خطمی تخم جناری

وجع

هر یک دو درم تخم کاشنی سه درم سبب و تب  
 عناب دانه شیر خشت ده درم نوزخین و خیار  
 هر یک پانزده درم و میانهای روز سبب از بنا بالعباب  
 بکوبند و از نوق کل و پدشک شرب کنند و در این امراض  
 خفته اول بلز بود از سهیل و حفتنای لینه استعمال آید کرد  
**منه** سنا هفت درم منق بتلوز هر یک درم کین  
 خطم هر یک جو نیم کوفه هر یک کین و رقی جفتد روسته  
 عناب ده دانه سبب ان منق انجبا رجز و نوزخین هر یک  
 پانزده درم آنگاه و روغن کیند هر یک ده درم و بعد از تب  
 و اختلاط مرض نرطب و بریزد باید کرد بشیر تخم نرک  
 و آب خیار کرد و میانان و نوزخین و نعلل شراب  
 انار عذب و انار عذب و کاهوشاید و غذا انوش  
 بانغوادام و اسفنج خوردند و در این امراض آید  
 بتلوز خورد و اگر ماده بلقی باشد و عین کم بود علامت

هر یک دو درم

آن بیاض و غلط فاروره و بیاض نفت و بطور  
 و غلط است و کوزه صاف بود علاج فصد با سیلوان کنند  
 و جلاب از پستان و پو همک و در ترکیب و نبات  
 و زنجبین خوردند و غذا جو و نخود و بعد از نفع تلپین کنند  
 باین مطبوخ سنا چندم هر یک چندم تخم کاسنی بقیه  
 بندوز تخم خبازی هر یک سه درم منقعه ده درم آنچه دهه آن  
 سبستان سنی دانه زنجبین ده درم خیار خباز پانزده درم  
 میانهای روز شربین از نبات و عرف کل و تخم ریحان  
 بیاض کنند و اگر از سوداوی بود علامته آن سیاه و  
 زبان و اختلاط عقل و بهر بیان واضطراب بود علاج  
 آن بجموعه یعنی بود و استعمال صفتهای نرم باید کرد  
 و جلاب از بقیه و سبستان و زنجبین و نبات خوردند  
**باب سوم در امراض قلب و قری**  
 سود المزاجی که عارض قلب شود اگر صار بود علامه آن

زبان

در تشنگی و سرعته و غمغمی و حره و غلط فاروره و حراره  
 سینه و لهیب و فلفلی و غضب و غمگرب باشد علاج  
 شراب نیلوفر و شراب سبب با کلاب و عرف پسته  
 و کاشنی شرب کنند و شراب صندل و لیمو و حرمی  
 در زرشک نیز مینند بود غذا انار دانه بالیمو یا زرشک خوردند  
 و کشیز شک جاردرم و کل سرخ دودرم و طباشیر یکدرم  
 بکوبند و با ده درم شراب سبب بخورند و صندلین و کلاب  
 در سینه بالند و در مواضع باره نزل کنند و مزاجات  
 باره تناول کنند و این مفرح نیز مینند بود **صفحه مفرح**  
 در کل طباشیر کاو زبان هر یک دو درم کشیز صندل هر یک  
 درم تخم نوزک تخم خبازی که و مغز هر یک چهارم زرشک  
 چندم لؤلؤ ناسته دودانگ که با ده هر یک بمشال کوفه  
 و پنجه هر یک بشرب سبب بشرب شده **آغوش** سبب سبب  
 تخم خباز زه تخم خبازین کاو زبان هر یک چندم تخم نوزک

صند

سه درم لؤلؤ که با هر یک یک شغال فافله صغیر طباشیر  
 هر یک سه درم و ورق کل چار درم زعفران بمشال کافور  
 نید ایک مشک و عنبر هر یک دانگی بکوبند و با شیره فند  
 برشته و شربین ازین کمینغال بود و اگر سودا مزاج بار بود  
 عارض قلب شود علامته آن بیاض فاروره و صفره و بطور  
 نبض و ضعف نفس و قوه بود و کسل و کوزه خواب و بهر  
 و فرغ بسیار و هواد کرم و مواضع کرم راجت باید کرد علاج  
 شراب بالنگو کاو زبان و کلند تناول کنند و غذا نخود آب  
 بالک و بنه و دراج خوردند و فلا با که دره لؤلؤ بسیار باشد  
 خوردند و زعفران و دارچینی بر سر طعامها نیز خوردند  
 بدن کنند و دواو المشک حلو و میخون مفرح تناول کنند  
**صفحه** مصلح عود و درجینی بل فرقتل سبیل یک  
 جو رو بیا یک با فافله پوست شرب هر یک شش درم  
 ابریشم خام بالنگو هر یک درم با دروج کش نیز زرشک

یک درم

هر یک دو درم بهمنین هر یک چندم بکوبند مشک  
 عنبر هر یک درم با گل کف کوفه بشرب شده و مشال لؤلؤ  
 ل کنند و اگر سودا مزاج رطوبت شد علامته آن  
 فله اشتهاء و رغه انفعال و تبض بطی و فاروره سفید  
 و غلیظ بود علاج شراب بالنگو و کلند تناول کنند  
 و غذا نخود آب بالیک و بنه و فلفل و زعفران خوردند  
 و اگر علامات امثالها باشد تنقیه سبب ایاره و حب اضمیون  
 مفید بود و استعمال ریاضات مفید است **معجزی بافع**  
 مصلح عود و درجینی فرقتل بل شک جو رو بیا یک با پوست  
 شرب سوی و مشک و انگی بکوبند شراب سبب نیز مینند  
 و مشالی با شراب لیمو اجاصل بخورند **صفحه** حرکتی  
 است اختلاجی که بسبب دفع مودی عارض قلب شود  
 و اگر بسبب غلبه دم باشد و علامات آن ظاهر بود  
 فصد بسبب یا صاف کنند و سکنجین و شراب سبب



در شراب ریاس و لیمو و حماض با عرق کل و پسته  
 تناول کنند و غذا از زرد شک و لیمو و انار دانه با کوش  
 مرغ و بزغال خوردند و اگر علامات غلبه صفرا بود از شیر  
 مذکوره و منجناب باره تناول کنند و صندل و ا  
 قاقیا و کشیز و کلاب بر سینه مالند و به و امرو  
 و بر و سبب تغلل کنند و تخم کاهو و مغز تخم و کدو  
 هر یک پنجم در تخم تورک و تخم کاشنی و دانه چغندر  
 و کشیز و طیار شیر و کلین هر یک سه درم در زرد شک  
 پنجم درم بگویند و شراب سبب برشته و اجیان نافع است  
 تناول کنند و اگر سبب غلبه سودا بود علامت آن  
 خست نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علامت  
 آن غلبه برون بود مطبوخ **افیمون** و حب آن و  
 مطبوخ هلیله و بعد از شقیه و دانه مشک و کلین  
 تناول کنند و معالجات سودا مزاج پارس بکار دارند

تجربا

چنانکه مذکور شد و اگر سبب کثرت صوم و اسهول  
 و زرف دم باشد و زبانت اغذیه جتیده الکبوس کنند  
 و میل با ساقی و بنغم و اسهول کنند و منجناب مال کنند  
 آن شسته آرد چغندر برنج هر یک شصت درم تخم تورک  
 مغز بادام فندق فسق هر یک بیست درم بودریخ  
 و سفید هر یک ده درم بگویند و با شکر و روغن کاهو  
 حلوا سازند و هر باید ادبست درم بخورند و هر سه  
 و عسیده و شیر و شکر و امثال آن خوردند و خفتان  
 بشرکه معده بزحمت شود و از اجال معده  
 به اندیس اگر خلط لریج در معده جمع شده باشد معده  
 را این پاک کنند و کوازش مصطکه و عود و غیره و منجناب  
 حاره تناول کنند و بعد از بقیه شقیه مابین حب کنند  
**صفحه** افیمون سناست نیز هر یک درم هلیله ریزد  
 و روغن کل لاژورد هر یک پنجم و باب بالنگو برشته و  
 بلع کنند و میاهار و زرشین از نبات و عرق کل

و کاهو زبان نشویند و اگر در معده سودا جمع شده  
 باشد و از این نتواند علاج جلال از بالنگو و چغندر کاهو زبان  
 و نبات تناول کنند و شقیه مابین حب کنند نیز افیمون حاره  
 ششم صطل مابین حب از مینی هر یک درم سینه بجز الکلی  
 تخم کلین و مقل هر یک دانه ایست که در معده بماند و باب  
 را از یاد حب سازند و بعد از شقیه منجناب مابین حب کنند  
 و معده تناول کنند **عشقی** حالنی باشد که مجموع  
 حواس معطل ماند و این بواسطه ضعف قلب باشد و جمیع  
 روح در وی باسفر افع و تحلیل روح باشد و سبب آن  
 با ماده است که صفاتی روح باشد یعنی که در ایند او حیاست  
 و استلا و عروق از احتلاط و استلا معده در حال غلبه  
 شود با سبب اسفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز  
 نایب آن شود چنانکه در اسفراغ اجات و اوجان و ابراهن  
 نفسانی حادث میشود و علامات عشقی برودت اطراف  
 و نفس و ضعف صغیر و صغیر و لغت بود علاج در حاره

تجربا

نفسی آسرد و کلاب در روی زنده و بویهای خوش  
 بویانید و اطراف را سحت مالند و تخم یک کند و چون  
 افام شود شراب حاض و لیمو و صندل بدهند و اگر سبب  
 و جع باشد کلین و چغندر و اگر سبب اغذیای جسم با ناول بخورند  
 و کزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه در خوابگاه استمال کنند  
**صفحه قلب** علی باشد که چنان اسس کنند که او را فشانند  
 و بعد از آن نفوس قلب با شربه و منجناب و زرباناف **امر**  
**شدی** ورم نمی آید اگر از مواد سبب بود علاج آن در باب اول  
 گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که منجر در شان سینه شود علامت  
 آن التناخ و صلایه و حره و جع بسیار بود علاج خرفه کلاب  
 و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حراره آن غطر بود آرد با نلا  
 و جو و مغز آب کشیند و تورک و سفید هلیله بطل کنند

صفحه

و اگر وضع ان ساکن بود محلاست نما کند و اگر جمع  
 شود منقبض است استعمال کنند و بعد از ان منور گردانند **فصل**  
**لبن** اگر کشدن نیز سبب فلج دم و فله اکل بود تناول کنند  
 کثیره الغده تا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد با کدو خلیج برو  
 غالب بشده باشد علامه آن صغره و حده و رشم نیز بود و اگر سودا  
 غالب شود علامه آن گوده و غلظت نیز بود علاج نفیج بدن باشد از غلط  
 غالب دینید بیل مزاج و با شرب و اغذیه که مضاد ان باشد  
 بود اگر بلغم بود علامه آن پناض و مایه و جوهر نیز بود **کثره**  
**لبن** بسیار بشرد و اگر با فراط بود در اثر  
 طشت و نجفقات استعمال کنند و بسیار با کدو و کدو  
 و روغن کمل و زیره و سرکه طلا کنند **باب** **دوا**  
**در امراض معدده** سود المزاجی که عارض معدده میشود و با مایه  
 باشد با سواج آنچه مادی باشد اگر صغره اوی باشد علامه  
 ان کربش تشکی و صغره زبان و لحنی و نان بود علاج شنبه

بلی

لبی و کچین و اب کرم بیاشامند با تخم شنبه و  
 تخم زنب و پنج نمک بچوشانند و اندکی اسل و مکدان  
 حل کرده بیاشامند و بعد از ان بر روز جلابی از  
 بنفشه و اجاص و پنج نمک و نیز کچین و بناب  
 تناول کنند و نلین طبعه بلطیح فو که و فو غ آن کنند  
 بعد از شفیه نفویه معدده بر بوب و افراض بارده کچین  
 و مانند آن یا کلاب و اب برف تناول و غده از رشک  
 و نیز و انار دانه و غوره خوردند و دوع بارف نیز مفید بود  
 و اگر سوده المزاج حار یا بس باشد علامه آن هزال و تشنه  
 تشکی و خشکی زبان و جسد طبعه بود علاج شنبه  
 تخم نورک با سبب خوار کرده و با بنیاش و نیز کچین تناول کنند  
 و عد ابنوش با مغز بادام و اسفناج و کدو با کوشه نیز مفید  
 رند و رشک هفت درم کل ار می چار درم و صندل و  
 مغز پسته تخم و کدو و طباشیر فایز یک هر یک پنجه درم بچوبند

2

و برف سپید بر شند و یکشمال با شرب غوره تناول کنند  
 و اگر سوده المزاج باره سواج بود علامه ان ضعف هضم و لبن  
 و انتفاع بطن و در بر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت  
 رین و جشا و ترشش باشد علاج کفند و زاز یا با و شرب  
 بالکدو و بزوری تناول کنند و غذا نخورد اب یا فلفل و  
 زنجبیل و دارچینی خوردند و زنجبیل پرورده و کوارش بود  
 فقیر و مصطک تناول کنند و کنند و زنجبیل و ناکه و یک  
 شش درم فلفل از خر حب الغار غود هر یک سه درم  
 بچوبند و با منق است درم نیز رسند و درم تناول کنند  
 و اگر سوده المزاج باره و بس بود علامه آن فله عطش  
 و کثرت هشته و جشا و ترشش و شمر بود علاج کفند و زاز یا با و  
 کلنکین و بید پزوده و اطریبل تناول کنند و سبیل  
 و مصطک و ادخر هر یک سه درم سعد پنجه درم بچوبند و با  
 بر معدده طلا کنند و روغن رنق و چیزی مالند **شراب**

بره

آب ترشش بجز رطل باشد بچوشانند تا با بنی آید پسته فند  
 بر آن ربر تر بعد از ترشی ان بچوشانند تا بنی آید و در آخر  
 طبع مصطک و درم دارچینی زنجبیل فلفل فلفل زعفران  
 یک درم بچوبند و در یک کنند و در یک اندازند تا بچوشانند  
 پس بالند و بنفشه و چون بنوام آرند از آن کوشه و کدو  
 و شربتی از ان ده درم باشد اگر سوده المزاج رطب سواج  
 بود علامه ان کثرت رین و سیلان لعاب و فله عطش  
 و نادای از اب سرد و سوسا و نر یا بارده و شکر از دس با  
 و اغذیه رطب و عیشان بود علاج کفند و اینس و کدو  
 مصطک و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخورد آب  
 و ناکه یا ناول و اگر بان طبعه نرم باشد معجون حبش الحیدر  
**صفت** هلد سبزه و بلیه و آله و حبش الحیدر هر یک  
 ده درم سبیل از خر سعد زنجبیل فلفل ناکه هر یک  
 پنجه درم جدا جدا بچوبند و حبش الحیدر سخی کنند و بنوشند

و هفتاد در سر که بجز خشانند پس خشک کنند و با آب بپزند  
 و یاد و چند آن غسل برشند و کینثال بخورند و اگر سرد و لرا  
 با آب ساج بود علامه آن کانه و مه زال بدن و عطش و  
 خشکی زبان و فله بصافی بود علاج شراب نیلو و فوفنه  
 خورند یا شکر تخم نوک یا آب جبار کرده و با نبات و غذا  
 بنوشند بلکه و کوشش بزغال و مرغ فزبه و ماهی تازه  
**و جمع معده** اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شود  
 و اگر بسبب ریاخ بود علامه آن غده شکر سفید و فراغ  
 و فوان و جیش باشد و بعد از تناول اشباه آن حسه  
 زبانه شود علاج کلغنه از زبان تناول کنند و کمونی  
 و کندری و اطریفل کبیر خورند و مصطکی و کندر و کوبیا  
 و درنجیل بخاشند و این سفوف مفید بود در اریانه  
 هر یک سه درم بنخواه کرد یا تخم کرفس هر یک درم بکوبند  
 و با دو حیندان قند سیاه بزنند و بیخ شقال بنشانند بخورند

جواریش

دکن

و اگر وجع بسبب طعامی مودبی باشد آب گرم و روغن  
 کبچد پاشند و فی کنند و بعد از آن که ارشش صحت  
 و در صورت زرد و اگر بسبب ضعف معده باشد علامه او است که بعد  
 از اهل حادث شود و در خلط معده ساکن شود علاج آن  
 نفویه معده باشد و اگر در معده اختلاط رده باشد یعنی واسهال  
 شویب کنند و ناخواه و کندر هر یک بخند درم سنبلی هر یک  
 سه درم بکوبند و عسل برشند و شقال تناول کنند و کمان  
 نریج بکوبند عسل سفید نیم رطل کلاب با آن نم کرده بپزند  
 تا بنوام آید پس زعفران قلقل دار چینی و نقل مصطکی هر یک  
 درم بکوبند سه درم عود سه درم بکوبند و بر سر آن زبیر زوایا  
 هم بزنند پس از آنش فر و گیرند و در طریفی چینی یا رجاچی  
 کنند و اینها سه درم تناول کنند **اوجرم** اگر درم حار  
 بود علامه آن والهات و حرقه معده و وجع باشد و درم  
 ظاهر بود و فی و خشکی و سقوط اشتها باشد علاج اولافصه

و شراب شیشه و نیلو فر با آب کاشنی تناول کنند  
 و آب انارین یا زنجبین و نبات پاشند و غذا کفای  
 با استفناج خورند و تخم کاشنی و بنفشه هر یک چهار درم  
 خیار حبه زنجبدرم تناول کنند و اگر حدراری چند  
 درام هم پاشند و درم با آن کنند و حصور از شیره میبوس  
 و نبات و روغن بادام خورند در اینست اصل و  
 ساینش یا کلاب و آب سیستان افزون و روز یک بر سه  
 طلا کنند و بعد از دو روز ارد جو و خطمی و روور  
 با کلاب یا آب کاشنی و بعد از آن خطمی و حله و برک  
 و با بونه و تخم کل و سنبلی و سعد و اردجو و چون  
 اخراج کرد و منبج شود علامتش شفا و جمع صمی  
 و ضربان باشد آن زمان برک و درویشک و تخم خطمی  
 هر یک درم بکوبند و ما شیره بپاشند تا نفع پیدا  
 نفع سکون شب و وجع باشد و چون منبج شود شراب سیب

یا شیره تخم کاشنی

دکن

و شراب خشکی پس با شیره تخم خیار تناول کنند و حیره  
 از نشا شسته و شیره خشکیش و روغن بادام و فند و  
 علامه آنخاری و اختلاف مده و خون باشد چون  
 مده که شود شربنی از نبات با تخم سفرم پاشند  
 و اگر خاره سخت نباشد مایه العسل بهتر باشد تا معده با  
 از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کند و کلنار و  
 روغن کل هر یک دو درم کل ارینی و کبر بادام اللغون  
 هر یک درم بکوبند و با تخم خندان هذب بند و مثالی  
 بخورند تا ناجر احب منبیل شود و اگر درم بار باشد اگر ناله  
 طبعی بنفی بود علامه آن صمی لینه و استفناج معده و سفید  
 زبان و کزه لعاب و نهیج روی بود و درم روغن علاج ملو  
 المصلح تناول کنند و ربانی اربعه و شرو و دیطوس بر شینه  
 بود با جلابی از پوست تخم کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ مشک  
 هر یک دو درم در اریانه درم و مصلح مده درم پاشند

و غذا نخورد آب با شیره خشکانه و فلفل و دانه چینی و کروی  
خورند و روغن زیت و روغن پسته آنچه بر غده کردن  
و بر عده مالدین مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و صندل  
جوب زربام بایند و سبکه بریشند و ضاد سازند یا  
صبر و درم و سنبل و فرومانا و مصطکا و انیسون هر  
یک در پی بگویند و با روغن یا سمن و روغن مان صفا داده  
و مسلاش لیدت شمال کنند و اگر از ماده سودا باشد درم  
صلب بود و با آن افکار ردیه و جنبش نفس برشته علاج  
از رازبانه و جوب نیک و جوب کزفس و کلنگ پسته و کنگر  
نخود آب شیره خشکانه و روغن پسته آنچه خورند و معده را بلب  
و برزک و صطلی و بابونه و مصطکا هر یک سه درم و در سنبل سعد  
اذخر هر یک درم شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم  
نصفید کنند یا سنبل افسنی سلجیه مصطکا هر یک سه درم  
صبر سه درم هر یک چهار درم حلیه برزک هر یک چهار درم زعفران

مورک

هر یک در پی ملو الاصول تناول کنند پوستنج کزفس پنج  
رازیانه هر یک ده درم انیسون هر یک سه درم جوب نیک هر یک  
هفت درم حلیه چهار درم آنچه درم شنبلیله نزهده درم و در چهار طل  
ایسجوش است نبار طلایه پس صاف کنند و سی مثقال ازان  
بابه درم مغز خیار جزیره و لیکن مثال روغن پسته آنچه تناول کنند  
و لبش طبعه با پارو لوغانیا و ازیاره ارکانی نیکند **ترافق**  
**ونقح** بواسطه برودت و ضعف مضم و تناول اشیا نمانند بود  
گاه باشد که سبب ناریه معده است که احداث نفع و بخار کند  
علاج باشد اد کلغند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا  
نخود آب یا زیره و دارچینی و کروی یا خورند و الا اطعمه غلیظه  
و اشیا نمانند و حرصات است از کنگر و سوس و کاورس  
و کنگر کرم کنند و بر شکم و پهلو نیند و سنبل و کنگر رو  
رازیانه هر یک سه درم و فودنه و سدایه و زنجبیل و کروی  
هر یک دو درم سبز نمانند و مصطکا هر یک دو درم بگویند

رازیانه

و باد و خنده آن شد بسیار نزد و چند درم ازان تناول کنند  
و جوارش شربان و کوی و فلفلی بخورند و اگر با نفع طبعه  
نرم بود حب الریش در بران کرده و زیره مدبر هر یک سه درم  
بگویند و با آنچه آن شد سه بویه بخورند **جست** نفعی بود که بگوید  
ممنوع فرستد و چون بسیار واقع شود دلیلش اضم و پسته و نمانند  
که از این دره گویند از بخار است غیر منصفه واقع شود که  
در عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظه گردد و در آن  
عضلات پیدا شود و فطش است که همه اعضا کشیده شود  
و در وقت آن هم از این بخار است باشد که در دیگر عضلات صاف شود  
و همه آلات بر ضعف و نصیر هم هم کنند و علاج شیره و فودنه  
**شقوقه کلی** استند او استند طعام و حرص باللات بود  
که سیر نبردند و سبب آن اگر سو و المزاج بار و شکم معده را کشید که داند  
و علامت آن نفع و نقل غلظت و معده و کزته سبلان لب و لبین  
طبعه بود و علاجش ششین معده کنند و کلغند و رازیانه

فلفله

و شربانی و کلنگ پسته است بسیار رازیانه و جوب نیک  
بالتو غذا نخورد آتش خیز خشکانه و فوایل گرم خورند و فوایل صبر  
و حب الیاره کنند و بعد از آن نفعی که از سن مصطکا و لظیفیل و  
مقویات معده تناول کنند و کنگر و مصطکا بخانند و شرب الیهر  
مفید بود و اگر سبب این مرض کز نشا ضعیف بود باشد هم معده  
علامت آن حرص هم معده و فلفله و عطش و خنده ترشش بود علامت  
شقیه مین کنند بکب اقیون و مطبوخ آن و لیده جرج برزند  
انزولات سودا اجتناب و اگر از شدت خلودن این مرض جدا  
شود علامت آن نفهم اسباب آن بود مثل حرکت منوطه و هو که گرم  
و سرد و نرم و مرصیای کثیره الحیا الخلیل و در هم پیوستنی سبب  
تناول اغذیه غلیظه است مثل هر سه و کنگر و پاپیر و کزته و فوایل  
کره و در روزی سه چهار نوبه غذا خورند لیکن اندک باید خورند  
و این را روغن زیت و بادام نهدی کنند و اگر جمع سبب کب کزشت  
باشد علامت آن احساس حرکت این است و سقوط از اجاع علاج آن

رازیانه

و استخراج گرم باشد چنانچه گفته شده و اگر آب بخلاط  
 مضمض یعنی بود که در معده جمع شود علامت آن نرسیدن  
 و جستن نرسش و بر از رطوبت بود علاج تشویه معده کنند بی و  
 کلفه و آبسودن و مصطک شاول کنند و نیز آب باغفل  
 و گویا و مصطک و در اجینی خوردند و اگر خنجاغ بند بجزیر  
 و ایاره اشمال کنند **جمع برقی** و انجموع مجموع اعصاب باشد  
 باسیری معده و از ابویوس کوسید و سبب آن برود و منوط  
 باشد که معده حرارت کرده و قوه حسی و حرارت از قوت  
 شود و بدن بطلیم خنجاغ بغذا باشد و پیشه این مرض در زمان  
 سرد بود و کسی را که در سر یا سرد سوز کند و افش شود علامت آن  
 آن بخانه بدن و بطلان اشتها و ضعف قوه و جمع معده باشد  
 و احیا افش می نرسد حرارت شود و طس فم معده سرد باشد  
 علاج شراب لنگو و شراب کاوزبان و کلفه و رازیانه  
 و ایندین از کرام که باشد و مثال خوردند و غذا از یک یک

دقیق و دقیق

و در آج خوردند و نوابل گرم در آن کند و شراب ریجانی و اول  
 لیفل و کوازش کوی و نمود و مصطک مناسب است بود و سعد و راک  
 و نام بکوبند و بر معده طلا کنند و این بسبب ضعف معده مزاجه  
 جمع بدن نرسد حرارت شده علامت آن کرب اسید و عطش  
 و بیست طبع بود و چون کرسنه شود و غذا بخورد غشی کند  
 و قوه ساقط شود علاج سکچین و شراب نرسش کمار و سب  
 و کلاب شاول کنند و غذا از رزق و نرسندی و انار دان  
 و عوزه و لیون خوردند و همین که در غده اشتهای غذا امید اشود  
 چیزی زیاد خوردند و ناجر زیاد نمود **عطش کاغذ**  
 نشکی بسیار اگر بسبب حرارت فلیست علامت آن کرب  
 و اسید و احتراقی صدر بود و اسهال است به او سرد علاج  
 علاج شراب و حمان و سبب و صندل هر که ام که باشد با  
 عرف کل و سپد و کشتی باب سرد یا شامه و غذا اسیره  
 جنو مرغ با نرسند خوردند و صندل و کلاب و حیار که و بیوست

و این فرض معنی بود **صفحه** ضد این مغز نیم جنابینی  
 و کده و نیم ریجانی و نورک هر یک سرد در معده برسد  
 کیزا هر یک سرد در معده بود و کوبند و با لعاب  
 بنکوبند و سه شقال از آن با شربت سکچین شاول  
 کنند و اگر بسبب حرارت و بیوسته معده باشد بواسطه  
 ول حیز نای شود و چیز نای بر لیم و در نرسش با نرسند با نرسند  
 استرغاع منوط علاج سکچین یا ق کل و پید پیاستند  
 با آب ابار یا آب عوده یا شیره نیم نورک یا نبات یا شراب  
 لیون یا ریاس شاول کنند و اسب خیار که و اسب نرسندی  
 نیز معنی بود و غذا احتیضات باشد و اگر صبر کنند و نخوردند  
 زایل شود و علاج آن با سبب و سکچین مکرر فی  
 کنند و غذا از نرسد یا خوردند و اگر بعد از شرب سهل  
 نشکی غالب شود بواسطه استرغاع بسیار و افزایط  
 عمل آن شراب عوزه و آتش عوزه خوردند و بیجم معندل

دقیق

روزی و نرسند و نرسند و نرسند و اگر بعد از شرب نرسند و افش  
 شد و آب نخ و برف خوردند و محتضات باره معنی بود هر که  
 از خنده بگذرد بکوبند آب خیار که و با نیم درم طبشیر چاشنی  
**سود الهش** سود بهیم آن باشد که طعام بنک بهضم  
 نشود و علامت آن نرسش و بر از و حر و معده و صحتان  
 بود و ضعف بهضم آن است که با نرسد و اما بهضم شود و با این نقل و قند  
 باشد و بعد از زبانی و بر که جثا بود بوی طعام است کشتن  
 و شمه آن باشد که معده در غذا افضعا تصرف کنند و هم نرسند  
 و سبب این مجموع با سود الهش المزاج معده بود با خلط طاق  
 که در و جمع شود علاج آن نفویه و تشویه معده باشد چنانچه گفته شد  
 و اگر بسبب شاول الطعم کثیر با الطعمه رذیه باشد تشویه معده با بر که  
 بوی و اسهال و نفویه معده بقویات که مناسب مزاج بود  
 و در روزی که صبر کند و اگر اطعمه محتضات باشد چنانچه در  
 سهل در اسب گرم عمل عمل کنند و بخوردند و روشن مصطک

و ناردین در معده بلانده و اگر ناسفان بود در آب سرد  
نشانی معینه بود **مضمضه** عبارت از آن باشد که اطمینان  
در معده باشد و هم نشود و مانده گردد آنچه لطیف و طافی باشد  
یعنی دفع نشود و آنچه غلیظ و راسب باشد با سهیل علاج او است  
که طبعش را آب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا زود نریاک  
شود و آنچه فی و اسهال باشد و موجب ضعف گردد و شراب انار  
یا نعناب یا شراب انار و به با منجم طبا نیز بخورد تا با سفوف انار  
و این پنج منقالت با فرض طبا نیز سبب کشفال باریت بوده متقالا پیش  
سینه یکتال بکوبند و با ده منقالت شراب سبب بخورند و صندل  
و کافور و افانیا و کل ارمنی و آب مورد در بر معده طلا کنند  
و در مواضع سرد و هوا سبب با کهن گرم کرده دفع کنند  
و پاشانند و بر غدا امیر کنند تا اشتها صافی شود و صفائی  
یا کنگر بخورد و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی باشد در آب  
سرد نشیند **فی و نزع و تشبیه** فی حرکتی باشد

کم

که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در معده  
و نوع حرکتی باشد فی آنکه چیزی دفع نشود و غشیان نفاذ  
دفعی باشد به حرکت و اسباب هر یک مختلف است اگر  
خلط در جوف معده باشد فی حادث نشود و اگر در نخل  
جود معده باشد نوع و اگر مطحوم رودی باشد غشیان  
واقع شود پس اگر خلطی در معده بجز باشد با قهقریوم  
او سحر ابو علامه آن نخج دهن و لاشکی و المهای  
و خشکی زبان و فی صغرا بود علاج آن سکنجبین یا کب  
گرم حل کنند و بخورند و فی کنند تا معده پاک شود و بعد  
از آن شراب انار با عرق نعناب یا شراب غوره یا با سوس  
با کلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و صغنی  
خورند و معده را با سیب و به و صندل و کافور نشیند  
**سفوف** در فی کل طبا شیره هر یک و درم رو بود که با  
عود پوست سینه هر یک درم و نیم ساق زرشک انار دانه هر یک

چند گرم بکوبند و سه منقالت از آن یا شراب سبب تناول کنند  
و اگر خلط یعنی باشد با سوس او بی بود علامه آن فله خشکی و شوربی  
یا زرشکی دهن و نوع و در انار بود علاج نرب و کنگر لطیف و نزع و نیم  
نرب و کنگر حل و کنگر مد کنند تا معده پاک شود و بعد از آن  
کاشند و در انار یا با کچیل پرورده یا هلیله خورند و نفع بکوبند  
عود و مصطکی و دواء الملک حل کنند و این سفوف در فی  
بلعی معینه معینه بود **صفیه** کند مصطکی سبیل سکه  
بچند گرم عود و هفت درم انار دانه یا زده درم بکوبند و با دوشده  
ادویه فندقی میزنند و هفت درم با درم تناول کنند **اشتر** که فی بلعی  
و سوس او یا نافع بود پوست سبب و در فی کل هر یک چهار درم  
عود مصطکی هر یک درم سکه چند گرم بکوبند و با سیب سینه  
و کنگر تناول کنند و اگر غشیان سبب کثره غذا یا اعتدیه  
دیه با سوس و نخلب کل حادث نشود فی باید کرد و بعد از آن  
مغزبان معده تناول کنند **فی دم** سبب خون که بلعی

با درم

فی دم سبب خون که بلعی  
عصاره لسان الحمل او اقراص که با فی عصاره البقعه و اقراص الکحل و ان افراط شد اطراف  
و لسی اقراص الخلدار و من المبحرات من حلیس فی الدم افانیا و بر الورد و طین  
الرمی و جینار و ایضون و بزر البع و صغنی اجزا سوا الشریبه نصف منقالت  
برون آید اگر انجار و اشقلع عرقی باشد نصف بسبق کنند  
و کل ارمنی وضع عریه هر یک درم بریان کنند و بکوبند و با  
سیب بخورند با فرض با فرض که با هر یک درم یا رب تناول  
کنند و این فرض نیز معینه بود که در نزع خاص هر یک درم و در  
کل کلنا رساق صندل هر یک چهار درم شنبه بانی افانیا که با هر یک  
درم بکوبند و با ساق با کلاب سبب شده و یکتال از آن  
با نیره نیم نوزک بریان کرده بخورند و معده را صندل و  
افانیا و سنگ و راک و کلاب و آب مورد و درم که نفعیه  
کنند و غذا زرشک و ساق و انار دانه خورند و اگر فی دم بر کلاب  
ضربه با سقط بود که بر سینه واقع شود موضع موقوف را با سوس  
و معاش و افانیا و کل ارمنی و صبر و م با به مورد طلا کنند  
و فرض که با کنگر با نیره نیم نوزک بریان کرده بخورند و اگر  
بانی و خون نقت و سعال باشد با سقط وضع عریه هر یک درم  
بریان کنند و با کل ارمنی نیم درم یا شراب انار دانه و کنگر و کلاب

فی دم سبب خون که بلعی  
عصاره لسان الحمل او اقراص که با فی عصاره البقعه و اقراص الکحل و ان افراط شد اطراف  
و لسی اقراص الخلدار و من المبحرات من حلیس فی الدم افانیا و بر الورد و طین  
الرمی و جینار و ایضون و بزر البع و صغنی اجزا سوا الشریبه نصف منقالت  
برون آید اگر انجار و اشقلع عرقی باشد نصف بسبق کنند  
و کل ارمنی وضع عریه هر یک درم بریان کنند و بکوبند و با  
سیب بخورند با فرض با فرض که با هر یک درم یا رب تناول  
کنند و این فرض نیز معینه بود که در نزع خاص هر یک درم و در  
کل کلنا رساق صندل هر یک چهار درم شنبه بانی افانیا که با هر یک  
درم بکوبند و با ساق با کلاب سبب شده و یکتال از آن  
با نیره نیم نوزک بریان کرده بخورند و معده را صندل و  
افانیا و سنگ و راک و کلاب و آب مورد و درم که نفعیه  
کنند و غذا زرشک و ساق و انار دانه خورند و اگر فی دم بر کلاب  
ضربه با سقط بود که بر سینه واقع شود موضع موقوف را با سوس  
و معاش و افانیا و کل ارمنی و صبر و م با به مورد طلا کنند  
و فرض که با کنگر با نیره نیم نوزک بریان کرده بخورند و اگر  
بانی و خون نقت و سعال باشد با سقط وضع عریه هر یک درم  
بریان کنند و با کل ارمنی نیم درم یا شراب انار دانه و کنگر و کلاب

و صدق سوخته و شفاخ کما و کوی سوخته و افانیا و کلاری  
و ساق و نشت سوخته و تخم نورک و دم الاغین هر یک چندم  
ضعیف بر طباشیر هر یک دو درم بکوبند و با کساف یا ل  
الحل سرشته و سه شقال یا شراشباب بکوبند بخورند و از  
سالم و صیاج انرا کنند و اگر کرب فروع و بنور معده باشد  
علامه آن وجع میان شانهها از برض باشد و در پی موده باشد  
و چون چیزی از ترش و سوز بخوردند زیاد شود علاج آن  
و مالش انرا از کنند و از انقدر لوز مثل پاپه و روزه تخم مرغ  
خورند و این فرض نیز مفید بود تخم حاض بارنگ  
هر یک درم طباشیر لؤلؤ که با شفاخ کما و کوی  
سوخته هر یک دو درم کشند کثیرا هر یک چهار درم  
کوبند و با ساق الحل یا سکو برشته و فرض کنند  
شربتی بکشند و اگر خون از عضو دیگر معده بریزد  
مثل آنکه با از کبد یا از طحال علامت آن آفتان عضو بود

و او را شفاخ  
ادو علاج

علاج

علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده بندد علامت  
آن ناقص و عرق سرد و غشی بود علاج آنست که تخم  
شنب و بایون هر یک چندم بچوبند و با کرم یک  
پاشانند با حب الرشاد دو درم با آب گرم یا  
انچه بخورند بابت بالبو با تخم ریحانی پاشانند  
با سرکبی تر کوش با غسل با کرم پاشانند و در کینه  
**نواق** حرکتی باشد از طبعه داخل معده برای دفع  
سودی و این موردی با خلطی حریف جاربور یا طعم  
حریف علامه آن حرقت معده و فی صنواوی با سوزگی  
بود علاج طبعه شنب و نرب با آب نرب و مسل و سکنجبین  
و اسب کرم پاشانند که فی با اسحال دفع شود و بعد از آن  
شربتی از نبات و عرق کل و سپید با لعاب شکو و به در  
و روغن بنفشه و با و ام پاشانند و اگر فواق بسبب  
رجح باشد و این بیشتر بصیان را حادث شود و بعد  
از ششم نیز بود علاج کفنه با اینون خورند با نیره با

علاج ورم کبد باشد **نفسان و بطلان شفا** اگر بسبب  
سود المزاج معده بود علاج و علامه آن کفنه شود  
و اگر بسبب خلطی مراری یا خلطی مالج بود که در معده جمع شده  
باشد علامه آن حرقت معده و مراره فم یا ملته آن در شکلی  
بود علاج آن فی باشد و بعد از آن تقویه معده بکنند  
سوخلی و به برورده و شتاب محلات مثل کبر و لیمونیز  
مفید و اگر بسبب خلطی بلغمی لرج باشد علامه آن فله شکلی و  
ویسلی یا شفاخ حاره و حرقت معده و غشی کفنه  
و کفنه و اینون و کوارش عود خورند و ناخواه و فودنه  
و رازیانة هر یک چندم و مصطک و فرنقل و سنبل هر یک دو درم  
بکوبند و با اینچند آن فله پاشانند و در شقال عادل کنند و اگر بسبب  
خلطی باشد که در معده متعفن شود علامه آن بخورند و بر از  
منین و شیان بود علاج بنفشه کفنه بلغمی و اسهال و بعد از آن  
تقویه معده و اگر بسبب آن باشد که سودا معده برزد و شتاب

یا در انهم خورند و مصطک شفاخ و کوارش مصطک و  
عود خورند و اگر ارسبی کن که عطسه پاید معین بود و اگر  
بسبب شاول طعام بسیار باشد فی کفنه و نیره و اینون  
و کجاده و تخم کرفس و سعد هر یک چندم کوفته یا  
فند بخورند و درین حرکات بدنی مثل اینست حرکات  
نفسی مثل نفس و جلا مفید بود و بر کرسکی و نشکی  
صبر باید کرد و اگر فواق بعد از پی و اسهال بسیار و غشی  
شود بواستطابوسکی که موجب شفاخ معده باشد و شتاب  
بنفشه با لعاب شکو و به دانه تناول کنند و عداشته و عود  
مالک کدو و روغن کل و بنفشه خورند و موم روغن از آن  
کرد و بنشان افزوز و خظمی و کثیرا و موم صافی  
و روغن بنفشه پاشانند و در معده می مالند و این  
برترین فواق ماله من فراقی و در ورم کبد نیز فواق  
بود و آن بسبب شکلی ورم بود که مزاج فقر معده شود  
یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن

علاج

اشتها شود علامه او است که اشتها نباشد لیکن چون  
غذا بخورد هضم نشود و چون چیزی نازش و قابض بخورد  
اشتها پیدا شود علاج آن نفس کشیدن و مسهل کردن  
برود بر رویه باج و الکامه و کر و زینون بر که و محلاش  
و اگر سبب بطلان نفس فمعه باشد علامه او است که اسهال  
بنا و لاشیه برین و ماله تکه و او را فزونی و عین نشود  
علاج کفند و رازبانه و زرا اب یا لنگو خورد یا جلابی  
در رازبانه و پچ نمک و کفند و لنگو تناول کنند و بعد از بیخ  
بج صبر و صبر فوفاستفیه کنند و بعد از آن بجوینا  
و محو نانش صاده تقویه معده کنند

**باب دهم در امر اسهال**  
سوء المزاج که عارض گید شود و اگر حرا بود علامه آن  
سده و تشنگی و نگی دهن و خشکی زبان و قله اشتها و  
اسهال طبیعی و سرعته بیض و حرا ره ملس گید و ماریه

فارود

فارود بود و شاید که بان فی صفا و اسهال صفاوی  
نیز باشد علاج جلابی از تخم کاشنی و زهره زردی و اجاش  
و زنجبیل و کافور و آب کاشنی با نیره تخم خارزین و  
سبب تناول کنند و عصاره صندل و حماس برین شاید  
و غذا بر زرشک و زهره زردی و زعفران و زردی خوردند  
و آب کاشنی و صندل بر یک طلا کنند و اگر طبیعه  
مختص شود کببین طبیعه مطبوخ فواکه با فرض طبایر  
نرم کبغال یا ده مثقال کبخی و آب کاشنی بیست  
مثقال تناول کنند و اگر علامه صفا اغا باشد  
این مطبوخ پهاشند و صندل و زعفران و زردی  
رق کل هلیله کلایی هر یک بخورم زنجبیل بیست درم  
و آرد جو و زعفران و ورق کل هر یک درم کافور  
نیمه کنگر کبک و باب کاشنی پاک بنیز باستان افزون  
بایفند: الحرف طلا کنند و اگر بان اسهال باشد کبغال

درم در سه رطل آب بچوشانند تا با رطلی و نیم آید و با رطلی  
فندقیوم آرند و بیست درم ناسی درم تناول کنند و این فرض  
نیز مفید بود **صفت** افشین هر یک درم و ورق کل چار  
درم سنبل و اسارون و کب صندل هر یک درم کبک درم کبک  
و باب کرفس فرض سازند بنزدنی کبغال بود و اسهال  
و نام بچوشانند و جگر با آب ان طلا کنند و بنقل ان نصیحه  
کنند و با بونه و اخیل الملک و فط و سلیمه کوفته بار و عن  
سوسن طلا کنند و اگر اسهال از اطبو دخم سپندان  
و ساسم وضع عیبه هر یک درم بر بان کرده بکلا  
نکنند و زهره زردی و کک و نهیو بر بان کنند و اسهال  
باز رشک نزش کردانند و بخورند و اگر سوسن الملک  
رطبه بود آن کزله لعاب و فله و عطش و نهیو روی  
و اجناسی و کزله عصاره و جلاده حرا و سبب و فله و سوسن  
همه بود علاج هر دو جلابی از رازبانه و کرفس و زهره زردی تناول کنند

عارض

فرض طبایر یا ده مثقال رتبه با سبب بخورند و  
غذا برنج و معاش بر بان کنند بخورند و اگر سوء  
المزاج بارد علی گید شود علامه آن اسهال و قله  
عطش بود و علاج و بیاض زبان و نهیو روی و اجناس  
و بطو بیض و عطلا فارود علاج هر باید از جلابی از رازبانه  
و رو با زرشک و کفند تناول کنند و غذا الیک و خورند  
و بزهره زردی بخورند و این فرض تناول کنند  
مصطلح تخم کرفس اینسون از زردی بادام تلخ  
اهل فط هر یک دو درم عصاره عافت بخورند  
فلفل زنجبیل هر یک درم کبک و زهره زردی و بار رازبانه  
فرض سازند و مثقالی با این ماء اللؤلؤ بخورند و تخم  
کرفس و رازبانه و کاشنی هر یک بیازده درم رازبانه  
و اینسون هر یک درم تخم کرفس دو درم از زهره  
عاشق و حاشا و بعد هر یک بخورم صفا بیست

درم



و اطراف یقل کبر و کلفت و جوارش کرم معین بود **فرضی**  
نافع را زیاده نخم کرفس هر یک سه درم سنبل چند درم و آب  
را زیاده نشسته و متغال باوه متغال بزوری بخورند و اگر سه  
المزاج یابس بود علاج آن سخاقت بدن و فله دم و کسکی  
و پیوسته طبع بود باصلاح بنفش و پیاض فاروره علاج  
سینه نخ شور که با زراب نیلوفر و خشخاش شادول کنند  
و غذا گوشت برغاله باکد و خورند با زیره از زیره کسوی  
و نبات و روغن بادام و با می نار ه نیز شاد و صوم غنی  
از روغن بنفشه و روغن کدو و صوم صافی و آب کاشنی  
و آب بزرک بر کرم طلا کنند **ضعف کبد** یا سبب سوء  
المزاج بود علامه آن گفته خواهد شد یا سبب شده که  
کبد را عارض شود و علامه آن ضعف کبد نظر اشتها  
و فساد لون و سخاقت بدن و اسهال عالی شبیه  
بغاله لحم و وضع ضلع آخرین از اصلاح امین بود و این

سه اگر در محدب بجز باشد علامه او است که بول اندک  
اندک آید و رقیق بود علاج بر باد جلاپی از نخ کاشنی  
و بیج مهک و رو با زنگ هر یک سه درم از زینه کدوم  
نبات ده متغال شادول کنند با نخ کرفس و نخ هاد و  
بیج مهک و بیج کاشنی و راز با نه و نبات کجب مزاج نافض  
از شنگ با کج پیاده با رو زیا و غذا بره باج  
خورند و اندم غلیظ و اعظم طعم از بیج و جلاوی از زینه  
و اگر سه در معفر کبد باشد علامه آن بر اثر بیج  
علاج هر روز جلاپی از زینه با نخ کاشنی و بیج مهک  
و نبات شادول کنند و غذا نخود آب و نلین طبع کنند  
سنا چند درم و نخ کاشنی سه درم و ده متغال شکر  
سرخ و بیج متغال معون خیار چند دران حل کنند و با  
شاند و با بونه و شنبه هر یک سه درم و سنبل و  
نخ کرفس و اساردن هر یک در می گویند و با <sup>سنا</sup>

هر یک چند درم جویند کوفه سبوس خطی هر یک کنی خیار چند  
پانزده درم شکر سرخ و روغن بنفشه و آب گاه هر یک ده در  
و اگر درم بر محدب کبد است در او را بول سبی بلوغ باید  
نمود و زیره سه نخ و آب کاشنی و کسکین بزوری خورند  
و این فرض شادول کنند نخ کاشنی نخ خیزه مله نخ  
کنوت هر یک سه درم طباشیر کینثال رو بنده درم گویند  
و با کاشنی بنفشه و متغال بجز شده بخورند و در اندک  
ورم رو با زنگ و روغن کل و بنفشه و صندلین و روغن  
کاکج و طلب و آب سبنان افزوز و کباب صا سازند و چون  
از اینده اینجی و زکند استعمال نماید کند و اگر درم مزاج  
بود علامه آن شده تب و تشنگی و فلق و سرینه نبض و نایب  
فاروره و فی و اسهال مراری بود علاج بر باد جلاپی  
از نخ کاشنی و نیلوفر و بنفشه و زنجبیل شادول و نلین طبع  
بیطبخ فواکه با هید یا نفع فواکه با شیره نشی شش خورند

بر جگر نهند و معجون کرم درین صورت نافع بود **ضعف**  
نخ کرفس را زیاده اهل سینه از نخ هر یک ده درم  
سنبل قسط روغن عصا عفت سیربری  
بادام نخ هر یک چند درم رو بنده چینی رسب السوس هر  
سه درم زعفران در می کوفند و چینه با شیره فند و سل  
بسته شد و بکثقال با ماء الاصول شادول کنند **اورام کبد**  
در می که در کبد ظاهر شد و اگر دسوی باشد علامه آن تشنگی  
و لیب و حره و دو جع موضع کبد و نقل آن و ظهور درم و معال  
ل و فوائی و احساس بطن و ضیق نفس بود و پیشه  
که احتیاس بول نیز باشد علاج اولاً فصد کنند و اجزای  
چون کسب حبه و فوه و نم با باد جلاپی از نخ کاشنی  
و بیج کاشنی و رو با زنگ هر یک سه درم و نبات و زنجبیل  
هر یک ده درم و غذا کباب خورند و نلین طبعه بطبخ  
فواکه کنند یا با بنظمه سنا هفت درم بنفشه نیلوفر نخ کاشنی

و اگر بلغم باشد علامه آن فله عطش و شب غیر حاده و  
براز بلغم و مباح فارورده و اسهال ورم کنند و اما بچ  
بافرط باشد علاج جلاپی از رازبانه و رو بازنیک  
و چ هیک تناول کند و غذا نخورد آب و بنوشش با مغز  
بادام خوردند و نشین طبعه کجغشای نرم کنند با بنی طویلی  
سناج در دم رازبانه اینون هر یک سه درم شکر  
سرخ ده مغشال و پنج مغشال خیار جز یا هفت مغشال در آن  
حل کرده پیاستامند و بعد از بنیمه اطبوعیل و کلند  
و جوارش نشین مغز میده تناول کنند و اگر ورم سوداکی  
باشد و آن بواسطه سده باشد کبیر و طلال و نای  
شود علامه آن صلابه کبیر و نشینی و خشکی باشد علا  
سه روز جلاپی از تخم کاشتی و رازبانه و کرفس  
و کاه و ربانی و بنا به تناول کنند و مزاج  
بالنگو و کاه و ربانی لعق کنند و غذا ازیره بلع نوزند

و بعد از نوزند

و بعد از بنیمه سکین بروری و عضل و ماوا الاصول و  
فرض رزق کبیر خوردند و کبیر را حلیه و بررک و شمع و  
وسه بط و روغن شفته و اکل اللمک و جابونه و جلا  
نقیم کنند و اگر ورم جگر از حربه یا سلف باشد نخوردند و روغن  
هر یک سه درم و مویسای و درم در روغن شفته یک از بند و بلغم ایچ طلا  
کنند و **میدکند** اگر بعد از ورم حادثه شود علامه آن اسهال  
شب و دیگر اراضی شسته او کند و مریض بر پشت بماند اخفت و چون  
منقرض شود علامه آن فتویه و اسهال مده یا چیری شپه بر روی  
بود و مریض را خفتی و راضی حاصل شود و بماند که مده بلغمی نماید ار  
دفع شود علاج آن پیشتر از انجا که بنیمه کبیر و شکر  
بازرک و مویسای تناول کنند و چون منقرض شود اگر نشین جلا  
از زونا و چ کرفس و رازبانه و اسهون و نبات خوردند و اگر  
شبهه نوزندیم باشد از اسفنج خشک نشین و بنید و تناول کنند  
**نفع کبیر** علامه آن تغل باشد و وجع و فله بود و نوب حراره

بنو د علاج سکین و ماوا الاصول و مچوات حاره  
تناول کنند و مباحات نقیم کنند **سده کبیر** با صلابه  
غلیظ از جرح حادثه شود و علامه آن تغل کبیر باشد  
پی وجع و شب و علامه ورم و اگر سده در محبت  
کبیر باشد یول اندک در فتن بود و اگر در مغز بود  
برازر طلب باشد علاج آنکه در مغز بود مغشال استعمال کنند  
مثل مشراب و بیار و روغن سکین و کاشتی ناشسته  
ببرند و سکین بروری تناول کنند و علاج ایچ در محبت  
کبیر باشد تناول ماوا الاصول و سکین بروری بود و اگر  
حراره و نشینی باشد نوزندیم نوزک و ایچ کاشتی سکین  
خوردند و فرض رزق کبیر مزیمنید بود و غذا از رزق نوزند  
بلع و سکین خوردند **سده العیه** اسهال سوء العیه  
از ضعف کبیر و در مزاج آن حادثه شود و علامه آن  
نهیج اطراف و مباح لون بود علاج فعلیل عدل کنند

و از اند غلیظ

و از اند غلیظ اجنباب نمایند و رزق و نوزک و نوزاد  
باده از جینی و زیره با زیره باج خوردند و نوزندیم کبیر کبیر  
در سده المزاج گفته شده و اما ای درین باب نماید که این  
مده استفا باشد اما استفا سوسه لطیف و زرقی و طیبی اما  
لطیفی است که هیچ اعضا آنده شود و سبب ضعف جگر و برود  
مزاج آن بود و این برود سبب سنف از دم بسیار از  
بولاسیر یا کثره حیض یا سبب نوزب آب سرد بود و در  
ریاضت با تمام یاد فراموشی گرم یا سبب ضعف طحال  
بود که از ضعف حدت سوسه اینوا کند و در کبیر نماید  
و مزاج او را سرد کرد و اند یا سبب ضعف معده باشد  
که همضم نام نوزند و کبیر سوسه خام بکند و رو و کبیر  
از نفع آن عاجز نشود و اعضا از اجذب کبیر و چون  
خام باشد جبر و بدن نشود و موجب این مرض شود  
علامه آن مباح لون بود و اسفنج بدن و نوزند

ورفت فاروه و چون آنکشت بر اعضا نهند فرو  
رود و رنگی همچون کوباند علاج هر روز جلاپی از تخم  
کاشنی و رازیانه هر یک دو درم پنج کاشنی و پنج  
رازیانه هر یک سه درم **بیاض** درم و غذای  
باج با کبک و کبوتر نیم و کجنگ خورند و اندک  
رزه باج را در جینی در آن کنند و آب بچشند  
که نغایه سرد نباشد آنکه بخورند و اسهال باریشور  
و آب ششی میند بود و بر ناه و بر یک غنچه سن  
و بر افشاب کرده نشستن نافع بود و درین مرض  
در ادرار بود میالجم باید که پمپل سفید بر روی و  
فرض زرشک و کادر بوس و انیسون و جمده و  
رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیمه بگویند  
و دو درم سفید زوری تناول کنند و بوره  
و زیره باج و سعد بگویند و برنم طلا که واکطیمه

پشت

از آن نام

الک

مجنس باشد همچون خیار جز و حب ایاره نهند کنند  
و اگر این خلط ارضعف و بروده معده باشد و کفکین  
و انیسون بخورند و بجز این فلفل نهند و چون  
کرک تناول کنند **اما استغناء** است که مایه مسک  
صفاف و شرب بالرشا و شرب حادست منه و این نوع  
بدترین استغناء بود علاقه آن قتل و بزرگ شدن شکم  
و سفال پوست آن باشد و شکم همچو خیمکی بر آب بود  
و چون دست بر وزنند یا از پهلو پهلو کرده است از  
آواز آب نشنوند علاج هر روز جلاپی از نبات و رازیانه  
و تخم کاشنی و پنج کاشنی و کفنگ تناول کنند و  
اگر با آن حراره مزاج باشد آب کاشنی نهند با  
سفید زوری خورند و تلین طبعه بطبعه بلیله  
با آبش بزه و بلیله کوفته باید کرد بلبان جوی سنبل  
عافت انیسون مصطک سفونیا هر یک درمی

لک معمول عود بلبلان هر یک دو درم بگویند  
و با آب رازیانه حب سازند و در مشال کنند  
و بوره ارمنی و پنج سوسن و فوئانا و مویزج  
هر یک درم تخم کزنب هفت درم و پشک بیز  
پناه درم و اردجو و سرکین هر یک شش مثقال  
ببند و با آب رازیانه و کاشنی بنوشند و بر شکم  
طلا کنند و بعضی شکم را شقی کنند و آنرا بزل بگویند  
و عظیم المظرب بود **اما استغناء** است که ریاح عظیم  
بلبلان صفاف و زرب یا ثوب و اعا واقع کرده و  
سبب آن حراره کبد باشد و تیردست و در طول معده  
بود زهر که چون معده از هضم نام عاجز شود  
و کیلوس حام بکرم نفع و هم هم آن مشغول  
شود و آن ماده ریاح و آنجه بسیار حادست شود  
موجب این مرض گردد و علاقه آن بزرگ شدن

پاه

کاشنی

شکم و بر آمدن ناف بود و با آن نفلی باشد و چون دست  
بر شکم زنند از آن اواز طبل آید علاج هر روز جلاپی  
ارتم و انیسون و پنج مهبک و پنج کاشنی و کفنگ  
تناول کنند و غذای خود آب با نغز بادام و فلفل و  
زیره و کروی و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن  
سراب و سبب بر شکم طلا کنند و تخم کرفس  
و رازیانه و انیسون و انیسون و زیره و دو فو  
و فط اسالون هر یک سه درم و پنج رازیانه و پنج  
مسک هر یک دو درم و پنج کرفس و پنج اذخر و فجاج  
اذخر هر یک دو درم و سفی نیست درم و در چار رطل  
اب حوت بنده ناره و رطل آید پس مایه و رطل عمل  
بقولم آرد و دوه درم باده مشال از آن تناول کنند  
**سفوف** تخم کرفس پنج رازیانه انیسون ا  
سارون فط رووند هر یک دو درم بیره کرانی

سدرم سنبلی جعدہ ہریک در پی کوبندہ و با  
دو منقال از ان با ماد الاصول بخورند با ان کوفند  
را باد و جعدہ ان غسل با مینزد و پنج منقال تناول  
کنند و اگر خواہند کہ نین گندنج منقال همچون خیار  
جینز و دہ منقال ازین ماد الاصول در آب گرم حل  
کردہ پیاشند و چون مرض محیط گردد و نفخ  
ساکن شود با بونہ و تخم شنب و بودک و اکلیل  
الملک و زنجوش و زبرہ کوبند و با آب سرد آب  
سرخندہ بر شکم طلا کنند و نوعی از اسسفا و طیبی  
انست کہ انرا جینی کوبند و علامت ان اسفاح و عظم  
بطن بود بی بنوناف و شکم اینان فطیم شنبہ شکم  
باشد علاج ہم روز جلا پیر از تخم کاشنیز و کشت و  
رازیانہ و رود با نریک و نبات تناول کنند و تلپین  
طبیعتہ این مطبوخ کنند سنا چھرم رو با نریک

بوی

بوی کاشنی سدرم شکر سنج و نریکین ہریک  
درم خیار خیر پانزدہ درم آب کاشنیز پانزدہ  
مچاہ درم و چینی ای درشت شکم را مالند و پیادہ انست  
کہ ہر گاہ کہ بسشافت و تشکی باو لطو بود یا اشیا  
خارہ معالجہ نگندہ و برو با نریک و تخم کاشنی و پنج  
ان الکنا کنند و بنومش و مغز بادام خورند و تلپین طبیعتہ  
باین مطبوخ کنند سنا چھرم درم ہلد کالی آمد بلبلہ  
ہریک چھرم بنفشہ بکوفند تخم کاشنی ہریک سدرم  
منفی پانزدہ درم آلو سیاہ و آلو کبلی و عناب دہ دانہ  
سپستان پست دانہ مغز خیار خیر ہریک دہ درم  
و بعد از سفیدہ آب کاشنیز و کاشنیز سادہ خورند  
**برقان اصغر** صغری فاشست است کہ در بزرگہ و چشم  
طام شود سبب حمرمان صغرا در زبر پورست و حولا  
ان اگر از قبیل بحر ان باشد علامتہ ان سپس طبیعتہ

برق

و تخمی دین بود در روز نجوی و افغ شود و علاج آن  
سہلتر باشد آب کاشنی پست درم بادہ درم  
سکینر تناول کنند و غذا از رشک و مغز بادام خورند  
رند و ماہی نازہ باکو و اگر برفان از سوسو و الملاج  
گرم باشد کہ کبد راحت شد علامتہ ان شدہ عطش  
و سرعہ نبض و صبح فارود بود و میل ان بسد و او دو بان  
زرد و صغرا باشد و رنگ روی بزمہ باشد و طبیعتہ نجس بود  
علاج حلاط از تخم کاشنی سدرم و اجس دہ دانہ و نریک  
ہندی و نریکین و نبات تناول کنند و غذا جو  
اب خورند و تلپین طبیعتہ بطبوخ فواکہ یا نفوع  
ان با نریکین و پزشت کنند یا مطبوخ اسس  
ہلیدہ و بعد از سفیدہ بزرگ مزاج کبد باید کرد و شربہ  
تخم نوزک و سکینت با آب خیار کردہ با کشتال  
فرض طباشیر نرم و غذا آکوچہ و نریک و نریک

بوی

و بنومش با مغز بادام و اسفناج خورند و اگر برفان سبب  
سوسو المزاج خار بود کہ مرادہ را حادث شود و  
صغرا بسیار جذب کبد و در و غلیان پیدا شود  
و در بدن کشش کردہ علامتہ ان شدہ عطش و اید  
باشد این نوع بغلغہ حادث شود و بہتہ کہ سبب  
سودارہ اجماع بدن عارض شود و علامتہ ان سخافہ  
و خاریت بدن و خشکی خشکی بر از بود و صغرا  
یعنی و بر از دفع شود علاج ہر دو نوع اسس صغرا  
و نریک کبد شود و اگر سبب زہر یا کزیرین ہوا  
بزرگہ در بدن کشتال فرض طباشیر با آب نریک  
تناول کنند یا منقالی فرض کافور را لعاب  
بکوبند و بادام با سبب خیار کردہ و بخورند و غذا کشتال  
باروغن بادام خورند و جگر بورق کل و صغرا  
و افانیہ و کشتال ہریک چھرم کافور بندہ انست کشتال

بوی

و بر فغان نیز بسبب سده میان طحال و مراره و امعا  
 حادث شده و این نوع نایع قولنج باشد اول علاج قولنج  
 باید کرد و استعمال اسهال باره کند و ریوند و عافت  
 هر یک کیمال و انشین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال  
 سکنجبین شاول کنند و اگر نبیسه باشد که همان  
 کبیر و مراره حادث شود علامه او آنست که بر اثر پنج  
 سینه کرد و علاج آن اسهال شد البته و بعد از آن  
 صفتهاست معنی است استعمال کنند مثل سکنجبین بروی  
 و آب کاشنی و تخم کرفس و آیسون و این آن  
**باب نهم در امراض طحال**  
 اگر خار بود علامه آن شده تشنگی و التهاب  
 و حرده موضع طحال باشد و صرغه لون و کوده آن و  
 صرغه فاروره و سواد بر از و اختلاف نفس و سود  
 فلج علاج ضد اسهال کنند از جانب چپ و جلا پیر

۱۱۱

از نهم در و نهمین و بنای خوردند با نفس نرسید  
 با سکنجبین بروزی و غذا در شک و نهمین و آنچه  
 با بنو ماش و مغز بادام و نهمین طبعه مطبوخ بپسند  
 درد و هلیسیامه و ماء الجبن مسکنجبین بروزی  
 و این فرض معتد بود ریوند بکرم و نیم رغذات  
 نیم درم و ورق کل بچندرم طباشیر سه درم ششم  
 کاشنی چهار درم سما فوریند آنک بکوبند و آب  
 کاشنی برشته و مثقالی مسکنجبین شاول کنند  
**سرفه طباشیر** ریوند بچندرم پنج درم  
 سنبلی مطبکی عافت هر یک درمی در شک  
 حاروم بکوبند و مثقالی شاول کنند و آنچه  
 و کبیر برک نایع بود و اگر شب و تشنگی مزط باشد  
 باشد شیشه تخم توژک یا آب کاشنی یا آب خیار کرد  
 بسکنجبین شاول کنند و اگر سود المزاج بارد بود علامه آن سواد پیر

و ندیم تشنگی و کثره ربنی علاج چلا پیر از رازبان  
 و چ آن و آیسون و کلند شاول کنند یا چست  
 مثال از این مادی اصول **صفت** پنج رازبان ده درم  
 پنج کبیر بچندرم پنج کرفس و پنج تریک هر یک  
 درم مثقالی ده درم تخم خیارین پنج درم تخم کاشنی  
 و کسوت و رازبان و سکنجبین هر یک درم در سه طحال  
 آب جگوش ریت یا بایک رطل آید پس صاف کنند و پهل  
 بافتند بنوا برند و غذا سخو و آب پاشیده خشک آن خوردند  
 و اگر طبعه سخته باشد یا بن مطبوخ نین کنند سنا  
 بچندرم هلیسیامه هفت درم پنج از نهم عافت  
 تخم کاشنی هر یک درم بنفشه سه درم الکیامه  
 ده دانه سبزی پست دانه خیار صبر پانزده  
 درم نرسین شکر سنج هر یک ده درم و طحال  
 بودی کله باد و کبیر و پنج کبیر و اسفنج جمع در کبیر

نخل کوزه

تنطیل کنند و اگر سود المزاج یا بس بود علامه آن صلا  
 طحال و کثرت و کوده بدن و جنت نفس بود علاج چلا پیر  
 از تخم کاشنی و سکنجبین و بنفشه و رو با نرس  
 شاول کنند و غذا بنو ماش و مغز بادام شوی و کدو  
 با زوجه خوردند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سود المزاج  
 رطب باشد علامه آن نهم بدن و عه بیاض زبان  
 و کثره ربنی و فله و عطش بود علاج سکنجبین بروزی  
 و ماء الاصول مذکور شاول کنند و غذا سخو و آب  
 با شیره خشک آنه و طلا با بنو بخوردند و نهمین طبعه  
 کنند بحب انیسون و حب ایاره **اوزام طحال**  
 اگر ورم دومی بود علامه آن شب و سرعته نفس  
 و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد  
 فاروره بود علاج ضد مسکن کنند و جلا پیر  
 از تخم کاشنی و عتاب و اجاض و بنای شاول کنند

و غذا کتک خورند و تلپن طبیعت کند بطیوح فوکه  
 و صندل و انیسون و شیبانی و کشیزه بزرگ طحال  
 ملاکستند و اگر درم صغیری بود علامه آن حتی حاد و طش  
 نرط و زردی چشم و زبان و قاروره بود و بر زبان  
 گاه باشد که بر فاقین بود علاج جلابیر از ششم کشیزه  
 و دره بانگ و لهره دی و نبات خورند یا آب انارین  
 یا نبات و عذرا بر با شیر و شش و تلپن طبیعت  
 کنند بفض طبا شیخ **درم** بکشتال باه شقال کشیزه  
 و طحال را صندل و نورک تضمین کند و اگر درم  
 بلوی بود علامه آن فله عطش و ریاضت و طحال و پانویون  
 و قاروره و نطوره و یقین بود علاج جلابیر از زو بازر  
 و ج را ریانه و پنجهک و کرس و تخمکشت و  
 شکوته کبر و بالنگو و کاد زبان هر یک درم  
 انجیر پست درم سفنی ده درم شاهه

دکتر و روش

بکشد

بکشد خیار چیر نرگسین هر یک ده درم فرض  
 رزقک با کشیزه بر زوری شاول کند و اگر در  
 رم سوداوی بود علامه آن بزاق و کافه بدن  
 و صلابه طحال و خروج آن از موضع خوریش و سفی  
 نفس و فساد هضم هضم و سودا لون و لین طبیعت  
 و رده نفس بود علاج فصد بسلین و جبهه شش یا آب  
 کنند و تلپن طبیعت بحب انیسون یا مطیوح آن  
 کنند و غذا زیره باج خورند و بعد از نفیسه کشیزه  
 بروزی و فرض کبر خورند **درم** کبریا محمد چنگشت  
 سنج کبر هر یک ده درم شونیزه رزاق و درم جرج  
 سیم سیدان هر یک سه درم اشقی سیم  
 و ادویه بان برشته و فرض سازند و بکشتال  
 شاول کنند و خردل و پنجه کبر و لوره ارینی  
 و عافت بکوبند و با سرکه بر طحال بندند یا خردل

بکوبند و بعل پاپیزند و کاندنی بندار درم کشت و  
 بان باله و بر طحال بندند و اگر درم طحال شقی شود  
 و پنجه کرده و بعدد ریزد و بی با بر از دفع شود در آن  
 شبر شتر با مد آست میبند افند و سعی باید کرد که طبیعت  
 محبتش نشود **فوق طحال** بسبب بزوده تراج طحال  
 و کثره سودا حادث شود علامه آن نمد موضع  
 طحال و برآمدگی آن پیشه و چون دست بر او بند از زیر  
 دست بغز و با باشد که بان فراف بود علاج ماله لاصول  
 یا کشیزه بر زوری و آب را ریانه یا کشیزه غصیلی  
 شاول کند و یک و کادرت کرم کنند و بر موضع  
 طحال بندند **سه طحال** حدوث آن بسبب فضل  
 علیه بود و در جمع شود علامه آن نقل طحال بود  
 پس علامه درم علاج جلابیر از ریانه و کاندنوا  
 و دره بانگ و انیسون و نبات شاول کنند

دل  
 بر

و کشفند

کابلی هر یک سه درم انقشون یک درم عارثون  
و سنج هر یک نیم درم بکوسید و باطلی مانو الحنیز  
پاشند و اگر این مرض بسبب ضعف فوج باشد  
بایسکه حال بود علامه آن فی و سهال سودا بود  
و کدوره عین و سقوط اشتهای علاج جلاپ از  
ایسون و ورق کل و سکنجین بزوری تناول  
کنند و حال با بوردن کل و فوفلی و نسین و مصطکی شفقت  
کنند

**باب سیزدهم در امراض اعصاب**

از آنجه فوج است و آن مرضی است که مانع  
خروج براز شود و بان وجعی عظیم باشد و وجع  
فولنج کلید شنبه می شود و زرق بدان کنند  
که وجع کلید از یک موضع بخاوردند و وجع فولنج  
از جای صود بخاوردند و سبب فولنج اگر بقی  
علما باشد که با نقل مختلط شود علامه آن شده

وجع و سقوط اشتهای و وسوسه و پیش از آنکه  
فولنج بلغم لزج با بر از امده باشد علاج جلاپ از راز  
بان و بالنگو و ایسون و نیم کرفس و کلنگین  
تناول کنند و سجادش سفیدی مسهل نماید  
لند با این حب اباره فیضرا نرید هر یک در پی  
شم حظل نکند هر یک در پی هر یک در پی بکوسند  
و یاد آنکی مثل خوب سینه حب سازند با این  
حقت استعمال کنند سنا یک مثقال آنچه  
ده دانه عنایت دهانه سپستان عین دهانه  
خشک شنبه هر یک درم اکلیل الملک  
سداب هر یک کنی برک چند رسد  
روغن کنجد ابکار هر یک درم شکر  
ملیب درم بوره نیم درم و اگر فولنج بسبب  
رخی باشد که در اعصاب محسوس شده باشد علا  
مه آن نغمه و وجع فوج و زراق و تناول اشتهای

نفاذ و اشتغال وجع بود علاج جلاپ از  
ایسون و مانخواه و رازبان و کلنگین تناول  
کنند و کویز و سوجلی مسهل بخورند با نیم  
کرفس و مانخواه و ایسون هر یک در پی نیم  
بکوسند و باب رازبان حب سازند و  
بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطیر  
بوده از پی هر یک درم ششم خنظل یک درم  
سفونیا نیم درم بکوسید و شکر سفود پیاز  
و شیاف سازند با این حفته سنا هفت درم  
انحر عناب هر یک ده دانه سپستان یک دانه  
شقی بزرده درم خشک با بونه شنبه  
اکلیل الملک نیمه خطمی سیوس هر یک  
هفت درم ابکاره علی و روغن زیت  
هر یک درم بوره یک هر یک نیم درم روغن

سداب در شکم بابت باور فی سداب و کرب  
هر یک درم نیم کرفس نیم درم در رطلی آنچه  
نایبه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند  
و بچوشانند تا آب برود و روغن با نه در شکم  
بالت و اگر فولنج بسبب در پی باشد که در موضع اعصاب  
دافع شود علامت آن تب و وجع شدید و زبان  
و عطش و بی سراری بود و این فولنج بشود درج حاد  
علاج نصد کنند و جلاپ از رازبان یک و نیم کاشنی  
در نیمین و نبات تناول کنند با نر آب نمک و  
نر نیمین و عدا میوماش و معز بادام خورند و  
نظین با این مطبوخ کنند سنا نیم درم عناب ده دانه  
سپستان بیست دانه نیم خطمی پرسیاوشان  
رو با نر یک هر یک سه درم خیار خیزر نر نیمین  
هر یک با نر ده درم با این حفته استعمال کنند

سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک درم  
 جو نیم کوفته خطمی سیوس هر یک کنی ورف  
 جیا کلینر ورف سلق دسنة خیار جیزر شکر  
 سرخ روغن بادام هر یک ده سفال را کرد  
 هم با وضع حراره شدید بود و لغز و حکه باشد  
 این حفته مناسب بود عتاب ده دانه سبزان  
 پست دانه خطمی سه درم بچوشانند و صاف کنند  
 و آب بخار کرد و جیازی و نره جو و لعاب بگو  
 هر یک با نود درم روغن بنفشه ده درم با هم بیا  
 میزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر فو لنج بسبب الفوا  
 اعصاب یا نزل ان بکس انهن حادث شود  
 و علامه او انست که فو لنج بعد از حرکتی عنیف  
 یا بر جستن یا لغز بالایی بریزد افتادن حادث  
 شود علاج علاج پای ملین بر لسان بندند

و بر بالا کشند در لسان را بکنند تا اعصابی خود  
 رود و جلای از رویان بکشد و بنفشه دراز  
 و نبات بدیند و عدا نخود آب موه غن شیر و واکد  
 بجای خود و زود بکشند زین تا کشته فرو بندند و زود  
 میکند و شکم می مالند تا پرون آید و اگر فو لنج بسبب  
 احتباس مثل و بیوسه ان باشد علامه ان نادم جیب  
 و شاول محففات بود علاج حلا سب از سبب بنفشه و  
 نرسین هر یک ده سفال شاول کنند و عدا نخود آب  
 جرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه جی را درم پست  
 بیست دانه بزرگ حله جرب الی شاند هر یک  
 دو درم نرسین پانزده درم سحلاب سازند  
 و اگر بسبب حراره اعصاب علامه ان شده  
 عطش و درام الهاب بود علاج جلای از بنفشه  
 درو بانزیک و نرسین و نبات شاول

کنند باب خیار کرد و با شیره شکر تورک با نرسین  
 و بان حفته نرسین کنند بنفشه نیلوفر شکر  
 خطمی شکر جبارین بابونه اکلیل الملک ۵  
 سدس جو نیم کوفته اللباب پرسیا و  
 شیان هر یک هفت درم عتاب ده دانه  
 سفال بیست دانه بچوشانند و صاف  
 کنند و لعاب بنکو و لعاب بزرگ و روغن  
 بنفشه و جیاز جیزر و نرسین هر یک ده درم  
 یا ان ضم کرده استعمال کنند و عدا شیره کنند  
 جرب و جسمی جرب خورند و شکم برین  
 بنفشه و لعاب خطمی و کثیرا مالند  
**الطادوس** نوعی از فو لنج است و ان جیان باشد  
 که مثل در اعصاب غلیظ محسوس شده باشد و از دهن  
 برون آید و بان ضعف مریض و غشی و صطرا

فلوینا

بود علاج اولاً فلوینا رومی میدهند سه درم و  
 چون وضع ساکن شود بدان معاودت  
 کنند و سنجلی سهل ماشه باران بدهند  
 و این حفته سفید بابونه شنب شکر گرس  
 را ریزان حله هر یک دو درم انچه ده دانه  
 مثل سکنج جیاز شیر هر یک دو درم  
 روغن زیت پایه انچه ده درم شکر سرخ و  
 انکانه هر یک پانزده درم بوره ملک هر یک  
 نیم درم و باید که در روز غذا نخورند و اگر نوانند  
 استعمال با صفت سفیدانند و روغن بابونه و  
 شنب و خبزی در شکم مالند و شراب  
 صرف کم کنند و انک و انک مباحث مند و  
 بابونه و شنب و اکلیل الملک و نام و شک  
 و برک سپه انچه و سوز و فودنه درو بانزیک



بیوشانه و در آن نشینند و شبانی از نوره  
 و ملک مهدی و سکین و ششم حفظ بکار دارند  
**منص** و جمعی بود که اعمار احداث شود  
 سک می بجد اگر بسبب ریح باشد علامه آن فرا  
 فرخ و نمد بود و خروج ریح نسکین حاصل  
 شود علاج جلا بیز از ایسون در ازبانه  
 و در بانویک و کلفند تناول کنند با دودم  
 کوفی بخوردند و اگر با معض اسهال باشد علاج  
 آن کفنه کنند شود و اگر طبیعت محضی باشد  
 از زبانه تخم کرفس محمد سدا سهرنگه درم  
 ناخته سه هیکه چهار درم فند مثل  
 مجموع بگویند سه درم از آن تناول  
 کنند و شکم بدوشن کل و بابونه گرم کرده  
 مالند و اگر بواسطه تناول اطعمه حار و حریقه

در علاج

بود علامه آن حرقه اعاوشنکی و خروج  
 رده صفا بود علاج اب انارین با نبات پیک  
 سند یا شیره تخم نوزک و نمد درم طلا شیره و  
 ده درم نبات تناول کنند و اگر منصف  
 بواسطه حلقی مایع باشد علامه آن نفل و نشکی  
 بود و یا برابر از بلغم پرون اید علاج نلین طبیعت  
 کنند نلینهای بابین حفظه سنا چند درم بپزند  
 صابن ساج را از زبانه تخم کاشنی رو با نوزک  
 هر یک سه درم عناب ده دانه سکنجبین  
 دانه شرب در درم جبار چند پانزده درم  
 نر سچین ده درم و اگر بسبب خلطی ریح  
 باشد که در امعاء متکس شود علامه آن فله  
 عطش و کثرت صافی بود و وضع از یک موضع مثل  
 نشود و علاج نلین طبیعت کنند بچغنه می که در

در باب فولج ذکر رفت و شنبه سده کنند  
بغی و کلند و رازبانه شاول کنند و غذا نخورند  
باشیر خشکده خورند و دارچین و قلع و  
غذایان و سغز در آن کنند و بعد از شنبه  
جوارش لند و مصطکی شاول کنند و آب  
سرد کش خورند **دیان** که مای که در امعاء  
شود بسبب رطوبی فضلی باشد که در امعاء  
و بطول مکت منفی شود و چون حرارت  
در او عمل کند گرم شود و اگر گرم در او  
کوبند و او در امعاء و فاق منوله شود و علامت  
ان احساس حرکت آن باشد در حال صبح و  
پنجهن شکم و سبلان لعاب و برهم سپید  
دندان در خواب علاج جویبار روزیابی رطوبی  
شیر یاده منقال شکر شاول کنند و غذا نخورند

الو

و سغز و دارچینی خورند و در هیچ درمنه شکر  
و بریک کبابی مغش و نرید و فسط و مرو و زرد  
هر یک در پی و حب النیل میخوردیم بگویند و بر  
شیر ریزند و پاستا کنند و اگر از آن بقیش نماند  
و عمل تمام کنند آبگانه ده شغال با آب گرم بخورند  
و شکر حنظل و انیسیم فنیل میخوردیم بگویند و  
و بزهره کاه و شیاف سازند و بردارند و در آخر روز  
شیر کشتک با هر نام بخورند و از شاول اغذیه غلظ  
یافته احتیاج نماید و اگر گرم پخت باشد از اجز  
الشریح که میند و او در امعاء غلاظ منوله شود علامت آن  
صمغ لون بود و جروج آن حیانا و هم حیند که چوبی  
خورند نشینوند علاج درمنه بریک کبابی مغش  
هر یک کشتال و کک هندی و انیسیم شکر بکوبند

ششم حنظل و انگی بکوبند و بر نیز کشند و پاشند  
 و از لبنیات و اغذیه لوجه اجته از کت و اگر کرم  
 صغیر و صغیف باشد شنبه بچرم بپزد و سرکه علامه آن  
 حله معده و دفعه آن بود علاج حنظل کنند بابت ادویه  
 بابونه اهلل الملک برنج سفید در سبز بزرگ  
 هم یک کوی و رقی شفا لو سداب هم یک درم  
 و رقی حنظل رسنه روغن مغز بپوشم استند روز  
 دالونج آبجانه هم یک درم ششم حنظل و انگی  
 بکار دارند و معده را بر وقت استند روز دالونج  
 جرب کنند و از بوره و تلک و زهره کاد و ششم  
 حنظل و استند و روز دالونج شنبلیله سازند و  
 بر دارند و اگر اطفال این مرض حادث شود  
 در معده کینثال صبر بچرم بکوبند و باب و و رقی

سنانلو

شفا لو بر ناف طلا کنند **نور محمد** سحر کنی باشد که او را  
 سفیم جهنم دفع فصله بایم این شفا صافی اندک چیزی  
 دفع شود و باشد که آن حویلی بود و سبب آن اگر  
 خلط مراری بود با رطوبتی مالیه که معده سفیم زبرد  
 و دفعه دهد علامه آن سرفه معده و حذوچ این  
 رطوبت باشد علاج سفوف کشند یا سفوف کل ارمینی  
 بچرم شاول کنند یا کل ارمینی بکینثال بریان کرده  
 شاول کنند و عذا کا و رس بریان یا مغز بادام و شنبه  
 خشک شش و این شنبلیله استعمال کنند صدف  
 سفوف کل ارمینی افشا کلنار هم یک درم  
 کوفته باب لسان الحمل یا آب نذک بپاشند  
 و شنبلیله سازند و اگر بسبب نفلی خفک باشد که  
 در اعضا محسوس شده باشد و حذوچ آن کشوار بود  
 و موجب **نور محمد** که در علامه آن نغم احتیاس

و شاول نجف است بشه علاج نفعین طبیعت  
 برسات مثل بنفشه و حطلی و سینات  
 و خیارچینر کنند و اگر بسبب سرمای بود که نفع  
 رسد علاج آن نفعین نفع کنند بر روغن گل  
 و با بونه و شیت و رو با نژک و اکلیل الملک  
 بچرت کنند و در آن نشیند و بر هرگز گرم نشین  
 بغایه سودمند بود **باب چهاردهم در امراض اسهال**  
 اگر اسهال بسبب بجزان و دفع ضده بود  
 بود انزاحیست نماید کرد مگر که بجزه افراط بود  
 ضعف شود بسبب جو بافته و کلاب تناول  
 کنند با سیب جو و خجسته گلکار و کشمش بریان  
 کنند و کوفته با هم پیازیند بخورند با فرض طباخیر  
 لبث با ریسمان با سفوف انار دانه شاول کنند  
 و عذار زرشک و انار دانه و ساق خورند و اگر

اسهال

اسهال بسبب اختلاط براری بود که در معده و با  
 ریزد علامه آن عطش حرقه و التهاب و نفخ  
 دهن و صندره برار و لذخ نفع بشه علاج ده مثقال  
 رسبه با کینثال طباشیر شاول کنند یا بنزد م کل  
 ارنجی با رسبه بکشند بریان کنند و نوز  
 خشک و شخم حاض و خد نوب شامی بچ  
 شش درم طباشیر سه درم انار دانه ه  
 بریان بخورند درم زرشک ساق لبث کار  
 سجد هر یک ده درم بکوبند و با هم پیازیند  
 و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با قراط  
 بود معده را بکل ارنجی و زئیره کرمانی و صندل  
 و رانک و افاقیا با آب مورد نفع کنند و غذا  
 ساق با انار دانه با بک و زئیره خورند و اگر  
 اسهال بلخی بود علامه آن نفخ و زرافه نقل  
 بلخی

و ضد وج بلغم و برار یا ضعیف بود علاج خورشید  
 با چرف سه درم برسد این کنند جلدی از  
 نبات بنم گرم با شامند تا اختلاط بلخی دفع  
 شود و چون دانند که تمام دفع شده است  
 سفوف مقلبا با بنزد م با بسرد شاول کنند  
 با ضمیر بریا و پنجم ریجان هم یک مثقالی بریان کرده  
 بکوبند و بر روغن بادام جرب کنند و فرو برند  
 و اگر است کن نشود این حفته یک مثقال کنند  
 پنج عدد سس هر یک کنی پوست انار بلوط مورد  
 هر یک ده درم ناز کلن را هم یک مجدم بچرت کنند  
 و صاف کنند و کاغذ سوزن و افاقیا و کل ارنجی  
 هر یک مثقال بسبند و بدسر آن کنند بریزند و  
 سعال کنند بر فاش این حفته فرض بخورند  
 ساق جبار درم دم الاخوین ضمیر بریا بریان

کرده

کرده کلنار افاقیا هر یک درم بکوبند و بریزند  
 به برزند و مثقالی با رسبه بخورند و این  
 سفوف بنز معینه بود زئیره کرمانی در سرکه  
 جرب کینده و انار دانه هر یک ده درم آمیون  
 تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو  
 درم از آن شاول کنند و اگر اسهال سرد  
 داوی بود علامه آن حرقه و لذخ معده و  
 خشکی دمان و کشته اشتها پی صبح هم نام  
 و زرافه و نفخ بود و رنگ بدار بل بسودا باشد  
 علا اولانغیه انعا با بر که دینغنیای نرم و بعد از آن  
 که نشسته نام کرد و بشند فرض کجاشیر گهرا و سفوف  
 مقلبا و سفوف انار دانه هم که نام شاول  
 کنند و بگو و بار رنگ و پنجم ریجان و کل ارنجی  
 وضع و نشسته مشاوی بریان کرده بکوبند

و چ مثل از ان با کلاب بخورند و از هر صفت  
 و شربی اجزا کنند و مرغ و کبک گردانند  
 خورند و انار دانه کوفه و زرشک بزرگ به  
**درموی** اگر بسبب الفحاح عروق اعصاب و اگر  
 اعصاب فاق بود علامه او است که غایب پروت  
 بی اید و بعد از ان صحن رفیق بار بایج و فزاید  
 خارج شود و اگر در اعصاب غلط بود علامه ان او  
 است که اول غایب با خون برین می آید و بعد از  
 بر خون و بان علامه بو اسیر باشد علاج  
 اگر علامات فلبه خون باشد و قوه مزاج و قوت  
 مغنضی بود فصد کنند و سبک و بار سنگ و تخم  
 ریجان هم مثلای صنع و بر سر مثل  
 بریان کرده بروغن کل جرب کنند و فزورند  
 و کاه در رس معشر یا مغز بادام خورند و قرص

جلد پنجم

طباشیر است و قرص که با زینبند بود و سفوف  
 نشسته چ مثال بروغن کل جرب کنند و بجز  
 رند و اگر این اسهال بسبب سبب بود و در سبب ان  
 بود که بواسطه احتلاط حاده و حریر که با معازیر  
 یا بسبب اسهال بسیار اعراض استمیده شود  
 علامه علامه ان نشکی و بچون شکم و وضع مسا  
 بود علاج سفوف مار و عن کل شاول کنند  
 یا ضعیف و سست کنند هر یک دو مثقال و طباشیر  
 مکثقال مثقال کشته بریان کرده و یا بزرگ داغ  
 کرده پیاستامند و غذا کاه در رس بریان بجز  
 ما بزرگ بریان کرده یا پیه بزرگ بجزی کوشن یا بجز  
 بادام خورند و این بختن کاه مسکه استمال کنند  
 میخ شسته بجزین کوفه زنده هر یک کن بریان  
 کرده کن الحل پوست خشک ش کلن رزده

کل خطمی و روف مورد بچوشانند و صاف  
 کنند و وضع قرص و نشسته بریان کرده و دم الاخر  
 مین و کربا هر یک در می گویند و رزده بصد بریان  
 کرده در روغن کل یا پیه بجز کل کنند و با هم این  
 بکار دارند و **در سبب اسهال کید بی چنه**  
 و ان با خون صرف بود و سبب ان اسهال دم  
 باشد یا صدیدی بود و سبب ان اختراق بچنه  
 یا دپله که منجر شود با فنی بود یا غلام شبیه نیاله  
 کوشن اما آنچه و موی صرف بود اگر تقدم اشلاء  
 و اجناس خوبی که سبب ان معناه بود ظاهر بود  
 یا ان علامه است سبب و الم باشد علاج در ایند اعدا  
 بخورند و تخم بزرگ کند مادام که قوه باقی باشد  
 و ضعف با فراط مزور و جرس بزرگ بجز نازک  
 بریان کرده باشد اب صندل یا سبک کنند یا بارنگ

بریان

بریان کرده و بنگو بریان بروغن کل جرب کنند  
 و فزورند با قرص کافور و قرص کبک که با و شراب  
 سیب بخورند و شراب انجیر لغنی کنند و عدله  
 بریان باشد و خشک شش بریان کرده خورند یا الل  
 دانه یا ریزه باج یا غوره و کبید و صندل و کلاب  
 و آب بر و آب مورد طلا کنند اما آنچه صغراوی  
 بود در روی و صدیدی علامه ان او است که با بران  
 محصل بود از دفع ان بجز حینی و ر اینی حاصل شود  
 و بان بچون شکم نباشد و چون معده خالی  
 بود بیشتر بود علاج حسن کاهنت واد و بر کم  
 مقدی باشد و در قبضی زیاده نباشد شاول کنند  
 مثل شرب صندل و صحن و زرشک و سبب با فقا  
 بضا نش صرف بجزی استمال کنند و معالی است  
 سحر المزاج کید بجا می آرند تا اختلاط بعلی دفع شود

و اما آنچه فحی و عالی بود دلالت بر دیکند و علاج آن گفته  
 شده است **در زین** اسهال معده باشد و سبب آن  
 سستی و نرمی معده بود بواسطه سوء المزاج و طب  
 که عارض او شود علامت آن فله شکلی بود و طعام  
 در معده تجزی نمیگردد و مکت کند و با آن فی ویراز  
 یعنی نباشد علاج تسخین معده باشد بچهار شایست  
 حاده و سفوف مغلیات و سبزی قایض و غذایانار  
 رانه و کبک و نیو و نیر و کشیزه در این معده خوردند و اگر  
 و اگر سبب کثرت رطوبات باشد که در معده جمع شود و علامت  
 آن کوزه کرده بصاف و عقیان بود علاج نیزه معده  
 کندی فحی و بعد از آن چهار شایست معوی معده  
 حرارت مثل کوارش کند و سببهای قایض معده آینه  
 و اگر سبب برشته با اثر حرمت باشد که در معده حار است  
 شود از غذا امتدای شود و قوه دفعه از دفع

کند

کند علامت لاف است که در معده بعد از اکل نجس  
 یا سبب خصوص اکل حیوانات و در بر از صدیدی  
 رفیق باشد و حرارته دهن مجوس شود و باشد  
 که در و بر بزبری بود علاج طمشید سبب سفوف  
 انار دانه و در شک خوردند و اگر بواسطه نزلات  
 بود که از دماغ معده اید زبرد و طبیعت از دفع  
 کند و غذا نیز مدتی گرداند و این را اسهال  
 دماغی گویند علامت او است که بعد از خواب  
 بیشتر باشد و بعد از آن مجوس شود و با آن  
 علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج نیزه  
 دماغ بود و بتبدیل مزاج او منع نزله بنزایب  
 عذاب و ترا سبب خشک شدن و باقی نزله گفته شده  
 است و در اینست باز تخفیف و اگر سبب صفت کمد  
 بطلد باشد که بحدیب غذا نتواند کرد و علامت

آن اسهال سبز و سفید و نولت بدن و فله  
 دم در زردی لون بود علاج نفوذیه معده کمد باشد  
 چنانچه گفته شد و اگر سبب زایل شدن مغل معده  
 و آن بواسطه خلطی اکل پنهان زهری حاد یا  
 بواسطه اورام واقع شود علامت او است که طعام  
 هضم نشده خارج شود بی لذت و وسیع و معص  
 و از انفتن را کجی نباشد علاج تخفیف معده باشد  
 نفو ابيض مغویه دمرف فزوج قریه و حرمه و مغویه  
 معده خوردند **زین اسهال** اسهال مغوی باشد و سبب  
 آن و سبب آن رطوبتی زلفه باشد که بواسطه  
 آن نقل در امعاء مکت کنند و بدون ایه و علاج  
 خروج رطوبات بود و صفة لون و هزال بدن  
 علاج شادول اشیا و خشک مثل سبزه کمار و کیل و  
 بچ و سبب سفوف مغلیات معده بود و این سفوف

از بزم

بر سفید بود سبب مصطلک سک عود هر یک  
 در می و نیم بلوط برین کرد سه انارندش  
 که مزاج را کس شخم حاض حد نوب دانه  
 مویر طرا اینست ساق کلنار هر یک نیم  
 بکوبند و مقدار حاصلی دو درم شادول کنند  
 و اگر سبب برزه یا فوم باشد که در امعاء  
 شود و چون غذا بدو رسد زود دفع شود  
 علامت او است که احس و جمع امعاء کند و با  
 بیاز صدیدی شک باشد علاج فرض طباشیر  
 سبب یا فرض کلنار بار سبب یا نیم ریحان  
 و ما زینک و دروش وضع عقیه هر یک در می بریان  
 کرده با مغز باو ام خوردند و طباشیر و نقل  
 وضع عربی است سبب شخم حاض بکوبند و بعا  
 سب بکوبند و فرض سازند و یکم شادول کنند

**باب چهارم در امراض کلیه و مثانه**

سوء المزاج کله اگر سحر بود علامه آن حرفی صبح  
موضع کرده و کوزه شوره باه و تشنگی و سینه تنگی  
و نارجه فاروره باشد علاج آب ازین باب است  
در تخمین و شیره تخم نوزک با نرغین طباشیر  
نرم شاول کنند و کتاب با نرغین استغفار  
خورند و مزاج شش خشکش و ریپاس و  
عوره لغوی کنند و صندل کلنا رومانی  
هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر و  
تخم حنظل و کشیزه بریان و کل سرخ و  
کل ازین هر یک سه درم تخم کاهو تخم نوزک  
هر یک هفت درم بگویند و آب کاهو با نوزک  
برشند و نرغین سازند و مطابقی با آب انار  
باشند آب غوره با شیره سه تخم بخورند و صندل

عذام

و علاج

و کلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج  
بارد بود علامه آن تله عطش و بیاض و غلط  
فاروره و ضعف شهوه باه علاج کلفند و  
رازیانه و کوارش مکونی شاول کنند  
و غذا نخود آب بالکب و کبوتر چیه و  
قلقل و دارچینی خورند و روغن فستق  
در نینق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارچیل  
و فندق و فستق باشک خورند و از مویزا  
ش و فواکه بارده احتیاز کنند **ادوی کلیه**  
اگر درم کله از ماده دم با صرا باشد علامه  
آن شب و تشنگی و التهاب و صداع و خواب  
و وضع کلیه بود علاج فصد بلسین کنند  
و جلا سیر ازین است و عناب و تخم کاشنی  
در و با نرغین شاول کنند و غذا جو با شیره خنک

و عناب و سپک آن خورند و شراب شیره  
و خشکش با عناب بنکوبه و دانه و مومع کلیه  
را اصفه و صفت و شیف با نرغین و کاشنی  
و آب کشیزه و کاهو و روغن بنفشه و کدو  
و ماموم با هم پیامیند و طلا سازند و چون درم نفع  
یابد علامه آن کشنداد و جع و سکون و شب و ریادی  
و تشنگی بود ازینانی خطلی و اکلیل الملک و  
تخم شنب و حله و بنفشه و بزرک بچون کنند  
و همچنان گرم بر کلیه نهند و چون شب زایل شود  
و وضع ساکن گردد و نقل باقی باشد سر کبی کبوتر  
و غبار آسیا و روغن کر سینه با این ضماد ضممشا  
زند و چون درم نفع شود و مده ببول بیرون آید  
شیره سه تخم باشه آب خشکش با شراب  
عناب و بنفشه خورند و اگر خروج مده نمادی

نرغین تخم و کدو هر یک دو درم و خشکش و کاهو  
وضع روغن و تخم خبازی هر یک دو درم کاکلیج  
عدس بگویند و سه درم از آن مشلول کنند  
ماده درم شراب خشکش شاول کنند و  
اگر درم از ماده بلغم پیامند و بود علامه تشنگی موضع  
کلیه و التهاب و التهاب بی شده و جمع بود  
و شیره بنفشه و تخم کاشنی و فستق بدین  
محل میند بنفشه یکله زیاد است که بخلاف فو لنج  
علاج حلاطی از مویز مرکب و تخم کاشنی و  
رازیانه و نبات شاول کنند و غذا آب کبوتر  
استرینا درم خورند و بعد از نفع تمکین کنند  
این مصلحت است سنا پیچ درم تخم کدو سر کاشنی  
رازیانه و زن کل بالنگو بنفشه نملو بن  
هر یک سه درم بچ هر یک چهار درم نرغین دو درم

دو درم منقح ده درم عناب انچه هر يك  
 ده دانه سنان پسته دانه مغز خیار جز  
 پانزده درم زنجبیر پانزده درم بسمه بچشم  
 و پنج نهك حار درم بالنگو نیم گشنیز زانبا  
 هر يك سه درم معجون خیار جز پنج مثقال  
 در آن حل کنند و نبات مانند و بعد از نقیه ه  
 شنب و بلور هر يك حار درم بزرگ  
 حله هر يك پنج درم تخم خطمی تخم خیار بی  
 هر يك ده درم بکونه و نبات را زانبا حار  
 سازند با نقل در آب گرم حل کنند و با مغز  
 ساق کاه و بیه بط مالتند **وجع کلبه**  
 آن وجع نمند بود و با آن نقل و علامه حصاة  
 نبات در در حاله خلوه معده ساکن شود  
 علاج آن مدرات مثل انیسون و یا نحوه

در زیره

در زیره تناول کنند و روغن فسط و زنبق در  
 موضع کلبه باند **اورام مثانه** اگر دومی و صغری  
 بود علامه آن سته و وجع و حره مثانه و شب بقره  
 و تشنگی و لیب و سوادسان و اشتها  
 را بر میزد و با آن هفتاد بول و هزار بفته علامه  
 فصد بملق کنند و جلا از نیش و تخم گشنیز  
 و عناب و شکله نرخیین تناول کنند  
 و غذا کشکاب با بشیره حشیش و شراب  
 نیشه خورند و نیشه و خجاری و تخم  
 خطمی و پوست خشخاش بچوشند و در آن  
 نشسته و بعبانه بر بیدند و نقل آن برجا میهند  
 و سندر و روغن کلبه و نیشه و کاکب  
 باب لیسان افزور طلائکند و اگر حبس بول  
 باشد بشیره سه تخم سی درم با ده درم نبات **نیشه**

۹۱۱

با سه تخم و تخم کدو مغشتر هر يك پنج درم و تخم  
 نوزک سه درم تخم خطمی و خجاری و پر شیاو  
 شان هر يك دو درم بکوبند و چهار درم  
 از آن با شراب نیشه و خشخاش تناول  
 کنند و در وقت صبح کبچند که بکوبند با کبچند  
 مغشتر با شیره سحر کنند و ضماد سازند  
 و چون درم نیشه باید و نیشه شود شراب  
 نیشه با لعاب بلکو بخورند و غذا انوشن  
 با نر بادام و نیشه و خطمی و خجاری و  
 پر شیاو شان و اکل اللمک و حله  
 در بزرگ و تخم شبت بچوشند و  
 در آن نشینند **وجع مثانه** سبب فروج  
 یا حصاة بود و آن گفته شو با سبب  
 سوء المزاج گرم که او را عارض شود علامه

الزیره

آن وجع و لیب موضع مثانه و تشنگی بود علاج  
 بشیره تخم نوزک یا آب خیار کدو با نبات  
 و روغن نیشه در آن حل کنند و در احوال  
 چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علامه نیش  
 است که بعد از تناول اطعمه و اشتها بر یاره  
 یا مفاذ سر ما حادث شود علاج جلابی ار  
 انیسون و یا نحوه و پنج نهك و نبات تناول  
 کنند و تخم را با بشیره شکوانه و زیره و  
 دار بجز خورند و روغن زکس و زنبق و  
 فسط نغمید کنند عانه را و نظیر با جلیل کنند  
 و اگر وجع بسبب ریح بود علامه آن وجع نهد  
 بود و با آن نقل نبات علاج ماء الاصول با زین  
 سید انچه تناول کنند و مثانه را بسبب و فو  
 و شبت و روغنهای گرم نغمید کنند **لر فوج**



**کلیه و مثانه** سبب آن نفوذ افعال  
 باخلطی اجمالی با انقباض دپله بود و علامت آن بیخ  
 و خروج دم و عده و تپش بول و زرق بیان و غیره  
 کلیه و مثانه بموضع وضع کنند و در فرجه کلیه  
 سستی ببول باشد و در فرجه مثانه عسر بول و  
 نشوری که از کلیه اید سرخ بود از آن نشانه  
 علاج هر مایه ادر بکنال و قس کالج باده مثالی  
 شاد بنفشه و شاد بنفشه شادول کنند  
 و غذا بنفشه و شاد بنفشه و نخود و مغز بادام  
 خورند اگر مده بسیار باشد ماع العسل با رور  
 شک تناول کنند و اگر طریقه محض باشد  
 جلابر از رو با زردیک و لبلاب هر یک  
 بچدرم و بنفشه چهار درم و زنجبیل  
 ده درم مغز خیار هیزم پاینده ده درم پسته

الان

و نشانه چار درم و کثیرا موضع عیال هر یک  
 دو درم کل ارینی بکدرم بکوبند و بکنال  
 با دو درم از آن باده مغز خیار هیزم شاد بنفشه  
 با حب الضلوع بپزند عدد و شکر خیار دو درم  
 و سکنه بکنال و سنبل و زعفران هر یک  
 سه درم بکوبند و دو درم از آن تناول  
 کنند و در فرجه مثانه شقیات ایضاً بپزند  
 و در احلیل چکانند و از اطعمه خرفه و مالوم و از حلال  
 جناع از آن نمایند **جرس کلیه و مثانه** علامت فرجه  
 بول در سوب سخالی و حکم شدید و وضع کما  
 موضع کلیه و مثانه بود علاج حلالی از شاد  
 بنفشه و شاد بنفشه شادول کنند  
 با عناب ده دانه و بنفشه بچدرم و نبات  
 ده درم بجز شاد و با لعاب نیکو و به دانه

بخورند و غذا بنفشه و مغز بادام یا حدیده از شره  
 سبب و نبات و روغن بادام خورند و در فرجه  
 مثانه با لعاب بخورند دانه و شکر زان و روغن حنظل  
 شانه کنند **حرقه مثانه** اگر سبب مده لادغ باشد با فرو  
 ح کعبه شد و اگر سبب مده بول بود علامت آن  
 حراره مزاج و ناریه فاروره و تشنگی باشد علاج شاد  
 بنفشه و شاد بنفشه شادول و زردیک و زنجبیل  
 تناول کنند و غذا آب با روغن بادام یا بنفشه  
 یا مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و شکر هر یک سه درم  
 و شکر خطی و خاری هر یک چهار درم و مغز بادام  
 هفت درم کثیرا بکدرم بکوبند و سه درم  
 از آن با آب خیار که و یا بنفشه شکر شکر  
 تناول کنند و شکر زان و روغن بنفشه  
 و لعاب خطی و شقیات نامینا در احلیل چکانند

حصاة درم

**حصاة درم** که در کلیه و مثانه تولد کند سبب  
 خلطی لزج بود که حراره غریبه مطبوخه از آنشف کنند  
 بر روز زمان منجم کرده و اگر مده بسیار بود و در مثانه  
 لزج حصاة متولد شود و الا درمل تولد کند و حصاة  
 کله اگر نسبی را حاد است شده و حصاة مثانه سخت  
 را و علامت حصاة وضع موضع کلیه و مثانه نقل و قند  
 و عسل و بیاض فاروده و رفت آن باشد علامت آن نقل  
 نقل و قند و صفا بول و خروج رطل و کوشن بود و درمل که آید  
 از کلیه سرخ بود و کچک از مثانه اید بنفشه بپزند علاج این حصاة  
 است که هر دو در حلالی از شکر کاشنبر و زانیه و بیج نمک  
 و نبات تناول کنند یا بنفشه سه درم و نبات بخورند و  
 غذا بخورند آب یا بنفشه که آنه و کبک و بنفشه خورند و از  
 اعدیه غلیظه احصیاب بپزند و بنفشه نگاه غذا بخورند و در  
 ریاضت سخته و اجیانانی کردن مفید بود و از صفا اکثر کلیه

در خورده شدن شیره خورند و اگر بدین نوبه باز آید شود  
بدین مطبوخ تلین کنند سنا بچند گرم جعد خشک  
تا بقا حاشا هر یک بچند گرم تخم خطمی کرفس  
دارزانه جنازی هر یک درم تخم کاشتی بنفشه  
چهارمک هر یک چهار درم عناب به دانه سبزه  
پشت دانه بچند نوزده درم پرشیا و شان بچندم تخم  
هر یک هفت درم و فلفل را بروغن شنبلیله و بابونه  
و خشک بالند در روغن نرب و خشک در حلیل چکانند  
و بابونه و حلبه و بنفشه و خشک و انجیل الملک  
و زیزوفون و کرفس و خشکانه نیم کوفته و  
پرشیادون و خطمی و بنفشه بچند نوزده درم  
ان نشسته و اگر علاقه تسکیم شود او در مغنیب حصاه  
پخته شده استعمال باید کرد **دوای مفتح** بچ کاکج  
ده درم حنطایا چند بچند زنجبیل دار فلفل

بزرگ

**عقرب سخته**  
هر یک درم کوفته بغسل برشند و بعد از شسته باه  
و انگی باد و دانگ بخورند و اگر حراره مزاج باشد  
این دو اصعب بود سه تخم خشک شش هر یک ده  
درم تخم شلغم بچند درم تخم کرفس را در آب  
آیسون هر یک سه درم ازان پاکتین  
ساده یا بزوری شادول کنند با معجون  
بجرا البه و کشتال یا بنزه سه تخم بخورند و مو  
ضع را بروغن بابونه و خشک در روغن  
عربی بالند **صفت** بچ کرفس بچ کبر زوا  
وند مدحرج سعد سلیم هر یک ده درم  
بچ کوفته کنند و باروغن کعبه در نظر لی کنند و  
پشت مطلق روز در افقاب نهند یا آتش  
نرم بچشانند پس صاف کنند و ده عد عریب  
زنده بگریزد و در ان اندازند و پشت و دردی

کبه ازند پس در شیشه کنند و بنجاه دارند و اگر  
حصاه در بکوه وضع باشد و قطعا برو بناید جنگلی  
از تخم جزر و تخم کرفس و آیسون و نشه  
شاول کنند و فطر اسالیون و فلفل سفید  
و سپاه هر یک سه درم زنجبیل سبیل سلیمه  
در اجزین اسارون چند پدسز فتاح  
اخر حبه بلان هر یک دو درم بکوبند  
و بغسل برشند و بیکه رم شاول کنند و از  
ادویه مغننه عذبه سخته خافس خشک  
کوده زجاج مستحوق اسفولوفند ریون الما  
عولبه بطوس و ان مرغکیت که دنبال دراز  
داشته باشد بر زمین بزنند و انرا فاضیک و ابو  
الفضیل و صد اغون بزم میکوبند و انرا بنجه و ضم  
بخورند و در بین این رض مفید است و اگر شکر که

ان

که انرا چهار سال بود در ان زمان که انکو ریک  
ببهره بکشند و اول خون او و آخر ان بکنارند  
نار بنجه شود و میان ان نگاه دارند تا بنجه شود  
در افقاب نهند تا خشک شود و انرا از بنجاه  
نگاه دارند و سخن کنند و قدری ازان آب  
نرب یا اب کرفس یا شامند مفید بود و  
اگر حصاه در ریوی قصبه باشد و برون بناید  
میاید شکافت و در حصاه مشاهده و بفریبه  
اسعال کنند و در عمل احتیاج با و بفریبه باشد  
**جودوم** در مشاهده اکثر مشاهده خون بسته شود  
علائمه ان غشی و کرب و برودت اطراف  
بود علاج سکنجین غصلی و زهره سلیمه  
شاول کنند و بکبر کوش و بکحل بنجاه  
سف بزم مفید بود و خوب کرد که بکبر کوش

بچوب

و آب آن در احتیاج چنانکه **احتیاج** **در بول**  
 اگر بسبب درم و حصاة بود علاج آن گفته شد  
 اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول  
 حادث شود علامت آن تقدم تناول اینه  
 لریه و ثقل موضع بود و یا بول اخلاط خام  
 برون آید علاج جلابیر از ایون و تخم کاشی  
 و تخم کرمس تناول کنند بار از زیاده و ایون  
 و تخم کرفس ماسن بندی و ناکواه هر یک  
 نیم درم بگویند و سه درم از آن کنند و  
 نذین فطن و مثانه بروغت با بونه و حری  
 و گاه باشد که عسل بول بسبب صفرا بی  
 رفیق باشد که در مجاری بول فرود آید و علامت  
 آن بوفه مجاری بول و صفت بول باشد  
 علاج لعاب بگوده درم و روغن نعنه نیم درم

الزئی

بر شیر از نبات پاشانند و از مدت زات اخلاط  
 کنند و غدا بنوشند با استفناج و روغن  
 بادام با حریه از بزره سبوس و نبات و روغن  
 نیش خردند و اگر بسبب احتقان بول  
 بول حادث شود خربزه مشین و تخم خربزه و  
 مغز فندق و مغز بادام شکر تناول کنند و شیوه  
 تخم نورک و سه تخم و مدد است غرضه استحال  
 کنند **سلس البول** آن باشد که بول بی اراده  
 برون آید هر بار با دیکتال جوارش کنند  
 با الطریقی کبر تناول کنند و انغوی نلابا  
 که در آن توایل باشد خردند و کنند و معدود  
 خولجان و وزیره کرمانی و شاه بلوط کب  
 الاسن هلیله سلیمه هر یک نیم درم بلوط  
 سه درم خوسانیده جای درم و عسل برشند و  
 مغز از آن تناول کنند و اگر مزین بود

بگونده

معجون کلکلاج معین بود و از آب سرد اخلاط  
 کنند و کسی که بول در فراتش کند فودنه  
 خردند و حب الرشاد بکسب درم  
 کنند یک درم بگویند و عسل برشند و شکر  
 تناول کنند و از فو که حصن حصن و خیار  
 کده احتیاج از غنایید و جعفر حروس تناول کنند  
 و ساینده و اگر زیاد و در آید با آب فانی  
 بخورند و کنند و بلوط هر یک سه درم و  
 سعد و درم و دم الاخونین و فز و خولجان  
 و روح و راستن هر یک نیم درم بگویند و عسل  
 برشند فرض سازند و سه درم از آن تناول  
 کنند و اگر شهده را بر بان کنند و بگویند  
 و در میان عسل زینند و احیانا تناول  
 کنند معین بود و **بانیطس** بلغم بزمانی  
 دو لایه باشد و احتیاج باشد که در پاشیده

بل

باشد و چون آب پاشانند باید که زمانی بی  
 تعبیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه یا اشاع  
 مجاری او بود و حراره او اونی باشد و جذب  
 رطوبات از کبد کند و چون ضعیف بود فو که  
 و محل اشش نباشد و لا بزال جذب و دفع و چون  
 این مرض مزمن شود کبد ضعیف و بی فی انجامد علامت  
 آن تشنگی و عدم شب و عار و ه رفیق سفید بام  
 سرخه بود علاج فرض طلیخ و کافور یا اسبیب  
 در سبب و نذار رشک و انار دانه خورند و فطن  
 را ضدل و کلاب و آب کاشی ملا کنند  
 و اگر سینه بکشد در سر که خوشانند و خورند  
 نافع بود و گاه باشد که دیابیطس بسبب برود کلیه  
 حادث شود علامت آن عدم علامت شحراره  
 بود اما تشنگی باشد علاج تقویه بدن کنند و زینند  
 نرم و تناول مغز و بلوطس و معاجین خاره

و تدبیر فصل بروغن کرم **تقل بول**  
 حالنی است که بیانه عسرو استریان باشد  
 و سبب آن اگر احتیاط بول یا خلط حاده  
 بود علامه آن صفزه بول و حمزه و حرقة آن و  
 علامت غلبه مرار بود و علاج شیره تخم  
 حیارین یا شیره تخم نوزک یا نبات شا  
 ول کنند یا لعاب بکبر و بیدانه درم  
 و روغن بادام بخیر درم یا شبنم از نبات  
 و عرق سید سبب باشد و غذا بنوشد یا مغز  
 بادام با کدو و فزونی خورند و مغز تخم  
 کدو و سه تخم و تخم خضار و خطمی  
 هر یک درم و مغز بادام یک درم و  
 ضمغ و آلو و کینزهر یک درم و درم بگو  
 و سه درم از آن یا شیره تخم نوزک یا  
 حیار کدو و شاد کنگر و کنگر اگر این

البر

را سبب ضعف ماسکه باشد علامه اوالت کبول  
 اندک اندک آید و او را حرقة و صبیغ بنفشه علاج  
 تناول اطریق بود و غذا نخورد یا شیره شکانه  
 خورند یا آنچه در مغز و جوز شکر کنند و سبب  
 و خردل و کندر هر یک بخیر درم و مغز جوز ده درم  
 و سه درم درم بگو و بصل برشند و بکفاله  
 بخورند **بول درم** اگر سبب انفاج عرق  
 بود اندک اندک آید و اگر از انفاج عرق  
 بسیار آید و خون تازه آید و سبب ضرب یا سقط  
 یا تناول ادویه حریره یا نیمه بزجاج و سفید شود  
 علاج فصد با سیاق کنند و فرضی که با وطل را می  
 وضع بر سر هر یک شکر یا شکر اجسی که با شکر  
 وضع بر سر و بارشک و تخم ریحان هر یک شکر  
 بر آن کرده بروغن بادام حار کنند و فروز

**باب شانزدهم در امراض اعضاء ثانیة اوامر**  
**نهمین**

اگر درم حار باشد رموی با صراوی علامه  
 آن شب و حرقة لون و رم و حرایت و الهی و نیشکی  
 و صفزه ناره باشد علاج فصد با سیاق کنند جلا بنفشه  
 و اجاص هر یک ده دانه و نبات و زنجبیل هر یک  
 ده درم تناول کنند و غذا جو بنوشد و مغز بادام  
 رند و آرد جو و عدس و باقلا و آب کبوتر و رو با رنگ  
 و کشمش و طبل بروم آید و حرقة جلا بکنند  
 بر آن میزنند و تلین طبعه بطبخ فو که کند یا شراب  
 بنفشه و زنجبیل و مغز بادام هر یک ده مثقال و چون  
 مخط با بونه و اهلبل الملک و تخم شنبک بکوبند و بسند  
 تخم مرغ خاد کنند و اگر درم بکنند بود علامه آن بیاض ناره  
 و بیاض لون و درم در خاوه آن علاج جلا بر از زبان  
 و چنگ و کلکینش با کنگر تناول کنند و تلین

درم کرم

و غذا اساق و بنوشد و مغز بادام پاره کرده با فروز  
 خورند و از تناول اطریق حریره و زنجبیل و زنجبیل  
 نمایند و از جام و حرکت ضعیف و کوب و شیره تخم  
 کنند نشانه کزرا ضمغ عیب و کلندر و کرم نوزک  
 هر یک ده درم شاخ کاکوی سخته بخیر درم  
 بکوبند و با آب سماق برشند و فرضی که  
 و شفا بر تناول کنند یا کلندر و کلندر  
 و کل نرس هر یک درم و کاکری یک درم و نیم و  
 تخم حیار حیار و کدو و تخم نوزک و نشانه  
 و کینزهر یک درم بکوبند و با سبب  
 استکان الجمل تناول کنند و اگر سبب  
 تناول عرق باشد علامه آن وضع شدیدی  
 بود و بول اندک اندک آید و با آن شبنم  
 و علاج آن با جو علاج فروغ کلیه و مشابه بود

البر

طبیعت بطبیخ افنیون و حبان کنند و بخورد  
 و شب و اکلیل الملک بابونه بکوبند و آب  
 کربت جاد کنند و سه مرغ و بطل و مغزاق کاه  
 و روغن زیت و امیر پازند و در آن مالند  
**نظم و مغز انثین** آسمان باشد که قضیه بزرگ  
 شود بواسطه ورم و نفع بلکه زهر شود چنانکه ایشان  
 بزرگ شود علاج بادویه کنند که در پستان استعمال  
 کنند تا بزرگ نشود مثل کل ارینی و نذر البیج  
 و سرکه و شوکران و جزوه اسرب و الکشمیر  
 و خرده سک آسیا و سک اسنه و اگر قضیه  
 کوچک شود و بر بالای جلد علاج عدا و مین حمام  
 و آب شک و استعمال ادرمان و آزویه مسخ باشد  
**اورام قضیب** علاج است و علاج آن چون علامت  
 و علاج ورم انثین باشد و آنچه مخصوص بدویسد در ورم

عسکری

ندند سکنار و روف کل پوست انار روغن  
 کل خمار سازند و در ورم باره بابونه و اکلیل  
 الملک و عام و خطمی و اشته خرما و روغن  
 بابونه **فروع قضیب قضیب** آنچه طریقه شده در  
 سگ جبر و نونیا و شادند و کلنار و  
 مس سخته و انیلماء شسته برهم و صاد و زرد  
 بجا دارند و آنچه گفته باشد کنند و ساعد  
 سخته پوست خوب سرد سخته و در استعمال  
 کنند و اگر مشکله شود فله فینون و اذویه اما لپهتند  
 تا آنچه منقض شود زایل شود بعد از آن که باقی بماند  
**حک قضیب قضیب** سبب ماده جاد باشد که بدان  
 حوا یا زیزد و بواسطه عن بز باشد علاج عصاره  
 باب کرم شود و سفیده تخم مرغ و روغن کل  
 ملا کنند با سرکه و کلاب و آب کرفس و ما پیتا ملا کنند

**نقصان بیه** اگر سبب استخوانی الی باشد علاج  
 مهر روز جلا پس از رایانه و کلنده تا دل کنند  
 و غذا نخورند و آب بنفشه از نوز و بجز صبر و ناره  
 نغیه کنند و روغن بسمط و خمر و روغن در عضله  
 و اگر سبب قدم استخوان و تحلیل مغز بود هر روز  
 شرب از نبات و روغن کل و کاه زبان و نود و مرغ  
 و سفید شاول کنند و غذا نخورند و آب بگوش بره  
 و کک و نهو و هریه از گوش بره بط خورند و جلا  
 از فله و نشسته شاول کنند و اگر سبب ضعف خون  
 باشد علامت آن سحافه خون و ریش بینی بود علاج  
 سحر است سکه و زبان و روغن کلاب شاول کنند  
 و گوش بره و کبک و مرغ فلیه جز سخته و پیاز با زوبل  
 خورند و حمام معتدل و شراب ریجانی سفید  
 و بزرگ جماع و برایش کنند و اگر سبب فله باشد علاج

و اگر سگ نشود ارسال کنند و ادویه چرب استعمال  
 کنند و بفسد و استمال نغیه کنند **سده مجرای قضیب**  
 اگر سبب شده باشد که در آن مجری حادث علامت  
 علامت آن حرقه سر خروج بول بود علاج ضد بلیغ  
 کنند و شیه تخم نوک با نبات پاشند و شفاف  
 ابيض و روغن کل در احليل چکانند و اگر سبب  
 خلط غلیظ باشد که در مجری مانده علامت آن عریول  
 باشد و حرقه و وجع نباشد و با بول اختلاط غلیظ بیرون  
**انواع قضیب** اید علاج شاول مدراش باشد و عقرب نیش بود که عضله  
 او را حادث شده و علاج نرگ ریاضت بود و شاول  
 انغیه حبه الکیموس و استعمال نطولات ادرمان  
 که در شیب استعمال است و از بیه بطل و مرغ و مغز  
 ساق کاه و معوم و کبیرا و اسباب خطمی و آنچه و  
 روغن بنفشه سوم روغن سازند و در آن مالند

نقصان

علامة ان نخافه و بچسب بدن و فله مني علاج هر يك كوشه با  
فوم و نار چيل و فندق و بيشه و بادام و روغن و فلفل  
از مغز بادام و جوز بچورند و همچون ليمون و فلفل خورند  
و اين همچون بزرگ بود **صفت** سفوف و صندل  
حصه الثعلب هر يك درم شفاقل مغز به دان با فلفل  
هر يك صفت درم شخم جز و شغلم و نرب و  
ميلون هر يك بچدرم شخم با زده درم بگوسند  
و بجل برشته و ده درم از ان بخورند و اگر سبب  
پرودت آلات مني بود علامه او بروده مني بچند در  
حاله خروچ كلفند و كلنگين و شراب با بنگ و ز  
زنجبيل برورده و اگر ريز و شفاقل مربي شاول كند  
و غذا نخورد با كرويا و انيسون و زعفران خورند  
و اين همچون منيد بود لسان الفضايل شخم جز  
و شغلم و و جهر و زور بن هر يك بچدرم خلكه درم

شفاقل

و شفاقل چار درم شاول كند مغز كنجك درم  
بجل برشته و دو درم شاول كند و اگر بچبار  
الآت مني باشد علامه ان سحر از ان و غلط مني بود  
شيو شخم نرگ و سنجبين و شراب ليمون و صندل  
شاول كند و روغن بادام شيرين بزرگ منيد  
بود و غذا از زشتك و ليمون و انار و غوره خورند  
و اگر سبب رطوبت آلات مني بود علامه ان رفتن مني  
و باض رطوبت افروزه بود علاج حلا بر از شخم جز  
و شغلم هر يك سه درم و كلنگين ده درم  
شاول كند و غذا فلفل با شوبه خورند و فلفل  
دار فلفل زنجبيل هر يك سه درم شخم با زده و شخم  
مليون هر يك چار درم بخورند منيد بود ده درم كنجك  
مغز صفت درم بگوسند و بجل بچند و شفاقل  
شاول كند و اگر ضعف باه سبب ان باشد كوشه

عرف كا و زبان و مزاجات معتدل و اگر سبب ضعف  
معه باشد يا كبد نفوسه ان كند جلا بچ كند است  
و اگر سبب فله مني باشد علامه ان سلامت اعضا  
و كوشه مني و فلفل بود علاج ان شاول او و با ميني  
شفاقل مثل شخم و شغلم و جز و پياز و انگور  
و انيز و جرجير و روغن و فلفل بود و كوشه با  
بره و بزغال و كيبك و كيونز و اگر سبب حراره و سبب  
مزاج بود علامه ان نخافه بدن و مسره لون و فله مني  
و بطور انزال بود علاج هر دو رطوبت رطل شراب بادام  
درم زنجبين و ده درم شکر پياز است و غذا كوشه  
و بزغال با كوه و استفاح خورند و روغن بنفشه و كوه  
صندل مانند و اين صفت استعمال كند و كوشه  
سرو با چم بر خال پست درم ميلون و سبب هر يك  
ده درم بچشاند و روغن كاه و پياز هر يك ده درم  
بر بران كرده بخورد **صفت انزال** اگر سبب

نرگ كرده باشد از روغن با ميني شاول كند و اغذيه مثل  
شکر و زرد مغز مرغ و ماهي تازه و فلفل جز و بنار  
لكه خورند و فندق سرون ناردين مالند با فلفل و  
حلث و جند بچدرم هر يك بچدرم شخم و اني مغز پياز  
در درم بوزه نم شلال بگوسند و با روغن تازه بچدرم  
در ماون نالند و نظر درش فذ حيوانات كند  
بچ اجمعي بود و اگر نفوسه منيف بود اين صفت استعمال كند  
بزرگ جلايه و فلفل بچ كوشه هر يك بچدرم شخت  
سلفي جرجير هر يك كني شخم پياز ميلون هر يك سه درم  
انيز ده درم مني ده درم بچدرم و روغن جوز و كنجك  
و شرازه هر يك ده درم بر بران كند و بخار دارند  
و ضعف باه سبب ضعف فله مني بود و علامه ان صفتان  
و لبن مني و فله حراره بدن بود علاج نفوسه قلب  
بش بزا باض و ليمون و صندل و سبب و حلايه

شفاقل

ضعف فوهه ناسک پشه بواسطه برودة و رطوبه علامه  
ان کتفه و رفت منجی بود و پ اراده پرون اید علاج شراب  
بالنگو و کلغند و نخود آب کبک و کبوتر چرخ و کبوتر کت  
خوردن و بیخ و مغز با بزره و دارچین و اطریقیل کبوتر و  
مجنونات حازه شاول کنند و روغن نوزکس و روغن  
ورنشین و بابونه در حنظل و حاز با لند و اگر سبب صدمه  
منجی باشد علامه ان علامه ان صدمه منجی بود و ذوق در حال خروج  
علاج شیره تخم نوزک و سکنجین و شراب جمان و صندل  
و آب جبار کدو شاول کنند و از او بر حاره استعمال  
کنند **درد مزمن** و صبر اگر منجی با احتلام و غیر احتلام بسیار  
و افع ششود اگر سبب کتفه ان کتفه بود علامه ششود خروج  
منجی بسیار بود و دفع ضعف علاج قصد با سبب کتفه  
کنند و تعلیل اعزیه که مولودم پشه و شراب عذره  
و در رنگ و در پلاس شاول کنند و غذا عذره و کتفه  
و آب کاهو و کشتیر و نوزک و عرف کل و پودر روغن

منجی

بزره

و منقبه و کدو با هم بیاورند و روغن میالند و اگر سبب  
ضعف کلیه باشد علامه ان ضعف و سوء المزاج  
کلیه بود علاج شراب بزره و فلفل با کلنار و کل  
ارغنی و افانی و طراش کبوتر و کلاب بر فلفل  
طلک کنند و سیب بزره و سیب و انار ترش شاول  
کنند و تخم کاهو و سداب و نجشکست هر یک سه دره  
سعد شهباز انبوسان هر یک دو درم کلنار و روغن  
کلن هر یک در می یکوبند و سه درم از ان باب  
سرد بخورند **کرت شهوة** افراط شهوة جماع  
و قدرت بر کتفه جماعت و فله ضعف از ان سبب  
کتفه منجی و انشلا بلون برسد و امینگی از ان جمله است که  
اکثر درم طالب ان باشند اما اگر حیوانه که در ان  
تقلیل کنند او لا قصد باید کرد و هر روز بزره  
تخم نوزک با سکنجین و شراب عذره بیاستانند

و نفع فواکه و آب عذره نیز مفید بود و غذا سبب  
و لیمو و عدس خوردن و خیار و کاهو و ماست  
و دفع و وصل مفید بود و قطعه اسب بر موضع  
کلیه خاصیه نافع بود و کاهو و کلاب و صندل بر  
کلیه طلک کنند و تخم نوزک و تخم کاهو و ششندان  
و کشتیر و تخم سداب یکوبند و با سداب برشند  
و سه درم از ان باب پراس یا انار ترش یا دو  
غ شاول کنند و کاهو پشه که بواسطه بزره که در او  
عربی و مجاری حادث شود یا حله که سبب ماده  
حاده و افع گردد و افراطی از شهوة بدید اید  
علامت او انست که هر چند جماع کنند شهوة زک  
شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج  
شراب عناب و بنبلو و خوردن و غذا سبب  
و شیره بادام با عذره و تعلیل طبعه مطبوخ فلفل

۱۲۰

مانفع فواکه یا بزره و زنجبیر کنند و اگر سبب  
کتفه نفع باشد علامه ان شده تعویذ و فلفل شاول  
مغزات بود علاج شاول او دیر مدت که کتفه  
مثل تخم سداب و نجشکست و انبوسان و غذا  
باج خویز و از فلفل و فواکه احتراز نمایند **درد بوط**  
ان باشد که در حال جماع غایب کنند و ان سبب  
از شهوة اعصاب و شلل روح بود و پیش از کتفه  
حادث شود که شعیف عظیم جماع دارند و لذت فوط  
از ان نیند علاج انست که پیش از جماع خود بر صلا  
عرض کنند و فلفل کنند جماع متعقول نشوند و کلنار  
و کلن ارغنی و افانی و داز مورد هر یک سه درم صندل  
سفید بخورند صغ عرب کتفه هر یک دو درم یکوبند  
و آب سبب یا بزره شاول کنند و کلنار و روغن افانی  
و کلن ارغنی یکوبند و آب مور برشند و شیا و کتفه در

مانجی

**نفت** عبارت از آن باشد که بواسطه انقباض  
غشای صغافری یا انساج خزین که از بالای انشین است جمی  
نقد کند و یکس انشین فرواید یا در غده جمنش شود  
و این جسم نادر اگر معایا نرسد باشد از اشیاء میگویند  
و اگر شدیدتر حادث شود و بازگشتن آن بخفت باشد  
و بان فروره بود و نرسد فروره باشد علاج برایش  
باز خفتند و دست بر آن نهند تا یا کر کرد یا در آب  
گرم نشیند و مصطکی و غزوث و کندز و جوهر زرد  
و افانی و کلنار و مرو صبر و اهل و حبض و  
انراش وضع الود و کنار و مار و مجموع میسود  
و با آب مورد برشند و بر موضع ضاد کنند و بنیدند  
و سه روز بکشند و جوهرش کوفته کنند و ناول  
کنند و غذا قلمایند و مطنی صورتند و از حوصات  
و لیشات و بگو لاث و روین و حرک غنیمه و انشاء

انزیر

احتیاط نمایند و اگر طریقی باین نازل شده باشد انرا  
اورد و فرود کوبند علامت او از آنکه انگشتین الملس  
و براف و تفتیل و برزک بود و بول اندک اندک بیروان  
نوع و قطعا مراعفت نکند علاج اگر آب بسیار آید بشکافند  
اسپرون آید و بعد از آن موضع مستقی را دغ کنند و اگر کم  
باشد خاکستر خوب بلوط و خاکستر شام کربت و مسد و جز  
سرد و مار و پوست انار و جفت بلوط و ازادجو و با قلاو  
فلفل و حب الغار و زبره و سرکین کا و مجموع با بعضی روغن  
ریش نما سازند یا حب الغار و بوره ارینی هر یک سه درم  
کوبیده درم کوفت بیدارم اشقی و دو درم رقت بیدارم  
سرد درم با موم و روغن ریش مرم سازند و با لند و کوبیند  
و جوهرش کندر شاول کنند و جلا پی از پنج یک درم  
و انیزی و کفشد پیاز شامند و در انیز و شله بلوط هر یک سه درم  
مسد سبیل هر یک درم پنج جز و شلمن هر یک دو درم

کوفتند و بخند یا در حیدان فند یا میزند و سه شال شاول کنند  
و اگر سبب ریح باشد علامت آن فرا فرود و چون دست  
بر آن نهند روز باز کرد علاج هر روز جلا پی از پنج کوفت  
در انیز و انسون و کلین شاول کنند و کوشک کبک  
و کیدنر صغایین و کبکک یا زبره و در اجنبی سوزند  
جوهرش کوفت و سحر یا شاول کنند و این سه وقت بنیدند  
شم جز و پنجم سداب و کدنا و کروی و وارزانه و انیز  
هر یک سه درم زبره چهار درم بختکشت دو درم کوبند  
و سه درم از آن شاول کنند و شمشاد و فودند  
دوج و مرزنجوش و شنج و برنجست و زرنس  
نماد سازند دروش زنیق و قسط و تار وین  
و شت و بابونه و جیزی با لند و از انشیاء این جزا کوفتند  
و موضع را بنیدند و اگر ماده غلیظ بریزد و خفیه یک و ملط کرد  
از انزوی کوبند و علاج آن چون ورم صلب باشد

انزیر

**باب سی و نهم** هم در امراض رحم او را درم  
سبب ضرب یا احتیاس طمست یا ناقص یا میر و لا و  
کثره جماعه حاصل شود علامت درم حار جمی و قران و شک  
و نفی و بین و سیاهان زبان و اختلاط مقل و بیابان  
و وجع فطن و سرخه نواثر نیش و مسریول و احتیاس  
پراز بود علاج ضد یا سلین کنند و شراب سداب  
و بنفشه برنجین حوزند و غذا جوهرات یا زبره شمشاد  
و نیوشین و مغز بادام خوزند و ناف و زاربا  
ر در جو و با قلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم  
کا جوز داکی با کبک شیز و رو با زنگ حفت کنند  
و با بوز و خطمی و نوزک و اهل الملک و  
در و با زنگ بجهوش شد و در ان نشیند  
و بر عاز و فطن بریزند تا ماده بخیل بر و پس  
اگر امراض لازم و وجع اشقاد کنند دلیل آن



که ماده جمع میشود انحاء استعمال منجبت باید کرد و چون  
مغز شود مغز سه نیم و شیر نیم باغری نبات تناول کنند  
درم را با عاب زرک و عمل هفت کنند و اگر درم  
صلب سوادایی بود علامه آن تشنگی و صلابت عارض  
هر روز جلابر از چ هک در او با نه و کا و زبان و  
و مایک و نبات بکشد تناول کنند و بعد از پنج  
غشبه کنند بطبوع افیون یا حب ان وعانه و  
ظن در بر من قسط و شنب و شنب و جوع بالند و  
پس با و پز و مزساق کا و دروغن یا سین و جری  
با هم پامیزد و می مالند و مردم با سلین یا در خلیج  
در وقت کلک سرخ بکارند و در دم حکا کنند **طی**  
**ح** اگر بعد از اورام حاده حادث شود و  
آنکه کلک ناکشد علامه آن خراب و وجع و صلابت بود  
و باشد که اذان رطوبت منتهی است و علاج آن مشکل

ملک

بشد ان کین وجع باید کرد و با نکه نام و شنب و با بونه  
و اکلیل الملک و خبازی دورق کرب و سلون  
حلبه و برزک و شنبه و تخم کرب هر یک دو درم بکشد  
و باروغن سوسن پامیزند و بر موضع دهند و تلین  
طبعه کنند باین مطبوع سسناک بر سبب دشان هر یک  
هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم شنبه  
بند زوق کل هر یک چهار درم عذاب انجیر هر یک ده  
دانه پیمانیت و انجیر حتر بازده درم روغن بادام بخورم  
پاشانند و سیاف ایض و شیر زمان و انسون و تخم راجعه کنند  
**تقریب** علامه آن وجع شدید و خراب و خروج دم بود و نبات کباب تب  
و خشک باشد و علاج فصد با سلین کنند و تراب بنفشه و عذاب  
شاول کنند و غذای سوسن کاسنی با عصاره بادام و سفنج خورند و پوست  
انار و جوی کز و تخم کاسنی و ورن کل بگویند و باب مورد  
بر کنند و استعمال کنند و اگر انجیر در دم سرد است آید سیاه و مستقیم

**بکاسنی و صم** سبب خلیج سوداوی بود و ایند انجیر است حادث

جلالی از تخم کاسنی و عذاب پارسا و شان و نبات شاول کنند و غذا  
بزنند و نخود و مغز بادام خورند و زیره جو چند درم و درم نرسن و سل  
هر یک ده درم و مردم با سلین نیم درم با هم پامیزند و درم را بر آن حفر  
کنند با ما و العسل و در حلیه و عسل و کسره استعمال کنند و اگر انجیر  
برون آید سفید و بی منق بود تراب بنفشه و ترنجبین خورند و ورن کل  
سرخ و بنفشه هر یک ده درم بخورند و نیم درم مردم با سلین و آن در آن  
حلی که در دم حفر کنند و اگر آنچه مستقیم نشود شنبه لعاله بچ بود  
تراب سیب بر و کلاب شاول کنند و غذا ساق یا انار دانه خورند  
و اگر درم و عسل و پوست انار و کلنگه را در ناز و جفت و جویط و دانه  
مورد با هم پامیزند و باروغن کل استعمال کنند و اگر انداز درم باشد زیره  
تراب بنفشه و تخم کاسنی هر یک سه درم شاول کنند و اگر بعد از مستقیم بود  
سرف اندازد تراب شاول کنند و اگر وجع درم بغایر بود  
هر دانه آب کاسنی پامیزد و باروغن کل بچ استعمال کنند  
با انجیر و زعفران و زردخران بکار دارند **شقان و حصر**

بک

سبب سوسنی و خطمی که در حالت دل است حادث شود با سبب  
شده و جمع طلق با نکه علامه آن است که در حالت جماعت  
خسره بخون نموت شود علاج تراب بنفشه و تخم شاول کنند  
و غذا بزنند کاسنی و زیره مغز بادام خورند و پسته و پسته و مغز کا و  
هر یک چند درم و روغن بنفشه ده درم و زنت و مردم هر یک سه درم  
مردم سوزند و استعمال کنند با زنت و عسلک بطور و روغن سوسن  
یکدانه و بر دار **حک** عصاره آن است که در آن اجابت  
ببرند و در جماعت کنند سوسن زیاده بود سبب آن خطمی و ورن  
حار بود از آن موضع نیز و موجب این شود علاج آب انار و سوسن  
بند زینت شاول کنند و غذا در آن پامیزد یا کافور خورند و دعا  
کا و سبب بود و شنبه خطمی بکشد زرد یا مطبوع نو که کنند  
و تخم کاسنی و تخم کاسنی هر یک چند درم و کاسنی درم بگویند  
و مردم از آن باب انار تراب سیب و بر تراب شاول کنند

**بکاسنی و صم** سبب خلیج سوداوی بود و ایند انجیر است حادث

یا بعد در این روزها در طبعی شش سردی دم از علاج غلیظ بنام  
از سودا و ترش بودن از سر و کوسن و از لوز و دم در است  
و اقلیها تصدیر و زردی بزرگ و موم هر سه از دستمال کنند  
و اگر بر نشود قطع باید کرد **نغم دم** بسبب سودا از راه بار دانه  
که در جمیع اجزای بدن است و غذای که با او کسب می شود از او در وجوب  
نغم نشود و علامت آن درم خانه و صلابت و وجع و تند بود علاج  
جلایی از تخم کفسر و از زبانه و اینگونه و کفند شاول کنند یا کوسن  
منقحی یا بنام شش منقح یا بنام نخود و زرد و بوره و مصلح  
سردم و آنچه در آن بگویند یا بنام بر عانه طلا کنند و در وقت شب  
و با بون با لند و شربت و بر نجاشف و افشینی و الکحل الملک فرغ شود  
و شح و سودای خوش نند و در آن نشینند **چهارم طفت**  
اگر بسبب درم رجم یا کل علاج شش گفته شد و اگر بسبب قلته  
دم یا کل علامت آن نخا قه چمن و صغره لول و نقدم استغراق بسیار  
و نسیب با فراط بود و علاج بقوه قلب و صوره کنند و بر روایات

و مریجات و اغذیه که شش را تغذیه کند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب  
خفط دم بود یا خفط غلیظ یا سردی که کجا در مروق و کجا در شش  
کرد این علامت آن بیاض لون و بطور و نطق و عطل مایه و در نقل  
لوم یا علاج جلایی از تخم کفسر و از زبانه و اینگونه و کفند شاول  
کنند یا بر سر ایشان در وقت شام شش یک سر درم نبات ده درم بر نجاشف  
تخم کفسر و کرم شب را زبانه الکحل الملک شربت اهل سداب بخورند  
و در آن نشیند بسیار و شنبلی و نقل و مایه و قطره و جوز بود و از هر قطره  
از تخم بلغم سازند و در آب بخورند شش یک کباب غالی شود و بسبب که کنند  
درم نبات و عانه نهند یا کوسن و بار که طلا کنند و شش یک سر درم  
و بر بونه و اسار و زبانه و حما و حرم و جوده یک سر درم تخم کفسر را زبانه  
اینگونه یک درم یک کوسن و شش او جوده در مروق از شش یک کباب از زبانه  
و او درم را بدان یا زبانه در صورت باره در آن و اگر کسب طفت بود  
زهر بود که کجا در شش که در آن فصد همان کنند و استعمال است  
و کسب چینی و کلبه شاول کنند و برنجیل و عاقر قرحا و مویز بسیار بود  
و جاذبه و اعطاف الطیب و کسب را در مجرای شش نهند و در آن کسب

و علاج با روغن و مصلح و زبانه و کوسن یا کسب کنند **کسب طفت**  
اگر بسبب کسب دم و افشینی مروق بود علامت آن سمن و افشانی و در آن نشیند  
و از کسب طفت و ضعف حلقان و حفره لون حدیثه شود و  
نظیر آنست که کسب شش اول و فنی بر موجب ضعف چشم علاج فصد بسیار  
یا صاف کنند و موجه بر بر سر پستان نهند و هر با مدار یک شال فرض  
گویا و بکنشال کل از این بار بسبب و در شغال شاول یا مویز و بار شش  
و تخم ریحان یک یک بر شغال هوش کل بر کسب و فروریزد و غذا شش  
و کسب دم الا خوبین و کسب مازوج و آب سور در شش صفت  
یا در هر روز در کسب کسب کسب و حده دم باشد علامت آن ششکی  
و صفة لون و کسب و حقیقت نفس سرد و شخوع ان  
باشد علاج مفتح غریب و کل از این از سر یک شغال یا زبانه بسبب  
شاول کنند یا کوسن که با او در مروق و کل از سر یک شغال یا زبانه تخم  
تورک بر آن کرده شاول کنند و اگر بسبب افشانی از مریق یا شش علامت آن کسب  
که کسب بسیار بود و بان آنکه و صغره کسب علاج مفتح کسب در کل از سر مویز  
بر آن کرده یا بسبب شش کسب که در مروق و زبانه یک سر درم دم

و دم الا فوسن و کل از سر کوسن و آب سور در شش و در آن با مایه و شغ  
گاد کوسن و سست سفرد کسب و کسب فزاد و کسب کسب کسب یا کسب  
و اما قیام دم الا فوسن از کل از این بسیارند و آب ساق الحبل المرشند و در  
و اگر بسبب غلیظ رطوبه بود که قوه مایه و صغره کسب علامت آن کسب شصاق  
و نشت طغش و بیاضی کسب و کسب و در مروق بود علاج جلایی از تخم کفسر  
و با شکر و از زبانه و نبات شاول کنند و عاقر قرحا و آب کسب و مویز و زبانه  
بخت ایاره و ایاره کسب کسب با سنا چغندر مایه کسب را زبانه یک سر درم  
شکله دم بخورند و پنج شغال چینی یا زبانه در آن کسب یا شش و مویز  
شش نبات کسب را در آنست استعمال کنند و مویز و کسب یک سر درم  
طین مختوم و کوسن یک سر درم یک کوسن و آب ساق کسب در آن کسب  
علیه سودا که کسب آن خوب است مروق کسب که در علامت آن تخم  
بر زبانه و شش کسب و صغره کسب در مروق بود علاج کسب با شکر و زبانه  
کا زبانه یک سر درم یا شش جلایی از زبانه کسب و کسب و کسب و زبانه و نبات  
شاول کنند و عاقر قرحا و آب کسب یا زبانه در مروق و بعد از آن کسب سودا

بطلح آینه و چون بخورد کشته و بعد از شفا است که حساس کشته **رطوبه از دم** این طبع اگر با رطوبت ضعف قوه خادیه درم باخ و آن طوبه است نسبت آب علاج از اسب منحل و بپوشد و شاول کشته و قند و روغن بادام که اندوه نورته و چون مغز و جواریه را هم شاول کشته و اگر سبب فصله باشد از روغن بادام که اندوه نورته و چون مغز و جواریه را هم شاول کشته و اگر سبب فصله کشته و در فتاب نهند تا خشک شود معلوم کرد که کدام صفت خالص است اگر دم غایب باشد علامه آن صفت کون مستقر با و عراره و شکر با آن و خلط فادوره علی قصد صفای با سبب کشته و در صفها کشته شاول کشته و فرغ و جفت بلوط و مار و کسوفه بپوشد و آب مورد آینه در آن در آن و اگر غایب بود علامه آن صفت کون مستقر با و شکر کشته بود و با آن که آنرا تنی نیز با آن علاج آب ناریس باشد در تخمین نورته و طبیعی طبیعت بطبع فرار با مطبوخ همیده کشته و بعد از آن جاساس است که کشته و اگر سردا غایب بود علامه آن خلط و سردا رطوبه بود علاج جلای از انگور و کاه نمان و تخم کاسیه و نبات نورته و غذا خوردن با نوره

در رطوبت

خشک آنه و شقیه بطبع خنق و چون بخورد کشته و بعد از شفا صحیح برین چهارم بار بپوشد شاول کشته و غذا سماق با کبک و پسته نورته و دم لاتی و شاد و منسول و کبریا و سید و شیت و کلنا و تخم تورک و کل جرج بپوشد و سه درم از آن با آب سماق با سان کحل شاول کشته و شکر کشته و پوست انار سادی بپوشد و آب مورد بر شسته و قطن عا نه طلا کشته **عقرب در حبس** زنی که آستین شتر را اگر سبب بودتی با آن موجب تکلیف قوای عروق را هم شود و بواسطه آن مغز را هم و اصل نشود و نمک کمره و از استعدا قبول صورت سبب علامه آن وقت و علامه صفت دم طلشت بود و در بر آید و لوبون صفت سفید بود و بعضی او صلب متفاوت علاج بر روز جلای از ارزان با نورو شاول کشته و غذا خوردن با آب و نوره خشک دانده و بعد از شفا شقیه بپوشد باره و آب سبب کشته و بعد از شفا تر باق اربعه و فاروق و سرد و طلوس و مجامات و جواریه کشته و شاول کشته و طلا بپوشد

و برین بر و شقیه و کدو کشته و اگر سبب رطوبت باشد کشته از لاف می باشد علامه آن سیلان رطوبت در چشم و علاج جلای از با کتلو و راز یا نه و کلند شاول کشته و غذا خوردن با شقیه و شقیه بپوشد و بعد از شفا سید و کسوفه در یک سبب درم بپوشد و هر روز درم از آن حقه که هم کشته و صفت یاسه و ساج حیندی و زعفران بپوشد و با روغن نار و این بردارند و مسک و سبیل و حقیقه الغلب و نشان علاج و بول نیل نیز میفند بود و چون مجامعت کشته با نورو زمانی بر همان بریده با نورو نانی در جگر زار کرد و چون جدا شود زن را آنها برهم فشارد و زنی که کفایت فریب بود بر صید و الی با ویجا معده کشته تا آب شش شود علامه آن می که سولیدو آست که سفید و برج و براف بود و کسوفه بران نشید و یوی او چون خون یا سیدین با طبع بود و علامه حبیل ان بود که بعد از جماعت می بیرون نباید و زن را نشان

که اطور که در آن توایل با شکر نورته و روغن زیتون و قسط و ناروس و قطر دعا نه با نورو است که فرجعت کشته **زخمه** زعفران و سورد و شیب میانی و کماق ام یک درم بپوشد و بعد از شفا سبب کشته و بعد از علامه صفت باره در آن نورته روز و زعفران و الی و کسوفه و زعفران و کسوفه و شقیه بپوشد و بعد از شفا سید و کسوفه در یک سبب درم بپوشد و هر روز درم از آن حقه که هم کشته و صفت یاسه و ساج حیندی و زعفران بپوشد و با روغن نار و این بردارند و مسک و سبیل و حقیقه الغلب و نشان علاج و بول نیل نیز میفند بود و چون مجامعت کشته با نورو زمانی بر همان بریده با نورو نانی در جگر زار کرد و چون جدا شود زن را آنها برهم فشارد و زنی که کفایت فریب بود بر صید و الی با ویجا معده کشته تا آب شش شود علامه آن می که سولیدو آست که سفید و برج و براف بود و کسوفه بران نشید و یوی او چون خون یا سیدین با طبع بود و علامه حبیل ان بود که بعد از جماعت می بیرون نباید و زن را نشان

در رطوبت

و فرج و جبین همس کنند و از جماع منفرد بود و الم باید و  
انوشن شود و حیض او منقطع گردد و عیاشان و کرب  
و کسل و تغل بدن و صداع و دوام و خفقان و شهوة قه  
اورا عارض شود و اگر ضایع تر شود که عسل کشند  
نذیره باب باران بخورند و اگر چندی شکم حاد شود  
دلیل آب شنی بود و سیر بر آند اگر طعم و بوی آن از زمین  
بشد و آب شنی باشد و زنی که بد آب شنی باشد روی او سفت  
او خور شود و نشاط او پیشه بود و اشتهای او صحیح شد و در وقت  
راست تقطیر و پستان راست بر رک شود **و کشت**  
**اسقاط** اگر زن آب شنی شود اما نمک نماند داشت و اسقط  
شده و آن اگر سبب عوارض خارجی مثل حرکت عینیه  
و مزه و سفت و از آن محض زیاده بود و اگر از اشتهای و غلظت  
باشد اگر طبعی باشد که از خفا هم رحم کند علامه آن سیلان  
زطوبه بود و از هم و شایع اجنبان و کوزه بهمان علاج شراب

بالکوه

بالکوه و مار الاصول و شراب برهنه می شود و کشت و تقطیر  
میوید و برنج مزه ز بادار چینی خوردند و بقی عادت کنند  
و اگر حاجت باشد بجز ما و ایارا شقیه کنند و زربنا و زرد  
روغ هر یک در دم و لوله و کربا و عود هر یک در دم و کشته  
و سبیل هر یک بنمردم و تخم کزنس و رازیان و انیسون و  
ناخزاه و سعز و انجدان و خولنجان هر یک می گویند و تقطیر  
از آن بخورند و رحم را بنمایند و خدوف و روغن شتر قفسه  
کنند و اگر اسقاط سبب ریح غلیظ باشد در رحم علامه آن  
آن استقلخ خانه و زربناف و فغ معدده و سورهم و نازیان  
اطعمه تماخذه بود و علاج جلا پر از از ایزانه و انیسون و تخم کزنس  
و کلنگین یا مار الاصول تناول کنند و غذا نخورند و آب سرد  
خسکه اند و کبک و بز و خورند و زربنا و روغن حلیمت  
و چند سبک سوز و مار و زوطیا هر یک در می تخمیل در دم  
سک دایمی گویند و با عمل چهارمیزد و تقطیر تناول کنند

و فطن و علامه و قبل بروغن چربی و نار دین و زربنف که کشته  
و شکر و نار چیل خوردند و اگر اسقاط سبب لایق بود چنانکه  
از غذا ای او چیزی نماند که غذا خجین میشود علی اندیشه  
بود مثل هریس و عسید و روغن کاه و شکر و زربیدین  
بروغن بنفشه و بادام کشته و بعد از آن در استمال تمام  
منبت بود و اگر سبب اسقاط اجنبان است طریقت بود زیرا که  
ان غذا بچنین میشود و چون خشک شود غذا یا از شو و غلظت  
شود علاج استمال مژرات بود **و مس ولاده** سبب  
قره ای زن و سرخ و ضیق شکم و ضعف قوت و اندر بود  
علی حلالی از سکه اشبع و پر سبب اشنان و نبات خوردند و کرم  
و پشته بروغن بنفشه و پسته مرغ و بعد و مغز ساقی کا و جگر کشته  
و بلور و پشته و مرزنجوش و اکلیل الملک بچشانند  
و در آن نشاند و چند سر و کندش و شونز عطره آرزو چینی  
عطره خنجر آمد بچی و درین را یک نذ نازت مدد و در چینی

میزان

مخاضش بهر برون آید و رسم اسب و اسه و خرد و کشته  
و اگر سبب هوای سرد یا بروغی بود که سبب کثافت فرج  
کرد و بجام گرم و در آب سبک نشاندند و اگر سبب جلا ده هوا  
بروغن بنفشه و صمدین و صلاب شک و پشته را بالند و آبلار  
بنا با زنجبیل بخورند و اگر مغناطیس می دست سبب کرد یا سبب  
بر ران راست بنند و آسان بر آید و گویند اگر چهار مثقال  
پوست چهار چوب بچشانند و پانزده منند مغنیه بود **و میناس**  
**مغنی** چینی منگ اگر کیم در شکم کبیر و باد و شکر چنان  
سعی کنند که برون آید تا سبب هلاک نشود و علامه موجب چینی  
است که کوز او محسوس شود و اطراف حامله در شود و نوسن او  
منه از بود علی جلا پر از است که اشبع و پر سیاشان و ابل  
هر یک در دم شرس و فود نه هر یک در دم نبات ده مثقال  
بخورند یا فند و جاده در زهر کا و مسای بکوبند و کدرم را  
بکس کرم پاست و عظم آرد بکندش و شونز بچکان کشته  
و بچی و دین بکند و اهل و زرد و زهر مس در حرف بچکانند

و زهره کا و برشته و استمال کنند و ششم حنظل و قسط  
و سداب هر یک سه درم و مرکب گرم بگویند و باز هر که کاو  
بیاورد و بر زراف و عاز ملامت کند یا رو خیا جزر و کبکچ و کنگر  
بگویند و حبس کنند و سه درم از آن فرو بریز و پوست  
مار و مرکب گرم بگویند و کنگر و اگر درین بر آواز و نایب است  
بریز و پروغ آرزو بکشد که جبین را باره بامد کرد  
**خبراس نفاس** اگر خون نفاس بسته شود و جلا پی  
از نیم گرمش و در از باز و پرش باوشان و شکله اشبع  
و نبات خوردند و استمال از زجات کنند و جلا پی در جلیس  
طشت و گرفت **رحا** علفی است ششپه سبیل که از  
ان نفاس طمت حادث شود علامت است سفوف شها و غیر  
لون بود و احساس حرکت در شکم کنند بسبب انصباب  
ماده یا ریح غلیظ و فرقی میان ببل بدان کنند که پیش از  
وقت حرکت جبین محسوس شود و شکم سخت باشد و با  
ان سوره هم و ز از بود و ماست غلیظ بزشت می شود

ان

ان

و فرقی بدان کنند که در آن سه خلی و جفت نفس باشد و  
علامت است سفوف باشد علاج هر روز جلا پی از از از این و نیم  
کلو شش و نیم کاشتن و این خون و کلفت خوردند و با دالاسو  
مدامت نمایند و این سفوف بنمید بود نیم گرمش در  
زیره مدبرده درم ناسه درم شاول کنند و غذا زیره باج بخورد  
آسیب با نواله خوردند **احتیاق رحه** علفی است ششپه  
بمع و فشی و میدان از زرم باشد بسبب کله در او عید خویش  
جمع گردد و کینین روده مستحیل شود و از انجا رانه ضامن  
شود و قلب و دماغ رسد و موجب سیرع و فشی شود و این  
علامت بود و زیره باشد و اکثر زبان غریه را حادث شود و  
علامت آن صفر فلون و احتیاط و کسل و خفقان و ضعف  
ساقین و صفر و نفاست تبصن باشد و دلیل احساس  
بخاری است که لزعا نمر نفع کرد و علاج آن در وقت حدیث  
دلک فرودین و بسن ساقین و کرفتن مخزین باشد و کلاب

Handwritten marginal notes in red and black ink, including the word 'احتیاق' and other illegible text.

بر روی او زنده و صحیح در گوش او آنگاه که اگر آنا فزود  
استیا طیفه از دور دارند و چیزهای فتنه مثل نطق و گدش و  
فیه و عید بریز و سیر و سباز بوباشند و غیر و مشک بار دمن  
یا سیمین یا نیند و فرج را بدان یا لاسند و هر روز جلا پی از مالک  
در از این و فرج حرکت و کلفت خوردند و غذا نخورد آب و شیر خشک  
خوردند و طبعه را سبنا و شکر نرم دارند و چون نفع ظاهر شود و باره  
زیره و مرکب سفوفی هر یک درین و حبس اللیل و این خون و عاز  
هر یک سه درم و ششم حنظل و قسط و مصطکی هر یک را یکی کوفته  
و نیمه آب را زینه حبس کنند و فرو بریزد و یا باره و جهانند  
و بعد از شش روز و بطوس و ماء الاصول شاول کنند و از بطوی  
قواک و اللیم باره اهزار کنند و برره و زیره بگویند و بسبب  
صبر در در آن و با برنه و شست و اکلیل الملک و در زنجوش  
و بر کاسف و شیخ و عک و ورفی غار بپوشانند و در آن  
نشیند و ناف را بروغن جوعون ترکس و تمام ندهن کنند

تمام

الکلب

و اگر بسبب احتیاس طمت باشد فصد یا سلیف یا صاف کنند  
و اگر آوارا حیض سستی نمایند و نیم گرمش در رابانه و این سوت  
هر یک سه درم نیم گرم نام و بر زک هر یک دو درم بپوشانند  
و باره عن با بونه و شست هر یک بخورند یا نیند و درم بران سفوف  
کنند و اگر نایب بکشد بغیر از شروع تفریق دیگر نکند  
**اسب** **مجموعه در امر ارض مقعد** بوسه زبانی بود  
که در افواه فروغ مقعد حاد شده شود و آن مشابیه لؤلؤ بود  
و از آن لؤلؤ کوبند یا مانند نوسه سبیه بود و از آن توای کوبند  
یا ششپه یا کور رخ بود و از آن عینی کوبند و آن با داخل شرح  
بود با خارج شرح و از آن خون روانه باشد و ششپه یک درم  
خون نایب علاج مجمع فصد یا سلیف و صافن است و اگر خون از  
بواسیر ناید مغفقت مثل بخور مریم و زهره کا و آب شاد و قفل  
و فنه و روغن اسن زرد الو و سفوف استمال کنند تا خون  
بیاید و وجع ساکن شود و تلخین طبعین بطبع باید کنند و اگر

مجموعه

و اگر سبلان دم و این طبیعت باقی قرضی که با او بسبب  
شامل کنند و غدا سمان با آنرا از این نوع و یک نوع و این  
حب که با بسبب بود که کل از این یک پنجم دم که کسوف  
سورم از آن بود که هر چه از این کما جفت بلوط بلند بیا  
بلند آمدن یک پنجم مقل بست در مقل را باب درق  
سرو حل کنند و او به زبان بر کنند و در دم بزنند و این صفت  
عقیده بود که در صفت باقی اهل الملک بفت خطا از روغ  
شست بگویند و با روغ کل و بفت بر شست و در موضع نهند  
با درق کسب بر شست تا بهر شود و با روغ کل و سفید بزنند  
و طبع حر افیون بهم میسازند تا چون گرم شود و استمال کنند  
و اگر فواید شک شود پوست نار و جفت بلوط و زرد کوه و کوه  
گرفته جمع یک بشاز روز با آب گندم در آن در آن است  
در موضع نهند و مقل از آن کنند بر سر باد بجان در مقل  
پوست مار با سازد و در کسب بر خرد کرده در بهترین علاج بود

انز

آنست که قطع کنند با دار و مثل دیکه بر دیکه نهند و نیون  
نهند تا قطع شود و بعد از آن سه بط و مرغانه و مرغ و قورق  
کاو و کوان شتر و روغن بنفشه و کیز و خطی کوفته با هم بپزند  
و در م سازند و استعمال کنند **او رام مقعد** اگر در دم  
خارج بود با کسر مقعد را حواش شود علامت ان شب و در وقت  
موضع دو جبهه شدید بود علاج فصد کنند و غنای و اجاص  
و بناسنجلا بسیارند و غدا بنوماش و جویا بنفشه و مغز کوه  
خوردند و بنفشه و کل خطی و جبارزی و در با بنفشه بپزند  
وصاف کنند و با روغن کل بنفشه میسازند و استعمال کنند  
با سفید تخم مرغ و روغن و طبع و جوی افیون با هم بزنند و  
بکار دارند با استیلاج خنجم کنند بیکدم و نیم اقلی است  
و در دم بسیارند و با روغن کل و صوم بسیارند هر دم  
سازند و استعمال کنند و اگر زمین بپشد هر دم را خلیون  
بهند **نامحور** زرد خفیه بسیارند که در طرف معده میسازند

روز مقعد

باب نوزدهم در امراض

شود و از آن صدید آید و اگر بفر تا قدر باشد بنفشه از نهند  
در رو باشد بیطلا بر آن آید و دم الاهن **روز مقعد** و شیطانی  
و کلنا در هر یک چهار درم صبر کنند از زردت هر یک  
سه درم زنجار بنفشه برونش بفت مرهم سازند و بکار  
دارند و اگر تا قدر قطع بایند که در آهین با طویلی نیز و بعد از آن  
استمال مرهم های **موشاق مقعد** بسبب سستی  
منزلت با کشتن ثقل با بس بود علاج ششای بنفشه و کین  
با آب گرم بیاشامند و غدا بنوماش با کد و فاسفلاج  
خوردند و طبیعت نرم دارند و مرهم شادانه استعمال کنند با پی  
مرغ و صط و بز و مغز ساقی کا و با روغن بنفشه بکار دارند و اگر  
باشقان صم و جوع و التهاب باشد استیلاج رصاص صم  
کافور و اکی با سفید تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا با بنفشه  
و کاشی و تخم لوزک و خطی و جبارزی بکنند و با صوم و کیز  
در روغن بنفشه مرهم سازند و نهند و اگر از آن خون بسیار آید

و حساب دم بکار دارند **استرخاء شرح** آنست  
که روغ و غنای طبع ارادت پرور آید و حد و ششک با قطع  
بواسیر بود علاج ندر یک باشد و اگر بسبب ارتخاف بسبب  
بواسیر بود و علاج جلابی ابابالک و رازنا و نبات خوردن و غذا خوردن  
با بنفشه خشک از روغن زرد کوه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه  
خار و تخم ترب بپزند و در آن نشیند و معالجات استعمال کنند  
**روز مقعد** اگر مقعد بسبب ارتخاف و بنفشه برونش آید علامت او آنست  
که چون دست بر نهند باز کرد و علاج جویا و افاقا جفت مازو  
بپوشانند و در آن نشیند و مقعد را با آب مورد و آب ساق الملک  
الوده کنند و جویا و مازو و افاقا مشهور کنند و صرف سخته بگویند  
و بر آن افشند و غدا سمان خوردند و از بنفشه و صوم و کیز  
**باب نوزدهم در امراض**  
جذبها و فقره از فقرات پشت از موضع خود بر روی آید اگر بخوابد یا بپزند  
نهد از اجزای گویند و اگر با صفت از مقعد خوانند و اگر با صفت بخوابد یا بپزند

عاقبت

الترا الكرسيد و سبان و ریحی پشت که در عضلات فشار  
حادث نشود و بواسطه آنکه ما از موضع خود بر تکیه ای کند  
و علامه آن سبب را می و جمع شد و نقل شد و تشنگی  
و قاره آن از موضع غلظت بود علی قصد با سلیق کشند و جلای از غلظت و در بار  
و ریحی و نبات خود از غذا که کتاب و مینوی طبعه کشند با این طریقی  
سناقت در مینوی که کالیسینت غلظت هر یک هر یک در مینوی و با  
بخدمت نزدیک در مینوی که تر تریس هر یک با نزه در مینوی و در مینوی  
سالی که خود در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی و در مینوی که خود  
بکوند و در موضع خود با عقل ده در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی  
و غلظت که در مینوی که در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی  
و قطع است بر مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
که سبب ریحی غلظت حادث شود علامه او آنست که باوتب تشنگی  
بنا که بعد از وضع شد در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت

ضغظ

ریح انز

کلرد

خکند از نوزده و در این خوردند و مینوی طبیعت بطریق سحر بخان  
کشند با این حسب که بخان ترید هر یک متغالی هر یک در مینوی  
حسب این غلظت که هر یک در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی  
و آب از مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
خ از مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
هر یک در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
رطل آب بخوشند با این مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و اکلید لک در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
خروج در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
بر مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و باطل غلظت کشند و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت

صفحه اول

دفعه

علامه آن بیاض لون و قار در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی  
بود و بعد از غلظت و امثالها اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
است از آنکه در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
از آنست که در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و حسب مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و امثالها در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و کوزه می معذب بود و منع سبب کشند و استعمال تر و حمام معذب  
و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
علامه آن و معالجات آن گفته شد و گاه که در مینوی که اولی که خود غلظت  
سبب امثالها در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
ان و وضع و تشنگی بود علاج قصد با سلیق کشند و در مینوی که اولی که خود غلظت  
جلای از غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت

با نزه با بام و اسفنج خورند و در مواضع باره ساکن شوند  
**باب سبب در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی**  
تا مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
و بیشتر بجان و جلالت و با این سبب که در مینوی که اولی که خود غلظت  
علامه آن ظهور را که می باشد که در مینوی که اولی که خود غلظت  
علاج قصد با سلیق کشند و جلای از مینوی که اولی که خود غلظت  
خوردند و غذا نیندیشند و تغذایم و بعد از وضع مینوی که اولی که خود غلظت  
انیمون کشند و بعد از تشنگی این مینوی که اولی که خود غلظت  
بر مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
غلظه اجتناب نمایند و پانی را ریخته اند و در مینوی که اولی که خود غلظت  
**و ام القیصل** ان باشد که ساق و قدم بر آن کشند  
در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت  
سوداوی بود که ساق و قدم زیزد علاج قصد با سلیق  
کشند و در مینوی که اولی که خود غلظت در مینوی که اولی که خود غلظت

بازداد

افشون و حسیان کنند با این حیض فطر یون ستم  
 حنظل هر یک دانگ نیم شکر مثقال کثیرا مصطکی  
 هر یک و انکی بگویند و باب در ازبانه حبس از نرد و بعد از  
 شنبه فصد ما بعضی کرده کشند و بزره و آرد شلیم و  
 خاک کزکرب با سب زرد بر ساق طلا کنند و ساق  
 و از او بصدا حکم میکنند و از اغذیه غلیظه و کثرت  
 مشق و آویختن باری اجتناب نمایند و اگر سبب موده  
 بلغمی باشد علامت غلیظه ساقی باشد بجز حاره و کبودت  
 علاج جلا پرازی هک و در ازبانه و کلفتند حفر نرد  
 و غذا نخورد آب بزره خسکه اند خورند و بعد از صبح  
 شنبه جگر و حبس سورنجان کنند و بی بی مداوت  
 کنند و بعد از بی تناول اطریفل کنند و فلنفل  
 در نچیل و کندر هر یک درم و فرمان و کرو با  
 هر یک چهار درم بگویند و همچنین فصد بیامیزند و در

آتش  
 غلیظه

نار

نامه مثقال بخورند و صبر و کندر و اوقافیا هر یک اسبیت  
 بگویند و هر که برشند و بیای طلا کنند و از اطمینان  
 و بخلی بقبول فواکه بزره اهن از کنند **وقایف**  
 و جوی بود که از مفصل و رگ اینها کنند و از جانب  
 شش محذول کنند و آنکس نمای پای رسد علاج هر روز  
 جلا پرازی ازبانه و بی هک اسبیت و نیم کرفس و کلینین  
 تناول و غذا نخورد آب باینزه خسکه اند خورند و بعد از  
 نفع شنبه بطیخ سورنجان و حبس ان و حبس جگر است  
 و بعد از شنبه در زنجوش و بزره و رقی عار اکلیل الملک  
 هر یک ده درم نیم سبب ان مثل هر یک نیم درم مثل  
 در آب جلا کنند و در او دیدن برشند و طلا کنند  
 اکلیل الملک با بوز شش فطر یون نیم درم کرفس  
 حاشا سفید فوفی بچشند و در آن نشیند و در علم  
 بیان بریزند یا بچ کرفس فودند با زعفران هر یک ده درم صبر

قادر القهار حبس الغار هر یک نیم درم بزره از برف طحلب  
 الرشاد هر یک درمی بگویند و زفت و درم پروغن نیت  
 بگذارند و او به بدان برشند و طلا کنند و بی بی مداوت  
 نمایند و اگر وجع زانو شود این حفته استعمال کنند  
 خاک سبوس خاک خسکه از سناسنیت با بزره  
 هر یک هشت درم فطر یون زیره هر یک درم  
 بیج بگر نیم درم حلیه بزرگ هر یک چهار درم حنا هر  
 پانزده درم بزره نیم درم ابکار بر دغنی نیت با کونا  
 هر یک ده درم و از علاج این مضمحل ملول نشوند  
 و از حفته و بی و سهیل مکر شنبه کنند و پروغن فسطج  
 و نازین و خرما نهند و طلا کنند و اگر فادیر شود در آن کفته  
**مفاصل و نفوس** اما مفاصل التي یبشک من مفاصلها ی دست و پایی  
 حادث شود و نفوس مخصوص بانشتهای پای و کعب  
 بود و سبب این اوجاع و ضعف مفاصل بود

و انصیاب مواد بدان و این ماده زود تجلیل زود  
 زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظه باشد و علامت ماده  
 و میور و وجع و فزقان و حرارت لمس و اشتقاق  
 عضو بود علاج فصد کنند از جانب مخالف و جگر  
 از غناب و رو با زنگ و نیم ککاخ و نبات تناول  
 کنند و عسل بنوشش باینزه مغز بادام خورند و اگر سبب  
 باشد جو اسب غناب و موضع وجع را بصل و  
 کلاب کلاب لعاب بگویند و آب کشیزه و آب  
 ککاخ و آب سیفان از رو تو زراک و ثروت و حشاک  
 طلا کنند و نمین کست بیلان صلیغ سنا هشت درم  
 و وق کل نیم درم رو با زنگ باینزه بنویسند و نیم ککاخ  
 حنا ز حطی هر یک درم سورنجان دو درم حلیه  
 از دو سیاه هر یک هشت درم مغز بادام زود بود  
 و اگر وجع نیاید به محذرات مثل نخ لاص و بیخ و خشکاش

و انصیاب



سیاه وانیون و زعفران و ورق گل کلمه طلا کنند و آب  
برف بر آن زینند و اگر ماده صغیر بود و علامت آن حراره طس  
و صوره لون و شسته و جمع و ششکی و التهاب و بر عصب و نبض صغیره  
خار و ریه علی سکنجبین یا بکرم اشامیده می کنند  
و جلابر لزج کاجین و بنفشه و غلاب جوزند با آب نارین  
یا نر هشتاد یا نبات و زنجبین و تلخین طبعه مطبوخ فو اگر با نر  
نیز کنند سناست دررم بنفشه شانه نیم سنج  
هر یک خردم غلاب ده دان سبشان الگو کیمی بر یک است  
دانه نر هشتاد یا نر هشتاد یا یک و دررم صغیر با نر ده و درم و نر  
مخاد است باره کنند مثل آرد جو و سینه نیم درم و زعفران  
گل و قطعی و سدسکن و بنفشه و نیلوفر پوست خشک و سایر که  
فواجع سکن کنند و کسند و هشیام غلبه بنفشه استعمال  
مخاد است کنند در آن مبالغه نمایند و چون وجع ساکن  
شود و حرارت طس مائی بود آرد جو با غلاب مطبوخ بنفشه  
العبد المکر

و این طبیعت

اکمل الکبیر صل  
صفتل صمد از نده و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض  
لون و غلظه و سپاسن خار و ریه و قله وضع و بیستین سکنج  
با بد ملع هم روز جلابر از نر بار نر و پنج نر کسک آبیون و کلین  
شادول کنند و غذا نخورد آب شیره شکله و قفل و در آن  
وزنجبل خورند بعد از صبح نام تلخین طبیعت بحب کورجان  
بحسب شطرج با این حکایتند هر سو کجان تربیه هر یک  
در روز بوزیدان ماهی زهره هر یک نیم درم شمشیر دودانک  
کسک هر یک در آن نیم مثل صمد یک دانه کسک  
و باب کرفس هر یک رنده **شیطری** هلیک رند  
زهره هر یک دررم اباره فیترا ششای شخم خضل آبیون  
تا ششای شخم کرفس کسک منقل هر یک دانه شیطری و کسک  
رند نیم درم هر یک نیم درم مقل در آب حل کنند و  
در دم در آن شسته هر یک رند و این دو شری  
و باید که در ابتدا چهار قویر نر همد که ماده دقیق دفع شود

و غلظه مائی مانده بکشد و تقویت میکند و از نر که آب در جمیع  
شب امر از نر نر و از نر و حب القار و جلابر هر یک دررم شش  
هر روز هر یک نیم درم بلوند و غذا نماند **نر کسک** و در کسک کجان  
مغاث هر یک دررم زنجبل و زعفران هر یک نیم درم **نر کسک** و نر کسک  
از نر کسک حاشا فو نر نیم درم قوی پو ششای شخم کسک کسک کسک  
سوله و در آن نشسته و درم و درم و درم کسک کسک کسک کسک کسک  
که کنند و اگر ماده سرد بود علامت آن صلابه و کوره و شرف جلد و قوت  
و صلابه و بطور نبض بود غلاب هر روز جلابر از نر کسک و کافور و بانسک  
و از نر نر و نبات خورند و غذا نخورد با نر کسک و نر کسک و نر کسک  
نصفه جیب کورجان یا حب طبعه یا این حب کنند مبدد زرد و سیاه  
و در روز نر نر هر یک نیم درم شیطری کسک نر کسک کسک کسک کسک  
کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک  
نصفه درم مبدد زرد و سیاه و کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک  
بانسک و کافور و نر کسک درم شیطری درم مبدد و اسطر خود کسک

هر یک چهار درم خار بون نیم درم کورجان ششای شخم کسک کسک کسک کسک کسک  
وقت نر کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک  
نار کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک  
فیترا یک درم در آن حل کرده یا شاشند و صغیر و خورند درم در آن خار  
و درم قطره روز هر یک درم حرف چار درم بلوند و با نر کسک  
یا کسک طلا کنند و روغنهای گرم و شها و منر نامند و اگر  
ماده آن مرکب باشد علامت او است که از اشیا باره فقط  
و از خاره فقط مبادی شود و بعضی علامات ماده خار و  
بعضی علامات یاده باشد و علامت آن بحسب ماده  
**نقو مفاصل** اگر مفاصل صلب شود و جیب حرکت  
نماند که در روز جلابر از نر کسک و کافور و بانسک  
و نبات شادول کنند و غذا نخورد آب شیره شکله و نر نر  
و بعد از نصف بطور نر در چهارم مذکوره بنفشه کنند و موضع  
را در روغن کسک و درم و کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک کسک

وخلی باشد یا کفد باب بر زنجوش سخی کنند و طلا سازند  
 واز لینیات و فو که و حوضات و اسلاشب و جاع و آب  
 سرد و شاول اشیا بارده و استعمال ان اخرا از کنند  
 وبنی مواد مت نمایند و معی ناست و جوارشات حانه بوزند  
 گویند که اگر رو باهی با کفد در زنده در روغن زیتون کشانند  
 در ان نشینند منهد بود و استعمال فطولات و فمادات است  
 و با بوزند و از زان و اکلیل الملک و حاشا و عام و ورق مار  
 و برنج است و شاهنم نافع بود **منه السیر و حیات**  
 بر الملک فی الامم ترغیب بود که در قلب شتمل شود و از اجابو اسط  
 شرا این منبت کرد و در جمع بدن و بدنرا کم کند و خزان  
 یا فعال طبعی لاجن شود و اجناس علی علی سبب سخی بوم سخی  
 و فی معنی زبراک ترکیب بدن از اوج و اعضا و اطلات  
 پس اگر حراره اوله تعلق بروج کرد از اجمعی بوم گویند  
 و اگر مشت است سخی دق و اگر لاتی اخلاط شود سخی معنی

بعضام

وین

وین هر یک در آب کفد شود **باب باقل و حیات**  
**بروم** و ان پی باشد که اولاً روح اکرم بخود کفد  
 شرا این مجموع اعضا منبت کرد و در این منبت کفد  
 اسباب باره سخی منبت شد و مثل طلا و اشیا  
 و تفسی شاول اشیا باره و اطلات بدن و انراض  
 نسانی و شاید که این سبب بکوز باشد و بخت کفد  
 در کفد و ما هفت روز بکفد کند انرا ما هفت روز  
 یا هفت علامت ان الهام و تفسی حراره ملک و تفسی جلد  
 بود علاج در سکن باره نشیند و جنت بکشد و  
 منسل و کلاب بوسید و سخی از تر سید و تر خچین و نبات  
 هر یک در دم با کفدین است درم با عرق کل و پودر زرد و طلا  
 کشاب با سخی بخزند و تغل با مهر و فینار کوه و کلاب  
 و انار تر کنند و چون سب زایل شود سخی بوم معطل روز و در تهرین  
 بروغن نشیند و کفد و سبب زینت و اوله باغ و شاول اشیا

حراره باشد یا شراب صرف علامت ان نخکی و ان وزان  
 و شکی حراره موضع کفد سخی در روغن پنجم و سرد و منقب و مهر فاره  
 بود علاج جلا بر از سخی کاسنی و عسایب و اجناس و نباتات بکشند  
 یا با تارین و نباتات یا بنزیم نوزک و سکی سخی و تفسی طبعی  
 بنوع و کفد و شراب نوره و ریاس خوردند و اگر سبب منقب  
 بود علامت ان بر کفد روغن و روغن پنجم و عظم منقب بود چه که با ان نشیند  
 بزینت علاج شراب زرشک و شراب منسل و لیمو که نام کفد  
 کفد اول کفد و غذا داران با غده خوردند و از فموات از غده و اگر سبب  
 پنجاه بر شد علامت ان تفل و خندان و کفد بول و صفت منقب و صوره  
 و چه بود علاج شراب بنشیند و شکی اش با عرق کل و پودر بیاض  
 و عسایب بکفد و کفد بخزند با شیره مغز بادام و روغن منقب و کفد  
 در بر بالند و نشیند و زکس و در جان بوسید و اگر سبب  
 باشد علامت ان نفهم سبب بوسید جلد بود و حاشا سخی  
 و صوره و ضعف منقب و بول رقیق مایه بود علاج شاول

الاجاز

مطبات و اندرین تمام بود و اگر سبب اسهال منقب بود و سبب  
 طبعه کفد بکفد انار و انور سبب سبب کفد شد و اگر  
 بعد از غشبی باشد علاج نشی کفد و نفوسه بزراب منصل و حاشا  
 و بر و سبب با عرق کل و پودر کافور و زبان و بکفد ان مفرح  
 با نفوسه سخی رند و اگر سبب حصانه کفد و انشا و مسام بود که  
 بود اسله فلذ استخام یا ملافا غبار یا اغشال با سبب و پودر کفد  
 و سبب منقب حراره نوزک سبب بود علامت ان سرعته و اختلاف  
 منقب و صوره فاره بود و نشیند و نظیر سبب جلا جلی از تخم کاسنی  
 و عسایب و نیلوفرو و خچین و نبات شاول کنند و بعد از نوزک تمام  
 و تهرین مناسب بود اگر طبعه محسوس یا بنشیند نوزک یا طبعی ان  
 ندین کفد و اگر سبب از تخم حاشا نشیند و طبعه را مطبوع یا  
 نرم از نوزک بعد از تفسی استخام کنند و بعد از بر روغن و صطلک با بند  
 و اگر سبب خواب منقب باشد که موجب عدم تحمل شود علامت ان بطل  
 و انرا و اختلاف منقب و غلظت فاره بود علاج جلا جلی از تخم کاسنی و تخم کفد

بناست خوردن غذا بزماست با منزه اوام و استقام و تعبد مال اول هر دو  
کنند و اگر آب شرب تمام با تمام بود نیزه شمر ترک یا آب خیار کرد  
با سبزی ساد یا ترند بناست خوردن غذا کباب با کوه و آب سب  
ز کام و زله باشد شراب عذاب و بنفشه و نیل و زنبق و نبات و جلاب خورند و اگر  
نخود خورن بود فصد کنند و اگر طبیعت خشک یا تر بیغ فوا که بدن کنند با  
و بنفشه مر با **سب دوم در جی دق**  
و این جی باشد که حرارت با بعضی اعضا مخصوص قلب متبدل کرده و موجب  
افساده و طبیعت شود و مراتب او سه است زیرا که حرارت در سه مرتبه قطع  
بر طوبائی شود که در هر وقت صفای هر چه است از مرتبه اول بپسند و اگر این  
رطوبات فانی کنند و متبدل بر طوبائی شود که در اعضا بزرگه مثل است  
از مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبات نیز فانی کنند و لاسن طوبائی شود  
که السیام اعضا بدان باشد از مرتبه ثانیه گویند و جی دق اگر بعد از  
عمر بوم و جی عفت و جی اوام و استمال و خطا طیب و خطا بر بعضی  
عادت شود و ابتدا کمتر واقع شود علامات او آنست که بعضی

و این

و نارنگ و صلب و متواتر شود و حرارت فوری و اضطراب  
و آب بنفشه و چون غذائش اول گند حرامه استند او باید بعضی  
خور شود و چون از اینها بخورد کند کجول و نه که بزلی و  
جلد و عفاف پوست که در بدن ظاهر شود و باریکی روبر  
و اعضا زایل شود و در سینه و روبر و گردن یا رنگ و پوبک  
کرده و در بول و بیضی باشد لیسید پر و بتوان داشت است  
در ایند اعلی پیر باشد علیح او آنست که در سکن بارده و  
شمال و کنار آنها مسکن رز و در دق که در وید و بنفشه  
محو است و بنفشه و کلاب کافور پیش خود کنند  
و در قیصر و ترطیب که نشند و هر روز شربنی از شراب  
عذاب و صندل و بنفشه شام یا شیره شحم نو و کربا یا شکر  
کرده و بناست خوردن غذا اجواب با سفنج و کوه و  
اسفنج و خروج کوبیک و امیران خورد و سرطان  
و زغال انقباض معین بود و در همین روغن بنفشه که در کت و زغال انقباض  
عذب و شفا لود او رود و سبب اجاب و زردالو و تر و

**صفت** طیاره ورق کل صندل و سوسن هر یک در دم  
شخم بنابرین و کوه و بداند مجموع عشر یک بجمدم صمغ عربی نشند  
کرا او در دم شخم نو رنگ یکدم کافور نیمیم که بپسند و بعباب بپسند  
فرض سازند و مثقالی بخورند و چون علامات دیوانه  
شده فرض کافور یا شیز زمان و شیز در دهن و بدفناست انگ  
انگ غذا خوردند و اگر گوشت مرغ و کک و در تراج و سبب  
و امرد و کاشنی و نغناغ و فرغ و اینق نهند و عرفان بگرد و  
از زیت دم ازان بخورند عظیم معین بود **دق بنفشه**  
بیکسستی باشد که بزراج غالب شود پیر لایق و اگر شامخ را  
واقع شود کرده و پشند که سبب استنواع بسیار استمال  
میزات با فزاید است علامت این است و بنفشه  
بود و التهاب و اشتغال باشد و سبب سردی است  
و ترطیب باشد بنفشه شراب کما و زبان و شراب عذب  
شراب سبب و اعصابه کثیره غذا مثل سبب و مرغ و

و انکو خوردند و سینه و کرا را صندل و کلاب و آب سندان از روز  
طاکند و از جناع و اعراض نفسانی و از اشیا عصاره و مخففات  
امرا اگر گند و صمغ کنند که هر چه بدید که بنفشه شراب روغن و کما و ششم  
و باب بنفشه و بنفشه و بر کسید و کوه و بدن سست معین بود  
و احمیا نامعز بار دشوار کنند و اگر این سبب بود اسطر سطر  
عادت شده شراب بنفشه ششم و بنفشه و لعاب بنفشه و در وقت  
کل و پدید خوردند و استقام و در بین مکر کنند و اگر سبب حال  
عادت شود حسیطه بنفشه طیاره و سبب که کنند و این سبب  
بود کل از بنفشه شامخ هر یک چهار دم و ورق کل شخم صمغ  
ضمیمه هر یک در کربا دان مورد هر یک در دم شخم صمغ کوه  
شخم نو رنگ بران که بر یک بجمدم کافور یکدم نشند و در دم  
مجموع بپسند کرم و هم و بنفشه که در حفا کت کنند و ندره طیب  
و کید کنند هر چه از دعه و لعاب کل که اندند و او را بر بنفشه  
و نغناغ لایق و حکایات بطور و لئال ان استماع کنند و از حفا  
و معنی و جمیع و عطش نگاه دارند و این فرض کافور خوردند

صفت



تی صغرا بود که ماده ان در عروق متعفن شده باشد و این  
لازم باشد و بطریق غیب استنداد کند علامت ان تشنگی و  
و بخار و ضنونه و سوزن و بان و صداع و هربان و ذرور فتن  
و نبض ریح و متواتر و قاروره و متواتر نایر بود علاج هر روز  
جلایر از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و آلباه و زنجبیل  
و نبات خوردند و غذا جو بایزه خشکشان و اگر سرد باشد  
میانهای روز کبچین و شراب لیمو و حماض خوردند  
و اگر سرد باشد شراب خشکشان و بنفشه و تلپسین طبیعت  
بیطبیعت فواکه و نفع ان کنند و اگر از مطبوخ شربتی باشد  
شراب در مکرر چهلد رم با کبچین ساده درم خوردند  
باب ریف و اگر سرد باشد سنابلی بخورم بنفشه بندوفر  
تخم کاشنی تخم جنایر هر کس درم عناب ده دانه زنجبیل  
سبستان بیست دانه زنجبیل هر یک بایزه  
ده درم و شحمات باره استعمال کنند و اگر بخورم

بود وقت خواب شراب خشکشان لعن کنند و در  
بزیه و تلپسین گویند و بعد از شنبه بزره تخم کبچین  
تخم کاشنی با کبچین خوردند و ضنوع زرد و آلباه بنفشه بود  
و بیون شب معافه کند تغذیه و بزیه بزره شراب حماض و لیمو  
کنند و صندل و زرد از زرد سیر و آلباه و انار دانه  
و نارنج با فزونی کنند **نخاع** غشی صغرا بود که ماده ان  
در خارج متعفن شده باشد و این شب زود آب و روز  
نه و زمان او از چهار ساعت یا دو و نوزده ساعت بود  
و با این شب شغریه و ناض بود و زمان سرما او اندک  
باشد و باشد که مرکب او از دو غیب باشد و هر روز باشد  
علامت ان تشنگی با فراط و غشبان و اضطراب و غیر  
صغرا بود و نبض ریح و قاروره نایر بود علاج هر روز  
جلایر از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و نبات خوردند  
انار دانه با زنجبیل و نبات و غذا جو بایزه سبک  
با آلباه خوردند و تلپسین طبیعت کنند باین مطبوخ در

در هشتم یا دهم ستا و روق کل هر یک چندم بنفشه نیلوفر  
تخم کاشنی هر یک سدهم و آلباه الگسی و سبستان  
هر یک بیست دانه عناب سده دانه زنجبیل بنفشه  
هر یک ده درم بنفشه استعمال کنند ساعت درم و روق  
کل چندم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر یک درم عناب ده دانه  
احاص سبستان هر یک بیست دانه سبوس حطی جویم گویند  
هر یک کثیر سبب روق جفتند که در میان بزرگ روق  
بنفشه هر یک ده درم شراب درم با کبچین و شراب بنفشه  
با زنجبیل بنفشه میند بود و بعد از استراحت از او امثال صغرا  
برده مثل اب جینا رگه و بزره تخم کبچین و تخم کاشنی  
با زنجبیل حماض و لیمو و صندل با کبچین خوردند و اگر  
در طبیعت جلیسی باشد بنفشه فواکه و زنجبیل با قرص کبک  
نرم و کبچین تلپسین کنند سخته طلیه بایزه و درم زنجبیل  
دو درم و نیم تخم کدو و متشکیر درم و نیم کبراضع عیس  
خشکشان هر یک بنم درم بکشد و بجای بنم قرص

سازند و سبب ریش و دل کنند و بعد از نماز شب شراب بنفشه  
و لیمو و ریح و کبچین و انزال ان با کبر در عروق کل و پید  
خوردند و زرد زرد و انار دانه و زرد سیر با فزونی  
**بیماری** و انار دانه و زرد سیر گویند و ماده ان بزر بود که در  
خارج عروق متعفن شود و این شب هر روز آید و عمر البر  
باشد خصوص که در شش و کلاف حاد است شود و اقل زمان  
او هشت ساعت بود و اگر ان هجده ساعت علامت ان هوش  
و سنده زرد کراهه لباق و غشبان و صداعه با بیاض لون  
و پنج روز در چشم بندد و زده کم نشود و چشمها و تشنگی میانه علاج  
هر روز جلایر از تخم کاشنی و زنجبیل و آلباه و کبچین خوردند  
با کبچین و کبچین و غذا جو بایزه سبک و زرد سیر از انار خوردند  
و میان روز نه ساعت و عروق کل و کما و زبان و نیم سبک  
بیست مند و کبچین سده و زرد سیر و شراب کما و زبان  
و نیلوفر و آلباه بنفشه بنفشه بود و وقت تغذیه بطبیعت

شبت و زب و پنج نمک کنده صندل و صندل و صندل  
و اندک عسل و نمک قی کنند و چون ماده بخیج یا در میان  
مطبخ تلخین کنند سنا بخندم پنج نمک یا لنگه کاور یا  
هر یک چهار درم دار یا نه استنخین پنج کاشنی پنج کبره یک  
سه درم زبد نار دین هر یک در می و بنم نشی پانزده درم  
کلشنه شکر سرخ هر یک درم چنانچه پانزده درم و اگر خارج  
نماید فوری بود که شغال ایاره فیض بر سران کنند و بعد از دو روز  
یا سه روز تا یک کنند باین محبت زیر می از فیض انسون  
هر یک سه درم عسل صندل دو دانگ غارینون پنجم درم کرم  
و باب دار یا نه حسب خنده بلع کنند و تقوی معده میکنند و از پاره  
کنند و اگر سنا ده شود بجا ایاره و فرض ورد و این فرض  
غافش تلخین کنند عصاره غافش هر یک شش  
درم طبخ از ورق کل سینل هر یک دو درم بگویند و بایک  
را از پاره فرضی زنده و یک مشتقال با این سنجی می گویند

م

**صفت** پنج کاشنی و شش گندوت و دار یا نه هر یک درم  
عصاره غافش دو درم پوست خ کبره و از پاره و کاشنی هر یک  
پنج درم اینسون یک درم بجم پنج گوشت گندوت و شمشاد زری در دو درم  
آب و ربع و طلی که بچوشانند پس بچوشانند تا بار طلی آید و با  
رطلی فند بچوشانند **دریغ** پنج بلغنی بود که ماده آن در  
در عروق منعقد شده باشد و علامات آن چون علامت است  
باشد و شمشاد زری شش سادست فانه کرد و در باران شمشاد کنند  
و تشنگی باشد و نبض سریع بود و فاره غلظت و کدر علاج هر روز  
جلایران پنج کاشنی و پنج نمک دار یا نه و کلشنه شاول کنند  
و غذا اجوی با بنج و حنورند و بعد از رفع تلخین کنند باین مطبخ بنسنا  
پنج درم پنج کاشنی دار یا نه پنج نمک ورق کل شسته بنج و هر یک  
سه درم مشتاق عذاب هر یک ده دانه اجاص پست و از پاره بنج  
خارج هر یک پانزده درم و بعد از دو روز یعنی غرض تا هر دو سوسو تا یک  
کنند با بنج و خارج در آب مصل که پاشانند و با علاج همچو علاج  
نایب با که اما فرض فاخت درین قسم مناسب نیست **دریغ و ایاره**

**دایره** پی شود اول بود که ماده آن در عروق منعقد  
پنجم و این تب روزی یک دو روزنه و نوبه او پست چهار  
ساعت بود و باشد که دو روز آید و یک روزنه و این را ربع  
مفکوس گویند و تب ربع از سودای طبیعی یا اخلاط است  
حادث شود و این تب بعد از جهات عفت باشد و  
شاید که ربع بعد او دم طحال حادث شود و این بدترین  
ربعی باشد علامت ربع آنست که ابتدا انقباض و کسر است  
سرایی قوی و چون گرم کنه گرمای آن با فراط باشد و آنچه از  
احراق خون حادث شود علامت آن حمرة و غلظت بول و  
تشنگی با فوال و رمای اندک و عرق بسیار بود و بعد از  
جهات عطش و جهات او را دم حادث نشود و آنچه از جهات  
بلغم بود علامت او این نبض غلظت بول بود و در او آرز  
باشد و همیشه اضطراب کمر و بعد از جهات بلغم حادث  
شود و آنچه از احراق سودا طبع بود علامت او سوز و صلق  
و صلابه نبض و کدوره فادره اما علاج این تب اطباء با پیل

ادریغ

در ربع این مشمول نشود و غذا نیز به بلع در نمک و نوبه با یک  
و سوسو خورند و از اثر سنجین بر زردی و مایه و کلشنه کفایا بند  
و از غذا غلظت و سوز لگت سودا مثل ترمید و باد بخان و ما هر سوز  
در پنج اراضی نمایند و در ابتدا اگر علامات تخلیه خون با کرم فصد  
الحمال با بسلیق معین بود و اگر غرض غلیظه و سیاه باشد بسیار بیرون کنند  
و الا آرزو بر بندند و بعد از جهل روز نبض ماده مشمول نشود و هر روز  
جلایران پنج نمک و پنج کاشنی و کاور یا نه و بانگور دار یا نه و کلشنه بنج  
و غذا بنج و سوز کاشنی و سوز فند و فوه زره خورند و بعد از رفع تمام تلخین  
بلغم کنند باین مطبخ بنسنا صفت درم نبضت چهار درم بانگور کاور یا نه  
پنج کاشنی دار یا نه گندوت اسطوخودا کسر لیمو بنسنا و بلبله اندک هر یک  
سه درم شمشاد زری درم و درین کل با درم بلبله زرد که با این بنسنا هر یک صفت  
درم شمشاد زری سه درم و اگر شمشاد زری درم شمشاد زری درم عذاب ده دانه  
سینان سی و دانه زعفران بنسنا پانزده درم و بعد از دو روز مطبخ  
آشمنی تخلیق یا بجم یا بنج یا نه و بانگور کسنا فادره که از پاره

زابل بشود و آنچه از احراق صرا باشد جلا بر آن پنج نعلک و کاپون  
در یک کاشی و زنجبیل و نبات خورد و بعد از نفع نام ندین کنند  
باین مطبوخ کسنا هفت درم تخته بندم نیم کاشی بر یک چار درم  
و بجز پنج شنگال در آن داخل کنند و نبات مسد با این حب  
در نفع کنند پوست بلبله کاپی لسیج اقیون و ورق کل مطبوخ کون  
هر یک بندم نعلک هر یک کز او یکی مطبوخ بندم کز او اهل کنند  
و او به دو بان هل کنند حسب سازند و آنچه از احراق بلوغ باشد  
جلا بر پنج نعلک و زانانه و نیم کاشی و کل کنند و غذا بخورد  
بازره هکدانه و نلیین طلیعه باین مطبوخ کنند کسنا هکدانه کاپی  
و سباه اقیون هر یک هفت درم زرد و دو درم زانانه نیم کاشی  
کنند اقیون مطبوخ هکدانه سبب کسنا هکدانه درم بالنگ  
کاو زبان هر یک چار درم منقح ده دانه حیا حیرت کز او هر یک  
ده درم و در رب ربع طریقه است که در روز نوبه است کنند  
و پنج نخورند با حیوان سازند که وقت نوبه معده حال باشد و کمال

در در اول

در روز راحه کنند و بطیعه را محبت نکند و اگر محبت نکند  
بیل سنا و شکر نیم و زنجبیل و اجاس و بقره و منقح ندین کنند  
ماه الحین با کسنا هکدانه بود و فرس بر با نخورند و اندک کسنا هکدانه  
کنند و ورق آن بخورند و احیاناً زانانه کز او هر یک و بطیعه و این  
معجون نافع بود سنبل و ج هر یک یک بندم فلفل ریخیل کلینت  
هر یک درم ناخوره سلیخ هر یک چار درم کز او هر یک بندم  
و منقح کز او هر یک در غایبه حال طحال و کبده بزهر زنگ و  
ماه الاصول و کسنا هکدانه در آن کنند و بیاید است که این حب  
مرضی نظر است و اما است از جدام و مالقو لیساد مرض  
اسود و جرب و هر صرع و تشنج و سکته و فالج اما این دور میکند  
تنباکو کوبند تا دو درم سال بزهر باشد **در روز نوبه**  
بزرگ داد بود که ماده آن در عرق معفن شده باشد و بان  
نصف و شکر و عرق نبات و بنوبه و بیاید است که در روز  
ازمان ناز بود و علاج آن چون علاج این باشد در در وقت نوبه

بشد استمال سخاوت داد و به قویه در او کز مایه کرد و اعتدال  
لازم باشد **در روز نوبه** و سبب جگر باشد که بگرد  
ابره دسه زورنه و سبب است که بگرد آید و چهار روزنه و سبب  
است که بگرد آید و پنج روزنه و این نبات از مزاج غلبه متولد  
شده و شبیه برنج باشد علاج غلیظت اخلاط و اهماط و اسهال  
جنگله در ربع گفته شده و در نیم تریب شبت هر یک درم  
کگر زده و درم و بر کسنا هکدانه سبب کز او هر یک درم بوده  
ده درم مثل در آن حل کرده بیاید است و بیاید است  
علاج ربع بود **در روز نوبه** و سبب کز او هر یک درم  
برود بزرگ کنت و باطن و طلیس کرم باشد و بان شکر  
و لب بنفشه و ماده این سبب بلوغ و جلا بر بود علاج هر روز  
جلا بر آن بالنگ و زانانه و نیم کاشی و کل کنند و کسنا هکدانه  
و غذا نخورد و آب بازره هکدانه خورد و بعد از نفع شده کنند  
باین حب صیرت بر هر یک درم فانیون بندم مثل و کسنا هکدانه

دبا سنا

و آب راز تان حب سازند و بعد از دو روز قرض کل مثالی  
شاول کنند و باقی علاج چون علاج بلوغ بود **در روز نوبه**  
بزرگ کز او هر یک درم از مطن حرارتی شده و محسوس شده و ظاهر را جلا بر  
نباشد بکده برودت باشد و بان شکر و لیب و اضطرار بزرگ  
بود و ماده این سبب بلوغ از ج باشد علاج هر روز جلا بر آن بالنگ  
و بلوغ و زانانه و نیم کاشی و کل کنند و بعد از نفع نلیین مطبوخ  
حیا حیرت کنند با این مطبوخ سنا هکدانه درم تخته چار درم  
ورق کل بندم نیم کاشی سبب درم زرد کبدرم اسطوخودوس  
درم عناب و الو سبب و کیلی هر یک ده دانه راز تان بالنگ  
کاو زبان هر یک دو درم مغز حیا حیرت زنجبیل منقح هر یک درم  
شکر سرخ بندم و بعد از نفع کل کنند و انیسون خوردن با زانانه  
و نیم کاشی و انیسون هر یک دو درم بچوش بندم و درم  
کل کنند بخورند **در روز نوبه** بلکه حببات مرکبه و فنیون  
زاکب آن بسیار است جنانچه زکب آن را با زانانه و دبا بر باد

ولازمه بالارزقه و بیشتر ترکیب حیات از صغرا و بلغم بود و  
بسیار بود که از افاق نون و تریبی نباشد اما آنچه او را اناس نهادند  
و قانونی دارد شرط العقب است و غیب غیر خالص و ترکیب  
ان را چهار گونه باشد زیرا که با مرکب از غیب و ایزه و بلغم لازمه  
باشد با غیب و ایزه و بلغم و ایزه با حرقه و بلغم و ایزه و بلغم  
و ایزه و علامت آن میوه باشد از علامات صغرا و بلغم و درین حیث  
اها در دور و نوبت نباشد بلکه اسناد الی احوال و علامت کنند  
و فرق میان شرط العقب و غیب غیر خالص است که در شرط العقب  
صغرا و بلغم مزاج و مختلف باشد و نوبت متفرق بود و حیثی فرق  
و تریبیان نوبت ترکیب توان کرد و در غیب غیر خالص صغرا  
و بلغم مزاج باشد و متحد و فرق میان نوبت هم یک نون کرد و این  
عز ایزه باشد و از معالجه ملول نباید شد و مسلمات فوید باید  
و در زهر که صغرا و تریبی روز متفرق شود و بلغم غلط میز  
ماند پس درین بنها اگر علامت صغرا غالب شد هر روز جلا بر آن نوبت

نوبت

و هیچ همگن نبودند و هر یک در دم احوال ده و اندک نبات ده  
درم بخوردند و غذا خوب با اندک زرد بود و بعد از نفع نسیمن باین  
مطبوخ کنند **صفت** سنا بلبله زرد و کابل بلبله یک  
بجز درم نیش نبلو فرخیم کاشنی را زبانه پنج همگن در دم  
اسطوخودس سنا پنج یک چهار درم شرف احوال او کسیر غناب  
هر یک ده و از حیا و حیزر یا زرد درم نرسین ده درم و بعد از دو روز  
ترکیب باین فرض کنند نیش ده درم تره بلبله زرد هر یک ده  
رب السوس سنا درم سنا و نیا سنا یک کباب بر کنند و با جلا بر نجات  
بخورند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلا بر این پنج همگن را  
کاشند خورند و غذا جو نمود پس اگر خفا مجرب کید مایل بشود  
علامت آن نقل خرا سبب می بود علاج جدا از استیل اکسون  
و نیم کزنس و ناخواه با جلاب کم کنند و اگر معجز کید مایل شود علامت  
ان نقل معده و غیر غناب بود و نیم مسلمات بلغم نسیمن کاشند و بعد  
مغیره کاشنی روزی سه بار با کاشند شاد کاشند و فرص دور و نزدیک

بیش معالجه هر یک کنند و در نوبت طبعه که کوشند **صفت**  
نشی بجز کچون باشد اکت عشتی حادث شود و این شب پشتر از  
ماده بلغم شود که در دو حد و ش عشتی بیشتر است با شکر که در دو مقام  
درین متفرق کرد و چون نیم معده رسد بواسطه شکر آن و  
جاده فاسب و جب عشتی کرد و در علامت آن با شکر که بیشتر اوقات بود  
بلغم ایزه و پنج و چهار علامت بلغم طاهر بود علاج در حاله غشی کتاب  
و اسیر در وی زنده و اطراف بندند و کس برقی سما کاشند  
بابت گرم بر چند شکر کدی کاشند هر روز جلا بر این پنج کاشند  
را زبانه و کازبان و کاشند شاد کاشند و با سه درم نیم کزنس کاشند  
و با سکنجین ساده بخورند و غذا خوب با کاشند خوردن و بلین طبعه  
کاشند باین صفت سنا و نیت درم را زبانه فطر ربان نیش نبلو فرخ  
پنج همگن در دم و درم و درم سنا و سوس کچون یا حیا و حیزر یا زرد  
نرسین شکر زرد و نیت آب کاشند هر یک ده درم تک بود ایزه  
هر یک سنا درم و اگر این نیش از ماده صغرا که اثر با زهر را حادث شود  
علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود و بعد از نوبت علاج هر روز

بود و رفت کل ده درم سبیل پنج همگن در دم  
نیم حیا ربان و کاشنی هر یک چهار درم و با سنا زبانه فرض سازند  
و بلغم نال با سکنجین بخورند و اگر سما در شود و یقین حاصل  
نویسند و معالجه است که در بلغم ایزه و کاشنی  
بکار دارند **صفت** حیات با شکر که از او در  
و نوبت بود معالجه نیش و علامت آن مختلط با نیش و درین  
بیش ایزه است که چنان و در دم معوض ترکیب مختلط  
عظمت غلبه بلغم و دیگر و یقین ان در خارج عروق  
و داخل عروق حاصل کنند و علاج حیات کنند که  
کاشنی استوزاج ماده کنند مسلمات لبه خفیم و کاشنی  
نسیمن و نوبت مشغول شود و معاده که خطر آن است و شکر  
اول استوزاج آن کاشنی حیا پنج درم که از صغرا و بلغم  
مرکب بود و صغرا عالی بود اگر اول برقع بلغم مشغول شود  
موجب خطر بود پس اول صغرا و نوبت کاشنی و اگر شکر

باز



آب انارین یا غریب و زینین طبیعت بطریق فواید با شوق ان  
کنند و صندل و کلاب و کافور و زعفران و انار برین مطلقا کنند  
و در استرخاء خاطر امبا که نماید بلکه بشود دفع کنند تا سبب  
ضعف غشی زیاد نشود **در لیب و نهار** معی لیب ان با نیک که  
بیشتر بود و در را کنند و بوسه اند که در آید و شب را کنند و این  
بهر تر با و غالب آن با نیک که در دفع کنند علاج سکنجین ساده و کلفتند  
خوردند یا جلاب از تخم کاشنی و چغندر و نبات و غذای لطیف  
با نخل خوردند و نخلین طبیعت بطریق فواید کنند و معجون  
و در نهار از غذای نسیب خوردند اما باید که مشترک کنند بلکه پنجه ای  
مناسب بود و در لیلی غذا در روز خوردند و صیان کنند که  
وقت بوندن معدده خالی باشد **در پایب** که در و با حاد است  
شود سبب او ان یا نیک که همول منغش افاد علاج روح کنند  
و مو صیف غش رطوبات کرد و از ان چیز که در کتد و علامه  
و ان است که همول شکله شود و با لای که آب و حیوانات و کتد  
انگس مثل لعلنی و اهر و حطاف بکر نیز و صنایع و جزایات

انارین

مثل غریب و خوش و مار بر در زینین آینه و علامه ان است  
در کرب و آوار غشی و تشنگی و خشکی و این و بی و سوسه است و غشیان  
و در معده و عظم طحال و غشی و بر از منتهی بود علاج فصد کنند و در روز  
بزرگی از تره بنز و نبات یا سکنجین ساده و کلاب آب او بر نیک کنند  
و از آب خوزه در رنگ و در سپاس و صندل و لیمو و قاض مفید بود و غذا  
ساق از رنگ و انار و زعفران خوردند و تعادل بخورند و محلات کنند  
و از رطوبات بدن بسیار بود و تشنگی و بر مفید نیستند بنس طبیعت کنند  
و از شوق اخلاصی که در بدن غالب بود اما تشنگی بهر حال بهتر بود  
بود و شرمات و بجزایات است که تشنگی تا در بر فصل گفته شد  
**در حصه و جدول** بدانکه ماده ابد خورند و سبب غلبه از اجازت  
شود و بهترین آید است که مفید رنگ بود و این به تشنگی و بر تر است  
را سبب و کبر و اسهال با علامه ظهور در در پوست و خایرین پی و تشنگی  
اعضا و حموه عین و اضطرار تشنگی در در سینه و صحن و صیف نفس بود  
ماده حصه صفر با نخل و او که جلاب از جدول با نخل و از ستر با نخل بلکه با نخل

شخص کم

راست پنجه و اسلم او است که سرخ بود و آنچه بنفش و بر بود و ماه  
و بیاضیه بر پاشی و علامه او تشنگی و عطش علامت جود علاج نفس  
از برون اسون صفر یا نخل و ابله اگر سس منغش بر ضد کنند  
اما چون استند از روز بزرگ نشاید و شکر و عین طبیعت نیا بیکر و  
هر روز شرایع غاب و شیلو و شکر خوردند و غذا با هر در غتاب  
خوردند و خود را که در اندر و آب سرد خوردند و شکر و فراش  
نیز بنده نام بر فل اهرت بعد از ان خود را که نگاه و از شوق  
این حاجت نیک است نشان آینه در و کلسه اول با نخل و اگر بر برون  
آید از دوس و سوسه نیز شکر و نبات کند و جود را که در  
و یکس از روایچه در زد و دو کنند و این که چون تمام آید کاورس  
در ز اش بر تر با یکس از یکس و تره و کاورس در ان است  
در در لای تشنگی و بوسه کرد و در کتد با جویب بچرت کند  
و با کلاب یا بنفش و بر اعضا از تره با و رت کل سخن کنند  
در اعضا ما کنند و صاده و شرم رمان و کتد نیز و ساق چشم

بگلترند

چکانند و در عین انظر کنند و اگر طبیعت نرم با نخل و شرب بله بنفش  
با نخل صندل بخورند و اگر تره این شرب بنفش و شکر و  
در حصه قطعا طبیعت را از تشنگی ناید کرد و غذا در این طبع منجور است  
با دوام و جویب شرب بریان کنند و تشنگی اش بریان خوردند و نفس  
کا خور با نخل آب به شاد و کنند و اگر سوسه بر طبیعت غالب شد  
شرب بنفش و جویب آب گرم حل کرده چکانند و تشنگی و  
بنفشه در جویب این از تره و پیش ازین نفر و نکتند و در تره و بنفشه  
در سسی نمانند و اگر تره بنفشه شرب بنفشه و در سس لیمو و شرب  
کا در مفید است **در نهار** چون تشنگی در تشنگی میان  
صحت و نفس تره و شکر بنفشه میان شرب ای و مرضی است با نخل  
که تشنگی حال نماند کنند و احوال اعراض که او را حاد است و تشنگی  
بنفشه است اگر در نفس و در فوره و در قاره و عطش بنفشه و صناع  
و نقل و صیف نفس و قله و نطال بود و لای تره ان کتد که تشنگی  
از مواد با نکتند با یکس تشنگی و در معالجه تشنگی در ان

مستول شتر و بلیاست بر قویه و نفعات شکرین کشته و  
 ترص طهارت بر زخم با کسکین میند بود و چون چهار روز از آن  
 تب کز و زود بر بند و بنید هیچ عاده بر آن کشته و چون دو  
 سه روز بگذرد روزی که مناسب تر بود با کسکین کشته  
 و از املا و صرع و شوال سستی است احتر از آن نماند و چون حق  
 کز استیام تن کسکین و در بدن آمدن از تمام محافظه و  
 داننا از موی قزیر رسد و در سطح آزار کز نماند از بی حلال  
 شود و بند بر و نانی با کسکین روزه و از عوارض بریزد و نماند  
 مانده و زخم و خضی زط احتر کشته و اگر خضی کسکین  
 طبعی زخم بود معلوم شود غدا بسیار خورند فنیل غدا کشته و نماند  
 معده بکسکین بر خورند و غدا نماند و کسکین کشته شود  
 کوارش مصطبر و نماند و نماند حاصل شود و چون نماند  
 بر این زمان نماند و بند بر و در غذا با غلیظت تصرف کسکین  
**منه چهارم در امر اخیر که طاهر بدن**

**احاطت خود مشغل بر جهت با سبب اول**  
 در او دم ورم اشتیاقی و غلظی بزرگ بسبب انصباب ماده و اعصاب  
 ظاهر شود و این ماده یا اختلاط اربعه بی نهایت یا بی اندام ورم  
 که ماده او دم بزرگ غلظتی که میند و هم پیوسته و این صفت او بود و حمزه و آنچه  
 مرکب از صمغ و خون و حمزه فلغوز یا فلغوز حمزه از آن غالب تر است  
 دارند اما دم غلظت بزرگ را محالطه عضو بزرگتر که جزو آن معتبر است  
 سلعه و ورم سودا را اگر داخل عضو بزرگتر معلوم موم سرطان و  
 اگر موم نماند خنایر و اگر خارج عضو بزرگتر انقباض یا بر صلابت کسکین  
 و اگر ظاهر نماند و آنچه از مانیه بزرگ اعلام مانیه استشفادتی و اگر  
 خاص بود فیده مانیه و آنچه از بی بود اگر محالطه عضو بود و این مانیه  
 بزرگ کسکین و اگر خضی و صلبیت بزرگ کسکین و پان آن یک کشته می شود  
**درم فلغوز** از ماده ورم حادث نشود و علامت آن عدد و خربان  
 و اشتداد و اشتیاق و سبب تشنگی بود و در مکر دم مانیه بزرگ کسکین  
 مایل علاج در این ماده فیده کشته و از عرق کسکین که مناسب بود و جگر کسکین را در آن

بر آن بزرگتقال و اگر در اسافل با بزرگتقال و شراب نینت و عصاره  
 یا کسکین و نبات با بزرگتقال و کسکین و غذای اسفودر و نماند  
 یا مزیاد و نماند و نماند و طبیعت و مطبوخ فواکد یا نماند و اگر در مکر دم و نماند  
 بود و بعضی مکر دم در اعضا نماند مثل کسکین و بزرگتقال و بن ران و  
 و در این بود که ماده هنوز نام نماند بزرگتقال مکر دم و در اوقات  
 کشته مانیه کسکین و فوکل و افانیا و کل اربعه و مانیه و  
 آب کسکین و مانیه کسکین امز و در اسفودر و اسفودر و اوقات بزرگ  
 مانیه نماند و بعد از سه چهار روز که مواد بزرگتقال و مانیه کسکین  
 با بزرگتقال و مانیه کسکین مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 چون ماده نماند بزرگتقال کشته اسفودر کشته و اگر ماده مکر دم  
 مکر دم و مکر دم مثل بزرگتقال و مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 کشته و علامت آن مکر دم است و در مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 یا در مکر دم و مکر دم مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 نماند و در مکر دم مکر دم مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 نماند و در مکر دم مکر دم مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم

استعمال کشته اما اگر ورم و مکر دم اعضا را کشته و مکر دم و مکر دم  
 مکر دم یا مکر دم بعد از فیده و نماند مکر دم مثل مکر دم و مکر دم  
 مکر دم استعمال کشته و نماند استعمال مکر دم و اوقات کشته  
 و مکر دم از فلغوز بزرگتقال که از اشتیاق مکر دم کسکین و او آنت کسکین  
 مکر دم نشود و نماند مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 و مکر دم بر این علاج آن قطع مکر دم و مکر دم و مکر دم و مکر دم  
 مکر دم کشته و مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم و مکر دم  
 کسکین یا کسکین کشته مکر دم و مکر دم که ماده آن صمغ بود و علامت  
 او است که مایل بر سطح جلد بود و لون آن سرخ روشن و ابرق بود  
 و چون دست بر آن نماند سرخ بود و چون دست بر آن نماند سرخ بود  
 کشته و بان شب و نماند و حمزه و مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم  
 مکر دم و مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم مکر دم  
 او را و در مکر دم کسکین از ماده مکر دم دست نماند و آن در مکر دم مکر دم  
 و بان حراره و الم بزرگتقال کشته بر آن نماند و در مکر دم مکر دم

استعمال

علاج هر روز بخوابد پنج نوبت و از نایب و کلنگ کهن خا و کند  
و غلاخو و اسب با نیره خشکانه خورند و بعد از نفع طبع طبعه  
کنند بجای ایاده و مجون خیار نیز مهملات بنعم و بو و عارضی  
و کنگه زیت و سرکه بر دم طلا کنند و کند در یاد و سرکه جو سانه  
و صناد و زنباق سفید و صیرسکه طلا کنند و سمد و زعفران  
مار و زنبق سفید بود **سلسله** و بر غلیظ بود که از اغیار با شکر و عصار  
خارج بود و صندران از بز و دیار یا بطیجی میاشد علاج نیزه برن برنج  
ایاده و یابره و لوزاق و اسفناج هر دم و اطیون و اگر تخمیل زد و نفع  
یاد دیت نیزه مثل غله بنیون و دیک بود یک نیزه و چون شمع  
شود که که خلاف است نصاره هر دن آرد و هم را بر سر کله دانه  
**سرطان** در کسود اول بود و طایم او است که در انبساط کوه کعبه  
و هر روز که آید بر کز که در صلب شود و اندک کز از کز از کز آن  
مخسوس شود و در و رو و کز بر و سرخ مثل دست و با سرطان  
ظاهر شود علاج در ابتدا فصد کنند و شیشه برن کنند از سواد و طبع

ایمنون

ایمنون و غلاخو و اسب با نیره خشکانه خورند و بعد از نفع طبع طبعه  
کنند بجای ایاده و مجون خیار نیز مهملات بنعم و بو و عارضی  
و کنگه زیت و سرکه بر دم طلا کنند و کند در یاد و سرکه جو سانه  
و صناد و زنباق سفید و صیرسکه طلا کنند و سمد و زعفران  
مار و زنبق سفید بود **سلسله** و بر غلیظ بود که از اغیار با شکر و عصار  
خارج بود و صندران از بز و دیار یا بطیجی میاشد علاج نیزه برن برنج  
ایاده و یابره و لوزاق و اسفناج هر دم و اطیون و اگر تخمیل زد و نفع  
یاد دیت نیزه مثل غله بنیون و دیک بود یک نیزه و چون شمع  
شود که که خلاف است نصاره هر دن آرد و هم را بر سر کله دانه  
**سرطان** در کسود اول بود و طایم او است که در انبساط کوه کعبه  
و هر روز که آید بر کز که در صلب شود و اندک کز از کز از کز آن  
مخسوس شود و در و رو و کز بر و سرخ مثل دست و با سرطان  
ظاهر شود علاج در ابتدا فصد کنند و شیشه برن کنند از سواد و طبع

بشمیل از و دیک کنند و بعد از آن او در مصلح کله و از نفع  
اشق کسود هر یک است درم شکر الحار و روغن قاربا و دیک  
سود و درم عسلک طبعه از درم کوبیده بایون کوه و کمال استعمال کنند  
**سلسله** به قوگ را پنج بول شکر صفا و ساند و نوزاد رضا و زیت  
که بر پوست نیک ظاهر میماند و این برترین خیار نیزه بود علاج قطع با شکر  
اما با نیک با حبابه قطع کنند تا عروق و زاین منقطع شود و بعد از  
قطع از بیضی با نفع بنیون استعمال کنند و بعد از او و بیضی کله  
و از نفع **در مصلح** او را سبزه و سوس کوسید از ماده سودا یا  
بلقی غلیظ حاد است شود با از و بر صابون که استعمال هر دو است  
فرا کرده با نوزاد و ماده سحر شده علامه آن سلب از عدم و جمع نیزه و زاین  
ان چون لون بدن بزرگ از ماده سودا بجز لون او چون لون  
ارسیه علاج شیشه برن با شکر از بلغم سودا و استعمال محلات  
مثل سرخ بلغم و عروس و رو بابه و مغز ساق کله و مثل کوه  
دو و غش با بونه خمر **سرطان** بر کز که سر و زیت هر یک درم  
صلح نیزه درم بجز حقیقت دانه با هم بکوبند و بنهند **احمر**

مثل

مثل اشق کسود هر یک است درم شکر الحار و روغن قاربا و دیک  
سود و درم عسلک طبعه از درم کوبیده بایون کوه و کمال استعمال کنند  
**سلسله** به قوگ را پنج بول شکر صفا و ساند و نوزاد رضا و زیت  
که بر پوست نیک ظاهر میماند و این برترین خیار نیزه بود علاج قطع با شکر  
اما با نیک با حبابه قطع کنند تا عروق و زاین منقطع شود و بعد از  
قطع از بیضی با نفع بنیون استعمال کنند و بعد از او و بیضی کله  
و از نفع **در مصلح** او را سبزه و سوس کوسید از ماده سودا یا  
بلقی غلیظ حاد است شود با از و بر صابون که استعمال هر دو است  
فرا کرده با نوزاد و ماده سحر شده علامه آن سلب از عدم و جمع نیزه و زاین  
ان چون لون بدن بزرگ از ماده سودا بجز لون او چون لون  
ارسیه علاج شیشه برن با شکر از بلغم سودا و استعمال محلات  
مثل سرخ بلغم و عروس و رو بابه و مغز ساق کله و مثل کوه  
دو و غش با بونه خمر **سرطان** بر کز که سر و زیت هر یک درم  
صلح نیزه درم بجز حقیقت دانه با هم بکوبند و بنهند **احمر**

باره ساکن نشود و صندل و کباب و کافور بوی بند و بر  
 سینه طلا کنند لااکن موضع را چنان کنند و با ده حذیب  
 کنند بعد از آن با یک گرم بپزند منید **نفس**  
 در هر صلب بود و علامت او است که چون خجک بر باد بود چون  
 آفت بر او بندد و در روزمان با حال اول روده **محمی**  
 گردد که در روده نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بر آن نهند  
 او را کند علاج جلیب از تخم کاسنی و سداب و در آن طلا کنند  
 با نبات همزنند و غذا کند و آب با شکر خشک است که در زلال  
 در آن کنند و در آن موضع نهند و در آن بایوند و سراب را نهند  
 تخم کرفس و ناکو و آب و آن در یک ده درم بپوش نهند و صاف  
 کنند و بار و آن در یک بپوش نند تا در غلظت نماند و استعمال کنند  
**دید در علاج** و سه درم بود بزرگ که چون آن صفت بود  
 بر آن با سر و صلب بود و باران و هم بنویسد و در مواد چند غریب  
 پیش و فراغ است که در روده جمع شده باشد از او ام و بان نظر

با

بهر علاج همین پلیس کنند و استغنی خلط که در بر آن غالب بود و  
 و منجبت بر درم نهند تا بضع یا بر و بعد از بضع منجبت و آینه و مواد آینه  
 برین کنند و بعد از آن هر همای مد تله بکار دارند و این که بر اصل  
 طلا کنند یا و یا حیون بالعباب نخل بخورد آن بر **اسب**  
**دوم در بزرگ** او را هم بود بعضی و سوی چون نژاد ما میل بعضی  
 صفر او چون نخل و عجز و بلغم چون نخل بلغمی و سرد او چون جرب و لؤلؤ مثل  
 شیره بزرگ نخل و ماده آن و بی آن بلغمی آنچه بود از روده  
 بعضی در کشت نشا در کشت نخل و نخل مستور شود و برترین او است که در  
 با نخل علاج نهند که نخل به سطح فراگ با سید و آن کشت و نخلی قرمز  
 نماید و علاج او چون علاج او را نهند **شیرا** بنور پس با نخل مایل  
 بجزو بزرگ و حکاک و ملک بود و در نفع سادت شود و سبب آن بخار یا  
 بود که از دم مراد را بلغم نوری بر نخل و آنچه در او نماند از آن که در او  
 نماند و نخل علاج و نخل پلیس به سطح فراگ با سید یا سبطین  
 پلیس کنند و در این نخلی استغنی نماید و نخل نهند و برین را با آب هر که

و سرکه و کباب بپوشند **نخله اقبالیات** بخور صفر بود که در  
 شب حادث شده و بان خارش نخل بود علاج نخله کشف و حکام  
 او ندر و انام بسوس و تخم خرنوبه بنویسد و اگر قشای بزرگ نخل کنند  
**نخله در سب** نخله بزرگ صفر او بود و بپوشید پس  
 شود و بیکد که نخل کرد و در مایل بر آن آقا و رسته بنور بپوش  
 شنبه بخور رسن و اصل آن سرخ و سران سفید و بان  
 خارش و سوزش عظیم بود علاج هر دو شنبه کنند از صفر  
 او و بزرگ و حفض و عدس صندل آب کاشنی یا آب جیبیک  
 طلا کنند **صفت** نخله در شب هر یک سه درم  
 نخله پس بپوشد و در روده بپوشد و نخله آب بپوشد و  
 از من سازند و نخله بپوشد و نخله حاجت بپوشد و طلا  
 کنند **مرعی معین** نخله بزرگ و اسبج از و جیبیک کلنار رز او ندر  
 طویل فیلل بپوشد و با سوم و روشن بپوشد و استعمال کنند  
**حصه** بخور پس بود که نخله سرخ بود و بان نخله نخله

د

عظیم بود و نخله آن صفر بود که با دم رطبی استغنی نخله علاج نخله  
 برین کنند از صفر او نخله بر موضع نهند با نخله عین تا مواد استغنی  
 و بپوشد علاج آن چون علاج نخله باشد **نخله در سب** نخله بزرگ  
 بپوشد حادث شود در نخله خشک نهند که در آن حکم هر که بپوشد  
 در نخله آن نخله نخله در ابتدای نخله و آن خطا نخله  
 طوا و کس مانند زبانه آتش بپوشد علاج حفض و کافور بالعباب  
 بپوشد و نخله و نخله و نخله با سر که نخله بود و از صفر او کوش  
 جز از نخله **نخله** بپوشد بپوشد که در آن نخله او  
 نخله یا آب کاشنی و آن از غلبان دم حادث شده و علاج  
 نخله کنند و نخله بدن و دم را نخله کنند بپوشد  
 نخله نخله و از اعتدیه باره مثل عرس و سرکه و نخله نخله  
 صورت نخله نخله نخله نخله نخله نخله نخله نخله نخله نخله  
 استعمال و در اسبج نخله و اگر در نخله نخله نخله نخله نخله نخله  
 کنند **عرف معینی** نخله بپوشد که نخله نخله نخله نخله نخله



و نیزه و کمان و کمانچ و کمانچه و نیاست خوردن و غذا بنده شدن و باغی  
بادام و بعد از بیخ نام مطبوخ بپزد بپزد و در آن کشته بایست  
مطبوخ است اینست درم پوست بپزد در درم منقح درم  
شاه پس دسته بنفشه نیزه در یک سدر درم است این یک درم گو  
سیاه و کلبه سیاه در یک سست و آنه غنایه و دانه خیرت سست  
و چون وقت فراوانی بنفشه سیاه درم در کتان  
سینه در آن از اندکی بپزد بود از آن است درم چهارم جزو پازنه  
درم زنجبیلی شاول کشته و شانه بپزد در ماه و ماهی و اینها  
این را میفروشد و در کتان و بنفشه سیاه و اینها  
بپزد در ماه و کلبه و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
و اینها شانه در کتان و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
کبیرت از درم چهارم جزو پازنه درم مطبوخ بپزد بپزد  
زین مطبوخ در کتان و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
و کمانچ و کمانچه در کتان و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد

باز

بپزند و بعد از آن بپزند و کلبه با آن در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
کشته و در این بر و بنفشه و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
درم کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بسیب بخار است حاد و اعتلاط از درم اعتلاط حاد و اعتلاط حاد و اعتلاط حاد  
فواکه با آن در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
کشته و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
در این نوع با سمن مایه در آب و آب شکر سفید بود و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
سودا و سمن مایه در آب و آب شکر سفید بود و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
**جراحی** جراحت منقح در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
در این نوع با سمن مایه در آب و آب شکر سفید بود و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
و از این نوع با سمن مایه در آب و آب شکر سفید بود و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
غایر بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد

در این نشوند و بعد از آن فرغیون درم مطبوخ بپزد بپزد  
سازند و بپزند و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
سده درم مطبوخ بپزد بپزد  
سکه سخی کشته و سمن مایه در آب و آب شکر سفید بود و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
و استخوان کشته و او دیده باره قطعاً استخوان کشته و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
ششخ ششخ و سمن مایه در آب و آب شکر سفید بود و کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
نهند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
**جراحی** جراحی کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد

و اینها و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد  
بپزند و کمانچ و کمانچه در کمانچ و کمانچه درم مطبوخ بپزد بپزد

۴۱۹







در کین کبوتر و ماژ تر بار کلاکته و اگر معینه نهند آب ماژ و طلا  
کنند پس آب زاج و بعد از آن خشت الحیدر هر در آب است  
اندر کین شانه هر یک در هر یک در کینیت در دیگر هر یک در دم  
بار کلاکته **بنی ابيض** سفیدی بلی سبب بلوی  
محرکه که طبیعت از او فکس و ابقی روزه زایل شود و جلافت  
برص و علامه او آنست که کجی سخت سفید و بر آن پیش  
و با انعام راست بود و چون سوزن فرو برتر خون براید  
و موی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود و علاج  
هر روز جلا کرا از زایانه و بالنگو و کفند شادول کنند  
و بعد از بیخ کلسه سال طبیعت بر صومخ تر بر و غار بقون  
کنند و قی کردن معینه بود و بعد از بیخه ادویه که در برص  
ذکر رفت طلا کنته و اگر پیش در رخت ببالند و بعد از  
آن شخم حنظل و قنطاریون طلا کنند معینه بود **بنی**  
**اسودان** نهایی سیاه بیکه در بدن ظاهر شود و سبب  
صنای محرقه و این مندرم جزایم بهتر و علامه او آنست که چون

ادراک

ادراک معینه هر چند بر سر آن بر آید و نمک آن مایل بود  
علاج در اینده انقدر کنند و همین طبیعت بطبیعت انقباض و صفت آن  
کنند و استحمام و ترطیب بر آن کنند و کبر و جمل و فوین سیاه و شیط  
و زاج و کبریت از رنج طلا کنند **کلیف** نشانی بود که بر او آید  
و با او آید سیاه و آن سبب سست و حرانته اخلاط بره علاج بقصد باقی  
کنند و همین طبیعت بطبیعت انقباض و صفت آن است و بعد از  
نقیب شخم فرو بر و هر چه در رخت و بوره و نقل و بادام تلخ آب صغیر  
علا کنند و بیخی و فخم تراب و هر یک در کینیت و شخم سردم بگویند و با  
کر یا آرد طلا و بعد سرد است کینیت و شخم کوهستان و نشان بگویند و با  
که طلا کنند و اگر مستحکم نشود و نقل و قسط بوره و فخم کوسن  
هر یک سردم شخم تراب چند گرم بگویند و با که طلا کنند و یک شب  
بگذارند روز دیگر آب کبابی که در کوسن برسان و نشان بر آید و بیشتر آید  
باز سق بجا کینیت با او فخم کبر یا کینیت و طلا کنند **خیلان و**  
**برش و شمش** خیلان خاله با برش در شمش نقطه مفر و سیاه بود که بر آید

کا و طلا کنند اما خضره و سیاه که سبب بر آید و شمش عادت شود  
و بعد از سکون لیم و حراره با قریه مانده فصد کنند و بوره از بر  
بار کلاکته با سیاه بوره نشویند و عکس انباط طلا کنند و اگر خون  
در زیر پوست سبب بر آید و نشویند و برون کنند پس بوره طلا کنند  
اما شخم کربنیل و مداد و انقال آن کرده بیشتر و تمام سبب که آید نشود  
باب کرم و سیوس و بوره بسیار علاج و عکس بطم جعل طلا کنند و بوره  
کا و هفت را که کرم سبب کرم و کلسه کلسه نشویند و با زحمان طلا کنند  
با بوره و کلسه و فخم کلاکته با سوزن در آن نشویند و خون بر آید  
آید و عکس کلسه با بوره و بعد از آن بوره و عکس بطم طلا کنند با بوره بخار  
با و یک بر یک به بند ناموضع جرم و شخم کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه  
**نشی جلد راس** اگر پوست سر منسجم شود و در آن جرمها  
بسیار شود سبب ملاقاته انقباض است و علاج بسیار از او فخم  
یا شلال یا بیست شوره و شمش علاج اعتدیل و اثر بر طبیعت شود  
در وقت منسجم و اگر در غیر زمانه در بدن کنند بر راس و شمش

افند و شمش قطعه سیاه سفید بوجه بزرگه کینیت کلف من  
شود و سبب قیال دم محرق بیکه از فماتت عروق برون آید  
و جنبش شود و سبب برش و شمش دم سودا بود و علاج فصد  
اسهال لطیفه بود و بعد از بیخه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا  
کنند و اگر حال با دو و زایل نشود سوزنی در روز و بر زنجیر  
پرون آید و عکس کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه  
**با و شمش** هم آید و شمش کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه  
شود و سبب اجناس بر آید که از دم شمش شود و علاج فصد کنند  
و ارسال علق و تلپین طبیعت بطبیعت طیفه و ترید و از اباب کرم  
و سبب شمش و اگر زدن با طلا کنند و باب کرم و سبب شمش  
دایر در زسانند و از مس کرم بارده از کلسه کلسه **انار فوج**  
**و آبله** اثر کرم بر بدن از قروح و آبله با نوزاد است  
بروز شکل پروانه و از خود و برنج و بی و اسفونان بوسید  
و قسط و فخم تراب با طلا کنند با کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه

کا

و تفتنه و بلوز و خشخاش بچشانند در میان اینست  
و لعاب نیکو دخلی طلا کنند و اگر آن صغره و خارش بود سبب  
ان اسهال و مانع از بلع شفته و مانع از کثرت یکبار و حب  
تغذیه و انتقال آن و بعد از شفته او بر سر کوره اشغال  
کنند **نقش سبب** اگر پوست بشود بغایه خشک  
شود و از آن هر چه چون سبب جدا شود سبب آن غلطی  
سودا بود علی هر روز در طلای از شفته و نیوفرو  
کا و زبان و چهره که از تخم کتان شادان کفتر و غذای شامی  
و کوفه و شیره بادام خوردند و بعد از رضع سه سال طبیعت کفتر  
باین مطبوع بلبله رز و کالی و سیاه و هر یک چند گرم سنا  
هفت جلد سفید ترید و روق کل تخم کاشنی بلوز فرج کله  
هر یک درم اسطوخودوس چهار درم آلو سیاه سیستان  
هر یک سبب دانه غناب ده دانم مغز خیار و حیرت کفتری  
هر یک پانزده درم بعد از شفته سبب برین نام کفتر

اسهال

اسهال و تدریجی بروز شفته و کوه و سپهر مرغ و مغز ساق  
کا و کنند و از اغذیه غلیظ و مولد است سوده اگر از کفتر  
و در این مرض اجمال نمایند تا محذوم بخام  
**باب ششم در مرضی که تعلق بود دارد**  
از سبب سبب که در چار و شت شود سبب کبار است که  
که از تله بعضی یا سواد میفصلد شد و بلع شفته برین  
از اختلاط و بعد از آن هر روز سبب دخلی بشود سبب  
تر است و در غرض کل و اندک سبب که با هم در برهه کا و  
قبلی یا سبب طلا کنند **دانه التخلیب** علی است  
که سوی بریزد و اگر پوست با سوی بنفشه است و از دانه او لطیفه  
که بشود و جد و شت این مرض از ماده روید که در سبب است  
شواستفرا باید و غذا را از سوی منع کنند این ماده اگر  
دم صغریه یا شفته آن حرف کون و عظم و سره شنبلیله و غلط  
قاروره بود علاج ضد کنند و شرا غناب بر این نام کفتر

و موضع را باب که زرد فاسد بجز در شفته طلا کنند یا با غنصل  
در نزد کول بومند و بار طلا کنند و اگر از بلع محض بود علامه آن علامه  
بلع بود بلع شفته سبب تو فایاد مطبوع ترید و خار شفته کفتر  
دغم و بجز دل و کسکین غناب سفید بود و موضع را بجز طلا کنند  
د پوست شفته سخته و با غنصل و مانع از بلع و جلیان طلا  
کفتر و اگر از ماده سودا بود کفتر طبیعت کفتر بلع شفته  
و اسطوخودوس و موضع را بسبب و چار با لزم و کفتریت و زرد  
خردل و زعفران و پیچنی و قاله رسم بر و زعفران سخته  
یا روغن زنبق و نارین طلا کنند و اگر از ماده صغریه بود  
ان صغریه موضع و پوسته و شفته جلد آن بود و با ان بلع  
دانه و شنگی بود علاج هر روز موضع را باب سبب و بر کسکین  
و سوسو شنبلیله و شفته حوض مطبوع بلبله یا شفته  
اشنبلین کنند و بعد از شفته موضع را بجز در شفته باله  
تا رخ شود و بر کول بومند و بار طلا کنند یا شفته

و حوض و جوسخته و کف در کول بومند و بار روغن زنبق طلا کنند یا کسکین  
در ان موضع با لزم سوز و زرد **دانه التخلیب** را همین علاج بود و در  
ترهین بر روغن بنفشه و کوه و سنا سبب بود اما اگر تخم سوسو سبب  
ضیق سام بر روغن استیم و کفتر و بوره و زرد کا و در کفتر  
سخته و قیوم سخته با لزم یا پیچنی و استیم و کوه و سنا سبب  
بار روغن زنبق طلا کنند **انفاس شکر** گاه با شکر که سبب قلته  
خدا و نقصان بخار و خانی بر تره چنانچه در ناقصه و سل و دق و  
علامات آن تقوم اسباب حمله و مقامات امراض بود طلا  
شامل اغذیه حیده الکیوم کفتر و اغذیه و استیم شسته و کوه  
بخور و برک سید و هر روز شفته و تدریجی بر روغن بنفشه و اگر سبب  
ضیق سام بود یا بواسطه سبب و کفتر جلد علامه آن جوده و غلط  
شرب بود و موبر ایقوه بر توان کنند علاج ملامت استیم و در همین  
بر روغن بادام و بوره کنند و بالام سخته یا شفته یا شفته طلا  
کنند و اگر ضیق سام سبب بطوریه بود علامه آن دق و سخته

اشتهار بود و چون بر او کرم تر بود آن کرم تر گفته شد و علاج آن کرم تر با مسام و الکل  
موضعی که ختم داشت کنند و بعد از آن که بر خاک سفید و شکر و سرکه و الکل  
بسوزانند و با زهره کا و دورره طلا کنند و از آن خردم طبر و لبنیات  
او را کنند و چون از او طلا کنند و اگر سبب تحمل بر او سقمه مسام  
بود که موم را بر او زهره کا را ماده موم است متفرق شده علاج آن است  
بر وزن آنکه موم در مایه مازو بکشد تا جلد کشیف / دانته **ملحه**  
است که موم را بر او کرم وان اگر در پر بود علاج پذیر باشد و اگر در  
اول سال ختمیست بود اسباب علاج آن همان باشد که ذکر شد  
**شیب** سینه شده موی با سبب ضعف حراره عزیز  
و گره بلغم با وقت از بعد از چهل سال بود و اگر سبب از آن  
سینه شده سینه بر کنتر از بلغم و در وقت کنتر و از اندر  
بلغمی از آن نماند و قلابا موی که موم است سینه و کبک موی  
و کبوتر و کبک و کوشه های شکار میندود و اجبا ما از نعل  
و مایه موم با بخورند اما چون سینه بر قام حاصل شود خضابا

استمال

استمال کشته خیار که گندم میشود و **نشق** شعیر الهموی کشته  
شود بسبب پوست کف استمال میندود و در وقت میندود  
کرد و لعاب شکو و به وانه و موم و سرکه طلا کنند و اگر با زهره کا  
شیرین از موم با موم **پنجم** این نفعی **زیره** داد  
اگر خوار از موی در آن شود موم کنجد و کدو و سفید و در  
موم و خوار ماسه و موم و کل و امل بکوبند و بر موی زهره  
و اگر موی ریش و ابرو کم به زهره کا بر آب جرب العار و حقیقه  
الغضرا و مغز بادام پیچ بسوزانند و بر آن موضع مالند و اگر خوار  
که موی بر نعل و عانه بر نیاید چون سطحها با صفت مایه خان  
سود جرب طلا کنند با انبوس و پیچ و آب که موی با موم و اگر خوار  
که موی اسره موی بسوزانند آب نروده مطلق زهره کا  
زهره کبک است در موم کل خطی در موم کوبند و با سبب کرم  
طلا کنند اما با کبک سببش از کرم طلا کنند و بعد از آن موضع را  
بر موم کل ماسه با آب نروده در موم زهره کا موم با موم کبک

هر یک بخورم کبوتر و با سبب طلا کنند  
با مایه موم

کنتر و طلا کنند و بعد از آن با مایه موم کبوتر و اگر خواهد که موی  
جمع شود در واسج ده در موم مازو موم در وقت سرو کمان کوبند  
کبوتر و موم ماسه و اگر خواهد که موی با کبک نشود با موم  
جو و با موم کبوتر و اگر خواهد که سبب موم شود  
چهل در موم چندان بسازند و بر موم جرب کنند و با سبب  
برشته و اگر کنتر مایه موم را در موم موی ماسه و با موم با سبب  
موم و موم **ششم** شقایق و کل با طلا سحی کنتر و در وقت  
بر آن کنتر در آفتاب آید و موم در موم موم ماسه  
ناده و در موم زرد و بعد از آن در موم ماسه **هفتم** خرد لادن  
در موم و موم کبک ماسه و در موم ماسه با موم موم  
پوشانند و موم ماسه **هشتم** جو موم در موم موم ماسه  
بر موم ماسه شیب اقا موم موم موم موم موم موم  
سوزانند جو موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
و اگر موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم

عادت

عادت کنند و بعد از آن مایه موم موم موم موم موم موم موم  
کبک و موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
و جو موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
اگر موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
با موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
اگر موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
کبک موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
در موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
و با سبب موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
و موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
با موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
اگر موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم موم  
علاج آن کرم تر و اگر سبب کرم موم موم موم موم موم موم



که در خون زمانه است ناکند فاق میزند اما در شکم در علاج نیز نیکند  
در کشته در ازین در گوشت کشته از نوبت شخ و اختلاط عقل  
دو مع شکر بود از آنست که یک بار استند در امیل دهند  
در هر چند در خون کم در گوشت کشته و کشته عظم از نوبت  
بانی تو بپا روی نایر مسلی از ماضی در گوشت کشته و میگردانند با  
متعلق شده و پوزن آید **زخم و کک** حرکت کوشش و امراض آن  
چنانچه از این بقی بود و علاجش همان **رواج** از نوبت آن تو خج و عسر  
بمل و نقل زبان و معده و امعاء در م چون حادث شده علاج  
نیم کسری نسبت یک در دم بپوشانند بوجه نیم در م و عمل در دم  
در آن عمل کشته و پاشانند و مکرر کشته و جو از شکر سفید مسهل  
و ملاطی و کثیر در آن در نیم میل بر ورده که کم که بکنی بجز رتبه و خذایه  
الصفیر و جرب کوشش بزغال خون زنده و علامت بر آن اسهال و اول  
بول با **چین** نفی از سنگ که با نوبت از نوبت آن خفا و قوی حادث  
شده ما و العسل و العسل نیکو و در انداختن کشته و اطیبه و عجبین  
سوزنا نیم درم با سنگ در دم پاشانند **اسهال** از نوبت آن نواق و اسهال

والمصونه

والمصونه و خشک و من و قوه و اراق و از نوبت عصب حادث شود زبان  
سفر شکر و بول سبزه در در اسهال علاج آن طبع نبشت از نوبت و نیکو  
سوزنا با ما و العسل بجز نوبت نیم کسری در از نوبت و این سوزن پوزن در پیا  
شانه با پاره کچم بجز نوبت نوبت بر آن کشته و اطیبه و عجبین  
کشته و بخار از نوبت از خوردن آن بچین نیکو مضمون اسهال حادث شده **لوزه**  
و امک از آن و معصومه و خشک و من و عسل و اسهال دم و خفا و خشکی  
در ورده اطراف حادث شود و اول کشته امک با بول بر آن در علاج مجموع  
بزرگ و جرب و خفا از نوبت نوبت و عسل پاشانند و کشته و نوبت العلاب بزرگ  
و در نوبت خون زنده در چهار جرب با خفا از نوبت نوبت **براد** از خوردن  
و مع شک و تهیب و عصار و خشک و من حادث شود علاج محسوس جرب نوبت  
در نوبت کل و بیغش با کم که در کماله و اطیبه بسته شود و نفاذ سمل  
بمانند **زنج** و شب از خوردن آن اسهال کشته حادث شود علاج  
از نوبت نیم کسری در نوبت نیم کسری در نوبت اسهال است جرب از نوبت  
زهر است و از نوبت آن در دم لب و زبان و در او و خشکی حادث  
شود علاج نیم کسری بچین نوبت و بار نوبت کشته پاشانند و مکرر کشته

و شارب آن ماز خلاص شود **سوزنا** و در دم از آن قالی نیکو و کبر خایه  
او بدوخ و برف کشته و ریت سبب و در اسهال شاد کشته **از نوبت**  
دو درم قالی نیم و از نوبت آن قی و اسهال دم و این اسهال و نوبت و الم  
صیح برن حادث شده علاج شکر و در نوبت اسهال نوبت و اطیبه و عجبین  
کبر و سوزنا و عسل سوزنا قالی طین نخبوم خوردند و نوبت از نوبت **فایر**  
خون زنده است بسیار از آن مملک با نوبت از نوبت اسهال سوزنا کبر  
و اشفاق بطن با نوبت نوبت کشته و بعد از آن العلاب نیکو و در نوبت و در نوبت  
بار و نوبت کل خون زنده و نخبه کشته بچین نوبت و با نوبت نوبت  
و عسل و عصبه عیبده **بلادر** اگر چه بیضر در دم بجز نوبت و نوبت نوبت  
اما بیضر از آن التهاب و عرقه مضمونه و نوبت انعا و البها و در نوبت  
و نوبت حادث شده و گویند که نادره آن در نوبت نوبت علاج بزرگ  
کچم و آب کم قی کشته و بعد از آن نوبت نیم کسری در نوبت نیم کسری در نوبت  
در نوبت بیغش و در نوبت کشته و نوبت نوبت و آب نوبت پاشانند و در نوبت  
سرداشینند **کشته** از نوبت آن موجب خفیان و شاق به **زخم**

الان



اما اگر نشاءل سه ساعه بگذرد امیر زمان داشت و مواضع آن زکری در برغان  
بود و بر سر زمین دو سب آن آب حلالی است که بعد از آن طین  
نخودم بخوردیم است الغار بخوردیم نیز باید آب است درم شکر سب در یک  
درم کوبیده و بعد از آن سه روز در مشغال بخوردیم **راه کف** مقدار صد سی  
فانی با حلال روغن کاه و پز و خطی با هر یک مشغالی نیز باید خورد  
بیم مشغال بخوردیم **نارنج** برودنیال کاه کوبیده است و از آن ششی در یک  
حادث شد علاج کشته و بعد از آن منق و منق شاول کشته **دم قوی**  
الکسی خون کاه کوفه بخورد و او را حق و شیان و ششی در آب حاصل در علاج  
بجسته و سهیل بر ادنی آن درین کتیه و ادویه که در سب تی خون در صده  
مغز با یک بخوردیم تا نماند این مقام در کتب و طبابت و برده و خاکستر خوب  
این و نقل و جع الجوان و غیره باید خورد که در پیش نیز مغز بود **این**  
**نارنج** کشته شده با الکسی بخورد و او را در او و بینه و بیدین شکر حاش  
شود علاج کشته و درین ناریس کم کشته و در صده با ناره و کشته و در صده  
شود علامه آن ششی در حق و در منافض بود علاج مشغالی نیز باید خورد  
باوقیه که کشته باشد یا قوه بخوردیم با جوت با سر که بخوردیم

بدر

**دوسر در کوبیدن حشرات**

الکسی را بجز بگرد و نماند که آن چوده است با کابا مواضع آن در حلال  
بیم نیز و محل نخ را بنگو بعد از آن که منقصر که در روغن کل آید با یک کله و در  
و صبح بخوردیم چاسته و ارسال حلق کشته و در کوبیده بود که در روغن کاه و کاه  
چوب این بول در کوبان موضع طلا کشته و در کوبیده بود و در هر حال در  
و غمیان و شکر اش و حلیت است نیز مغز بود در آن کاه و ادویه در هر دو یک  
خوردیم و مواضع کاه کشته و در کوبیده است که کاه بود است کسه مال کشته  
تا علاجی که خاص جوان باخ استعمال کشته چنانچه کتیه **این عجات**  
ما را در طبیعت و جوت این آن اصدت و علامه کوبیدن او است که در موضع  
اینه ضعیف کردن آید و بعد از آن صبر و صبر و صبر شود و رنگ آن سبز کاه  
و شکر درین و التماس و روان در دو آن نفس و ششی در روغن کاه و در هر حال  
حادث شد علاج کاه کوبیده نیز ششی در روغن کاه کشته و در آن کتیه و مغز بود  
بر کجانی کشته و بعد از آن روغن کل و ابل کاه و صلی کشته و در آن مسافه نماند

و از خواص این برودت اطراف حادث شده و کاه را کس بر کتیه و کاه  
اصول سب علاج با مواضع را بینه نماند و آن کتیه و مغز را بینه و جوان  
نماند و حلیت یک و حاشیای منق و در کوبیده است و سنگ بطور سنگ  
طلا کشته و کوبیده که در کتیه و مغز کاه کوبیده است و در آن کتیه و مغز  
بزرگ و خطی با سنگ و صهاره سداب و ادویه و جع حنظل و صهاره جوتی  
نیز مغز بود و جع اششینی در کاه کوبیده و کاه کوبیده و بعد از آن ششی در  
او رنگ و در کاه چهار دانگ بر مدها سیر و جوت یک ده درم و سداب  
و حلیت یک بخوردیم کوبیده و با جوت درم بخوردیم و حلیت و در مانه و  
ادویه و سنگ با نزاب مغز بود و در ادویه مغز حلیت کاه کتیه  
و کوبیده که الکسی کس خورد و با نزاب و مغز یک در خاص نیاید و از نزاب  
و ادویه خورد که حلیت با و در **من عجات المغز النور قوی**  
**الکسی** حلیت در آب کوبیده نماند و مواضع در آن آب نماند با نماند  
جوانی با نماند بیرون کاه کوبیده بخوردیم و حلیت کاه کتیه و در آن ادویه  
بیم مشغال خوردیم و در مواضع سب مغز نماند **نارنج** در کتیه است  
که آن را جاره بکوبیده و آن مغز کوبیده با نزاب و در نماند و در آن کتیه

دالم غامبان

و بعد از آن ادویه حلیت کوبیده و در نماند و کاه کتیه و مواضع  
نماند و از کس بر آن آید چنان کم کتیه و مواضع نماند مغز بود و در  
آن عصاره اقطع توان که در چنانکه الکسی بود قطع کتیه تا در کاه حلیت با نماند  
در آن کتیه و در روغن کاه کتیه و مواضع کتیه و در کاه کتیه و در نزاب کتیه  
بخوردیم و اینسون و نخ کتیه و نخ نقل هر یک ده درم در مواضع کتیه و در نزاب  
هر یک بخوردیم کوبیده و بعد از آن سه روز در مشغال بخوردیم **نارنج** کتیه  
شکل کاه کتیه نماند و بعد از آن سه روز در مشغال بخوردیم و با نزاب  
که قطعاً بخواب از نزاب در میان کتیه نماند و اگر حلیت کتیه نماند کتیه نماند  
استعمال کتیه در مواضع کتیه نماند کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
که با نزاب کتیه نماند و آب آن از نزاب و نقل آن مواضع نماند مغز بود و در نزاب  
و از نزاب کتیه و حلیت با نزاب در مواضع کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
آدی نماند و این مجون سود و حلیت الغار ابر سب از نزاب کتیه کتیه کتیه  
هر یک بخوردیم کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
و مشغالی کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
**نارنج** حلیت کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه

دالم غامبان

و آن در فوج اموز و فرستادن و سلب بر بنج و چون بگذرد بعد از آن که از اثر کشته و از آن  
نا در خلاصی باشد و اطلاق آنجا بماند بقصد کشته و از حال شرب با شام در موضع را  
بجای مصیبت بچند بیدار و در فوج طلا کشته و جالی آنرا بیکل ازین طلا کشته و این  
تران در هند کاشته ازین شکست و در سلب و در جفا تا اوسته بنی و کشته مساوی  
بگویند و آب سبب برشته و در دم با تراب سبب ترش بر منند و از آن طلا کشته  
شدید حادث نشود تراب نو که با برن بمانند و از خفقان حادثی شود تراب  
سبب و زخمی کافور به منند و از طبیعت مجتبی کین مغز کشته و از زبان مستو تم  
شود قصد مرن بزبان کشته و آب کاشته و سبب کین نوزده کشته و غذا خورد  
و اندر نوزده **نوشه ریتلا و عتکوب سبب** ریتلا نوزده کشته است باشد  
و بر وی نقطه های سیاه با نژاد یک دهن او در پیش فینا که جان بگذرد و آنرا  
اصناف است بر زمین آن مسخر با نژاد آن شسته است بر پروانه و بعضی از نژاد  
و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و علاج کزین ریتلا آنست که موضع را بکشد  
و کام رو تر و آب ام بر آن نوزده در موضع را بکشد و در و خاکسریوب با غیر  
و قلیاب و آب کشته کشته و شوز نوزده و آنرا کزین نوزده و کزین نوزده و بعضی  
بازر او نژاد بر سار دین حاضر و قاده و کون بونه مرانار مایه خاکسریوب و آنرا نژاد

بیشتر

حسب بیان سرطان نری مشا و بر کوبند و آب کزین سبب و در دم  
نخورد و از کزین عتکوب سبب و قرا قرا شکم و قشر بره و برود طلا  
و اشراق قصبه کشت شود و علاج تمام و نوزده و نوزده از عتکوب سبب است  
که از آن عتدب کوبند سیاه و پای او کوتاه بود از کزین آن مگر موضع سیاه  
شدن آن و حتی مطبقت حادث شد و زهر او صادر بود علاج قصبه کشته  
و ترشید و نبات یک سبب که در کوبند کچین خوردن و پلین طبیعت بطول  
و آنکه و نفع آن کشته و اگر آن موضع منقح شود در کزین قصبه کشته و اگر شفق  
شود با این جدا کشته و نوزده کشته است که از آن مگر کوبند و آن عتکوب  
سبب بود که بر نقطه های سیاه بود دست و پای او بجایه کوتاه بود  
و عکس کرد و از کزین آن حکاک حادث شود و بعضی منقح و در غیر  
کل طلا کشته و چ کزین در کزین کوشند و بونه در آن نوزده نوزده کزین  
است که از نوزده و آب او بسیار باشد و از کزین آن و هیچ معده و غیر  
و غریب و قرا قرا کشته شود علاج آن همچو علاج ریتلا باشد بود  
**نوشه ۱۱ سبب** مایه بچند است چون قرا قرا خورد و از کزین آن

دوق کنند و شوز سبب  
هر یک چند دم با تراب نوزده

و در اثر

عادت نفث و بول دم حادث شود علاج رب سبب و به برن  
نوزده و نژاد کاه و کاشنی و خیار کزین و نوزده و طین نخوم  
و بعد و از نژاد و نژاد و موضع را با سبب و حسدل رخ و قاده زهر طلا کشته  
**نوشه ۱۲** نوزده با و اعنت بعضی از کزین را در سیاه و بعضی که جگ علاج موضع را  
بر نژاد با سوزن فراخ کشته و مصل کشته و تراب عوده و در پیاس و لیو با نژاد  
کل و بعد نوزده و موضع را با سبب کزین خیار کزین و یاد روج و در با نژاد  
طلا کشته با آب نیک و آنرا کزین کزین با عفره و کل با کزین کاه و با و رقی  
کف و طلا کشته و کزین کل کزین کزین است و نوزده نوزده کزین کزین  
باشد و کل نژاد در حضور را کشته **نوشه ۱۳** بهاری کزین کزین  
چون بگذرد و نژاد نژاد با یک در حضور را کشته علاج آن در نژاد کزین  
و کزین کزین نژاد نژاد در آن نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
پرون آید با نژاد کزین و روغن برون نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
مصل کشته و در آب کزین نژاد نژاد کزین نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
**نوشه ۱۴** نوزده نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد

بود در موضع فرا باشد و او بزنجوان بگرد و دندان در موضع را کشته  
علاج پاره قز در کزین نژاد و در آن موضع میماند با نژاد نژاد نژاد نژاد  
ضعضها و سازند و نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
دندان بدون آید و با نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
**نوشه ۱۵** مایه است شیشه نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
کوتاه بود و کزین نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
ان لوز کزین نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
موضع را کزین کزین نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
نژاد کزین نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
عل و راتج نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
**نوشه ۱۶** نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
طلا کشته و نوزده نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد  
و بر آن موضع نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد نژاد



**علاج** این چیز بر اینست که زمین آن سهل باشد علاج آن <sup>جمله</sup> علاج زهر ابر سرد بود اما این چیز بر اینست سرخ بود و از زمین آن در هر عظیم طاهر شود و گویند بر عهد و بر مردم افتد و اگر شود از رسید نفع برسد و مضرة رساند علاج تریاق کبر و مزه و دیوسوس خوردند و علاج کزیدن رتلا کنند

**با سبب سیم در کزیدن آن آرد حیوانی** آن آرد می که کز و در علاج بود و کزیدن او بر تر بود علاج زیت بر ان موضع مالند و آرد با طلا و مسکه با بوی رازانه و عمل و خاکستر رز و مسکه طلا کنند و اگر شود شود در اسبج و فته و زیت و موم و موم هم سازند و بمالند

**عض شش و بلبلک** کزیدن و جراحی چنگال این حیوانات بزاید و با بر و زنجار و و چکر نفرو و توبال مس و موم و زیت بمالند **عض**

**سک و کرک** در آن موضع مسکه بمالند و بوره با مسکه طلا کنند با بار و یک با سداب و با طلا و طلسم نخل و با دام نخل کوبیده و با عمل طلا کنند یا درق خیار و فودنه با مسکه طلا کنند و یک با شراب با آب کلاه بر آن نهند

**کلبک** سک دیوانه باشد و طلا از کزیدن و مسواک و افکار

نفسه و اختلاط عقل و غواق و تشنگی و خفگی زبان حاد شده شود و از برودم جاها بر این روشن گردند و انقباض حوض رو با نخل شود و در هر نخل سبب شود و آرد ابر کبر و از تشنگی زیاد کند و چون آب بر اینست ترسد و در روزنه باشد که او اگر مسکه کند و خواهمند که مردم بگیرند و اگر کسی را بگیرند یا کسی از فضل را یک و طعام ایشان بخورد و او را همه بر باد شده بود یعنی را این عوارض بعد از تشنگی روز و بعضی را بعد از تشنگی با حاد شده شود و بعد از هفت سال کزیده اند و مسکه و زنجار و سبب دیوانه شود و طلا مسکه دیوانه است که کزیدن و تشنگی و طعام خوردن و او را آب کزیدن و او را مسکه بود و کوشها او بخند و حیوان مستان بر او رود و او از کزیدن بود چون شش بندد مسکه و مسکان از کزیدن و مکی را که مسکه بگیرد باید که نیک تحقیق کند که مسکه دیوانه بوده است یا نه و کزیدن بر آن کنند که پاره نون بخورند که از آن موضع آید بیلا لاینه و پیش مسکان افکارند اگر بخوردند مسکه دیوانه بود یا شایه با طلا و جود کوبند و شوی بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخوردند یا بخورند و میزند مسکه دیوانه بود

هلاک باشد و کوبند که اگر پوست کفتار با از پوست مسکه دیوانه آخوردند مفید بود یا نانی که از زغال صریح باشد و پوست کفتار پشته و آن آن استخوان و اگر جگر یک دیوانه بر موضع کزیده نهند و بر آن کنند و بخوردند مفید بود و زمان کبر و آرد بود و او سلطان خوردند **صفت** سرطان نهر نزنند و در یک می نهند و بزهر زرات کشته با مسکه زوده درم از آن باده درم جنطیانا و چند گرم کندر کوبند و در روز شغال در روز دوم و در شغال در روز سیم سه مثقال با روغن بخورند و دوا از زراچ مفید بود **صفت** زراچ کشتال عدس مشغول کشتال افغان سبیل نقل و از جینی هر یک بخورند و کوبند و با آب برشند و فرص سازند و یک درم از آن با تب کرم بخورند و از سرما و حام احتیاط نمایند **صفت** مسکه و مسکه کبر و ما هر سیاه موضع کزیدن از اربعیل و بوره از می طلا کنند و یک در که در آن بمالند و بعد از آن که پاک شود سپهر رخ و پنهان کوی نهند و اگر پنهان بدست آید بهتر بود و با قیر علاج چون علاج عصب کلبک عصب بود

**عض شش** اگر از کزیدن کبر و جوی حاد شده شود با روغن دیوانه بخورد و کزیدن مسکه را که کسی را از مسکه کزید و میاید بخورد و کد با کزیدن و جوی حاد شده و شراب عصب بخورد و اگر را کوبند در آن موضع نهند و جوی حاد شده

علاج جراحی کزیدن که حکم شود و خلیف جراحی که از مسکی حاد شده شود که دیوانه نماند و باید که جراحی را فراخ کنند و بیچ مکرر صحن کنند تا خون بسیار آید و بسیار و جراحی با مسکه برشند بر آن نهند یا حلیف یا آب حنفی را با یک و زنجار هر یک سه درم نوسادر دو درم و فلفله یک مشت درم و اسقیل بر آن گردن شان زده درم و سداب چهار درم نخاس سوشه چهار درم کوبند و با کزیدن و طلا کنند و این نوبه در آید با یک درم تا جزیب سم کند بخارج اما کزیدن هفته کبزد و شش بر آن کشتند بطبوح هیلد و مطبوح انقیون کنند

با این حلیف سنا بخورم هیلد کالی هفت درم انقیون مثقاله و تم طبع نهند بخورم عار بقون بخورم سبب جراحی جینی هر یک مثقاله کوبند و با آب بالنگو برشند و در مثقال از آن نترسند و با جوی با انقیون بزهر مفید بود و غذایا لاریب و کوشه سرخ و کلبک و آج فریب نزنند و بزهر شراب کشته خوردند و اگر که خورند باید که چند نوبه آهسته سرخ کنند و در آن افکارند و باید که حیل کنند که آب بخورد و الا ایام

**باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و هابیم**

اگر سبزی خورد و بختکشد در خانه و نزدیک مرقد نهند هوام بگیرند و بچند  
بجوب زرد انار و پنجه کشیده و فودوز و مندل و سکنجبین و حب الفار و  
دخون و اطلاف و حجاز حقیقی است همین خاصیت دارد که داشت لعل و  
طادوس و مرغ آبی و خار پشت و کاکویی و کوشند کوهی و را سو و در خانه  
میند بود و اگر بر همان نظر آن آوده کنند و در مغد بر دانند هیچ کزنده بر آن  
نیاید و اگر چرانی در روز مرقد هبست حشرات نزدیک چراغ و پیش مرقد نیایند  
**طرد حیات** از دور کردن مشاخ کاه و پشم بز موی آن و سکنج و زشت مال  
بگیرند و اگر موضع را باب نوزاد در زمین گیرند چون در زمین ماران از بجز  
از مشاخ و آب نرب و با درج عسب بگیرند و دو و گردن بعقرب و کربت و  
خرد زنج و سپه زور و ریش کاد و آب حلیف در خانه بختین همین خاصیت دارد  
اگر مبع و زنج و پشک کوشند و سپه کاد با هم بزنند و بر سو را عسب نهند  
**طرد در اعیان** اگر حنظل یا سداب بپوشانند در خانه بجز نرب که بکشد بر نرب  
بپوشد و در پشت بیالیند لیک بر آن هیچ نشوند و از کربت و درق جز نرب و بکوا  
بگیرند **طرد دیش** اگر کربس سر و درک جز و شونیز و مورد در لینی کاه و

در اول آب است که میبوید و آب در روز در صومعه کوشانند

کربت

کربت و حزل دود کنند پشه بگیرند و اگر آفتاب خرد بر پشته باشد بنزد  
ببریزند پشهها بگیرند و اگر بون برون نرب بالند پشه بر آن نشیند  
**طرد نمل** موچه از مغفطیس و زفت و حلیف و زهره و دود کربت  
و قطران بگیرند **طرد نایب** اگر زنج در شیر حل کنند و بنهند و مگس بگیرد  
و اگر زنج دود کنند همین از بوزیر کنند ش بجز نرب **طرد سوس** اگر بوزیر  
دود کنند بجز نرب و اگر برون به خطی و خنایر و زنب با لابند زبوزران نشینند  
**طرد ارغند** اگر بر هر دو کلک کشند و فودوز بسوزانند ریش بجز نرب و اگر در  
سینا رود و کنند خنایر بجز نرب و اگر آفتاب خرد و فودوز و پوست ترنج و بیال جامه بزنند  
سوس در آن بنشیند **طرد موش** اگر مرداسنج و خربق و عذرا نوج و کربت بپزد  
در ک موش و خبث آهن و زعفران هر کدام باشد و بجز نرب که موش نموند و اگر  
موش را خایه بکشند با پوست بکشند با گوش و دم بزنند و اگر کشته و برونشان بگیرند  
**راشو** از بوس سداب بگیرند **طرد قمل هابیم** ووقه از اذاعت و  
خز نره جمع بپایم را بکشد و اگر کسک و کرک و خاک جزیق بجز نرب بزنند و خنایر  
الغز کباب بود که کینک را بکشد و خنایر الغز کباب است که کرک را بکشد و بولوا  
و با دم تخ و خز نره و باه را بکشد و اگر حصار کفصل بجز نرب و فودوز اول از قسب طیب

نزد و درج که ام زایل نشود و شاد بر کوه او جان صغین باشد که عسل آید  
چون کاسنی که مفتح و سرد است و شبش فودوز و تقسیم و عطیبت تحلیل برود نرب  
با فز ماند و چون ادویه مزده بسیار است و معطر کینه و خاصیت از اقوانین  
هست و ذکر آن تبذیل بر آنجا بود بعضی ادویه که احتیاج به استعمال ادویه است  
الکنا میاید **ادویه** که در درجه اول از حرارت میگذرد با بوزیر و آفتاب  
اسفند مساش پوست نرب نخود و فودوز اسفند دس اشند که سترک  
لادن شاهزاده **و آنچه** در درجه دوم از مشرکند بوزیر و آفتاب با سیمان  
طیب جمده هر از حنظل حلیف فراسون کنند و سلیج نام جرم جرم چند فودوز  
**و آنچه** در درجه سیم از مشرکند اسفند شونیز نرب حلیف سرد از نانه  
قند را سس سلیج حلیف سیمان قرنفل سوز فودوز و فودوز ک سوس قطره قند  
مرچ خوش مشک طراسنج انجان سک اسارون مع اهل کرد یا ماسوران  
حزل زرنبا انجمون کرسر و در نوزاد خشک تمام از او نرب بپزد که نرب  
کربت بختکشد چند رسپ سراج و از جزوار غلغل سیرا حشا حنظل نام در درج  
سندویا **و آنچه** در درجه چهارم از مشرکند حرف کنند شس موزج ما بر آن

**فن دوم در اعذیم و ادویه و اشتر به**

**مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مزده و آنچه مشکل بر هبست**  
**باب اول در طبایع ادویه و تاثیرات آن**  
بر اندک چیز که از ابرون تا بجز نرب آوده از کینیات هبست چون دانه برون نشود  
و از حرارت غریب را میزند و اگر در بدن تاثیر بر نرب آوده از کینیتی که بدن حاصل  
بشد کند از امعدن کوشید و اگر در کینیتی را آیده تا بزرگند اگر آن تاثیر عسب نشود  
ان کینیت در درجه اول باشد و اگر عسب نشود اما مضر نباشد در درجه ثانیه باشد  
و اگر مضره رساند لیکن مهلک نباشد ان کینیت و در درجه ثالثه باشد و اگر اثر آن  
بویاک مس و در درجه رابع باشد چنانچه ادویه سببه و با بد است که نایز  
دو اشاید که در خارج پشه و در داخل نه همچون بیاز که ماضی آن مضر است و اکل  
آن ناره بعکس این چون اسفند گلان فالنت و مضاد آن نوزاد نرب  
خارج و در مضره نایز ادویه همچون کوشید که در داخل تغلیظ و تبر بکشد  
و در خارج تحلیل و با یک بعضی ادویه را فودوز بختکشد باشد و شاد بر کوه او جان  
ششیم باشد که نیش از تحلیل بزد چون روپش شاد بر کوه او نیش از تحلیل بزد  
اما سلیج نرب و چون با بوزیر که دو فودوز قاضیه و حنظل است و سلیج تحلیل

نرد



مستدل کرد و آنرا کف و انداخته است اسفنج در ق بلوط دم آفرین  
زفت زراد ترسان الجمل لوزه ابرسا حیرطین جنوم **ادویه** که فزوح  
و در سحر پاک کند اهل وقت تک ایجا ابرسا غسل را مع حبیبیان  
**ادویه** که گوشت زابده از فزوح زایل کند از زودت اشنان نکه دست  
توبال مس صدف سبخته اسهول زنجار **ادویه** که فزوح خشک کند  
تو چاه هر صدف سبخته از زودت است ترنا سبخته **ادویه**  
قیظه و منو باست و مزجات با قوت که با لول لول لول و کافور طین محتوم با قوت  
از غران و ایزر سبب ابرو و کثیر خشک طبا بشر کل سرخ در ق بلوط  
سینه با اشکو باد و در ق لوزه ابرسا و زنجار و سبخته قافله خشک  
زنجار زودت و مزجات سوسن سبسته قریب خشک قافله اشک  
بنو فرموده اسطوخودوس ایزر سبب ابرو سبخته خشک  
با قوت **ادویه** که مغزی صوف و پیشه پوست ترنج آنکه بیاید با اشکو  
چون زوباد ایزر سبب کل سرخ و زنجار و طبا بشر کل سرخ که با صطک خشک  
تغلیح سبسته سماق سبسته فزوق فزوق فزوق فزوق **ادویه**

منو باست

منو باست که اشنان اطهار الطیب حبیبیان جز زوباد ایزر سبب  
نار و سبسته فزوق فزوق **ادویه** با سبسته ایزر سبب حبیبیان  
که حبیب الزلم با قوت لوزه ابرسا حیرطین جنوم فزوق فزوق فزوق فزوق  
سبخته زنجار و صیغه الشب شتاق نقل و سبسته سدر بنجان سفوف سبسته که بر کثیر  
که بر سبسته کثیر که بر سبسته سبسته لوزه ابرسا حیرطین جنوم فزوق فزوق  
**ادویه** که بر سبسته کرم و سبسته  
اول نان او بر سبسته ناهاب و غذا اتمام و بنکو و در نان خشک غذا تمام دهد و در کوار  
کرده و نان ناردین غذا تمام دهد و در کوار و کلچر فزوق فزوق اما سده آورد و سبسته  
**جود** و خشکست بر سبسته اول و غذا کرم و در کرم سبسته قافله و سبسته  
و کتاب سبسته و سبسته است **برنج** خشکست بر سبسته اول و در حرارت و سبسته  
او طاقت و از غذا الطیب بسیار دهد و زودت کوار و با زنجار و در فزوق تمام بر سبسته  
**کاورس** و زودت بارد و سبسته و غذا از کرم و سبسته و صیغه اشیا غیره و سبسته  
**عده** سبسته است قلمین نمون کند و در کوار و سبسته اول و سبسته  
اشنان او و آب ان مطلق بود و جرم ان قافله و از ابا جفنده حرم **با قافله**

و تغلیح

بار و با سبسته و غذا از کرم و در سبسته و در سبسته و در سبسته  
اما غایب باشد و صیغه ان نکه سبسته **سجود** سبسته است غذا سبسته  
باه و ادرار کثیر و صفا لوزه و سبسته برین بره ایزر سبسته و سبسته  
و ادرار ان سبسته **لوبیا** فزوق است بخود و از و ادرار بول ایزر سبسته  
**ماشر** باره و طب است و کوسس ان محمود بود و تیار کرم در سبسته  
ده و در ان رامز است و صیغه ان مزینا دام بود **کینه** سبسته است  
و در کوار و اشوا غذا کرم و سبسته زبان دارد و صیغه ان سبسته  
بار و طب است سبسته و زودت سبسته را سبسته بود و ایزر سبسته  
**بزنگ** سبسته است زودت و سبسته رامز سبسته و در سبسته  
سبسته است و صیغه او و سبسته و سبسته سبسته کرم و سبسته  
و صیغه او سبسته است **فرط** خشک است سبسته سبسته و سبسته  
**خم ریجان** سبسته است و سبسته و در سبسته با زودت  
**سبسته** در سبسته و سبسته سبسته کرم و سبسته  
است و صیغه او سبسته است و سبسته سبسته ایزر سبسته

سبسته

و گوشت کرم سبسته سبسته و گوشت بره را سبسته سبسته  
رطب است کرم بود و گوشت بر خاله سرد و زودت گوشت بره و خشکست و سبسته  
لب بود و گوشت کرم سبسته سبسته **کاورس** و خشکست و غلیظ بود و گوشت  
کرم سبسته بود و زودت سبسته و **گوشت سبسته** کرم خشک سبسته و سبسته  
فزوق است **گوشت کرم سبسته** کرم و خشکست کرم و غلیظ است بود  
**گوشت سبسته** کرم و خشکست و هر دو ما بر سبسته با سبسته **گوشت سبسته**  
کرم و خشکست و غلیظ و اول است کرم ان اجنب است سبسته **گوشت سبسته**  
و خشکست و قافله بود **گوشت کاورس** سرد و خشکست و غلیظ بود و اول است کرم ان  
**گوشت سبسته** جهان معتدل بود و حرارت و رطب است و خرمس را سبسته کرم بود  
**گوشت کرم** کرم و سبسته و سبسته باه **گوشت کرم** و خشکست و غلیظ بود  
و خشکست کرم و سبسته **سبسته** کرم و سبسته و غلیظ بود و سبسته  
نازه سرد و سبسته و در کوار و ما سبسته کرم و خشکست و غلیظ بود **سبسته**  
هر چه از او سبسته سبسته ان سبسته با سبسته سبسته و سبسته و سبسته  
و آب سبسته سبسته ان سبسته سبسته و سبسته سبسته و سبسته

گوشت کرم

و تلبیس کند و فریب گرداند و سعال و خشک تر از امیند بود **اوغن** که شتر از او پخته  
 سرد و تر باشد ز طبیعت برین و سبب آن که در معده ان بتریز شود **بین خشک**  
**و قافیض بود مات** کرم و خشک و قافیض بود و معده ان تیز و بادام بود **کک** معده را قوی و درود  
 را مضبوط و معده ان نکند و نفع باشد اما آنچه بیشتر بود سینه به را امیند بود و در طب  
 درین کند **دوغ** بریزد کند و قافیض باشد و در آن یک **دو** **صفت** هرگز برین  
 نفع اول بود و در برین ان سینه تا گیسست خصوص رزده برینست که غذا نام در وقت  
 باه کند و سینه چینه عظیم و سولر اختلاط باشد و چینه کفک و کبوتر سینه باه باشد  
**بایس چهارم در واکه قرنی** الکوحار رطیبات و خون  
 نیک از حاصل شود و فریب کند و قوی باه دهد و برین ان الکوحار سینه بود که پوست  
 او تک باشد و آنچه دوس روز از چیدن ان گذشت به نفع و بریزد بود و هاله الکوحار کرم  
 و خشک و پوست و برین و خشک بود **سویز** پوست نایکست و معده و کبوتر سینه  
**کشش** از ولطن سزاست **نوره** سرد و خشکست تکین صرا کند و درین  
 طبیعت نماید **انجیر** کرم و تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک گرداند و طبیعت نفع و نفع  
 اختلاط و اول کندی و شش برین آرد و معده و کبوتر سینه باه بود آنچه خشک را رطوبت کبوتر

انجیر

**نرخل** سرد و کرم و خشک باشد و مقوی معده و کبوتر قافیض باشد **زید**  
 کرم و تر است و تقوی باه و معده و اول و کسین برین کند و غلبه بسیار دهد و معده  
 ان با دام خشکی شش بود **خزما** کرم و خشک است و منقطع بنم و مقوی باه و مانع  
 برود و بود و از سوزانند که کند و معده ان سکنه بن باشد **نرخل** سرد و  
 و خشکست تکین سزای دین و نفع خوار و خشک کند **انار** شیرین کرم و تر است و  
 مقوی قلب و مزاج بود و در نفع سعال کند و مجاری پاک کند **انار** تر است سرد و خشک  
 و مقوی معده و سکن سزای دین و نفع مطئن بود و اگر در شش نشاند سزای دین بود **نرخل**  
 با در بایس است و مزاج و مقوی معده و در نفع خوار و غلبه بن بود و در نفع کبوتر سینه  
 باخ باه سعال اقرب بود **سبب شربین** مستول بود و تر و تر قوی و معده و نفع و مانع  
 مغز بود و با کرم معده کند و آنچه شربین نفع شش کند و قافیض باخ و سرد و خشکست  
**انجیر** با بایس است و از سبب و به غذا بیشتر دهد و اول کندی و تقوی باه و سکن  
 عطش و نفعان کند **شفتالو** با در رطیبات است نفع حراره و شش کبوتر سینه و در کبوتر  
 و تر و حیات مغز و کبوتر سینه **انجیر** با در رطیبات است نفع حراره و شش کبوتر سینه  
 کند اما در معده فاسد شود و خیز بر از و حاصل کرد **انجیر** با در رطیبات است و شش کبوتر

بتر ازید و سینه و مجاری پاک گرداند و معده ان باشد و آنچه نفع باشد بیشتر مایل بود و معده  
 و منقطع و در نفع فضول **فستق** کرم و خشکست و مقوی باه و در سعال بنم و کبوتر  
 هوام را امیند بود و پوست ان مقوی بود و کبوتر سینه معده و کبوتر سینه معده کبوتر  
 معده و در نفع غشیا ن بود **وت** کرم و خشکست و مقوی باه و کبوتر معده و کبوتر سینه  
 و کبوتر سینه با در بایس است و مانع اسهال و تر بود **بنف** طبع او باه  
 بایس است و نماید او تریز و قبض باشد **عنا ب** بنو لرا به است و در کبوتر سینه  
 از معده و قوی باه است بر جرد اول و مستول در رطوبت و کبوتر سینه و غلبه است سینه  
 در بر و خندان دم را امیند بود و جسنر و غلبه دم کند **سپستان** با در رطیبات  
 تلبیس صحن و سینه کند و سهل کسود **زرد شک** با در بایس است تقوی قلب و کبوتر  
 و معده کند و شش عطش و مزاج و اسهال کند و کبوتر سینه **خزما** آنچه شربین بود  
 کرم و تر است و در رطوبت معده و تقوی باه کند و آنچه شربین کبوتر سینه با در رطیبات  
 و کبوتر سینه با در رطیبات فضل کند و معده خیزه سکنه بن است **خزما** و کبوتر سینه با در رطیبات  
 بوسیدن ان تقوی باه و در نفع کبوتر سینه و نفع ان کبوتر سینه و معده را مضبوط **مانع**  
 با در رطیبات است تب مزاج و کبوتر کرم را سوز دارد و معده را مضبوط و معده ان شربین بود

انجیر

و معده را مضبوط **فرا سی** الحامی را کوشید با در بایس بود آنچه شربین بود  
 تلبیس طبیعت و کبوتر سینه باشد معده را امیند بود **تومش** با در رطیبات است تکین  
 عطش و خون و در نفع خوار کند و در معده فاسد شود و معده را مضبوط **نرخل**  
 پوست ان حار و بایس است و مقوی معده و کبوتر سینه خوش و کوش ان حار رطیبات  
 است و غذا بسیار دهد و در کبوتر سینه با در رطیبات با در بایس بود و تقوی معده و اول و نفع خندان  
 و غش و غلبان سزای کند و نفع ان حار رطیبات است و تقوی باه و کبوتر سینه  
 و نفع مغز و کبوتر سینه ان اگر ششانی بالند و نفع صداع حار را کند **نرخل**  
 طبیعت است و حوامی ان همان باشد **لیسو** و طبیعت و خواصه هیچ چیز نیست  
**انجیر** کبوتر سینه و کبوتر سینه بود و کبوتر سینه بود و مقوی معده و کبوتر سینه و کبوتر سینه  
 مایل بود و اوجاع فاضل را مضبوط **جوز** کرم و خشکست و مقوی باه  
 و معده و سولر اختلاط و سینه معده باشد **نرخل** با در رطیبات است لیکر حراره  
 او بیشتر از پوست بود و آنچه شربین باشد رطیبات و مقوی باه و معده و در نفع برود  
 باشد و آنچه کبوتر سینه کرم شک باشد **فتوف** حار رطیبات است غذا اندک دهد و  
 تقوی باه و در نفع مغز را کند **با دام** حار رطیبات است غذا بسیار دهد و در نفع

**بیشک** حار و رطوبت خلق سینه و سعال را مینماید بود و در آرزوی  
 بگردد و اگر بدان فی کند و دفع بلیغ کند **فند** حار و رطوبت تخمیه آلات سینه و  
 مثانه و جگر کند و موکب بود و تشنگی آورد **فانیند** مقوی باغ و باه و بلیغ مینماید  
 بود **فنیات** از همه لطیفتر باشد **فنجین** معتدلست در حرارت و برودة  
 و رطوبت است بر بره دوم سعال و تشنه خلق و امراض سینه ریه و الاثناس  
 مینماید بود و سعال سرد را دفع مطلقش **فشرخفت** در حرارت از زمین کزنت  
 دور زمین بیشتر **فکلیین** حار و رطوبت و منور صعد و مقطع بلیغ و تنفیج مجاری  
 کند و باه بشکند **عل** حار و رطوبت بود و بهترین آن سفید فوش بود و بلیغ  
 و قابله آن قطع و بلیغ و منغ برودة بود و مضرة آن احداث سخونة و تولید  
 صفرا بود و مصلح آن خون است بود **حکامکین** حار و رطوبت است و قابله آن بلیغ  
 عمل بود بلکه اثر برود کرم راج و اشباع و بلیغ نافع تر بود **باسنجینه** و **بقول**  
 نو که باه رطوبت است تشنگی بنشاند و در او زهر هضم شود و خون نیک و در مقلد  
 کرده و خواب آرد و دفع زرد کند و چشم را مضربود **کاسنی** باه بود  
 و مایل بر سردست و دفع تشنگی و تشنگی صفرا و کرم راجه جگر کند و زهره متعجب بود

استفاد

**سفتاج** باه و رطوبت است بود و غذا بنماید بود و زود کوار و تشنه خلق و  
 را نافع بود **کرب** حار و رطوبت بود و آب آن سهل و در سردست و زمین آلات صمد  
 و مانع خار جرم آن قابض و منهد و مولد جرم سید و مصلح آن گوشت فزاید باشد  
**سرمق** باه و رطوبت تخمیه سینه و تخمین طبعه و مصلح برکان کند **الفند الحما**  
 بزرگ تر که باشد باه و رطوبت و نافع تشنگی و حراره بود و الهبات تب محرقة  
 را مینماید بود و معده و باه را مضربود **زنجوش** حار و رطوبت است و مصلح و منع صعد  
 بود و مصلح آن گردن مغرب را مینماید بود **بالنگو** حار و رطوبت است و مقوی قلب  
 و منغ و مانع خفقان و مایل بر لیا و نافع سرد را بود و بلیغ و مصلح آن مصلح است  
 پاک کند **زهره خاسانی** نوعی از نوست مقوی معده و دفع بلیغ بود **طرفان**  
 حار و رطوبت است نفس رطوبات کند و آلات صمد و سینه مغرب و در حس زوق  
 باطل کند **نعناع** حار و رطوبت است و منور صعد و کبده و مانع اسهال و بر بود  
 و گرم باشد و تقویه باه کند **کرفس** حار و رطوبت است و منع و مصلح و مصلح  
 معده بود و مصلح را مضربود **سپهان** حار و رطوبت است او را بر بول و طبعش  
 کند و معده را مضربود **کشتیز** باه و رطوبت است و مقوی باه و منع

و مانع

نخارات کند و خفقان و معده و گرم را مینماید بود و باه را مضربود **سداس**  
 حار و رطوبت است مقوی مصلح و مقطع بلیغ و صراع آرد **سبز و شیت** گرم  
 و خشکند و تقویه معده کنند و باه بشکند **سلیم** حار و رطوبت مقوی باه  
 و بر بود و آلات صمد و مفاصل و نفوس را مینماید بود و غذا بنماید بود **سبز**  
 حار و رطوبت نفا بسیار بود و مقوی باه و مقطع بلیغ و در اول کند و در  
 و خلق را مینماید بود و اما دیگر کوار و در الکلیس بود **ترسیب** حار و رطوبت  
 آب آن مقطع و مطلق بلیغ بود و منع ترس و تشنگی است و در کوار دوزخ  
 منعش شود و مصلح بود **حند** در طبع او خلط کرده از کبده و مصلح را مینماید بود  
 و کل و مطلق بلیغ بود و طبعش بود و باه اسطوخودوس که در دست باه و رطوبت  
**بیاض** حار و رطوبت مقطع بلیغ بود و آلات صمد پاک کرد و مقوی باه باشد  
 و در دفع غمز اضافت است و باه بلیغ بود **سیر** حار و رطوبت است و باه بشکند  
 و در اول زمین طبعه کند و مقطع بلیغ و مصلح است و در دست باه و رطوبت  
 و چشم را مضربود **کنک** حار و رطوبت تقویه باه کند و منغ برود و جگر  
 آلات است بول و قطع بلیغ کند و بول را مصلح کند **ریاس** باه و رطوبت است

تکلیف

نکین صفرا و حراره و تشنگی و منع غمز نفا و نجار است و اسهال کند و مقوی معده و تقویه  
**کدو** باه و رطوبت است ترطیب بول کند و طبعه نرم دارد و معده را در بان و **بادجان**  
 مختلف الاجز است آن حار و رطوبت است و مطلق و بر آن باه و رطوبت است و قابض و تقویه  
 معده بود و مضرة آن زردی و لون دانه است امراض سرد را و در اول کند و در  
**کب** حار و رطوبت است و مصلح و فرق السنه و مصلح را مینماید بود و در اول کند  
 شک را بکشد و بلیغ را از معده را بکشد و تشنگی آرد **باسیم** در **توابل**  
 نیک حار و رطوبت است تبخیر و تجنّب رطوبات و منع عفونت و تقویه چشم کند و در استعمال  
 آن مضعف باه و بر بود **سک** باه و رطوبت است فحش است و تقویه و نظیره از راه تشنگی  
 دم و دفع تشنگی کند و اعصاب و برود را مضربود **فلفل** حار و رطوبت است و مصلح  
 معده را تقویه کند و باه و تشنگی **نخیند** حار و رطوبت است باه بشکند و رطوبات  
 و بلیغ را از اول کند و معده را مینماید بود و دفع زهره صمد کند **دارچینی** حار و رطوبت است  
 تجنّف و تبخیر و مصلح است و تقویه معده و تشنگی مصلح کند **زیره** و **کوبه** حار و رطوبت است  
 باه و تشنگی و بلیغ را از اول کند و مقوی معده باشد **لیفان** حار و رطوبت است مصلح معده کند  
 و جگر کرده و مصلح را مینماید بود و در اول کند **زعفران** حار و رطوبت است تقویه بول

و بکرم و تریخ و اشتقاق نون کند و معده و دماغ را مضر بود **شویب** حار بایس بود  
قطع بیخ و کرم ریاح لاکند و حصاه ترا زایل کند **کشتی خشک** بار و بایس بود قالم  
و مانع ریاح و صواع بود و قز و حشا و حاض بر امیند بود **رایانه** حار بایس است  
با دایلمنه سه یکشاید و مغز بر بود **بایس حقیقه در ریاحین و طیوبه**  
کل سرخ و سرخکست و مغز اعضا باطن و بول ان مغز اول و دماغ **سوسن**  
**و نسین** حار بایس است مع و لغوه د قالم را امیند بود **شاسن** گرم و خشک  
و بول ان قوایه لوشن اود و دل و دماغ را قوه دهد **نرگس** معتدل و طویل  
بزرگه و صواع بار و دوسره دماغ را امیند بود و چشم روشن کند **بیتشم** و مغز  
بار و دیند صواع گرم را امیند باشند **حور و بار** بایس است و روشن ان مغز را امیند  
**سینان افروز** بار و بایس است صواع را امیند بود و صفا و تقطیر را بنشاند و کزین  
مغز است را امیند بود **مشک** حار بایس است مغز دماغ سرد و مغز قلین باق  
زهر ایود و ذهر بز کند و خفطان باز دارد **مسیت** گرم بود و در رطوبه کوه  
معتدل و مغز دماغ و حواس و مزاج بود **حور و حور** حار بایس است و مغز سرد و مغز  
دل و دماغ و مغز و حواس انان بول دهن نوشن کند و خوردن ان دماغ است صده را کم کند

قالب بود

قالبی بود **فایه** منزع است بویون ان مسکت و مرغ و صواع بار و  
را امیند بود و صفا و ان اولام صلب با نرم و خفطان ان ادواج را امیند بود  
**منه ل** بار و بایس است خفطان و حیات و جلگرم صواع گرم را امیند بود  
**سبیل** حار بایس بود و مغز معده و دماغ و مغز سه و ادواج طحال و بزرگان  
را امیند بود **لادن** حار بایس است مغز اول و بول ان مغز اول را بول کند و  
چنین است را برون اگر دینم را زایل کند **زباد** گرم بر چه هم در رطوبه کوه  
**مقاله** و **داد وید** **مرگنه** و کینه زکیب ان مغز بر میگردد  
**بایس اوله** در بیان کینه زکیب او وید و میان قوه و انان  
زکیب به انکه کسی که زکیب او وید میکند باید که او وید شکله زه پیدا اسیب  
کند و از ان خفاشک و غبار پاک کند و او وید که از او باید که وقت  
جد اجتناب بکوشد و تا وقت ان ضعیف نشود و چون بکوشد و بر بزند  
و زن ان درست کنند و همه با هم در اوق سخی کنند تا با هم بچند شود و اگر  
بعضل بچشد و آب بدیده را کف بکشد و او وید را در میان ان زین خود بکشد  
بهم و در ظرف زین زیند و باید که ظرف تموی نشود و سرفه نشود تا نرسد

آرند و خفطان در ان زیند و بر هم میزنند چند ان بوی ان بدید بایس فرو بگردند  
و او وید بر مثل نونا و کل و حجر لاجورد و دوشاد و امثال ان در اوق کنند  
و باک سخی کنند پس را کنند تا فرود نشینند پس آب لیزند و خشک کنند و بعد  
از ان با سینه و عمل او و حجر را مثل بد کور است و اقلیم و خفصه بر بدن  
طریق بشوند و او وید که باید سخت مثل سرطان و سه و کبر باد کوزه  
اب ز سیده کنند و در کل کینه در دهن تور نهند و سطران اول دست و پای  
جدرا کنند و شکم بشکافند و باب و ننگ و خاکستر ز بسوزند و بعد از ان باب  
خالص بشوند و انگاه استعمال کنند و اگر در جواب ان از ان بکوشند و در یک  
ان از ان و اگر خواهند که آگینه بسوزانند و کوزه بقیه تا گرم شود و چند ان کوزه  
بکوشند و بشود پس بر دارند و در آب قبله ان از ان و بعد از ان با سینه و خفصه  
و شیخ را چون سوزانند در کل کینه در دهن تور نهند و مغز سیرا که سوزانند نونه  
بکوشند و در ظرف سینه کنند و در ان محکم بچیند و در دهن تور نهند که سوزانند  
از ان شک سوزند و هیلد و بیلد و اعلی بچند و صاف کنند و آب ان در  
در دیک سینه بچند و ان صنایع مس را گرم میکنند و در ابر آب افرازند

قالب بود

تا پست و یکبار چنین کنند بعد از آن فرو گیرند و بقیه را سبب شده باشد  
برود و با زهر آتش اند و قدر اول تا و بران زیر توده پست و یکبار دیگر  
ان صنایع را گرم کنند و در آن اندازند و رسوب این را با رسوب آن هم کرده  
سبب بند و فولاد را همچین سودا کنند اما سوختن نقره چنین بود که نقره را بر این  
سبب بند و بعد از آن در آب نیک بچیند در کوزه این تا محرق شود و اگر  
نشود آنرا گرم است در آن اندازند که سوخته شود در سر را همچین سودا کنند  
و اگر زهر سودا اندازد ایسویسومان سبب بند و پاره سرب بر زبان هم کسود با هم  
یکد از تریس را کنند و سرد شود و با زهر سبب بند و پاره دیگر سرب یا آن سبب بند  
و با سبب بند در کوزه این بچیند و بچیند تا آب برود پس در آون کنند  
و سبب بند اما سبب بند زمان نفع قوت او در مرکب و وقت استعمال آن بر آنکه  
زنیاق که بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تا غیر وقت این  
مرکب بلا فایده است بعد از این مدت بظهور رسد و تا سی سال قوت او زیاد بود  
و بعد از آن قوت او کم شود و تا هشت سال رسد انظار صوابی که  
باشد اما زنیاق و نفعی که در استعمال در سموم واد ویر فایده و نفعش معلوم و

افام

و افامی کنند و تریاق کوزه و مشرو و بطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت  
آن تا هفت سال با غیر باشد و قرض افامی و افامی در تون و غصص بعد از دو ماه  
استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و قوت او در سردی و در شش ماه بعد از  
شش ماه استعمال کنند و تا شش ماه سال باشد و در ادعای شک و فحش  
و ماده الحیوة و اهل نقیلات از دو ماه تا سال مکی بود و در صواب و معالجتین و  
جوارش است مسهل مثل معجون جبار و شکر باران و سبب بند افامی که در کتب  
کنند استعمال توان کرد و تا دو ماه یک باشد و قوت سفوف تا دو ماه یک باشد  
و قوت قرضها تا شش ماه و مرهم همچین بود و در غنما متغیر نشود استعمال  
توان کرد اما چون متغیر شوند بیس که در باید الاره غیر غلبان و بوسه که در  
کنند ز نشود و بهتر بود اما اثر بر راد در روز که با زنده استعمال توان کرد  
و قوت آن تا چهار سال با غیر بود و در مطبوخ فی الحال که گرم بود استعمال توان  
کرد و چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود اما استعمال آن تریاق بدان کنند  
که کسی در او قوت سهل مثل سقمه نما و ششم خصل بخورد و بعد از آن نیز در  
بخورد اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد شش شش تریاق بخورد تا بخیردم

افام

بخورد و در وی دهند و در افامی با کرم از هوم قاندر و مسقط کنند اگر در وی سبب بند  
زنیاق بقوت است و الا ضعیف با معسوس بود و تا قوت و ضعف آن  
نماند استعمال نماید که اما مقدارش اول آن در کزیدن افامی و کلک کفکال و  
در کزیدن مغز بندرم و در کزیدن زنبق و افامی و بوسه و کسر کرده و  
بسیار کرده باشد بمشقال یا کفکال بخورد و کسی را که در دسینه و استعمال  
نمزد باشد یا در دسینه و احتش و شوه کچی و نافع است پخته باشد و در آب  
بخورد و کسی را که در دسینه و فایده لغوه بود بخورد و کسی را که در کزیدن  
**باب دوم در تریاق زنیاق**  
زنیاق جلیل القدر عظیم النفع است و متا و مز با زهر با او و دیها قابل است و خوب  
دل و دماغ و کبد بود و در خروج امعاء و اسهال و نفث دم و بوسه و معص  
و در دسینه و قوی است و کرم شکم و صدام و صم و ضعف کبد و جگر  
و صدام و برص و دهن و اوجاع مناسیل و جیح امراض سودا و در دسینه و  
**صفت** امراض غصص چهل و هفت مشقال قرض افامی و قرض اندخورد  
هر یک بیست چهار مشقال افیون و دار فلفل هر یک بیست و چهار مشقال  
مصلح

در دسینه

زنیاق و قوت برین و در چینی و در کف کل ابرس غار بقوت زنیاق و در غلبان  
هر یک دو ارده مشقال مغز ان زنیاق دیون نظر اسلبون قنطاریون قوت  
جلیخ اسلبون حطاطر اسطوخودوس فلفل ایمن فلفل اسود کنند و در کفکال  
فتاح او خضع بطل سلیمه سنبلیله کشتش مشقال جعد میسده کرم کفکال  
مغز بایلی کا در بوسه تا خواه که فطوس عقاره لحیة البشمار و برین سنبلیله رویر  
شع جلی و درق ساج جنطیبا تا مو از با نه طین محتوم زنیاق محرق تا ما و جبر  
بسان قرض عرتر و مانا اسون افامی هر یک چهار مشقال و قوت مثل الیهود و جابو شیره  
سکچ چند ستر باد او و قنطاریون دقیق رزاد و زنیاق هر یک دو مشقال اسلبون  
ده رطل و نیم آنچه کوفتی باشد بپوشد و صدمات بیوشانند و او در کوفته بر غن  
بسان قنطاریون کند و در عمل و شراب برشته و در طرز نقره با جی کند و طراف  
را عملی سازد و هر دو روز در آن بر در اندازد و بعد از استعمال کنند و بعضی بعد از  
پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی نه ارده سال گفته اند **قرص اسقیل**  
و از آن غصص نیز که سینه غصص نازده و در کزیدن برین کنند یا در کزیدن برین  
از اسسی کنند و با میخندان دقیق که سینه یا سینه زود دست بر فلفل جابو و قرص سازند

شراب بجای عشق سه



**فرض اندر خون** مصطکی دارش نشان قصه الزهر سیخه قواسودن  
عودیسان هر یک شش مثقال فلاح او در نوزان هر یک دوازده مثقال  
اقوان پست مثقال دارچینی حاما هر یک بست چهار مثقال کوبیده و بجز بره  
بزنند و در آب بجای نیایند برشته دست برهنه بمان چرب کنند و در صندل  
**فرض افامیر** افامیر گوان ماده اشترک بر این بکند ماده را بر آن دانند که او را چهار  
نیش بود و در او نیش و جوان را بر آن دانند که بغایت حرکت دهد در بر داشته و  
چشمه رخ بود و با بر که در بهار صید کنند و در روز از سرد بنال او مقدار چهار انگشت  
پیک دفعه جدا کنند و بپزند از نو با بر را پوست بکنند و بکشد و پاک شود  
و در وی کوبیده و آب اندر و زیز تر و شانه های شست در و اندر از نو بپزند  
تا نهرا شود و در کورت و استخوان از هم جدا شود و گوشت خالص در آن مسکین  
یک کوبند و با بر آن لکک یا بزنند و با هم بپزند و بر آن برق برشته و در شکر  
بمان چرب کنند و فرض سازند و در سبزه خشک و چون در و طوطی و در ناز و در  
در ظرف بپزند کنند **فرض فخره** فخره قوام مقام بزای کوبیده حاما سبیل رو  
ساج لک مایشا نقل و در چوبه قهویسار قسط جنطیانا هر یک دوازده مثقال

فلاح

فلاح او در عصاره لجه البیس مثل ازرق هر یک هشت مثقال عاقر قرحا را زینا کوبیده  
خام نیم شست اسارون قرومانا فزینون انقیون نار دین شکوفه از کل با قند  
نم کرفس کوبیده و قو انقیون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کبیر اشک شش سینه نقل  
سی مثقال بزر النج هشت مثقال سیخه و ورق کل فرض اندر خون هر یک مثقال  
نیم سبزه بکشتال دانند زیز سماق شابی هر یک دو مثقال و نیم عصاره قهوه هشت  
مثقال و در قویج سبزه مثقال پنج کوفتی باشد کوبیده و ضمنا در شراب است که در  
خنداد و در سبب برشته و بعد از شش با نیم مثقال بکشتال بخورد **فرض افامیر**  
زهر بادامی غلبه و صرع و لقوه و در طاق و خفان را معیند بود **مسنبت**  
جنطیانا صاحب الغار را از او طول بر سبزه کوبیده و با سه جندان عمل برشته  
بکشتال بود **فرض باقی** باقی فلفل ابيض فلفل خشک فاضل هر یک دو درم هر یک انقیون  
حباب الغار هر یک چهار درم کبیر اشک شش سینه هر یک هشت جنطیانا را از او  
طول جبهه و از نوزان معقل هر یک چهار درم نار دین عاقر قرحا فزینون هر یک دو  
درم چند سبزه کوبیده و با سه جندان عمل برشته و بعد از آن استعمال کنند  
**مشرد در بطنه** از زینا فاضل هر یک دو مثقال و صنایع پشمارا دارد و سیخه فر نقل فلفل

سبزه و سیاه سبزه بجان جبهه میر بر ری و قو اکلیل الکحل جنطیانا را در خون لبانی اصل  
هر یک هفت درم اسارون مستغور هر یک چهار درم و نیم سنبل کندر زول سبند  
عودیسان اسطوخودوس او در قسط سبزه البیس کا فیطوس نند دار فلفل عصا کبیر  
البیس بزر سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه درم انقیون عاقر قرحا نیم سبزه  
رخیل و از چرخ ملک بطور کبیر هر یک دو درم اشق نار دین مصطکی ضم عاقر قرحا  
انقیون بزر النج و در قو کل مشکط اشح هر یک چهار درم او کوبیده و ضمنا در شراب است  
کند و با بر بپزند و در شکر بپزند از شش ماه بخورند **فرض کبیر** کبیر  
ببزیاق و صنایع بسیار دارد نوزان بزر النج سبزه هر یک چهار درم لؤلؤ نوداد نیم  
سبزه بر سی لک کا قو فاخته و از چوبه سبزه هر یک نیم سبزه ان عاقر قرحا در فلفل  
هر یک چهار درم سبزه سبزه سبزه سبزه هر یک دو درم از ناز و در قو قسط  
هر یک هشت درم بصل برشته و بعد از شش مثقال بپزند **فرض کبیر** کبیر  
سوسم کند از چرخ شک سبزی درم سبزه بر شش درم نیک ده درم همه را کوبیده و با بر  
بپازند و در سبزه زدن پی تا شیر **فرض** زنا و در طول و در حوز هر یک در  
و نیم انقیون زینا سبزه هر یک درم سبزه جنطیانا سبزه هر یک درم کبیر و در

انز

برشته و مثقال بپزند **سبزه در معزجات** معزجات  
لؤلؤ سبزه عود کا و زینا هر یک دو درم کبیر اشک شش سینه هر یک هشت درم سنبل  
طیلس هر یک هشت درم فزینون و در قو کل هر یک شش درم در و در نوزان  
عز هر یک دو درم سادج رزینا و بالکل و فلفل سبزه سبزه سبزه سبزه هر یک چهار درم  
کا قو بکرم مسک بکرم کبیر و زینا سبزه برشته و مثقال بپزند **فرض کبیر**  
لؤلؤ است و درم سبزه چهار درم با قوت با لؤلؤ صندل سرج همین سبزه کل عود  
چینی هر یک دو درم و در قو رزینا لؤلؤ و مثقال لؤلؤ و مثقال لؤلؤ و مثقال لؤلؤ و مثقال  
کبیر اشک شش سینه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
طیلس صندل سبزه و در قو کل هر یک چند درم سادج از ناز و در قو هر یک در نیم  
مسک نیم مثقال ابر شش بکرم آله بید کا بلی هر یک هشت درم قند کلاب هر یک  
نیم شراب سیاه ک انارین هر یک هشت درم برشته **فرض** با در و در قو  
کل طیاره همین کا و زینا هر یک درم کبیر صندل هر یک نیم درم کبیر نیم درم  
کبیر هر یک دو درم در شش درم لؤلؤ سبزه هر یک دو کبیر و در شش  
**فرض** خفان کرم را معیند بود سبزه لؤلؤ را کا و زینا کل را سبزه هر یک دو درم

سک بگردد و در دم بگوشد و نیز آب سبب برشته **احمد** خفتان سرد را  
منبت بود که در بان در پنج هر یک شش دم در دنیا سه دم بگوشد و بجل برشته  
**احمد** ضعف قلب و خفتان و نفسی را منبت بود مصطکی دار چینی دار فلفل نام  
فرخنگ بود در پنج ساج هر یک پنج دم کشید سنبلی هر یک سه دم کرمانی بود  
ارکس دو دم و نیم نالینک شست در ممشک غنچه آن هر یک در ممشک بیدار  
**دولتک حکمت** خفتان و امراض سودا و بوی صفت قلب معده را منبت بود  
از بنیاد در پنج این ساج سنبلی بل فرقت چند پدستر است هر یک دوی  
لو لوبد که با این ساج دوی و نیم نخل و لافلفل هر یک پنج دم شکر این  
و بگوشد و بجل برشته **دوا و التکر** خفتان سودا و اسهال مزاج قلب را منبت بود  
سنبلی در پنج ساج هر یک دو دم زعفران ناخواه نیم گرم ساج هر یک در دم  
صبر استینا هر یک شست در ممشک بیدار در پنج شش دم در ممشک بیدار در پنج  
مقور قلب معده و کبد باشد و مزاج و مقور نفس و بدن بود و در ممشک بیدار  
و در فلفل شش دم سحر پنج دم زعفران فرخ زنب و دار چینی فلفل بل بود  
بواسیر هر یک دو دم مصطکی فرقت اسار و سنبلی هر یک سه دم بگوشد و لک

باز

یک رطل در رطل آب بگوشد تا باقی بماند پس صاف کند و باد و رطل تمام  
داد و در بان برشته **موج** کل قویخ خفتان و اوج کبد سعاری  
منبت بود زعفران پنج دم فلفل سفید بزرگ هر یک است دم این در دم نظر  
سنبلی هر یک چهار دم نیم گرم ساج سنبلی غنچه هر یک سه دم زعفران  
در بان بگوشد و بر دهن بسان ملوت کرد اند و بجل برشته و بعد از شش ماه در بخورد  
**موج** خفتان و قویخ و اوج رجم و کله کزک استقل را منبت بود فلفل  
سفید بزرگ هر یک است دم این هر یک سه دم در ممشک بیدار در پنج  
زعفران پنج دم سنبلی غنچه هر یک چهار دم در ممشک بیدار در پنج  
هر یک در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
**سجده** در معاجین و اعراض است **موج** مسهل سودا و  
اخلاط غلیظه باشد و بله سیاه ببلد اند هر یک سه دم زعفران ساج هر یک در ممشک  
و بجل برشته شش در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
بود و سنج بگوشد در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
در بان بگوشد و بجل برشته شش در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج

سوزن ادویه

نخست و در دم لک منبت است در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
هر یک دو دم و نیم سنج بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
بگوشد و بجل برشته **موج** کله کزک در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
آرد نیم گرم و چهار بن و کله کزک هر یک در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
**موج** فرخ زنب و کله کزک در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
خفتان را منبت بود و نیم نخل هر یک در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
بگوشد و بجل برشته شش در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
گرس در بان بگوشد در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
**موج** قویخ و غنچه و اعراض منبت بود زعفران فرخ زنب و دار چینی فلفل بل بود  
فرقت سنبلی غنچه ببل هر یک چهار دم و نیم سنج بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
هر یک شست در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
**فلا** و از ماده ای که منبت بود در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
و مضامین را از بان کرد و در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
فرقت در این ساج شش در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج

نارنجی

نارنجی هر یک سه دم در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
اوج و در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
نیم زعفران پنج دم زعفران سنبلی غنچه هر یک چهار دم در ممشک بیدار در پنج  
عمل برشته و بعد از چهار ماه ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
را منبت بود و سنج بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
دو دم زعفران ناخواه نیم گرم سنج هر یک سه دم در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
بگوشد و با سنج در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
در فلفل کل چهار ده دم سنج استاجونی منبت در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
سه دم و نیم زعفران هر یک نیم گرم کوفته و نیم زعفران شش در ممشک بیدار در پنج  
**الزاحه** در دوش و رواج را منبت بود و قویخ بگوشد مصطکی دار فلفل  
فلفل زنجبیل جوز با سنج بگوشد سداب جوز انجان فرخ زنب و کله کزک و بجل  
بیشتر قند برشته شش در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
بود و سنج بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج  
**موج** سنی پزاید و قویخ باده و کله کزک در ممشک بیدار در پنج ممشک بیدار در پنج

حلب

جو زطبلو زه جب الزم فتنه فسق نار بچهل خفلسا مس تو درین کجند تخم جز جری  
نم نیاز سلم استست بهینین زنجیل کبابه در جتی دار فلفل قره شقه قلم خنجان  
نم و یونی صیبه الثعلب باصل برشته و مشتاقی نادر و مشتاق بخورد **مجموع نیار در بطور**  
**س** مزاج سرد و اوجاع معده و کلیه و کبد و طحال و درم را معین بود و قوی  
کبابه و شقیه برن کند از اخطا طلیظ و باد را بکند و سده یکبار و ضیق نفس  
و اوجاع سینه و صداع و صرع و صدام را معین بود صبر یا زده درم عاریت  
پست دم نغزان در اینج مصطک حب لبان روغرم لبان ز فینو ز فلفل دار  
فلفل جنطیا نادر قفاح اذخر قافا هر یک در دم قطع کجا در یک ایتونه هر یک  
چهار درم سبیل سه درم پاسته وزن اذویه عمل برشته و بعد از شش ماه چهارده درم  
**مجموع سوره بخان** نفوس و مفاصل و عرق است را معین بود سوره بخان شش  
درم بوزیان مایه زرد چ کر زیره کرمان شیطیج هر یک در دم بیلد زرد هر یک  
هفت درم تخم کرفس را زبانه و ورق حنا فلفل عک هندی سحر هر یک در دم و تخم  
ورق کل کثیر سحر و نیان بخیل هر یک در دم تربیچ درم و روغرم بادام هفتصم  
عمل معده و پیچاه درم شربتی بکدرم تا بخورد **مجموع بلادر** شش و فایح

دلمه

دسته و صبح امراض داده را معین بود و زنجیل عاقر قرحا شسته ز قسط فلفل و جری  
در دم هر ورق سه اسب حلیثت جویا ز او زنجیل عاقر قرحا شسته شش و جویا  
هر یک بخورد عمل بلا درخ شفا را دوید بکوبند در روغرم خورند سوت سازند و عمل  
ببرشته زنجیل شفا کبابی **سبز نیار** جمع امراض با دره و رباع غلیظ و سوراخ هضم  
در سردی است و روغرم لوب و اوجاع است را معین بود و جویا سوراخ  
و قوی سوره یک درم فلفل دار فلفل قسط فلفل شش درم نغزان نیم درم بکوبند  
و عمل برشته و بعد از شش ماه بزیره **اطر بلادر** کبر رابع بویا و بویه معده را معین  
در یک روغرم انیکو اذخر و بویه بجز نیمه بیلد بویه و کبابه فلفل دار فلفل هر یک  
سه درم زنجیل بوزیان بسیار شیطیج شفا کبابی و در سوراخ و غیره لبان العطار  
کوبند و جویا شش بهینین هر یک در دم بکوبند در روغرم بادام سوت کنند و عمل برشته  
زیره در دم بکبابی **اطر بلادر** بیلد زرد و سیاه کفش و کبابی و بیلد و ابله  
شش و کوبند و روغرم بادام سوت کنند و عمل برشته **اطر بلادر** فلفل دار  
امراض سردی را سرد دارد و روغرم شاه اذخر و بویه سبیلد کبابه ابله  
بیلد هر یک در دم سواد مکرر آفتون بر هر یک بخورد شیطیج سه درم بیاض

شربت بنفشه است **شربت شنبلیله** غلبه دم و هاشم را جبر و جبر را مانع بود و کفایت  
جریا بکفر طلال در چهار رطل آب جوش نند و صاف نموده باغچه نغوم آن **شربت**  
مقوی قلب و معده و قافص بود و فکلی شش از به شش رسیده پاره کند و دانه ازان  
برون از نو در ما دن سکین بکوبند و جوش نند و صاف کنند و باغچه نغوم آن  
**شربت سیسیب** مقوی قلب و معده و مغز بود و قوی و اسهال با زده و از آنچه بر تریب  
**شربت انار** صراع و فکلی و قوی صغیر و مقوی معده بیا آب انار بکوبند و باغچه  
هند که مدانی را جوش آید نغوم آن **شربت ورد** جنبات صغیر را معین بود  
و تسکین عطش و تلیق طبیعت کند و ورق کل سرخ مانده چهار تخم و صغره کند و ده  
کرم بران ریزند و میجوش نند و تاظم و بویا کبابی و بویا کبابی کینه را براد من  
قند کبابی شش نند و نغوم آن و اگر بعد از آنکه صاف کنند چهار تخم و بویا کبابی در آن  
آب ریزند و جوش نند و صاف کنند پس باغچه نغوم آن و از آنرا شربت و کله کوشه  
و قاید و اسهال او پیش بود **شربت انار** مقوی قلب و معده و جوش بود و خوشتر است  
را معین بود و بسبب و سماق و امرو و انارین و زرد و روغن شش و کینه و باغچه نغوم  
آنند **شربت سیسیب** اسهال جنود و جنبات حاد و فکلی را معین بود و مقوی معده و کبابه را

**اطر بلادر** متقل بو اسیر را معین بود و بیلد کبابی بیلد آبله در دم بویا کبابی و فلفل شش درم در آب  
کوشند و با عمل بسیار مزه و لادویه کبابی بازده درم شیطیج سعد زنجیل سادج هر یک در دم بیاض  
هفت درم قطع عاریت شش درم مصطک انیسون فلفل جز بویا شربت بویا هر یک در دم  
فلفل دار فلفل نارنگی کبابی در دم بکوبند و عمل برشته زنجیل چهار درم **آفتون** کرام  
در از و کوردانه را بکشد بویا کبابی مقشره درم زب قسط طب البهار هر یک در دم فلفل  
زنجیل شش آفتون بلع فلفل جز ذیل سبیلد شش حنظل سعد را سن هر یک در دم بکوبند  
و عمل برشته شربتی و درم **آفتون** عرق بویا را معین بود و بیلد کبابی بیلد آبله  
زب زنجیل فلفل شش و بویا کوبند و عمل برشته شربت سه مشتاق بخورد  
**بایسیب** تخم در اشرب و لغزات و مرطبات و بویا کبابی  
**شربت شش** تب صغیر و سعال و ذات الحیت و ذات الصد را معین  
بود و تلیق طبیعت و صلح و ادرا بول کند بنفشه تازه بکشد در چهار تخم از کینه  
و صاف کنند و در کین اسهال داد و قند کبابی نند و نغوم آنند **شربت سیسیب**  
میزد و عطش و اسهال کرم و صداع و جنبات صغیر را معین بود و معده انار

انار

بگویند و آب آن بکوبند و با قند بقوام آردند **شراب لوت** او جاع خلق را  
مغیر بود و از این پس سارند **شراب خنجر** سعال و زلزله در قریب سینه در برون  
سهر را می بندد و خشنی را بکوبند و در هر فن که آن نبیند و در و یک سنگین بگوید  
در دم پر و زنده و برست بر سینه تا شیره آن بر روی آید پس بقوام آردند **شراب**  
منور قلب معده بود و صخره او شکلی بشانند قند را حلا می سازند و بقوام آردند  
فردا قش آب لیمو چند آنکه احتیاج باشند در آن زیزند و بزین پس فرو گیرند و در آن  
خضر و نایب بزین پس سازند **شراب صندل** صندل مغاص را بسویان بسایند  
و پخته درم از آن در یکین کتاب شبا زوزر بکوشند پس آبی پس نرم بکوشند  
و برست بهمانه تا نایب آید و صاف کنند و با یکین قند بقوام آردند **شراب نعناع**  
نعناع پیغم قند قوی را می بندد و در کحل نعناع تازه در سه رطل آب بکوشند  
تا نیمه آید یا در رطل قند بقوام آردند **شراب زوفا** ضیق نفس در برون و سعال  
را می بندد و در سینه را از اصطلاح پاکه کند اگر پست دانه منقی چاه و اندیشه  
چار درم بر سیاه و شایب منت درم نیم خطی بچندم یک همک زوفا هر یک  
چونت درم مجموع در دمن آب نایب آید پس صاف کنند و با یک قند بقوام آردند

آبر دینار

**شراب سیاه** شراب سیاه منفعت است سده بکشا به بقلان و حرارت  
کبد را می بندد و او را ربول و تلخین طبعه کند چ کاشنی پانزده درم سه پنجاه درم  
ورق کل درم بر برون جینی سه درم مجموع نیم کوفته در دمن آب بکوشند و برون کوفته  
در خرقه بندند و در یک انداز بس با دمن قند بقوام آردند اگر بعد از آنکه بقوام آردند زیزند  
کوفته در آن زیزند و بزیند افور بود **شراب بیدار** بیدار چ کاشنی پانزده درم  
چ کاشنی چدرم نیم کاشنی هفت درم و از آن پنج درم سه پنجاه درم مجموع نیم کوفته در دمن  
آب بکوشند و بنشینند تا نیمه آید پس با یکین قند بقوام آردند **شراب مغز** آب  
عوزه بکوبند و چرکشانند تا با چا را یکی آید در دم قمر نعل در آن اندازند و با قند بقوام آردند  
**شراب انیسون** انیسون و مسویر و قند و زرف دم را می بندد و کبد و معده را تقویت  
کند بخار هفت و سه منقار قوطی منقار صندل سفید و سرخ هر یک چهار منقار صندل  
بوان بسایند و با یک کوشند و بزیند و با یکین قند بقوام آردند **شراب اسطوخودوس**  
اراض سو و او را می بندد و عود الصلک و چ کاشنی و کاوربان در آن زیزند و  
نیم کاشنی و نیم خطی هر یک چدرم اسطوخودوس بر سیاه و شایب هر یک ده درم  
سبت ن سسی و آنه پیغمه و ورق کل هفت منقار پست دانه در شش رطل آب بکوشند  
تا نایب آید و با سه درم رطل آب بشکر بقوام آردند **شراب** درم و سه درم و سه درم

و آن آبهما با هم بکوبند و در یک سنگین بکوشند تا نایب آید پس با یک کوشند و بزیند  
در و یک کوشند و قمر نعل و قاقدر و غزوان و از هر یک هر یک درم مصطلک زین را بکوشند  
و نیم کوفته در یک کوشند و در یک اندازند و در دم برست بهمانه تا نایب آید  
پس برون آردند و بقوام آردند و برون کوشند و در آن زیزند اما ربول  
**شراب قهوه** قهوه چندان باشد که آید آن بکوبند و با یک کوشند و در آن زیزند اما ربول  
و حیاست و بر سه طبع و عطش را می بندد و آتوسمان در آب بکوشند و صاف کنند  
صاف بکوشند تا بقوام آید و بیشتر ربول برین طریق بکوشند **شراب حار** حار  
عاده و ششکی و سده را می بندد و قطع صخره او با یک کوشند سرکه سفید رطل پنج رطل آب بکوشند  
قند یا غسل بقوام آردند **شراب کهنه** کهنه است و سده و عقیقه و حیاست عاده  
را می بندد و نیم کاشنی چدرم نیم کاشنی پانزده درم پوست چ کاشنی ده درم چ از آن  
چدرم نیم کوفته در سه رطل آب و سرکه رطل شش زوزر بکوشند پس با یک کوشند و صاف  
کند و با یک قند بقوام آردند **شراب** کهنه است و سده و عقیقه و حیاست عاده  
بکشد بد و او را ربول کند و معده را از زلف است پاک کنند نیم کاشنی و کرفس در آن نایب  
و کوشند و بر سه هر یک چدرم نیم کاشنی پانزده درم پوست چ کاشنی ده درم چ از آن

مغیر بود و اسطوخودوس ده درم سبک چدرم مالک کاوربان همچون قند یا غسل  
**شراب افستین** سقوط اشتمنا و ضعف معده را می بندد و از این پس صد درم در  
رطل آب بکوشند تا نایب آید و صاف کنند و در هر کوشند و برون کوشند و با یک کوشند  
و شش رطل و شراب و شل هر یک نصف رطل مجموع با هم هم کنند و بقوام آردند  
**شراب خنجر** خنجر هفت ضعف معده و کبد و باه و در دشت و مفاصل و نایب و لوقه  
و کسر ریاح و او را ربول را می بندد بود آب انکور شکر حید من کوشند بر سه پنجاه درم  
در و یک کوشند و بزیند عده درم زعفران مصطلک کحلجان جوز بوا هر یک چدرم  
خ قند سیاه در آن نایب کوشند درم سلیم زینیل عاقر قرحا سستیل هر یک درم  
مجموع نیم کوفته در یک کوشند و در یک اندازند و بزیند تا کوشند و بعضی مالک  
و مشاع کل از بزیند و لفظ لفظ آن کسیر را برست بهمانه و بر افشانند و بعد از آن  
فرو بکوشند و صاف کنند و شک و در دانه و غیره منقار در رطل آب کوشند  
و بر آن زیزند و چ منقار و قند بقوام آردند **شراب سیاه** سیاه ضعف معده و کبد  
و زوزر شکر را می بندد و بر سه سده پاره کنند و از آن پاک کرده در آن چوبین بکوشند  
بکوشند و بست در آن آب بکوشند و در شراب سیاه زین است و قند سیاه زوزر  
در آن بزیند و صاف کنند و آن قند را با یک کوشند و بزیند چنانچه در آن هیچ طبع نایب

و آن آبهما

سه در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود  
هر یک سه در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود  
توقیر معده و کبیر کشند آینه او را در سده کفش و در وقت را معتد بود لیکن آب به و نمین کشند  
رطل کرک و آب لیجو یا کزنجبیل اراده بنوام آرد **سکنجبین منصفی** ربو و حال  
بلتر و سده کبیر و طحال و فالج و لغوه و لرزش و در ارضه غیر را معتد بود در هر که غصص  
و همن زکاب صاف و در من غصص در نظر کشند و زنجبیل را زیاده اینست در حلیقت عاقبت ترا  
فرد در سبزه سکنجبین هر یک سه در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود در هر یک که برسد سبزه سکنجبین بود  
ان زبانه و همنه در آب معتد پس صاف کشند و نگاه دارند **سکنجبین منصفی**  
منصفی را بطور دانه در دهن چینی بکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و لیکن از آن باده  
من آینه هر که شفت روز در افتاب نهند **سکنجبین دمایر** حیثیات محرقه و  
معده و کبیر را معتد بود آب انارین فرغ من آب در شکم با عوزه یا بر پاشن تا که  
حجب اراده لیکن کلابسی درم با هم میان بزنند و هر یک از آن لیکن قند یا سکنجبین معتد بقولم  
**سکنجبین ربو** انداخته و سده کبیر را معتد بود و طبعه را نرم کند ربو چهار درم  
درم فارغون زبانه سبزه سکنجبین معتد درم زنجبیل هر یک سه درم کوفته در چهار رطل اریطه

تابا دور رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرد

تابا دور رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرد  
در معتد بود و طبعه را نرم کند سبستان در ویست و از منقعی جلد درم چهار پاره زاده درم  
در منقعی آب سبزه سکنجبین تا با لیکن آید با رطلی مگر بقوام آرد  
رزش را معتد بود و سینه و ریه پاک کند و فایز سبزه سکنجبین است درم در رطل آب سبزه سکنجبین  
تابا رطلی آید با رطلی قند بقوام آرد  
سعال یعنی را معتد بود و قطع نفخ  
حب کشاد درم درم چنگک عیار درم را زیاده اینست هر یک سه درم تم کوفته در رطل  
آب سبزه سکنجبین تا با رطلی آید با رطلی عمل بقوام آرد  
سبل و فرغ درم ربو اریطه  
ضع عربی قاندر هر یک شش درم نشا کبیر یک درم طباشیر جلد درم جلقوز همنه درم چهار پاره  
درم قند شفت درم کبیر و با رطلی عمل درم در دهن با هم میان  
سعال  
در منقعی و جلقوز را معتد بود و صغیر کبیر کشاد چنگک هر یک سه درم مغز تخم کدو و مغز بادام  
هر یک چند درم جلد درم قند پیست درم کبیر و در رطلی و میان طبعی بشیره قند کشند  
سعال طبیب ربو را معتد بود و غصص بر میان کرده درم اریطه  
دو درم فراسیون زبانه هر یک درم ربو برون و در میان رطل عمل کنند  
سبزه  
کبیر اریطه صغیر جلقوز درم هر یک سه درم بزرگ اریطه کرده درم هر یک همنه درم با هم

لحوق کبیران  
لحوق زوت  
لحوق کبیران  
لحوق کبیران  
لحوق منصفی  
لحوق صغیر

لحوق ربو کبیر  
باب سعال الاصل  
اص  
اص  
اص

دوره تخم کبیر سبکشند و در میان عمل کریم ربو  
رزش را معتد بود و سبب السوس کبیر افند با دام را زیاده مشا کبیر کبیر بند و در میان عمل  
ربو  
فایز و لغوه و فرغ و اسهال و اوجاع منصفی را معتد بود و در  
کرفس را زیاده هر یک سه درم درم از فرجه درم تم کرفس را زیاده اینست هر یک  
چهار درم معصک سینک فلاح از فرجه میان اسون حلقها تا هر یک سه درم بود  
بسیان بوزون هر یک درم سبزه سکنجبین ان هر یک سه درم منقعی پیست درم در  
رزش آب سبزه سکنجبین تا با لیکن آید با لیکن قند بقوام آرد  
اختلاف درم را معتد بود  
و طبعه کفش ایچ کرفس کبیر هر یک همنه درم درم از زیاده درم کرفس کبیر کسوت  
را زیاده درم از زرقه بکان خود و اما حب کشاد درم کبیر سه درم منقعی با زیاده درم  
حصاة و کبیر و دشت را معتد بود ایچ کبیر کرفس را کبیر درم قند تخم کبیر کبیر  
درم بر سیان میان زبانه هر یک سه درم منقعی درم کبیر سه درم در رطل اریطه  
تا با لیکن آید با رطلی قند بقوام آرد و درم جلقوز کبیر و کبیر و با لیکن میان زبانه سده  
و برده کبیر و طحال و معده و استقامت بلوغ را معتد بود ایچ کرفس را زیاده درم کبیر همنه درم  
ایچ از فرجه فلاح از فرجه کبیر همنه درم معصک سینک فلاح و بر هر یک درم کبیر کسوت

بیل

بسیان هر یک سه درم با دور داشت اشفتین و فایز کبیر سه درم منقعی پیست درم  
ایچ زده درم در منقعی آب سبزه سکنجبین تا با لیکن آید با لیکن قند بقوام آرد  
مغز معده و فایز برون و رقی کل سرخ و دست باله زبانه زده شود و کبیر قند جلد  
سازند و بر ران رزش و در افتاب نهند و هر که که کم می شود با قند بر رزش  
تا چهل روز کبیر و کبیر کبیر بزن  
رزش نشسته نیک باله و منقعی از آن  
قند نین کشند و در افتاب نهند  
منقعی قند معده  
بود سبب رزش غیا معده پیست پاک کنند و در کبیر سکنجبین با زیاده قند با شش نرم  
بجوشند و بر تر با زنجبیل سبزه اما از پاره کنند  
رقه و نقصان  
با را معتد بود با دام مشش سه درم در زبانه جلد سبزه سکنجبین برون آرد و در عمل  
بجوشند و در غصص کنند  
معده را نفوذ دهد و در غصص  
بواسیر و نفخ بر بکند و دهن را نرم کرد و در ارضه سودا را را معتد بود و جلد کبیر  
صده و در هر که کبیر و آب و خاک کبیر در بر سران و هر سه روز آب سبزه سکنجبین  
با آن سبکشند بعد از ده روز نشویند و در کبیر سکنجبین کشند با کبیر همنه کبیر و کبیر  
تا بویخت شود و نگاه بیل در آن آرد در دهن سبزه سکنجبین سبزه سکنجبین کشند و در کبیر همنه

لحوق کبیران  
لحوق زوت  
لحوق کبیران  
لحوق کبیران  
لحوق منصفی  
لحوق صغیر



قرص کلنر  
قرص غبارت  
کل  
قرص اردو  
اص  
قرص ربون  
قرص کافر  
قرص شنبه  
اص

دباب برشته  
اسهاله دوزخ دم را میندود سینه طین مختوم مرغ زهر  
مت و کوبیده و باب کلنر برشته  
سهه محال و کید را میند  
بود هم شکست هم کاشنی هم نوک هم کرد مت و کوبیده و باب کلنر برشته  
جسات مغز و صغیر او را میندود و ورق کل هفت درم عصاره غایت  
طیلم عین ارباب السوس هم کوبیده و باب برشته اوجاع معده  
و جسات مغز را میندود و ورق کل هفت درم پنج مهبک چار درم سنبه یکدم  
جسات زخمه دام اض کید محال را میندود و پودر چرب نشین درم  
روناسا که یک درم هم کرفش این سوخ عصاره هفت مریکه درم کوبیده و باب  
برشته  
جسات عاده و ورق را میندود و ورق کل هفت درم  
ضخ ۲/۲ طیلم بر کوبیده درم مغز نیم خیار و کور و نوک و پنج مهبک که میندود  
نشسته درم افغان دو درم کافور نیم درم کوبیده و باب برشته  
سهه صغیر او را میندود و مرغ را سودا درم نشسته دو درم زرد کوبیده  
پنج مهبک هلیله از درم یک نیم درم سفونیا دایکی کوبیده و باب برشته و این زرد کوبیده  
نیم درم درم زرد کوبیده یک درم کوبیده برشته زرد کوبیده درم

آم

زرد کوبیده و افغان را میندود هم کرفش شامانه بر کرفش درم  
را زانیا دو درم افغان حب الصغیر نیم هم کوبیده یک درم افغون کوبیده که میندود  
پهت و ج حود نیم خیار نیم هشت درم باب را زانیا برشته زرد کوبیده  
زرد کوبیده را میندود و ورق کل هفت درم عصاره غایت درم کوبیده  
هر یک دو درم افغان دو کوبیده شنبه سینه و سبزه هر یک دو درم عصاره غایت درم  
که سس و هفت درم را میندود و کل از زلف کل سر کوبیده شنبه درم طان سوخته  
درم کوبیده ابله بر شنبه درم کوبیده درم کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
دو درم نیم خیار نیم خیار نیم زرد کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
هر یک دو درم شامانه یک درم باب شنبه در صبهها صابون  
شنبه و مانع کند از مغم و اهلطه لطیفه و مرغ و سکنه و سسل و فشاوه را میندود  
صفت زرد کوبیده سلسله هر یک درم افغان نیم درم کوبیده شنبه درم  
هر یک کوبیده نیم کوبیده و باب را زانیا برشته و این زرد کوبیده  
و ام افغان و مانع و طمان عین را میندود و هفت درم هلیله از درم کوبیده  
نیم درم کوبیده صغیر او را میندود و افغان نیم کوبیده درم کوبیده و باب برشته زرد کوبیده

قرص کلنر  
قرص شنبه  
اص  
اص  
اص  
اص

ص شنبه  
ص غنایا  
ص صبر  
ص سورجان  
ص شنبه  
ص اسطوخودوس  
ص اسطوخودوس

صبر درم زرد کوبیده هلیله زرد کوبیده کوبیده درم کوبیده  
دباب برشته زرد کوبیده  
شنبه حنظل کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
اوجاع مناسل و تفرص و فالح و لغوه را میندود و شنبه درم معده از نیم کوبیده  
صبر متفان زرد کوبیده حنظل غار بقون نیم درم کوبیده شنبه حنظل کوبیده  
هر یک کوبیده و نیم حنظل کوبیده کوبیده و باب کرف صبر سانه  
مناسل و فرق النسا را میندود صبر زرد کوبیده هر یک نیم درم کوبیده  
درم سورجان کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
صبر زرد کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
شنبه و مانع کند از صغیر او را میندود و صغیر معده را میندود  
دو درم زرد کوبیده درم کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
دایکی کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
صغیر و مانع لیا و امراض سودا و کوبیده را میندود هلیله زرد  
کوبیده یک درم زرد کوبیده درم کوبیده درم اسطوخودوس افغون نیم درم

عافون

غار بقون هر یک درم شنبه حنظل کوبیده و نیم زرد کوبیده درم کوبیده درم کوبیده  
زرد کوبیده درم کوبیده اوجاع معده را میندود و هلیله کوبیده کوبیده  
دو درم حنظل شنبه درم در آب و او درم بان برشته شنبه درم  
جسات بلغمیه و سودا و ابه را میندود صبر هلیله زرد کوبیده عصاره غایت کوبیده  
و باب برشته زرد کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
سکنه نیم کرفش از زرد کوبیده زرد کوبیده زرد کوبیده درم شنبه حنظل درم  
کوبیده و باب برشته زرد کوبیده درم  
صغیر او را میندود و شنبه و مانع  
از بلغم کوبیده کوبیده درم کوبیده غار بقون سفونیا هر یک درم افغون نیم درم  
ابره شنبه از زرد کوبیده هفت کرفش اسارون نیم درم کوبیده درم  
کوبیده و صغیر او را میندود زرد کوبیده درم کوبیده کوبیده کوبیده  
حنظل سفونیا هر یک دو درم کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
سهه سو درم افغون دو درم غار بقون زرد کوبیده کوبیده کوبیده کوبیده  
و باب را زانیا برشته و این زرد کوبیده  
طبیعه نرم کند زرد کوبیده سفونیا هر یک دو درم حنظل و زرد کوبیده

ص صبر  
ص صبر  
ص اسطوخودوس  
ص اسطوخودوس  
ص افغون  
ص افغون  
ص افغون

مصلح است که در وقت سستی یا سردی که بویند و بنگار بر نشند و حبس از نه بگوید خود  
در هر حال از بی اسهال کند **حبس سبب** او جاع معاصر و لغوه و فایح را معین بود  
و طشت بکنر تر بود در هر صبر است در هر نخیل خردل سفید شیطاح هر یک در هر  
از مغل غنق حافر چهار یک در هر فایح چار در هر بویند و باب کوندر نشند شری سردی  
حبس ایاره اطلاق کرده و معده را معین بود ایاره نیز اشتر در هر مبلد زرد چار در هر نک  
مندر در هر و نیم بویند و باب را زبانه بر نشند نیز در هر و نیم آخر نیز ایاره فبیرا  
هر یک در هر نک مندر غنوم سونیاد کله شکم حنظل و انگ و نیم دین شری با نخت عسل  
سعالی را که از غراره بویند بویادام مغز شتر خیارین نک سه صغیر عربی شمشیر هر یک  
در هر بیت السوس در هر با قلا سردی بویند و بلعاب بکوبند بر نشند و حبس از نه  
بغور از خود را آخر سعالی را که از زرد بود سو دمد با دام پنج سبب ایشان بیت السوس  
نیم فسرا زبانه است و بویند و بلعاب بکوبند بر نشند هر که بود و من خوشتر کند جوز  
بویا فایح تر نقل کافور در هر جز خوشنجان هر یک در هر بویند و شکم دایله و کلاب  
حل کنند و او بر این بر نشند **سبب ایاره جاست ایاره قنبرا**  
امراض در معده و توخ و او جاع معاصر و لغوه را معین بود مصلح و غفران حبس

کتاب

بسیار سبب اسارون سبب و افعل و بستان و جابج که شفا صبر سوطیر  
در وقت شغال کوفت و بخیزد و زهر آنگین کند قوت این چهار است که سبب و فخال ایاره  
که مقور برید و صداع و علل معده و کبد و طحال را معین بود و شش حنظل در هر کادریک  
سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک در هر صبر زعفران هر یک در هر سونیاد کله شکم  
عصاره فانت استنبن در هر مکنه و عسل بر نشند شتر چار در هر **سبب**  
**دهر سقوفها سقوف اسارانه** ضعف معده و امعاء و شکم و قواها را معین  
بود ایاره در این کرده خربوبه ساق است که در روزان مورد آورد سبب شاه بالوط  
کثیر بر این فطر هر یک بخورم سک را مک هر یک در هر و نیم **سقوف مغلنا یا**  
اسهال و محض و زجر و ضعف معده و بواسیر را معین بود و خرف بر این سردی در هر از هر صبر  
در هر در زکیم کند ناهیلد سیاه در زیت کوندر هر یک بخورم مصلح در هر  
بکوبند و شفا ایاره سردی زهر **سقوف شفا** اسهال و سبب را معین بود بکوبند و در ش  
نیم شش اسهال و سبب بر این کرده نک سقوف عسل ایاره هر یک در هر بکوبند و بخورم مصلح  
**سقوف صاف** اسهال و شکم را معین بود و ساق انار در زهر شکم کوندر کرده  
هر که در هر بکوبند از مورد بخورم از بوی کادام غنم هر یک کوندر هر یک بکوبند

دانشگر

و شفا ایاره زهر **سقوف زهر شکم** معده و حواس بود از شکم انار در ساق  
بر این کرده ناخواه و نخیل از سبب هر یک در هر بکوبند با و کبشند  
ناخواه که در با نخیل است نیم کرفس هر یک در هر فلفل فایح در هر فلفل کوندر  
قنبره شش **سقا** استها آرد در شکم روی شکم کوندر و زبانی است بر امین بود زبانه  
نیم کرفس هر یک در زبانه کوندر هر یک در هر چندید ستر بخورم زبانه که مایه  
هر یک در هر کچده در وقت نیست در هر **سقا** سر و آفرین می که از حراره پیشند  
مستعد بود بکوبند در هر نیم کوندر سردی بکوبند و شفا ایاره زهر شکم  
غفران را معین بود بویند چیز زرد و طبل پنج کرفس حافر چهار یک در هر شتر  
سردی **سقا** نیز سردی معاصر را معین بود سو بخان ده در وقت بخورم غفران کوندر  
**سقا** او جاع معده را معین بود و نفع فایح سبب را کوندر هر یک در هر مصلح  
نیم کرفس در هر کل که هر یک سردی سبب از هر یک در هر بکوبند و سو سردی بخورند  
**سقا** فوان که از اختلا بود ایاره کوندر سالیون سردی کوندر هر یک سردی در هر  
**سقا** سردی و کلاب ایاره بویند کما می که با جهر بخورم نیم کوندر و سو سردی بخورند  
**سقا** یازدهم در مطبوخات و دفعات مطبوخ و کله

وضع

سهل صرا و اختلاط رقیق بود و جمیات حاده را سود و در شفا نیست در هر  
بیشتر بخورم نیم کاسی نخل و خربوبه در هر عنب ده و در سبب انار کله هر یک  
بیشتر دانه زهر مندر در هر و در کل چار در هر زجر و سبب خربوبه هر یک پانزده در هر  
**مطبوخ هلیله** سهل صرا ابو دستا بخورم نیم کاسی سردی مایه زرد و کلاب هر یک  
بیشتر در هر نیم کاسی نخل و زنبق نیم کاسی سردی در هر عنب ده و در کلاب سبب  
هر یک بیشتر دانه خربوبه زجر نیم کاسی هر یک پانزده در هر **مطبوخ اقیقون** سهل سودا  
اختلاط سوزنی و امراض سودا و کلاب را معین بود سبب پوست هلیله زرد و کلاب و در کل  
انقیقون هر یک بیشتر در هر شش نخل و زجر نیم کاسی هر یک چار در هر بالکون کادریان اسهال کوندر  
بیشتر سبب خربوبه نیم کاسی شش شاهره هر یک سردی در هر در هر شفا ده در هر جمع  
بزرگ از اقیقون زجر در هر کلاب نیم کاسی بخورند تا با دو در هر کلاب و در وقت کرفس کوندر  
در هر کلاب نهند در در انار زبانه و سوزنی زبانه صاف و شش پانزده در هر  
خیار زبانه بیشتر در هر در ان حل کنند **مطبوخ فانیقون** سهل سودا و یمن غلبه طبا  
هلیله زرد و کلاب و سیاه هر یک بیشتر در هر مبلد کله هر یک چار در هر شش کوندر  
کادریان بالکون فانت اسهال کوندر و هر یک سردی در هر غفران کوندر و در هر

کتاب





و آب سال آن اکل پانزده درم پخته بریان کرده درم باره درم کل ده درم زرد  
 واقفا و سده که غده سوزن درم نشا بریان دم المونین معماره لخته التیس  
 هر یک درم بکوبند و با آن کف کنند **حقیقه** که قوی بوی را میند بود ششم حنظل یک درم  
 فلفل و یون بجز درم بکوشند حرف سواب فو دته هر یک شش درم سخته خردم  
 بکوشند و با سبیل پانزده درم چند پرست سکه بجاوشید هر یک درم با آن کف کنند  
**حقیقه** با بونه شسته یک ده درم سدرایه که از سبوس زنده پید آنچه  
 هر یک درم درم کین سدر درم حنظل چار درم ششم حنظل یک درم بویه بخورم آنگاه  
 ده درم اوغن زیت پانزده درم **حقیقه** که در امراض حاده استعمال کنند  
 سینه و دانه سپستان است عدد نینسه چار درم آنچه ده درم سبوس  
 خنظل هر یک کین بجز شانه و آب صندل رسمی درم روغن کیند و آنگاه هر یک درم  
**باب سینه در شیاخا و در جها شیاخا** که قوی است  
 جزی پرست زهره کاد بوره قنار الحار منشا و کوبند و سبب است **احسن** برون  
 هر یک درم ششم حنظل منشا و کوبند **حقیقه** با بون غلیظ را میند بود زهره  
 کاد بوره قنار الحار هر یک درم بشکر سرخ برشته **احسن** محروم و در جزی را میند بود

در افغان سبیل

و در عقب سبیل که تقصیر کند بکار دارند زنجبین چار درم بویه صابون زرد کله یک  
 درم بکوبند و بکوه معقود برشته **احسن** که قوی بوی را میند بود سبب حنظل  
 بویه ششم حنظل منشا و کوبند و بشکر برشته **احسن** در جها و امراض حاده  
 بکار دارند کله یک درم بویه خط منشا و کوبند **احسن** زهره زدن خون از معده  
 دارم مر افیون کندر زعفران منشا و کوبند و با بکوشند برشته **احسن** در  
 افاقیا بزر العیغ و زرد بریان کرده هر یک درم بکوبند و با سبوس زنده پید **احسن** که صغیر  
 کین بر دو اوجاع رحم که از بروده بود دست و دو کینه منشا هر یک درم بویه صابون  
 اشق زعفران چند پرست هر یک درم صطک سبوس روغن سوسن با بونه غار پر بطور  
 هر یک درم صغیر کین سبوس سبوس سبوس سبوس سبوس سبوس سبوس سبوس سبوس  
**احسن** که احتیاق درم را میند بود پرست بط زعفران سبیل کله هر یک درم  
 روغن سوسن سه درم ششم شسته درم **احسن** که رغن تخون باز دارم  
 افاقیا هر یک درم کلتا رصف سخته شب با زعفران هر یک درم زعفران  
 بیز درم بکوبند و با بکوشند و بر دارند **احسن** مر افاقیا برون لادن زعفران کافور  
 کل از منشا و کوبند و با سبیل آن اکل یا میند **احسن** که دم طفت باز دارم

کین

درق کل پوست انار مورد و عوج پوست طلع بکوشند و با عصا و لجه  
 التیس استعمال کنند **احسن** که ضعف رحم را میند بود هر یک درم روغن نارین  
 هر یک درم فلفل جوز بو اکتان سخته هر یک درم زهره چند پرست از یک  
 درم **احسن** که ضعف رحم و ریاح را میند بود ششم شسته و کرفس سبب است  
 صطک زهره تمامه صطک سبیل کله از باط اشق چند پرست سبوس  
 بکوبند و با روغن شسته با بونه استعمال کنند **احسن** که دم طفت باز دارم  
 یا کین غنوم افیون زهره کاد بویه کله **احسن** مرد اسنج زاج کله رطین غنوم و از من  
 زهره کاد بویه و شانه سبوس زهره **احسن** که فرج را گرم دارد و از بکوبند و بر  
 زهره کاد بویه و بر دارند **احسن** که فرج را کله و کوشند که مسک زعفران در  
 شتاب بکوشند و زهره کاد بویه کله در آن از آن تان آب بکوشند و کله شود  
 از پا به باره کینه و بوفت جاجه بکوشند زهره **احسن** که فرج را کله کند ففاح او  
 یک درم مارو درم و کوبند و بکوشند و حرقه شتاب زکند و بران با لادن و کله  
 کنند و باره از آن بردارند **احسن** که رطوبه فرج باز دارد و کوشند و کله  
 خشت کله بر هر یک درم بکوبند و بکوشند و کله رطوبه کوشند و فرج بر آن بر دارند

بکوشند

**باب چهارم** در روغن غنوم روغن نارین  
 منافع بسیار دارد جمع اوجاع و امراض باره را میند بود و زهره کاد بویه  
 جاع اندوز و صغیر بود احتیاق درم بان المصلح اوجاع درم در احلیل حکایت  
 کله و منشا را میند بود نصب البقره ورق غار سعد و کله از مساج  
 راستن ایل مورد فر و نام از کوشش هر یک درم بکوبند و در کله کشته با زهره  
 و آب حبه کله بر آن ایستد و روغن زعفران زهره کاد بویه کوشند  
 صاف کنند و سبیل روغن زعفران و بکوشند و با آب و زهره کاد بویه  
 صاف بکوشند پس صاف کنند و شسته درم روغن سبیل آن با آن کف کنند  
 بکوشند و با روغن فافه روغن زعفران و روغن صغیر صغیر و اوجاع  
 باره و میند بود فلفل قره اشته ابر سبوس سبوس سبوس درم زهره کاد بویه  
 بکوشند کوفه شمشیر در کوشند و در روغن زعفران کوشند بر آن زهره کاد بویه  
 تار و روغن فافه کوشند و درم قند و سبوس شمشیر درم روغن ماجر صندل درم  
 بکوشند در روغن زهره کاد بویه کوشند تا روغن با زهره کاد بویه صاف کنند  
 روغن ماجر صندل بر او باند و تقویه روغن زهره کاد بویه کوشند و در کله

درین ادویه



دو درم مار زنی سوخته است درم **احم** حدت شام کا کوهی سلطان مین  
 سوخته زاده سوخته است درم یک سوخته سه درم بگویند **احم** که  
 بوی بقی نوش کند و ز راه سخت که دانه دندان پاک کند شام کوهی  
 جویم که شام کوهی از زهره هر یک ده درم عاقر قرحا کباب که گمانج هر یک  
 چند درم شام کوهی درم قرحا یک درم سماق چار درم **احم** که لکه راکت  
 کند و رطوبه آن زایل گرداند فودنه کلنا رنگ سوخته هر یک ده درم شود  
 دو درم مینج سه درم مار کوهی **احم** که قروح لکه و سبلان خون از آن باز  
 دارد که گمانج هر یک درم یک سوخته طبعین مخموم اهل هر یک درم درم  
 چند درم **احم** فودنه ده درم شام کوهی چند درم زعفران سنبلیله هر یک  
 کند شام کوهی کا کوهی سوخته درم یک سوخته چند درم زعفران سنبلیله هر یک  
 هر یک دو درم سماق کلنا هر یک درم **احم** که دندان سخت کند غیر  
 خود که گمانج بوده ربه ابرمت و **احم** که در دندان راکه از زردی بود  
 سه درم قلع ده درم بوره شش درم با زعفران مویز و کچیل هر یک چار درم  
**احم** سیر و کشوریز هر یک دو درم یک بگویند در دندان نهند **احم**

ایران

چنگ شست قسط و دوا که همانند انسان کند شام کوهی در دندان نهند  
 چنانکه دندانها را بکشد و زهره را بکشد تا بر آید **احم** بیشتر در اطراف  
 دندان زدود کند و زجاج و مار و مویز و شب و دار قلع با بند و شام کوهی  
 قطن آن برشند و بر آن نهند **احم** عاقر قرحا درم که قرحا شام کوهی درم  
 با بند و بیشتر زورند و این دو اهند **احم** **شام کوهی**  
**در اظلیه و مضامین و نطوخت** دوا که کلف و شام کوهی را معین بود پوست خیزه  
 ایشان بایب جزیره برک مورد آرد جویم قی پوست عدس آرد باغلا جویم  
 قوئل ربه ابرمتان خود با دلم لخت دایم بگویند و با کبش زرد آن بر  
 و طلا کنند **احم** زهره سماق با قلع جویم درم یک جزیره هر یک چار درم قسط با دلم  
 مویز ابرمتان ربه ابرمتان زاده سوخته درم یک درم قلع یک نیم زهره  
 کند شام کوهی کچیل از زهره هر یک درم بگویند و با کبش برشند  
**احم** که بین سینه را معین بود زهره کند شام کوهی شام کوهی بگویند  
 و بر دهن زنت برشند **احم** که برص را بر دهن شام کوهی زهره سیاه چار درم  
 نیم زهره ابرمتان درم شام کوهی بگویند و با کبش طلا کنند

اح

کسته نخود اکلیل الک حله بزرگ یا نونه سنبلیله هر یک چند درم بگویند و طلا کنند  
 درم که قرحا نهند تا حل شود و این دوا در بان برشند و آنک روغن یا بونه یا ال نم  
 کنند **احم** سبزه نگاه عدد درم که قرحا نهند و قسط چهار درم با دلم خود  
 درم چار درم بگویند و با زهره جزیره و آن که برشند و در طلا معده طلا  
 کنند و دو ساقه کبار قرحا با هم بیاورند و استهلا کنند که کوهی و طلای  
 بود مغز کله از سبزه هر یک سست درم قرحا هر یک ده درم اقلینا چند درم  
 با سینه ه سینه برشند ماش مغز کله هر یک درم صحرایک ده درم  
 شب را سمن کند رنگ زعفران سه درم بگویند و با کبش برشند و با کبش  
 و کلاب بشوند که سبزه با کلاب خود کبار درم یک شود آرد جویم  
 قرحا مسک بگویند و با کبش برشند و در طلا کنند که کبش  
 از سبزه که کند درم که اکلیل الک آرد باغلا آرد فودنه برشند  
 که درم سبزه را معین بود با عاقر قرحا هر یک ده درم زعفران چند درم بگویند  
 و سینه و شام کوهی برشند که سینه معینه را معین بود از زهره شام کوهی  
 خود را زهره سماق بگویند و با کبش برشند که سینه معینه

سینه معینه  
 سینه معینه  
 سینه معینه

که بین سینه و سیاه را برود کند شام کوهی سینه مویز سینه سبزه  
 ده درم شام کوهی درم روغن شام کوهی زردان یا بونه نیم زهره شام کوهی  
 هر یک شام کوهی بگویند و با کبش برشند که کبش را معین بود کبش قلع  
 رد است که کبش زهره در زنت بکشد و با هم بیاورند و در افتاب طلا کنند  
 شش ساقه کبار از سبزه یک شام کوهی کبش که کبش و قو با را معین بود  
 زهره اقلینا زهره اقلینا حوض سینه شام کوهی زعفران کله ابرمتان  
 و با کبش طلا کنند که او را حاده کبش را معین بود سینه این  
 با بونه اکلیل الک هر یک شش درم ورق کل نهند آرد جویم کبش درم  
 که ضعف کبش و استهلا را معین بود سنبلیله سنبلیله سنبلیله  
 قیل زهره لادن هر یک دو درم عدد چار درم کبار ارق و لاده با کبش  
 که حاره قلب کبش را ساکن کند سوم سینه درم روغن نهند  
 و کله هر یک سست درم و با هم بکشد و در ما درم کنند و با کلاب و آرد  
 در سینه کبش و کبش زهره سبزه از زهره شام کوهی سبزه و جان موضع نهند  
 که صلابت طلا را معین بود قلع سست درم شام کوهی درم با قلع زهره

طلای  
 طلای  
 طلای  
 خادیر  
 خادیر  
 خادیر  
 خادیر

کسته قرحا



**دعای منور** بر بستر باشد و ناشسته رطل با آب بود و جرب و سیل را نافع بود  
اندر توینای هند را توینا سساج سوسه هر یک چهار ما بران یکدم 8  
**کحل** که سیل را میندود و هیله رز در چنگل هر یک چندم فلفل سفید و دوم  
نوشادر و کبودم شده و منقول در دوم **برود حصه** جرب و سیل و سلاق  
و دهم را میندود توینا که فلفل در هر یک چندم رخیل در فلفل با بران  
هر یک در دوم کوبند و آب غوره هفت روز پروردند بعد از آن خفک کنند  
و بسازند **اص** توینا در جوب هر یک ده درم هیله رز در چنگل هر یک ده درم  
و نیم غلغله هر یک درم **برود** که حرارت عین را ساکن کند اقلیم از جرب  
چهار درم توینا هر یک درم هر یک چندم بسازند و کباب و فلفل خربزنده  
و در قره کتان کشته و میشویند و پمالند بعد از آن خفک کنند و باد و کنگل فور  
سحق کنند **اف** که رمد را میندود ساج سوسه خفک آبنون نشا هر یک هشت  
دوم فلفل درم اقلیم جلد درم استنجاج شصت درم بسازند  
او جاب چشم را میندود آبنون ده درم کافور ده درم مشک یکدم درم  
دو دانگ هر چند درم سوسه درم اقلیم از جرب چندم فلفل خربزنده

برود کبود

فانده

قادر تر شقی هر یک درم هر هشت درم نبات دو درم حنظل هر یک کنار ساج  
هر یک دانگی توینا که فلفل سفید و کافور و جرب  
که بیاض و رمد را میندود اقلیم نشا هر یک شش درم استنجاج و دوازده درم  
افنون که استنجاج نشا هر یک دو درم انزرو و شسته درم  
او جاب عین را که از رطوبت بود سود و دوازده درم کافور و جرب  
صبر یک کله زعفران هر یک چندم آبنون چهار درم  
بود انزروت چندم نشا چندم صغ عربی شش درم در بر و نیم 8  
رمد صبا را میندود انزروت ده درم شیش و نبات ده  
دوم نشا چهار درم دوز اسنوبر سه درم مایه مایه مایه مایه مایه  
که رمد که را میندود استنجاج اقلیم فلفل هر یک ده درم فلفل خربزنده  
افنون چندم کولون زبیرا هر یک شش درم هر یک چهار درم  
که دمه و فلفل و کنگل را میندود آب را از آن نگاه درم فلفل زهره زرد  
کنگل و خروس و یک هر یک سه درم مشک کافور هر یک شش درم  
و در آب را از آن زبیرا کرده کنند تا خشک شود پس سحق کنند

بود کافور  
برود

افنون

صبر یک کله

و براب و نیم

فلفل خربزنده

دوم هر یک

مشک کافور

مکاسک

میندود انزروت بروده نشا نبات ساج و کوبند اکثران فروغ  
عین را میندود شاده حنظل شش سوسه هر یک ده درم پوست پیوسته  
شترخ مرغ منقول هر یک چندم که بیاض را میندود سلطان  
بر اقلیم از جرب هر یک سوسه شش سوسه زید الی شش و کوبند  
ظفره را میندود شاد و دوازده درم فلفل خربزنده  
سوسه هر یک شش درم فلفل سوسه زبیرا هر یک هشت درم آبنون  
دو درم و نیم کوبند بسازند و آب را از آن نگاه درم فلفل خربزنده  
و در آب خشک کنند و بوقت حاجت بکشند  
حرارت و ظفره را میندود اقلیم از جرب استنجاج هر یک ده درم کثیرا  
هر یک چندم سید لولو درم الاخرین هر یک چهار درم سوسه زعفران  
نشا هر یک دو درم رز در جوب یکدم درم شش نبات آبنون افنا هر یک  
چندم کوبند و آب شش و نبات سازند  
عین را میندود انزروت صبر زعفران هر یک ده درم زهره کنگل زهره  
کنگل و فلفل زهره هر یک درم بسازند و آب سرد استنجاج سازند

در ریب

شیا و صغیو

شیا و نبات

شیا و نبات

71

زهره غلاب و نبات و رو باه و زرس و شبا طاس و اسباب رو باه  
را از آن زبیرا کنند  
هر یک درم و نیم اقلیم از جرب شش سوسه زبیرا هر یک شش درم  
و جاب و سیل را میندود استنجاج چهار درم فلفل خربزنده در افنا هر یک  
چندم آبنون هر یک چهار دانگ هر چندم که درم عین و رمد و جرب  
و قره و سیل را میندود اقلیم از جرب استنجاج آبنون شش سوسه فلفل  
هر یک چهار درم سبیل نشا هر یک درم و نیم افنا منقول است چهار درم  
و آب رو باه زبیرا کنند  
عین را میندود اقلیم از جرب استنجاج فلفل درم استنجاج شش درم کوبند  
و سفید و نیم خربزنده رمد را میندود شش درم فلفل خربزنده  
سوسه زبیرا درم کوبند که با ساج هر یک دو درم فلفل خربزنده و دوازده درم  
بر شش جرب و فلفل و سلاق و استنجاج حنظل را نافع بود شش درم  
درم زبیرا دوازده درم فلفل سوسه شش درم شش و دوز درم کافور و جرب  
بسیار در آب بر شش

اص

شیا و صغیو

شیا و نبات

شیا و نبات

شیا و نبات

شیا و نبات

اص

شیا و نبات

شیا و نبات







از چند پرستار حضرت جان و بیشتر یک روز زنجبیل و در دم تند و در دم  
طک پخته و آب تر و بیل زرشک و در دم با و در شمال بخند که در این باب بیخود و غلط  
شیخ محمد درم چون چند روز مضامین بر یکدیگر بخورند و بعد زرشک پیش از نماز بخورند  
ان که در لاله زار که آن است از آن است که در حبه با آن که در دم مرگید و در وقت زرشک با این که در  
سینه با چار درم چند هم بکنند و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
دوران از آن که آب است تا آب سرد و اگر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
یا شیخ که در کمال در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
بجوشند تا باطل شود و در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
هر که از آن بیرون بخورد و در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
و بافته و قوم از آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
بجوشند تا باطل شود و در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
و اگر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
باشند از زرشک و در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
مبنی عمل کند و اگر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم

فرزنجیب  
بجز زرشک

و بیستی برود

اضر

دشمن

باز

باز زرشک و باب از این است که در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
سویب و وسی شود و عمل و زنجبیل اگر بر قضیب باشد همان عمل کند و اگر که در حبه با آن که در دم  
و امیران و در آن جنگ سینه و در کین کبوتر و زهره و خروس و دشمنان سینه هر که در دم  
باشد و این که با سبوزن بخورد سردار و بوی حبه و زرشک و در آن که با سبوزن بخورد  
بر با چو زرشک سینه سینه شود و بعد هر یک سینه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
و حبه که عاشق باشد شغش زایل کرد و اگر که در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
کنوت و فحش کند و زرشک بخورد و با این که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
و زخم سازند و در سینه که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
کرد و اگر که در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
قضیب بزرگ در دست باشد و بعد از آن وقت با زرشک سینه طلا کند همین بود و اگر که در دم  
با در دم آب سینه صلابت در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
توقیر بر این که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
و اگر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
اودیه به بالشت بخورد و در آن زنجبیل و اگر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
بر آن زرشک و بر و در آن زنجبیل که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم

در آن اندازند  
و مکرر

و در مویز لنت شود و اگر فصل زنجبیل و سقمونیا با عمل بر تو طلا کند  
و اما علم باقی الامور و صلی الله علی  
محمد و آل الطاهین و غیره الطاهرین  
و انما سید نسو به این باشد  
شرح این را بشنید  
بوم الاربعاء شهر رجب  
۱۰۱۵  
بیته العبد العجز  
خطبه مقدمه در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
بجای زنجبیل که در دم و زرشک و حبس از آن در دم  
هر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم

کتاب طب جمل

بکرمه و صمد و غیره طویل

بیته العبد العجز

بوم الاربعاء شهر رجب

۱۰۱۵

بیته العبد العجز

خطبه مقدمه در حبه با آن که در دم و زرشک و حبس از آن در دم

بجای زنجبیل که در دم و زرشک و حبس از آن در دم

هر که در دم و زرشک و حبس از آن در دم و زرشک و حبس از آن در دم

بیته العبد العجز



و منزهات یار و یار و دود و شربت و عرق و غیره اینها با حیضه بسیار است  
 اما که نوشند که در سوره قال قیل فی رزقها کرم میل میزند سوره اند و منع میخند  
 اند و الحال مداومت بجز با بار و میمانند و شمع میخند و میمانند که ستر را  
 چهار مرتبه است اول حرارت که تار باق است و بعد از آن شب که کما کما  
 بجز حرارتها از حرارت هم که تا صحت است هرگاه شخصی از سبب سردی و دیگر اید اگر حالت  
 سست اول است حال او بسیار خوب خواهد بود در آن سست و اگر موافق است  
 که نشسته باشد بر تو خواهد بود و مثلاً هرگاه سست حرارت سرد و تر باشد و سست شب  
 باطلع کرم و خلط مزاج او را اعتدالی درین سست هم تو خواهد رسید و سبب است  
 خواهد بود و اگر سست حرارت که موافق سست شب است که انهم سرد و تر باشد  
 حال او بد خواهد بود اسطه آنکه در مزاج یار در یکیدن واقع خواهد شد و او را  
 از اعتدالی بدتر خواهد بود و باعث فساد خواهد شد بسیار که تا قبل از این از  
 مراد و حرارت خود را سست خواهد بود و در میان سست و  
 حرارت سست با حیضه میخند و اند و الحال از سست سست خواهد شد و  
 اعتدالی مزاج میکند و مثل بجز با بار و دود و معضای طبیعت است اما چون خط

نواست بی هم  
 میل میزند سوره  
 و موافق مزاج ایشان  
 بود

ع

صحت از جمله اجابت است خصوصاً ذات صحت جسمی صحت عدم الفال  
 بنکان که شش آثار خیرات و بیزات و باعث تکلم نظام مملکت و امنیت  
 در نهایت کافه امانت و عالی بر عالمی بنکان آن عالی است خوانند حفظ  
 صحت او جرات اما جالبهوس دستور الکی که در حفظ صحت تو نیز که حفظ  
 صحت را چند شرط لازم است چون این شرط است که لا تقوی و در بعضی باشد از آنچه  
 است که اکثر نبوت طبیعی نیز سست اول آنکه حفظ صحت باید که از قوانین کلی و  
 جزو طب با جرمها تا بان عمل کرده حفظ صحت خود تو از کما شخصی صاحب حال  
 که طبیب با او باشد که حافظ صحت او باشد و دیگر آنکه در شغل امور دنیا اعتدال  
 جرمین بجز که مجال خود ببرد و صحت بدن خود از معتدات کلی نشود و دیگر  
 آنکه بر نش خود بجز که آنچه طبیب لازم بجز از او بد و اندیزه طبیب نشود  
 و آنچه طبیب حاصل است و شغل در خوردن و آشامیدن از دانشه بجز با بار و  
 ندانسته به خرج از مصیبت او بیرون نرود تا در اجرات در منع معطلی و تکلیف  
 مخرج تواند نمود و حفظ صحت بجز فطرت و رطوبت عزیز است که  
 بقدرت کامل و حکمت باقیه صحت و تعالی در بدن انسان خلق شده که

برگرفته

مغایر و شعله حرارت که اگر از اجزای فطریه با سست است که از سست زیادتر  
 کند و از فانی سست از فانی شعله لایم دارد و فانی سست سست با  
 روضه زیاد کند و شعله را فانی سست سازد نسبت طبیب این حرارت  
 و رطوبت فانی سست است همان نسبت که با آن حرارت و حفظ این حرارت  
 و رطوبت سست است که از اغذیه و از رطوبت لطیف هم میسر است  
 از ابادن خلق چهل هزاره میل تا تجلی بدن سازد و سست است  
 و منزهات معقول و قواد و از این هرگاه آن حرارت با قوت باشد  
 هیچ افعال بدن با قوت و مترون بخت است و از آنچه که حیات بر شصت  
 بقدرت قوت جسمی و تعالی سست حرارت و رطوبت عزیز است  
 بس در هر شخصی سست بر شصت حیات او بیشتر است مطلب است که هرگاه  
 این حرارت و رطوبت عزیز است که با سست حیات است سست تجلی سست هرگاه  
 از خارج از هم جرم چند که باعث زیادتر این حرارت عزیز شود مثل  
 حرارت زیاد از اعتدال و خوردن هوا یا کرم و خوردن غذا کرم  
 و کرم غلط و غم و هم معطر طبع است زیادتر حرارت و فانی رطوبت

و از ریه

این حرارت و رطوبت  
 بیشتر است

الان

بر سست که ماده حیات است پس بر حافظ صحت اجتناب از امور که باعث  
 فساد رطوبت و زیاد سردی حرارت است و اینها را سست و همچنین اجتناب  
 صحت و طبیعت از خوردن اغذیه و اشربه و خوردن هر چه که بعضی از سست  
 پس بخوردن سست و بعضی را در سست طعام و بعضی را در سست طعام  
 زده که بیاشتا و از صفت طعام مطلق خصوصاً سست بیاشتا خوردن  
 از حال طعام بر طعام از واجبات سرد شده اند و همچنین بیاشتا خوردن  
 فاصله سوار کردن و نماندن در معده شمر و نماندن آب خوردن  
 سست مکرر معده بسیار کرم را که در هیچ حال منع از خوردن است

تیا کرد و اسه اعلم



از کتاب فرهادی

۳۱۲۱۱

فصل اول در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال

